مجموعه مقالات علمی دومین همایش بین المللی تحقیق و تصحیح نسخه های خطی ایران

انجمن علمی تحقیق و تصحیح نسخه های خطی ایران کد اختصاصی ISC: ۲۰۴۲۲-۰۲۲۳۰

اخبار و گزارشها | مقالات علمی | مطالعات علمی

یا من عنده اُمّ الکتاب



دورهٔ دوم شمارهٔ ۱

(شمارهٔ ۲ پیاپی)

آبان ۱۴۰۲ هجری شمسی

برگزارکننده

انجمن علمی تحقیق و تصحیح نسخه‌های خطی ایران

هیأت رئیسه

دبیر علمی: دکتر غلامرضا مستعلی پارسا

دبیر شورای سیاستگذاری: دکتر علیمحمد موذنی

دبیر اجرائی: دکتر زهیر طیب

ویراستار: دکتر نیلوفرسادات عبدالهی

کمیته علمی:

دکتر محمّد سرور مولایی

دکتر توفیق هاشم پور سبحانی

دکتر حکیمه دبیران

دکتر علی افضلی

دکتر میلاد جعفر پور

دکتر بهمن نزهت

کمیته اجرائی:

دکتر عباسعلی وفایی

دکتر محسن حبیبی

دکتر شیرزاد طایفی

هیأت علمی بین المللی:

دکتر سید محمود مرعشی نجفی (کتابخانه تراثی مرعشی - قم)

دکتر محمد قمر عالم (دانشگاه علیگر هندوستان)

دکتر اسد علی خورشید (دانشگه علیگر هندوستان)

دکتر احمد حسین بکر (دانشگاه قاهره مصر)

دکتر نورعلی نور زاد (پژوهشکده فارسی تاجیکستان)

دکتر ابو رتاج الرفاعی (تراث العربی مملکة المغرب)

دکتر هند فخری سعید (دانشگاه موصل عراق)

دکتر نوری الموسوی (دانشگاه بابِل عراق)

مشاوران علمی:

دکتر الهام ملک زاده (پژوهش و تصحیح اسناد تاریخی)

دکتر سید حسین مرعشی (تصحیح مخطوطات عربی)

دکتر زینب کوشکی (ادبیات فارسی در حوزه بین المللی)

دکتر آزاد محمودی (خطوط اسلامی)

دکتر احسان شکر اللهی (ادب فارسی در شبه قاره هند)

دکتر مرتضی رضوانفر (کتیبه های دوران اسلامی)

فهرست

دورهٔ دوم (۲) شمارهٔ نخست (۱) پیاپی (۲) آبان ۱۴۰۲ هجری شمسی

زهیر طیب
تحقیق و تصحیح نسخه های خطی: افزارِ پیشینه پژوهی علوم
صفحهٔ ۵-۷

مقالات و سخنرانی های علمی

سهند سلطاندوست
تصحیح و تحلیل نسخه‌ای خطی از رسالهٔ موسیقی عینیه، اثر اسماعیل حکیم طهرانی، از دورهٔ قاجار
صفحه ۱۰-۴۳

سید مهدی عسکری
معرفی نسخهٔ خطی تازه‌یاب سفینهٔ شرف‌جهان
صفحه ٤٤-٧٥

فاطمه سادات سعادتمند
نسخه شناخت : نسخهٔ خطی ش ۵۵۳ کتابخانهٔ سپهسالار با عنوان «مناظر و مرایا»
صفحه ٧٦-٩٦

معصومه طاهری دهکردی
بررسي و تحليل اسناد خطي دورهٔ قاجار ؛ مطالعه موردي: (واكاوي نقش حاج محمد رضاخان رياحی منطقه چهارمحال)
صفحه ۹۷-۱۲۲

طاهره میرزائی، مرتضی عمرانی چرمکی
بازخوانی و بررسی سبکی نسخهٔ خطی «قضا و قدر» اثر قدسی کرمانی
صفحه ۱۲۳-۱۳٦

یحیی نورالدینی اقدم
تحلیل اختلافات نگارشی و دگرخوانی‌ها در تصحیح چاپی دیوان حافظ از «میرزا ابوطالب خان تبریزیِ اصفهانیِ لکهنوی» (۱۷۹۱م./ ۱۲۰۶ق.)
صفحه ۱۳۷-۱۵۳

امیرحسین داودوندی
تصحیح و تحلیل نسخهٔ خطی مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان، نویسنده ناشناس، از کتابخانهٔ مجلس
صفحه ۱۵۴-۲۰۱

سید مهدی عسکری
پیش‌نیازهای فرهنگی در تصحیح اسناد و نسخ خطی منتشرنشده
صفحه ۲۰۲-۲۳۹

سید عوض علی کاظمی
معرفی بیاض نویافته از میرزاحسین موسوی؛ شاعر گمنام افغانستانی
صفحه ۲۷۹-۲٤۰

زهرا علیزاده بیرجندی ، مریم حسینایی
معرفی نسخه "وسیله السائلین": اجوبه‌ای از ابوطالب قائنی
صفحه ۲۸۰-۲۹۰

نرجس سپهرنژاد
معرفی نسخه خطی نفیس شهنامه چنگیزی اثر شمس الدین کاشانی و اثرپذیری آن از شاهنامه فردوسی و جامع التواریخ
صفحه ۲۹۱-۳۰۵

مریم احمدی
بررسی علل کثرت نسخه‌های خطی در شبه قارهٔ هند (با تأکید بر نسخ خطی تاریخی)
صفحه ۳۰۶-۳۳۱

الهام ملک زاده
ضرورت تعامل پژوهشگران و مصححان نسخ خطی، مطالعه موردی: مصححان ایرانی و چینی با تأکید بر نسخ سفرنامه‌ها
صفحه ۳۳۲-۳۴۳

یلدا آزرمی
"Tuḥfa al-Rasūl and Farīd al-Maktūbāt "An Introduction to a Sufi Manuscript
صفحه ۳۴۴-۳۵۶

منتظر أُموري حميد الإبراهيمي
الارشفة الرقمية في العتبة العباسية المقدسة ودورها في حفظ وخدمة التراث والمهتمين به
صفحه ۳۵۷-۳۸۰

تحقیق و تصحیح نسخه های خطی
افزارِ پیشینه پژوهی علوم

زهیر طیب[۱]

دبیر اجرایی دومین همایش بین المللی تحقیق و تصحیح نسخه‌های خطی ایران

پیشینه پژوهی، بخش جدایی ناپذیر هر پژوهش علمی است. در این مرحله پژوهشگر می کوشد تا از تکرار آنچه قبلا آزموده و دانسته شده است خودداری و خود را به مرز ناشناخته ها و ناآزموده ها نزدیک کند. کتابخانه‌های سراسر جهان در علوم مختلف، میراث بان نسخه های خطی از کتابهای کهن هستند که دانشمندان در سده و هزاره های گذشته آنها را در موضوعات مختلف نوشته اند.

دیده می شود که برخی پژوهشها خود را از پیشینه پژوهی بی نیاز می دانند اما این ناشی از ناشناختگی اقیانوس ژرف آثار و مطالعات پیشینیان برای پژوهشگران است. در هر رشته ای از دانش، با رعایت اصل تجاور و تجانب، کتاب یا کتبی در مخازن تراثی و کتابخانه های جهان وجود دارد که بررسی آنها از تکرار که آفت پژوهش است پاسداری می کند. از این رو افزون بر ارزشهای فرهنگی و تاریخی دیگر تحقیق و تصحیح نسخه های خطی، باید به آن به عنوان جزئی جدایی ناپذیر از پیشینه پژوهی علمی نگاه کرد و در هر رشته ای از علم، آن را در سطوح عالی آموزش و پژوهش مورد توجه قرار داد.

دومین همایش تحقیق و تصحیح نسخه های خطی ایران، با ارتقا نسبت به همایش نخست، به صورت بین‌المللی برگزار شد و اگرچه طیّ مقدمات اداری، بخشی از زمانی که می توانست به کیفی تر برگزار شدن آن بینجامد را مصروف خود ساخت اما آیینی باشکوه و علمانی با گرامیداشت دو استاد که یکی روی از جهان برتافته و دیگری شاخسار درخت پربار وجودش بر سر دانش و فرهنگ ما همچنان سایه گستر است، رقم زده شد. در

۱. دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران. Tayyeb@ut.ac.ir

این همایش با دعوت و تکریم خانوادهٔ ارجمند دانشمند فقید مرحوم استاد عبدالحسین حائری، از مقام علمی ایشان که روانشان مینوی باد تقدیر شد و در ادامه از مقام برجسته علمی و عملی استاد برجسته و ذوفنون، روحانی عالی‌قدر جناب دکتر سید محمود مرعشی نجفی، تقدیر و با اهدای لوح **سرآمد تراث اسلامی**، از ایشان تجلیل به عمل آمد.

این همایش با همراهی فریخته گرامی جناب دکتر حسین حبیبی رئیس محترم دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی و همکاری گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی که جناب آقای دکتر مستعلی پارسا در این زمان ریاست آن را برعهده دارند برگزار شد؛ از زحمات ایشان و استادان عالی‌قدر شرکت‌کننده در همایش همچون دکتر عباسعلی وفایی، رایزن فرهنگی وقت ایران در چین که معاونت کل دانشگاه را نیز برعهده دارند و نیز دکتر علیمحمد موذنی، نایب رئیس انجمن علمی و استاد دانشگاه تهران، دکتر شیرزاد طایفی، دکتر علی افضلی، معاون پردیس بین المللی دانشگاه تهران، سرکارخانم دکتر ملک زاده، عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، استاد دکتر سید احمد کازرونی استاد محترم دانشگاه آزاد اسلامی، استاد دکتر حکیمه دبیران و بسیاری از استادان و پژوهشگران دیگر که ذکر نامشان به درازا می انجامد سپاسگزاری می شود.

در سال ۱۴۰۲ این انجمن علمی افتخار پیدا کرد تا نشریه دو فصلنامه علمی خود را در نمایه معتبر Scopus به تایید برساند. این اقدام، طلیعهٔ رساترشدن صدای پژوهشگران ایرانی برای بیان پیامهای انسانی و علمانی گنجینه های فرهنگی تراث اسلامی است.

گزارش های آماری و تصویری این همایش در چند نمودار و عکس در ادامه تقدیم نگاه شما خواننده فرهیخته و گرامی می شود. امید است این همایش در سالهای بعد با حضور استادان، پژوهشگران و دانشجویان علاقمند پربارتر گردد.

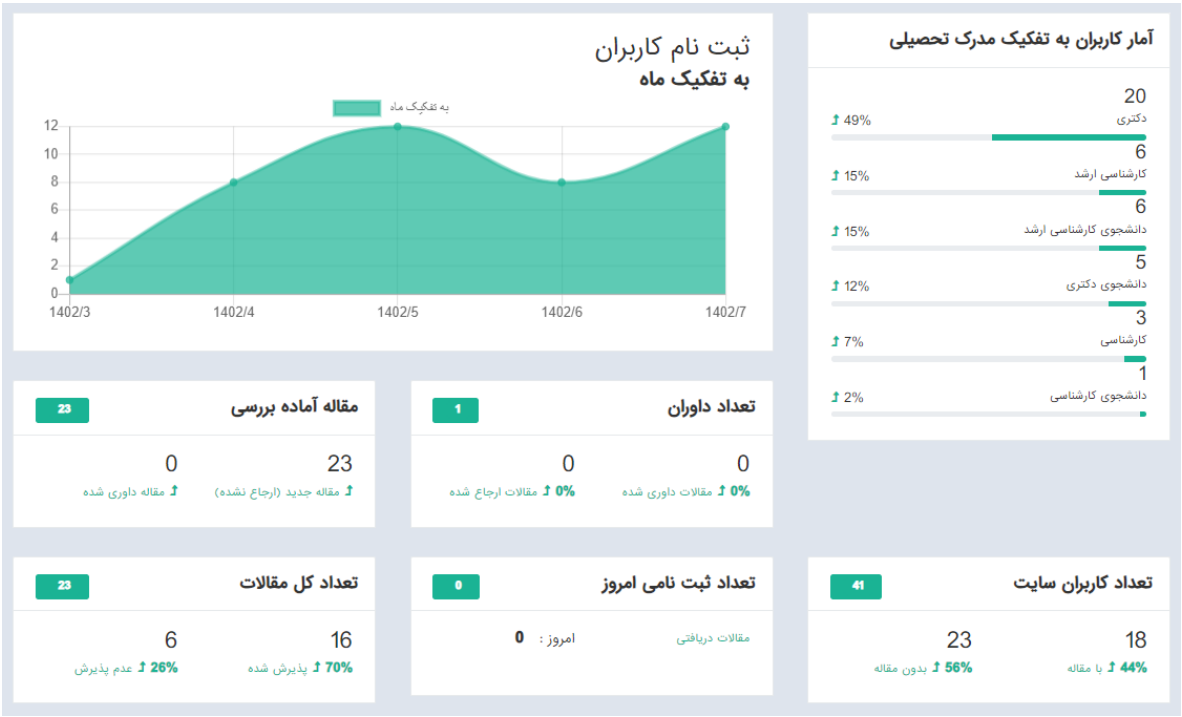
بی آن که مجاملتی در کار باشد در این دوره باید از زحمات تیم موفق و کوشای معاونت پژوهشی وزارت علوم تحقیقات و فناوری که در صدر آن دانشمند برجسته ای چون دکتر پیمان صالحی، تلاش روزافزون برای ارتقای سطح موسسات و انجمنهای علمی ایران در جهان دارند و حمایت ویژه و ستودنی جناب آقای دکتر صمد نژادابراهیمی مدیرکل محترم دفتر سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی امور پژوهشی از این انجمن علمی و نیز از همراهی‌های جناب آقای دکتر علی ایرانمنش دبیر محترم کمیسیون انجمن های علمی ایران تقدیر و تشکر و

یادمی‌شود. همچنین از مؤسسات همکار، نمایه های علمی، مراکز آموزش عالی و تحقیقاتی و استادان گرامی و اعضای هیات مدیرهٔ انجمن که در این جهت همکاری داشتند بویژه جناب آقایان دکتر مرتضی رضوانفر (پژوهشگاه میراث فرهنگی) دکتر احمد خاتمی (دانشگاه شهید بهشتی)، دکتر سعید شفیعیون (دانشگاه اصفهان)، دکتر حسن حسن‌زاده نیری (دانشگاه علامه طباطبایی)، دکتر محمد سرور مولایی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، دکتر توفیق سبحانی (دانشگاه پیام نور) دکتر احسان شکراللهی (کتابخانه مجلس شورای اسلامی) و دیگر عزیزان سپاس و تشکر به عمل آوریم. امید که مجموعه مقالات دومین همایش بین المللی تحقیق و تصحیح نسخه های خطی، مورد استفاده اهل تحقیق قرار گیرد.

زهیر طیب

مدیر انجمن علمی و دبیر اجرایی همایش

پیوست – گزارش تصویری



همایش تحقیق و تصحیح نسخه های خطی سال ۱۴۰۲ در نگاه آمار



آیین اعطای لوح و تندیس سرآمد تراث اسلامی
به استاد دکتر سید محمود مرعشی نجفی

حاضرین (از راست): دکتر سید محمود مرعشی نجفی (رئیس کتابخانه میراثی مرعشی نجفی)، دکتر زهیر طیب (مدیر انجمن علمی تحقیق و تصحیح نسخه های خطی ایران)، دکتر عباس علی وفایی (معاون توسعه و مدیریت منابع دانشگاه علامه طباطبایی و استاد زبان و ادبیا ت فارسی)، دکتر حسین حبیبی (رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه علامه طباطبایی)، دکتر غلامرضا مست علی پارسا (رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی)

بازتاب بین المللی همایش







پوستر همایش بین المللی تحقیق و تصحیح نسخه های خطی ایران - ۱۴۰۲ هجری شمسی

تصحیح و تحلیل نسخه‌ای خطی
از *رسالهٔ موسیقی عینیه*، اثر اسماعیل حکیم طهرانی، از دورهٔ قاجار

سهند سلطاندوست[۱]

چکیده

موضوع این مقاله یکی از رسالات نظری موسیقی از دوران متأخر قاجار با عنوان رسالهٔ عینیه، اثر شخصی نسبتاً گمنام به نام اسماعیل حکیم طهرانی، است که در سال ۱۳۰۹ هجری قمری در ولایت سبزوار و در هنگامهٔ شیوع بیماری وبا در آن دیار، به درخواست علی‌نقی میرزا عین‌الملک، شاهزادهٔ قاجاری و حاکم وقتِ آن ناحیه، تألیف و نسخه‌ای پاکیزه از آن حدوداً پنج ماه بعد کتابت شده و به دست ما رسیده است. هدف مقاله اولاً، ارائهٔ نسخه‌ای مصحَّح از متن این نسخه، ضمن توضیح دشواری‌های آن در حاشیه، و ثانیاً، تحلیل مهم‌ترین مطالب و اشاره به برخی ویژگی‌های آن است. با توجه به دردسترس‌بودن فقط یک نسخه از اثر، روش قیاسی در تصحیح متن به کار گرفته شده است. مهم‌ترین مسئلهٔ تحقیق با توجه به تاریخ تألیف اثر، که آن را در شمار آثار دوران گذار موسیقی ایران از مرحلهٔ قدیم به جدید قرار می‌دهد، ردیابی و پیگیری تحولات احتمالی در وجوه نظری و عملی اثر است. مهم‌ترین نتایج تحقیق عبارت‌اند از این‌که: رسالهٔ عینیه اساساً دیدی سنّتی و رویکردی ریاضی به نظریهٔ موسیقی دارد که یادآور مکتوبات پیش از عصر صفوی است. از همین رو، در بخش اعظم رساله، انواع نسب و تناسبات کمّی و نسبت‌ها و فواصل موسیقایی به‌نحوی دقیق تشریح شده و موشکافی‌هایی دربارهٔ برخی اصطلاحات موسیقی در آن به چشم می‌خورد؛ با وجود این‌که رواج علوم و ارزش‌ها و نیز سازهای جدیدی با منشأ غربی از مطاوی رساله پیداست، اما هیچ اشاره‌ای به تکوین و ترویج نظام جدید ردیف‌دستگاهی در آن وجود ندارد و مؤلف به توضیح نه‌چندان کامل و دقیق نظام قدیم دوازده مقام اکتفا می‌کند. این توضیحات به قلم کاتبی که ظاهراً با این دستگاه اصطلاح‌شناختی آشنایی نداشته، اشتباهات آشکاری دارد. نهایتاً رسالهٔ عینیه را می‌توان نقطهٔ مقابل بحورالألحان فرصت‌الدوله، و از آخرین آثار متعلق به نظام منسوخ موسیقی قدیم ایران دانست.

(۱) دانش‌آموختهٔ دکتری رشتهٔ پژوهش هنر، دانشکدهٔ هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.
sahand.soltandoost@modares.ac.ir

کلمات کلیدی: تصحیح، رسالهٔ موسیقی، رسالهٔ عینیه، اسماعیل حکیم طهرانی، موسیقی قدیم ایران.

۱ـ مقدمه

موضوع مقالهٔ حاضر یکی از مکتوبات نظریِ متأخر به زبان فارسی در باب موسیقی، از اواخر دورهٔ قاجار، موسوم به رسالهٔ عینیه است. این رساله را، که حجمی متوسط در حدود ۶۰۰۰ کلمه دربردارد، نویسندهٔ نسبتاً گمنامی به نام اسماعیل حکیم طهرانی در اواخر دههٔ نخست از سدهٔ چهاردهم هجری قمری (۱۳۰۹ق)، مقارن با آخرین سال‌های سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار (حک. ۱۳۱۳-۱۲۶۴ق)، در شهر سبزوار و برای حاکم آن دیار، علی‌نقی میرزا ملقب به «عین‌الملک»، نوشته و وجه تسمیهٔ رساله همین لقبِ مخاطب اثر است. هدف این مقاله، در وهلهٔ اول، ارائهٔ نسخه‌ای تصحیح‌شده از این اثر با استفاده از روش قیاسی و نیز توضیح برخی دشواری‌های موجود در متن آن در حاشیهٔ نسخهٔ مصحَّح و، در وهلهٔ بعدی، اشاره به برخی از مهم‌ترین مطالب و ویژگی‌های اثر است که آن را تا حدی از دیگر مکتوبات فارسی در باب موسیقیِ قدیم ایران (قبل و حین تغییر کامل فرهنگ موسیقایی از نظام مقامی به نظام دستگاهی) ممتاز و متمایز می‌سازد. مسئلهٔ اصلی همین است که چه نکات تازه‌ای را می‌توان از مطاوی چنین متنی از اواخر دوران ناصری دربارهٔ وجوه در حال تحولِ نظری و عملی موسیقی ایران یافت ـ دوره‌ای که با تکوین و ترویج پدیده‌ای به نام «ردیف دستگاهی» شاهد تغییری اساسی در نظام مُدال موسیقی ایرانی و گذار از دورهٔ قدیم به جدید آن هستیم. گفتنی است رسالهٔ عینیه، همچون مؤلف گمنامش، به‌رغم نکات جالب‌توجهی که در آن نهفته، تا به امروز چندان طرف توجهِ محققان موسیقی ایران و ادبیات مرتبط با آن واقع نشده است.

۲ـ پیشینهٔ پژوهش

عنوان رسالهٔ عینیه و توضیحاتی مجمل و نسخه‌شناختی دربارهٔ آن ذیل برخی از فهرست‌های نسخ خطی آمده است (از جمله، نک. درایتی، ۱۳۸۹: ۷/ ۷۱۵؛ درایتی، ۱۳۹۰: ۲۳/ ۲۰۱؛ دانش‌پژوه، ۱۳۹۰: ۲۸۰؛ مسعودیه، ۱۳۹۱: ۹۱-۹۲؛ بیگ‌باباپور، ۱۳۹۳: ۸۸-۸۷).

درایتی (۱۳۹۰: ۲۳/ ۲۰۱) در فنخا، محل تألیف اثر را به اشتباه، و با ارجاع به توضیحات سعید نفیسی، «فارس» ذکر کرده است. اما دانش‌پژوه (۱۳۹۰: ۲۸۰)، که نام مؤلف رساله را «اسماعیل **حکیم‌الممالک** تهرانی» نوشته، محل تألیف را به نحوی درست و دقیق «مرغزارِ رودخانهٔ ششتمد کوه میش شهر سبزوار» ذکر کرده که مطابق با توضیحات خودِ مؤلف در صفحهٔ ماقبل آخر نسخهٔ خطی مجلس است (طهرانی، ۱۳۰۹ق: ۳۴ر). دلیل اشتباهِ مذکور این است که مؤلف در اوایل رساله (همان، ۴پ) اشاره‌ای به سفر ولی‌نعمت خود، عین‌الملک، «از

دارالخلافهٔ طهران به صوبِ خطّهٔ فارس» دارد. بنابراین، شخصی که در زمان تألیف رساله در ولایت فارس به سر می‌برده مخاطب اثر است و نه صاحب‌اثر که همچنان، به گفتهٔ خودش، مقیم شهر سبزوار بوده. همچنین شایان اشاره است که «حکیم‌الممالکِ» مذکور در فهرست دانش‌پژوه را نباید با میرزا علی‌نقی حکیم‌الممالک، از رجال معروفِ همان روزگار در دورهٔ ناصرالدین‌شاه قاجار، اشتباه گرفت (نک. میرمحمدصادق، ۱۳۸۸)؛ به‌ویژه که ممدوح رسالهٔ عینیه نیز علی‌نقی میرزا، حاکم وقتِ سبزوار، اسمی شبیه به اسم شخص مزبور دارد.

مسعودیه (۱۳۹۱: ۹۱-۹۲) در فهرست خود به تقسیم موسیقی از نظر صاحب رسالهٔ عینیه به دو بخش «علم تألیف» و «علم ایقاع»، به‌ترتیب ناظر بر کیفیت و کمّیت نغمات و ازمنهٔ میان آن‌ها، اشاره دارد و قدری از مطالب رساله را، از قبیل هدف علم موسیقی، تعریف «بُعد» (فاصله)، دسته‌بندی آلات موسیقی و ساختار مُدال نظام دوازده مقام را، به‌اجمال نقل می‌کند. اسعدی (۱۳۹۸: ۱۳ / ۳۸) به یکی از نکات جالب و تازهٔ مندرج در توضیحات نظری این رساله اشاره کرده، مبنی بر این‌که مؤلف برای مقامات موسیقی اصطلاحاً «آباء و امهات» قائل شده و مثلاً «حسینی» را در شمار امهات آورده است. نکتهٔ دیگر این‌که، به گفتهٔ پورجوادی (۱۳۸۵)، پس از دورهٔ صفویه که دیگر نام و نشانی از نظریه‌پردازان بزرگ مکتب منتظمیه، نظیر قطب‌الدین شیرازی (۶۳۳-۷۱۰) به چشم نمی‌خورد، اسماعیل حکیم طهرانی در کنار مخبرالسلطنه هدایت از جمله افرادی‌اند که دوباره به سراغ نظریات قطب‌الدین رفته‌اند (نک. طهرانی، ۱۳۰۹ق: ۲۲ر). به طور کلی، از این نظر بازگشتی به آرای علمی و سیاق ریاضی‌وارِ ارائهٔ مطالب موسیقایی و نیز پرهیز نسبی از مطالب شبه‌علمی و فراموسیقایی را در این اثر نزد مؤلف ملاحظه می‌کنیم.

۳ـ روش پژوهش

با توجه به این‌که صرفاً دسترسی به تصاویر دیجیتالیِ یکی از دو نسخهٔ خطیِ رسالهٔ عینیه از طریق کتابخانهٔ دیجیتال مجلس مقدور شد، و نیز با توجه به صحت، سلامت و فضل تقدم این نسخه نسبت به نسخهٔ موجود در مجموعهٔ مفتاح، در تصحیح متن رساله از روش قیاسی بر مبنای این نسخهٔ خطی استفاده شده است. ضمناً دشواری‌های متن در قالب یادداشت‌های حاشیهٔ نسخهٔ مصحَّح توضیح داده شده‌اند. پیداست که روزآمدسازی زبان‌نگاره یا رسم‌الخطِ متن رساله، نشانه‌گذاری‌ها و پاراگراف‌بندی متن از ما و مطالب داخل قلاب‌ها افزودهٔ مصحح است.

۴ـ معرفی اثر

در این بخش به‌اجمال توضیحاتی دربارهٔ مؤلف و مشخصات و نسخه‌های رسالهٔ عینیه ارائه می‌شود؛ به این

امید که در آینده اطلاعات بیشتری پیرامون این نکات به دست آید.

۱ـ۴ـ مؤلف اثر

چنان‌که در مقدمه ذکر شد، متأسفانه اطلاعات چندانی دربارهٔ اسماعیل حکیم طهرانی، مؤلف رسالهٔ عینیه، فراتر از آن‌چه خودِ او در آغاز و انجام اثرش می‌آورد، در اختیار نیست. اما مطابق نسخهٔ خطیِ جوابی از محمدباقر بن جعفر همدانی بر رسالهٔ دیگری از اسماعیل حکیم طهرانی، به سال ۱۳۰۲ق، که در موزهٔ ملک نگهداری می‌شود، درمی‌یابیم که او نقدی بر رسالهٔ محمدباقرِ مذکور «در اثبات حرکت شمس و سکون زمین» نوشته بوده است. محمدباقر در جواب از میرزا اسماعیل با عنوان «میرزا محمد اسماعیل ادیبِ اَریبِ طبیبِ طهرانی» و با احترام تمام یاد می‌کند (نک. همدانی، ۱۳۰۲ق).

نکتهٔ مهم دیگر این‌که این مؤلف را نباید با شخص هم‌نام دیگری یعنی میرزا اسماعیل تهرانی، متخلص به مدهوش، اشتباه گرفت که صاحب دیوان شعری با عنوان ارشاد السالکین بوده است؛ چرا که این شخص اخیر، گرچه او هم در عهد ناصری می‌زیسته، اما به سال ۱۲۸۸ق، یعنی دو دهه قبل از تألیف رسالهٔ عینیه، در شصت‌ویک سالگی درگذشته است (مدهوش تهرانی، ۱۳۶۸: ۵).

۲ـ۴ـ مشخصات اثر

اسماعیل حکیم طهرانی رسالهٔ عینیهٔ خود را به نام علی‌نقی میرزا (۱۲۷۶-۱۳۳۵ق)، ابتدا ملقب به عین‌الملک و بعدها رکن‌الدوله، شاهزادهٔ قاجاری و فرزندِ ارشد محمدتقی میرزا، پسر محمدشاه قاجار، تألیف کرده است. در واقع، سال تألیف این رساله، درست مربوط به برهه‌ای است که علی‌نقی میرزا به حکمرانی بر ایل ممسنی منصوب و راهی ولایت فارس شده است (برای اطلاعات بیشتر نک. سعادت‌نوری، ۱۳۴۶). این رساله در چهار مقدمه و یک مقاله، که خود مشتمل بر پنج فصل است، و یک خاتمه در تاریخ ۱۵ ذی‌الحجّهٔ سال ۱۳۰۹ هجری قمری (۱۲۷۱ هجری شمسی) تألیف شده که از قضا مصادف با روز ولادت امام دهم شیعیان، امام علی النقی (ع)، است.

رساله در آغاز نثری مسجع و متکلف دارد که در آن از الفاظ و عبارات بعضاً بسیار دشوار و مهجور عربی استفاده شده، اما مؤلف با وجود به‌کارگیری اصطلاحات موسیقایی در حد اعتدال، بر خلاف بسیاری از رسالات این دوران، اصراری بر استفادهٔ شدید و غلیظِ افراطی از اسلوب ادبی براعت استهلال و استخدام بارز اصطلاحات متعدد موسیقایی نداشته است (مثلاً در قیاس با دیباچهٔ رسالهٔ انیس‌الأرواح، نک. سلطاندوست و کشاورز افشار، ۱۴۰۱). کل این اصطلاحات عبارت‌اند از: سازنده، نوازنده، نغمه و نغمات، صدا، ترانه، نوا، مضراب، اوتار، زیر

و بم، سرپنجه، مزمار، رنة (آواز)، مطرب، ساز، نقش، پرده و شاه‌پرده، راه، تحریر، موسیقار، الحان و اغانی.

همچنین در لابه‌لای متن رساله ابیاتی از مخزن الأسرار نظامی گنجه‌ای، عراقی، حافظ، هاتف اصفهانی و نیز بیتی عربی از متنبّی به چشم می‌خورد. آنچه در نثر بدنهٔ رساله قابل‌توجه است تبعیت ساختار نحویِ جملات مؤلف از نحوهٔ جمله‌پردازی در زبان عربی است، تا جایی که گویی برخی جملات از زبان عربی ترجمه شده‌اند یا آشنایی مؤلف با عربی‌نویسی بیشتر از فارسی‌نویسی بوده است. مثلاً، مؤلف می‌نویسد: «حال گوییم وقتی که استماع شود دو نغمه یا دو بُعد، و ادراک شود نسبت میان آن‌ها، حاصل شود کمال قوهٔ ممیزه، و می‌گردد سبب از برای لذت»، که به هیچ وجه شباهتی به نثر طبیعی فارسی، به‌خصوص در آن دوران «بازگشت ادبی» در نظم و نثر فارسی، ندارد.

۳ـ۴ـ نسخه‌های اثر

بر اساس اطلاعات فعلی، دو نسخه از رسالهٔ عینیه وجود دارد که به‌ترتیب یکی حدوداً پنج ماه و دیگری دقیقاً ۱۶ ماه و ۱۲ روز پس از تاریخ تألیفِ اولیهٔ اثر کتابت شده‌اند. نسخهٔ اول به شمارهٔ ۲۲۱۳ در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود و راقمهٔ ابوالمجد درویش مجید، ملقب به نورعلی‌شاه، مربوط به جمادی‌الاول سال ۱۳۱۰ق است. از این کاتب گمنام هم اطلاعی در دست نیست. نسخهٔ دوم را، که در مجموعهٔ محمدحسین مفتاح به شمارهٔ ۱۱۸۱/۱ محفوظ است، علی غریب در ۲۶ ربیع‌الثانی سال ۱۳۱۱ق کتابت کرده و نسخهٔ متأخر محسوب می‌شود.

نسخهٔ قدیمی‌تر مجلس، که مبنای تصحیح حاضر در این مقاله قرار گرفته، نسخه‌ای بسیار پاکیزه و خوانا به خط تحریری متوسط است. عناوین و نقاط با مرکب قرمز روی کاغذ فرنگی سفید و ضخیم در ۳۴ برگ (۶۷ صفحه) هفت‌سطری به ابعاد ۱۱/۵ × ۱۷/۵ سانتی‌متر نوشته شده و در اواخر متن حاوی جدول‌هایی است.

۴ـ۴ـ فهرست مطالب اثر

عناوین بخش‌های رسالهٔ عینیه به شرح جدول ۱ است.

جدول ۱: فهرست مطالب رسالهٔ عینیه. منبع: نگارنده؛ طهرانی، ۱۳۰۹ق

بخش	عنوان بخش	برگ
	[دیباچه]	۱پ- ۵پ
مقدمهٔ اولیٰ	[جایگاه علم موسیقی در اصول اربعهٔ علم ریاضی از اقسام حکمت (نظری)]	۵پ- ۶پ
مقدمهٔ ثانیه	تقسیم حکمت و تنقیح موضوعاتِ اقسام	۶پ- ۱۱ر
مقدمهٔ ثالثه	بیان معنیِ نسبت و ذکر اقسامِ تناسب و تفسیر تناسبِ تألیفی	۱۱ر- ۱۵ر
مقدمهٔ رابعه	تعریف علمِ موسیقی و بیان بعضی از اصطلاحات معروفهٔ این علم	۱۵ر- ۱۶ر
	مقاله	
فصل اول	بیان سببِ الذاذِ بعضی از ابعاد دون بعضی	۱۶ر- ۱۹ر
فصل دوم	بیان نِسَب و ابعادِ معروفهٔ فن موسیقی	۱۹ر- ۲۷پ
فصل سوم	بیان اسبابِ اختلافِ نغمات در حدّت و ثقل، اعنی زیریّت و بمیّت	۲۷پ- ۲۹پ
فصل چهارم	علم ایقاع	۲۹پ- ۳۰پ
فصل پنجم	بیان اصول و ارکان و فروعِ مقامات و شعب و گوشه‌ها	۳۰پ- ۳۳پ
	خاتمه	۳۳پ- ۳۴پ

متن مصحَّح *رسالهٔ عینیه*

هُوَ اللّه سبحانه

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

سپاسِ بی‌قیاس را سازندهٔ برازنده و نوازندهٔ طرازنده[۲] است که از یک نغمه‌اش چندین صدا برخاست[۳] و از یک ترانه‌اش این همه نوا آراست.

همه عالم صدای نغمهٔ اوست که شنید این‌چنین صدای دراز؟[۴]

قادری که به شکنجهٔ مضرابِ قُدرت در اوتارِ ممکنات، نغماتِ زیر و بم ساخت. مقدِّری که با سرپنجهٔ اسبابِ قَدر بر مِزمارِ مهَیّات،[۵] رَنّاتِ[۶] دیر و کم نواخت.

مطربِ عشق عجب ساز و نوایی دارد نقشِ هر پرده که زد راه به جایی دارد[۷]

حکیمی که عجایبِ حکمت و غرایبِ خلقت در مخازنِ موضوعاتِ جواهر و معادنِ اَعراضِ ظواهر ودیعت نهاد. فتّاحی که به مفاتیحِ مشاعرِ اولی‌البصائر، ابوابِ فضل و احسان بر روی بنی‌نوعِ انسان گشاد.

دلِ هر ذرّه [را] که بشکافی آفتابیش در میان بینی[۸]

---

۲ آرایش‌دهنده، نظم‌دهنده (معین).

۳ در اصل: برخواست.

٤ بیت از ترجیعات فخرالدین عراقی (۱۳۷۲: ۲۲۷) است با بیتِ ترجیعِ «که همه اوست هرچه هست یقین/ جان و جانان و دلبر و دل و دین».

۵ ج. مهاة؛ آفتاب، پارهٔ بلور (دهخدا). اما احتمالاً «مُحَیّات»، به معنای جماعتِ زنده‌شده، به قرینهٔ مِزمار (صور [اسرافیل])، و در تناسب معنایی با «ممکنات» در جملهٔ قبلی، صحیح باشد (چنان‌که کاتب در ادامه «تحریر» را هم «تهریر» نوشته است).

٦ ج. رَنّة؛ آواز، صوتی که از فرح یا حزن باشد (دهخدا).

۷ مطلع غزلی از حافظ (۱۳۷۲: ۲۰۰). در نسخ مختلف، به‌جای «پرده» در مصراع دوم، «نغمه» و «زخمه» هم ضبط کرده‌اند.

۸ بیت از ترجیع‌بند عرفانی مشهور احمد هاتف اصفهانی (۱۳۷۸: ۵۰) با بیتِ ترجیعِ «که یکی هست و هیچ نیست جز او/ وحده لا اله الّا هو».

ترعیداتِ[۹] صلوات و تحریراتِ[۱۰] تحیّات روانِ شاه‌پردهٔ موسیقارِ وجود را سزاست که به الحانِ محنونه،[۱۱] جامدانِ معمورهٔ جهان را به عشرت‌سرای بزمِ قُدس دلالت نمود و به اغانیِ موزونه، خامدانِ[۱۲] مطمورهٔ[۱۳] امکان را به فضای مسرّت‌افزای محفلِ اُنس هدایت فرمود.

شمسهٔ نُه مسند و هفت اختران ختمِ رُسُل، خاتمِ پیغمبران...[۱۴]

... صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

تا به تو طُغرای جهان تازه گشت هردو جهان از تو پرآوازه گشت[۱۵]

و بر اولاد و اصحاب و احفاد[۱۶] و احبابِ آن‌جناب ـ سلام اللّه علیهم اجمعین ـ که اصولِ دینِ مبین و ارکانِ شرعِ متین‌اند.

امّا بعد، در آن روزگارِ بهجت‌آثار که ساحتِ ولایتِ سبزوار ــ به وجودِ مسعودِ نَوّابِ مستطابِ والا، شاهزادهٔ گردون وقار، آقازادهٔ جلالت دثار،[۱۷] منبعِ فضل و کمال، معدنِ جود و اِفضال،[۱۸] سرکارِ اشرفِ افخم، امیرزادهٔ اعظم، علی‌نقی میرزا عین‌المُلک، ادام اللّه اقباله مدی اللیل و النّهار و اقام اللّه شوکته و جلاله طول القرون و الأدوار ــ رشکِ خُلدِ برین و نمونهٔ روضهٔ علّیین بود، بندهٔ ذلیلِ اثیمِ[۱۹] جانی، اسماعیلِ حکیم طهرانی، که به‌مقتضای بعضی از دواعی،[۲۰] متوطّنِ آن نواحی هستم، بیشترِ وقت ملازمِ حضور و به‌نسبتِ منادمت[۲۱] مشمولِ عاطفت[۲۲] و به مذاکرتِ بعضی از علوم به افادت[۲۳] مأمور بودم. الحق نوّابِ معظّم اللّه با غُرورِ جاه و عزّت و وُفورِ

۹ ترعید در اصطلاح قاریان، مرتعش‌کردن صداست هنگام تلاوت قرآن کریم (دهخدا).
۱۰ کشش صدا هنگام آواز (معین) (در اصل: تهریرات، که نادرست است).
۱۱ محبت‌آمیز.
۱۲ خاموش، آرمیده، بی‌حرکت (معین)؛ مجازاً مُرده.
۱۳ نهان‌خانه (معین).
۱۴ بیت از مخزن‌الأسرار که در نظامی گنجه‌ای (۱۳۸۷: ۵۰) «و» را در مصراع اول ندارد.
۱۵ بیت از مخزن‌الأسرار که در نظامی گنجه‌ای (۱۳۸۷: ۱۳۴) مصراع دوم این‌طور ضبط شده: «گنبدِ پیروزه پرآوازه گشت».
۱۶ ج. حافد و حفد؛ فرزندان؛ یاران و خادمان (دهخدا).
۱۷ لباسی که روی لباس‌های دیگر بر تن کنند، روپوش (عمید).
۱۸ برتر بودن؛ نیکویی‌کردن (عمید).
۱۹ گناهکار (عمید).
۲۰ ج. داعیة؛ سبب‌ها، انگیزه‌ها (معین).
۲۱ همنشینی‌کردن (عمید).
۲۲ خویشی و قرابت (دهخدا).
۲۳ فایده‌دادن (دهخدا).

رفاه و ثروت، در عنفوانِ جوانی که ایّامِ عُطلت[۲۴] و تن‌آسانی و هنگامِ عشرت و کامرانی‌ست، لحظه[ای] در اقتنا[۲۵]ی علوم، و دقیقه[ای] در اکتسابِ آداب و رسوم، خویشتن را معاف نداشته و مخزنِ خاطر را از ذخایرِ جواهرِ علومِ اوایل و اواخر انباشته، چنانکه بَراعت در فنونِ ادب، چون شرافتِ شئونِ نسب، او را مسلّم، و به درایتِ کلماتِ عرب، مانندِ حَوایَت[۲۶] درجاتِ حسب، بر همگنان مقدّم است. در صناعتِ سیَر[۲۷] و هیستُری[۲۸] بر همه زیادت و برتری دارد، و در فنّ جغرافی حظّی وافی یافته، و در تعلّمِ زبانِ فرانسه پیِ تحصیلِ بهرهٔ کافی شتافته، چنانکه گاهِ تکلّم کس نداند که پارسی‌نژاد است یا پاریسی‌نهاد. در سیاقتِ تحریر با وجازتِ[۲۹] تسطیر[۳۰] لسانِ کِلکش مُصرّحِ مُضمرات[۳۱] و صریرِ[۳۲] خامه‌اش مبیّنِ مبهمات است. اوقاتِ فراغت از مهمّاتِ سیاسی، اغلب را، مصروفِ مطالعهٔ کتبِ جغرافی می‌داشتند، چون حلِّ مسائل آن را متوقّف بر علمِ هیئت یافتند، چندی با جدّی تمام پیِ تعلّم آن شتافتند و در اندک زمان، به‌مقتضای ذهنِ وقّاد و عقلِ نقّاد، اصولِ مسائل آن را نیکو شناختند. چون در بیانِ مقدّماتِ علمِ هیئت، رشتهٔ سخن به ذکرِ تعریفِ علمِ حکمت و تقسیمِ آن به اقسامِ معروفه رسید، نامی از موسیقی بُرده شد، فرمودند من از موضوع و محمولِ این فن کماهی آگاهی ندارم، چنانچه مختصری در بیانِ اصول و ارکانِ آن، بی‌پرده و عیان، بنگاری، خاطرِ ما را خرسند[۳۳] می‌داری. حقیر نیز امر و فرمانِ والا را کمرِ اطاعت و امتثال[۳۴] بر میان بسته، ولیکن به‌علّتِ بعضی تغییرات که در اوضاعِ امور روی داد، اِتیان[۳۵] به مقصود تعویق افتاد. هنگامی که خبرِ حرکتِ نوّابِ معظّم اللّه از دارالخلافهٔ طهران به صوبِ خطّهٔ فارس به صحّت پیوست، با کمالِ تفرّقِ بال و تشتّتِ خیال، انجامِ خدمت را مبادرت نمودم و این وجیزه را تحفهٔ سُدّهٔ[۳۶] سینه قرار داده، به‌وسیلهٔ این رسیله، خویشتن را در ساحتِ حضورِ ساطع‌النورِ مذکور می‌دارم، چه این بنده تا زنده‌ام حقوقِ

---

۲۴ بیکاری (عمید).
۲۵ گردآوردن، اندوختن (عمید).
۲۶ مالک‌شدن و احرازکردن (دهخدا).
۲۷ علم تواریخ و بیان احوال گذشتگان (دهخدا).
۲۸ History؛ تاریخ. ترجمه در متن افزودهٔ کاتب است.
۲۹ اختصار، ایجاز (معین).
۳۰ نوشتن (عمید).
۳۱ مُصرِّح مُضْمَر، به‌معنای آشکارکنندهٔ پوشیده (عمید).
۳۲ صدایی که از قلم نی به‌وقت نوشتن برمی‌آید (عمید).
۳۳ در اصل: خورسند.
۳۴ فرمان‌برداری (عمید).
۳۵ آوردن، انجام‌دادن (عمید).
۳۶ درگاه، پیشگاه (دهخدا).

احسانِ بندگانِ والا را به دل و جان تشکّر و امتنان دارم و، در نزدیک و دوُر و غیاب و حضور، اوامرِ مطاعه را بی‌شایبهٔ قصور و فتور پذیرفتارم.

لا خَیْلَ عِندَكَ تُهدیهَا وَلا مالُ فَلیُسعِدِ النُّطْقُ إِنْ لَم تُسعِدِ الحالُ[۳۷]

مرجوّ[۳۸] و مأمول[۳۹] آنکه در پیش‌گاهِ حضورِ مرحمت ظهور مطبوع و مقبول افتد. و من اللّه التوفیق و علیه التکلان.

و این مختصر را به نامِ نامی و لقبِ گرامی نوّابِ مستطابِ معظم اللّه مسمّی نمودم به رسالهٔ عینیّه و آن را مرتّب ساختم بر چهار مقدّمه و یک مقاله.

مقدّمهٔ اولیٰ

بدان که علمِ موسیقی از اصولِ اربعهٔ [علم ریاضی]، و علمِ ریاضی از اقسامِ ثلاثهٔ حکمتِ نظریّه، و حکمتِ نظریّه از دو قسمِ مطلقِ حکمت است. پس از بابِ مقدمّهٔ بیانِ حدّ و تعیینِ موضوعِ فنّ موسیقی ناچاریم از تعریفِ علمِ حکمت و تقسیمِ آن به اقسامِ معروفه.

گوییم حکمت علم به احوال و آثار و خواصّ تمامِ موجوداتِ خارجیّه است ــ اعنی آنچه هست و هرچه اسمِ موجود بر او صادق است و منشأ اثر است؛ خواه در وجود غنی و بی‌نیاز باشد که واجب‌الوجودش نامیم، یا در هستی فقیر و محتاج و نیازمند باشد که ممکن‌الوجودش خوانیم ــ به اندازهٔ طاقت و احاطهٔ ادراکِ بشری. پس همهٔ علوم بدونِ استثناء مندرج در دایرهٔ علمِ حکمت است، زیرا که موضوعِ هیچ علمی از عنوانِ موجودِ مطلق خارج نیست؛ و چون انقسام و تمایزِ علوم بر حسب انقسام و تمایزِ موضوعات است، پس حکمت به‌حسب تکثّرِ موجودات منقسم گردد به اقسامِ متعدّده و فنونِ متمایزه.

مقدّمهٔ ثانیّه در تقسیمِ حکمت و تنقیحِ موضوعاتِ اقسام

بدان که همهٔ موجودات در مفهومِ موجود و تحقّق در خارج و منشأیّتِ ترتّبِ اثر مشترک‌اند، پس به‌اعتبارِ این

---

۳۷ بیت از مُتنبّی (۲۰۱۵: ۵۲)؛ معنی: تو سپاه و مالی نداری که به او اهدا کنی، پس اگر موقعیت یاوری نمی‌کند، سخن‌گفتن باید یاری‌ات دهد.

۳۸ امیدداشته‌شده (دهخدا).

۳۹ آرزوشده (معین).

جهات قسمت نپذیرند، چه تقسیم به‌ملاحظهٔ جهتِ اشتراک ممتنع است؛ زیرا که تقسیم به‌اعتبارِ ضمّ قیودِ متخالفه است به مُقسَّم، تا به ضمیمهٔ هر قیدی قِسمی پدید آید. پس بالضروره هر تقسیم به‌اعتبارِ جهاتِ تغایر و اختلاف باشد و جهاتِ اختلاف در موجودات بسیار است، بعضی واضح و آشکار است و بعضی خفی و پنهان. واضح‌ترین وجوهِ اختلاف آن باشد که از ناحیهٔ علّتِ موجده خیزد و آن یا به تعدّدِ ذواتِ عللِ موجده باشد و یا به تکثّرِ جهاتِ علّیّت در ذاتِ واحده باشد. و در حقیقت، قسمِ ثانی راجع به قسمِ اوّل گردد.

و بدان که انسان، بر فرض، [اگر] منکرِ وجود هر چیزی باشد، انکارِ ذاتِ خود و افعالِ صادره از خود نتوان نمود؛ چه حاضرترین اشیاء در نزدِ انسان ذات او باشد. و هم انکارِ امکان و احتیاج و نیازمندیِ خود را در وجود و هستی به غیر خود نتواند نمود؛ چه اوّل نبوده و بعد موجود شده. پس واضح‌ترین تقسیمات آن باشد که گوییم هرچه در خارج موجود است یا هستیِ آن به قدرت و ارادهٔ انسان است، مانندِ افعالِ صادره از انسان؛ و یا وجودِ آن خارج از اراده و قدرتِ انسان است، مانندِ ذاتِ خودش و ذواتِ همهٔ موجوداتِ خارجیّه. پس اوّلاً حکمت بر دو قسم است:

قِسم اوّل را، که در آن بحث و گفتگو شود از افعالِ صادره از انسان از حیثیّتِ حُسن و قُبح، در لسانِ حکمت، و یا از حیثیّتِ وجوب و حُرمت و کراهت و اباحه و ندب،[۴۰] به لسانِ شریعت، حکمت عملیّه نامند و آن به سه قِسم منقسم گردد، زیرا که موضوعِ آن یا افعالِ متعلّقه به حالِ شخصِ واحد است با عدمِ ملاحظهٔ مخالطه و آمیزش با غیر، آن را علمِ تهذیب‌الاخلاق نامند؛ و یا موضوعِ آن افعالِ انسان است نسبت به اشخاصِ مشارکین در منزل، مانندِ والد و ولد و زوج و زوجه و خادم و مخدوم، آن را علمِ تدبیرالمنزل نامند؛ و یا موضوعِ آن افعالِ اشخاصِ متشارک در مدینه و مملکت است، آن را علم سیاست‌المُدن نامند. و چون شریعتِ بهیّهٔ[۴۱] مصطفویه ـ علی شارعها آلاف الثناء و التحیّة ـ قضای حاجت از فنونِ ثلاثهٔ حکمتِ عملیّه بر اتمّ وجوه و اکمل تبیان[۴۲] فرموده، حکما در این باب آنچه بنگارند جز بُردنِ عِرض خویش بهره ندارند.

و قِسمِ ثانی را، که موضوعِ آن موجوداتی‌ست خارج از اراده و قدرتِ انسان، حکمتِ نظریّه نامند و آن نیز به سه قِسم منقسم گردد، زیرا که موضوعِ آن یا موجوداتی‌ست که منزّه و مقدّس و مجرّد و وارسته باشند از قوّه و استعداد و مادّه و مقدار در وجودِ علمی و عینی، مانندِ ذاتِ واجب، تعالی شأنه، و ذواتِ ملائکهٔ مقرّبین که

۴۰ مستحب‌بودن. «مستحب» یکی از احکام پنج‌گانهٔ تکلیفی (واجب، مستحب، حرام، مکروه، مباح) است. استحباب را «فرض»، «سنّت»، «ندب» و «نفل» نیز می‌نامند (ملکی اصفهانی، ۱۳۹۳: ۴۳۶).
۴۱ تابان، نیکو، زیبا (معین).
۴۲ آشکار بیان‌کردن سخن (عمید).

صدرنشینانِ عالمِ امکان‌اند، این قِسم از حکمتِ نظریّه را علمِ اعلیٰ و حکمتِ الهی نامند؛ و یا موضوعِ آن موجوداتی‌ست که در وجودِ ذهنی از مادّه بی‌نیاز لیکن در خارج به‌سوی مادّه محتاج و نیازمندند،[۴۳] مانندِ مقدار و عدد، و این قِسم از حکمتِ نظریّه را علمِ اوسط و حکمتِ ریاضی نامند؛ و یا موضوعِ آن موجوداتی‌ست که در وجودِ ذهنی و خارجی از مادّه ناگزیرند، مانند اجسامِ طبیعیّهٔ دنیویّه، این قِسم از حکمتِ نظریّه را علمِ ادنیٰ و حکمتِ طبیعی نامند.

و باز هریک از فنونِ حکمتِ نظریّه و عملیّه بر حسبِ انقسامِ موضوع منقسم شود به اقسامِ متعدّده از فنونِ اصلیّه و فرعیّه، چنانکه در کتبِ مبسوطه مذکور است. آنچه ذکرش در این رساله لازم است بیانِ موضوعِ علمِ ریاضی و تعیینِ موضوعِ فنّ موسیقی است که مقصودِ ما است.

بدان که موجودِ مجرّد از ماده به‌حسبِ ذهن دونِ خارج، که موضوعِ حکمتِ ریاضی است، منحصر است به مقدار و عدد؛ چه سایرِ اَعراض را به‌جز کیفیّات، آن صحّتِ وجود نیست که متعلَّقِ احکامِ کثیرهٔ لایقه به تفرّدِ تدوین باشد، اما کیفیّات اگرچه در صحّتِ وجود مانندِ مقدار و عددند، لیکن مقدار و عدد را خواصِّ غریبه و احکامِ عجیبه است که کیفیّات را نیست، مگر کیفِ مسموع که عبارت از صوت است آن هم وقتی که، به تدبیر و حیل، معروضِ تناسبِ تألیفی‌اش سازیم.

بنابرآن قول که موضوعِ موسیقی صوت باشد، چنانکه مذکور می‌شود، پس بدان که بحث از مقدار که آن را کمّ متّصل نامند و آن عبارت است از خطّ و سطح و جسمِ تعلیمی[۴۴] یا از حیثیّتِ تحرّک است، آن علم هیئت باشد، و یا لا مِن حیث التحرّک است، آن علم هندسه باشد؛ و بحث از عدد که کمّ منفصلش نامند، یا از حیثیّتِ معروضیّتِ تناسبِ تألیفی است، آن علمِ موسیقی است، و یا به‌اعتبارِ عُروضِ عوارض و تناسباتِ دیگر است، آن علمِ حساب باشد که فنّ ارثماطیقی[۴۵] نامند.

پس بنابراین، موضوعِ علمِ موسیقی عدد است از حیثیّتِ معروضیّتِ تناسبِ تألیفی، و معنیِ تناسبِ تألیفی را عن‌قریب بیان می‌نماییم. لیکن بعضی از حکما موضوعِ موسیقی را اصواتِ محنونة الیها دانند از حیثیّتِ عُروضِ تناسبِ تألیفی. پس بنابراین قول، موضوعِ علمِ موسیقی کیفِ مسموع باشد. ولی قولِ اوّل مشهورتر است، اگرچه قولِ دوم مستفاد از تعریفِ علمِ موسیقی است چنانکه بیاید.

---

۴۳ در اصل: نیازمند است.

۴۴ مقداری که برای آن طول و عرض و عمق باشد [حجم] (دهخدا).

۴۵ در اصل: ارثماطیغی (فنّ محاسبه).

مقدّمهٔ ثالثه در بیانِ معنیِ نسبت و ذکرِ اقسامِ تناسب و تفسیرِ تناسبِ تألیفی

بدان که نسبت در اصطلاحِ مهندسین عبارت است از مقایسهٔ احدِ کمّینِ متجانسیْن به دیگری، خواه کمّ متّصل باشد یا کمّ منفصل. و چون بیانِ نسبت در کمّ منفصل واضح و آشکارتر است، لهذا گوییم که اعداد به همدیگر نسبت داده می‌شود، گاهی به‌ملاحظهٔ فضل مابینِ آنها، این قِسم از نسبت را نسبتِ عددی، و فضلِ مابینِ آنها را قدرِ نسبتِ عددی نامند، مانندِ شش و سه که سه فضلِ مابینِ عددیْن است، قدرِ نسبتِ عددی باشد. و وجهِ تسمیهٔ این قِسم از نسبت به نسبتِ عددی آن است که در تمامیِ اعداد بر نظمِ طبیعی آن نسبت موجود است و قدرِ نسبت در همهٔ مراتب یکی‌ست.

و گاهی اعداد به همدیگر نسبت داده می‌شود به‌ملاحظهٔ خارجِ قسمتِ اکثر بر اقلّ، این قِسم از نسبت را نسبتِ هندسی و خارجِ قسمت را قدرِ نسبتِ هندسی گویند، چنانکه میانِ همان شش و سه، دو که خارجِ قسمتِ اکثر بر اقلّ است قدرِ نسبتِ هندسی می‌شود.

و گاهی اعداد به همدیگر نسبت داده می‌شود به‌ملاحظهٔ نسبتِ قدرِ تفاوت به احد الطرفین، این قِسم از نسبت را نسبتِ تألیفی نامند و تفاوت را قدرِ نسبتِ تألیفی خوانند و آن به چند وجه باشد، زیرا که قدرِ تفاوت یا اصغر از اصغر المتفاوتین است و یا اعظم از اصغر المتفاوتین:

قِسمِ اوّل که قدر تفاوت اصغر از اصغر المتفاوتین باشد یا به‌تکرارِ قدرِ تفاوت، مرّة واحدة،[٤٦] اصغر المتفاوتین حاصل آید، مانندِ چهار و شش، چه دو که قدرِ تفاوت است کمتر است از طرفِ اصغر که چهار است، و به‌تکرارِ دو، مرّة واحدة، چهار حاصل آید؛ و یا به‌تکرارِ قدرِ تفاوت، مراراً کثیرة،[٤٧] اصغر المتفاوتین حاصل شود، مانند شش و هشت، چه دو که قدرِ تفاوت است اصغر است از شش که طرفِ اصغر است، و به‌تکرارِ دو، مرّتین،[٤٨] شش حاصل آید. و مانندِ هشت و ده که از تکرارِ دو، ثلاثِ مرّات،[٤٩] هشت حاصل گردد و قس علی هذا.

و قِسمِ دوم که قدرِ تفاوت مساویِ اصغر المتفاوتین باشد، مانند دو و چهار، چه دو که قدرِ تفاوت است مساویِ اصغر المتفاوتین است.

قسمِ سیم که قدرِ تفاوت اعظم از اصغر المتفاوتین باشد نیز بر چند وجه است، زیرا که یا از تکرارِ اصغر

---

٤٦ یک‌بار.
٤٧ چندبار.
٤٨ دوبار.
٤٩ سه‌بار.

المتفاوتین، مرّة واحدة، قدرِ تفاوت حاصل آید، مانند دو و شش، چه چهار که قدرِ تفاوت است اعظم است از طرفِ اصغر، و به‌تکرارِ طرفِ اصغر، مرّة واحدة، قدرِ تفاوت حاصل آید؛ و یا حصولِ قدرِ تفاوت از تکرارِ طرفِ اصغر، مراراً کثیرة، باشد، مانندِ دو و هشت، چه شش که قدرِ تفاوت است اعظم است از طرفِ اصغر، و به‌تکرارِ طرفِ اصغر که دو باشد، مرّتین، شش حاصل گردد. و بر این قیاس و از این بیانات دانسته شد که پیداکردنِ نسبتِ دو عدد لازم دارد که یکی را مقدّمِ نسبت نامند و دیگری را تالی. و این دو عدد را یک جمله گویند.

حال گوییم که اگر دو جمله یا زیادتر در قدرِ نسبت متساوی باشند، تساویِ نسبِ آنها را تناسب نامند. و اقسامِ تناسب بسیار است، چنانکه بعضی از اهلِ فنِّ حساب تا ده قِسم ذکر کرده‌اند؛ لیکن انفع و اشهر آنها سه قِسم است:

قِسمِ اوّل تناسبِ عددی‌ست، مثال: دو و چهار، و شش و هشت؛ چه فضلِ چهار بر دو مساویِ فضلِ هشت بر شش است.

قِسمِ دوم تناسبِ هندسی است، مثال: دو و چهار، و سه و شش است؛ چه خارجِ قسمتِ چهار بر دو مساویِ خارجِ قسمتِ شش بر سه است.

قِسمِ سیم تناسبِ تألیفی است که اکثر در علمِ موسیقی به‌کار آید و بدین جهت تناسبِ موسیقی نیز گویند و آن اغلب میانِ سه عدد و گاهی میانِ چهار عدد باشد. و آن چنان است که اگر میانِ سه عدد باشد، نسبتِ اوّل به ثالث، مثلِ نسبتِ تفاوتِ مابینِ اوّل و ثانی باشد به تفاوتِ مابینِ ثانی و ثالث، چنانچه در این مثال، شش و هشت و دوازده، چه نسبتِ شش به دوازده مثلِ نسبتِ دو [تفاوتِ ۸ و ۶] به چهار [تفاوتِ ۱۲و ۸] است. و اگر میانِ چهار عدد باشد، نسبتِ اوّل به رابع مثلِ نسبتِ فضلِ مابینِ اوّل و ثانی باشد به فضلِ مابینِ ثالث و رابع، چنانکه در این مثال، شش و هشت و دوازده و هیجده، چه نسبتِ شش به هیجده مثلِ نسبتِ دو [تفاوتِ ۸ و ۶] باشد به شش [تفاوتِ ۱۸ و ۱۲].

و بدان که هریک از اقسامِ تناسب را خواصِّ بسیار است، چنانکه در کُتبِ مبسوطهٔ علمِ حساب مذکور است.

مقدّمهٔ رابعه در تعریفِ علمِ موسیقی و بیانِ بعضی از اصطلاحاتِ معروفهٔ این علم

بدان که موسیقی صناعتی است ریاضیّه که بحث می‌شود در آن صناعت از احوالِ نغمات که چگونه متألّف و ملایم و مُلتذّ یا منافر و مؤلِم گردند؛ و از احوالِ ازمنه که متخلل گردد میانهٔ نقره‌ها و کوبیدن‌ها تا شناخته شود

کیفیتِ تألیفِ الحان. پس از این تعریف مستفاد گردد که صناعتِ موسیقی تمام می‌شود به دو جزء: در یک جزء بحث می‌شود از احوالِ نغمات از حیثیتِ حدّت و ثقل، اعنی زیریّت و بمیّت؛ و در جزءِ دیگر بحث می‌شود از احوالِ ازمنه که متخلل شود میانِ کوبش‌ها از حیثیّتِ درازی و کوتاهی. جزءِ اوّل را صناعتِ تألیف نامند و جزءِ دوم را علم ایقاع گویند. موسیقار آلتِ غنا و سرود است. نغمه صوتی باشد ملایمِ طبع که درنگ کند زمانی معتدٌّ به[۵۰] بر حدّی از حدّت و ثقل. بُعد در اصطلاحِ این فنّ مجموعِ دو نغمه است که مختلف باشند در زیریّت و بمیّت. جمع در اصطلاح این فنّ مجموعِ ابعاد متوالیه را نامند و چون جموع متوالیه مقرون گردد با الفاظ موزونهٔ مطربه، که دلالت کنند بر نسیب[۵۱] و تشبیب[۵۲] و غیرهما، آن را لحن نامند.

اَلمَقالَة و در آن چند فصل است:

فصلِ اوّل در بیانِ سببِ الذاذِ بعضی از ابعاد دونِ بعضی

اوّلاً بر سبیلِ اجمال گوییم چنانکه در مُدرکاتِ سایرِ حواسّ حاضره، از مشمومات و مَذوقات و ملموسات و مُبصَرات، گاهی حاصل گردد از ترکیبِ مفردات و بسایطِ هریک از آنها، کیفیتی که لذّت دهد فوقِ لذّتِ بسایط. و گاهی به‌ضدِّ آن است، یعنی مرکّباتِ آنها مکروه و منافر و ناملایمِ طبع باشد، چنانکه لامسه از ادراکِ حرارتِ مفرطه یا بُرودتِ مفرطه متألّم شود و از مرکّبِ این دو کیفیّت ملتذّ شود. هم‌چنین در مسموعات که عبارت از اصوات است، چه ضمِّ هر نغمه به هر نغمه یا ترکیبِ هر بُعدی با هر بُعدی لذیذ نگردد، اگرچه مفردات و بسایطِ آنها در غایت ملایمت باشد؛ بلکه گاهی لذیذ گردد و آن را در اصطلاحِ فنِّ موسیقی ملایم و متّفق و موزون نامند، و گاهی کریه گردد و آن [را] منافر و نامتّفق و غیرموزون گویند. و همهٔ مقصود از علمِ موسیقی، معرفتِ کیفیتِ ترکیبِ نغمات و ابعاد است بر وجهی که ملایم و متّفق و موزون شوند تا از استماعِ آنها مر انسان را لذّتی حاصل آید، چنانکه بیان خواهم نمود.

ثانیاً بدان که حکما گویند هریک از قُوا و مشاعرِ نفس را کمالِ خاصّ است که اگر حاصل شود آن کمال از برای آن قوّه، حاصل شود از برای نفْس بهجت و لذّت، چه به‌قولِ محقّقینِ حکما نفْس روحِ محفوظ، و اصلِ باقی همهٔ قوا است و همهٔ قوا شئونِ ذاتیه و مراتبِ متفاضله و اطوارِ مختلفه و مقاماتِ متفاوتهٔ نفْس‌اند. پس کمالِ قوا

---

۵۰ شمرده‌شده با آن (عمید).

۵۱ ابیات آغازین قصیده به‌ویژه ابیاتی که مشتمل بر احوالات عاشقانه است (عمید).

۵۲ آوردن ابیاتی از عشق، جوانی، یا وصف طبیعت در ابتدای قصیده (عمید).

کمالِ نفْس باشد، پس اگر نفْس متوجّه شود به‌سوی تحصیلِ کمالی و حاصل شود آن کمال، نفْس لذّت یابد؛ و اگر حاصل نشود، نفْس متألّم گردد و به‌اندازۀ سرعت و بُطوءِ حصولِ آن کمال، حصولِ لذّت سریع و بطیء شود. زیرا که هنگامِ بُطوءِ حصولِ کمال، حاصل شود نفْس را حیرتِ فکر که موجبِ المِ نفسانی گردد. و بدیهی است که مراتبِ التذاذِ نفْس از استماعِ ابعادِ مختلفه متفاوت باشد.

و گفتیم که مقصود از علمِ موسیقی اختیارکردنِ ابعاد ملایمه است، و هر بُعدی که ملایمتش شدیدتر باشد اشرف است از بواقی، پس تفاوتِ درجاتِ شرف در ابعاد بر حسبِ اختلافِ مراتبِ ملایمت است. و معلوم است که کمالِ قوّۀ ممیّزه کمالِ تمیز میانۀ محسوسات است و وقتی‌که محسوسات صاحبِ کمّیت و مقدار باشند بالذات یا بالعرَض، کمالِ تمیز میانِ آنها به ادراکِ نسبت مابینِ آنها باشد. و چون ادراک نِسَب میانۀ کمّیات مختلف گردد و به‌سهولت و صُعوبت، پس هر نسبتی که ادراکِ آن سهل‌تر است و سریع‌تر است، ملایم‌تر است و مقرّر است در نزدِ علمای ریاضی، خصوصاً اربابِ فنّ هندسه، که ادراکِ نسبِ عددیّه، که آن را مقادیرِ مشترکه خوانند، آسان‌تر است از ادراکِ نسبِ کمّیاتِ متّصله، که آن را مقادیرِ متباینه نامند. پس ابعادی که مشتمل‌اند بر نسبِ عددیّه اشرف‌اند از ابعادی که مشتمل باشند بر نسبِ هندسیّه. به این جهت است که تمامِ ابعادِ لحنیّه مستعمل باشند بر نسبِ عددیّه.

حال گوییم وقتی‌که استماع شود دو نغمه یا دو بُعد، و ادراک شود نسبتِ میانِ آنها، حاصل شود کمالِ قوّۀ ممیّزه، و می‌گردد سبب از برای لذّت.

فصلِ دوم در بیانِ نِسَب و ابعادِ معروفۀ فنّ موسیقی

در فصلِ سابق مذکور داشتیم و هم بدیهی است که ضمّ هر نغمه به نغمه یا هر بُعدی با بُعدی موجبِ التذاذ نباشد، اگرچه مفرداتِ آنها در غایتِ ملایمت باشد؛ چه اگر کسی ده نغمۀ متساویه در حدّت و ثقل یا کوتاهی و درازی احداث نماید، یا ده بُعد متماثل ایجاد سازد، شنونده را لذّتی حاصل نگردد، بلکه موجبِ ضُجرت[۵۳] و سَآمَت[۵۴] گردد از التکرار موجب للسآمة. پس الذاذِ نغمات و ابعاد را اختلاف در زیریّت و بمیّت و تفاوت در کوتاهی و درازی لازم است، و چنان نباشد که هرگونه اختلافِ نغمات و هر نوع تفاوتِ ابعاد موجبِ لذّت باشد، بلکه حکمای مرتاض به ریاضت و مجاهده و تجربه و امتحان و ذوق و وجدان و مکاشفه و عیان دریافته‌اند که چون

۵۳ در اصل: زجرت.
۵۴ ملول‌شدن، به‌ستوه‌آمدن، بیزارشدن (عمید).

نغماتِ متوالیه و ابعادِ مجموعه در حدّت و ثقل بر نسبِ تألیفیه واقع شوند و در درازی و کوتاهی بر ادوارِ ایقاع باشند لذّت دهند، و اِلّا موجبِ ضُجرت و سآمت گردند و مکروه و ناملایمِ طبع باشند.

امّا نسبِ تألیفیه: بدان که اشرفِ ابعادِ متّفقه بُعدی باشد که اثقلِ طرفینِ آن ضِعفِ[۵۵] طرفِ احد باشد و آن را بُعدِ ذی‌الکُل نامند، مانندِ نسبتِ دو با یک که مسمّی به ضِعف است، زیرا که ادراکِ آن اسهل است از ادراکِ همه نسبت‌ها، چه از استماعِ قولِ قائل الاثنان ضِعف الواحد نفْس را هیچ حیرتِ فکریّه عارض نشود به‌خلاف آنکه بشنود این عدد مثل و پنج و سُدْسِ[۵۶] آن عدد است.

حال گوییم هر بُعدی که نزدیک‌تر است به بُعدِ ذی‌الکلّ اشرف است از بُعدی که دورتر است. پس تمامِ ابعادِ متفقه اوّلاً بر دو قسم است: قِسمِ اوّل آن باشد که تفاوتِ بینِ بُعدین مثلِ احدهما باشد بالفعل، مثالِ همان بُعد که ذی‌الکلّ نامیدیم و وجهِ تسمیهٔ آن به ذی‌الکلّ این است که این بُعد محیط است بر همهٔ مادونِ خود؛ قِسمِ دوم آن باشد که تفاوت بینهما مثلِ احدهما بالفعل نباشد، و آن نیز بر دو قِسم است:

قِسمِ اوّل آنکه قدرِ تفاوتْ اصغر از متفاوتین باشد و آن را بُعدِ مثل و جزء نامند، چه اعظمِ طرفین مثلِ طرفِ اصغر است با قدرِ تفاوت که جزءِ طرفِ اصغر است. پس اگر از تکرارِ قدرِ تفاوت، مرّة واحدة، احد المتفاوتین حاصل آید آن را بُعدِ مثل و نصف خوانند، مانندِ ستّه [۶] و اربعه [۴]، چه از تکرارِ اثنین [۲] که قدرِ تفاوت است، مرّة واحدة، اربعه حاصل شود، و این نسبت مثل و نصف را الّتی بالخمس نامند. و در تسمیهٔ آن به الّتی بالخمس وُجوهِ عدیده ذکر کرده‌اند:

بعضی گویند چون کمتر دو عددی که این نسبت در میانِ آنها حاصل شود ثلاثه[۵۷] [۳] و اثنین [۲] است، پس به‌اعتبارِ مجموع الطرفین که خمسه است، این نسبت را الّتی بالخمس نامند. و این سخن درست نیاید، زیرا که منتقض[۵۸] گردد به الّذی بالأربع که الزاید ثلثاً نامند؛ مثلِ اربعه [۴] و ثلاثه [۳]، چه بر این قیاس لازم آید که آن را الّذی بالسبع نامند.

و بعضی دیگر گفته‌اند چون انتقال از احد الطرفینِ این بُعد به‌سوی طرفِ دیگر به پنج نغمهٔ متوالیه است، در صورتی که فرض شود یک طرف ثمانیة [۸] و طرفِ دیگر اثناعشر [۱۲]، چه انتقال از طرفِ اوّل به‌سوی طرفِ

---

۵۵ دوبرابر (معین).

۵۶ یک‌ششم (عمید). به نظر می‌رسد عبارت «پنج» زائد باشد.

۵۷ در اصل: ثلثه.

۵۸ باطل (معین).

آخر بر این ترتیب است که اوّل ثمانیة [۸] بعد تسعة [۹] بعد عشرة [۱۰] بعد أحد عشر [۱۱] بعد اثنی‌عشر [۱۲]، و این مجموع پنج نغمه است و این وجه نیز فاسد است؛ زیرا که اگر فرض کنیم یک طرف را اربعه [۴] و طرفِ دیگر را ستّه [۶] واقع شود، انتقال از طرفِ اوّل به‌سوی اخیر به سه نغمه، و هم‌چنین اگر فرض کنی مثال را دوازده و هیجده واقع شود، انتقال به هفت نغمه.

پس بهترین وُجوهِ تسمیه آن است که علّامهٔ شیرازی [س] در کتابِ درّةالتاج ذکر کرده، گوید: «انّما یسمّی هذا البُعد بالّذی بالخمس لإنقسامه غالباً الی اربعة ابعاد لحنیة لیشتمل علیها خمس نغم مُتَتالیة[۵۹] و کذا البُعد الّذی بالأربع انّما یسمّی به لإنقسامه غالباً الی ثلثة ابعاد لحنیة لیشتمل علیها اربع نغم متتالیة».

و اگر از تکرارِ قدرِ تفاوت، مرّتین، احد المتفاوتین حاصل گردد، آن را نسبتِ مثل و ثلث نامند، مانند ثمانیة [۸] و ستّه [۶]. پس نسبتِ مثل و ربع، پس نسبتِ مثل و خمس، و هم‌چنین اعتبار می‌شود نسبتِ مثل و جزء تا به هر مرتبه که رسد. و همهٔ آنها متّفق و موزون است و جمیعاً ملایم است، مگر وقتی که این نسبت خیلی دور شود و برسد به‌سوی نسبتی که آن را نسبتِ طنینیّه نامند و آن نسبتِ مثل و ثُمن[۶۰] باشد، چه قدرِ تفاوت در مافوقِ این درجه از غایتِ قلّت به حدّی‌ست که سامعه نتواند ادراکِ آن کند و ملایم نباشد.

پس معتبر در فنِّ موسیقی از نسبِ مثل و جزء هفت نسبت است و آن از نسبتِ مثل و نصف باشد تا مثل و ثمن. و بدان که ابعادِ مذکوره متفاوت باشند در شرافت بر حسبِ حصولِ احد المتفاوتین از قلّت و کثرتِ تکرارِ قدرِ تفاوت، چنانکه هر بُعدی که احد المتفاوتین در آن بُعد از تکرارِ قدرِ تفاوت، مرّة واحدة، حاصل شود، اشرف است از آنکه از تکرارِ مرّتین حاصل آید. و هکذا آنکه از تکرارِ مرّتین حاصل آید اشرف است از آنکه از تکرار ثلاث مرّات حاصل آید. و بر این قیاس بالغاً ما بلغ.

قِسمِ دوم آنکه قدرِ تفاوتْ اعظم از احد المتفاوتین باشد و از تکرارِ اصغر المتفاوتین قدرِ تفاوت حاصل شود و آن را نسبتِ اَضعاف نامند، زیرا که حصولِ قدرِ تفاوت از ضِعف یا از اضعافِ احد المتفاوتین باشد. پس اگر حصولِ قدرِ تفاوت از تکرارِ اصغر المتفاوتین، مرّة واحدة، باشد، آن را نسبت ثلاثة اضعاف نامند، زیرا که کمتر دو عددی که این نسبت در میانِ آنها محقّق شود ثلاثة [۳] و واحد [۱] است، چه ثلاثة که طرفِ اعظم است سه برابرِ واحد است که طرفِ اصغر است و از تکرارِ واحد که طرفِ اصغر است، مرّة واحدة، اثنین [۲] که قدرِ تفاوت است حاصل آید و این نسبت ثلاثة اضعاف اشرفِ نِسَبِ حاصله در این قسم است؛ زیرا که بنا بر آنچه سابق ذکر

۵۹ پی‌درپی‌آینده (دهخدا).
۶۰ یک‌هشتم (معین).

کردیم، هرچه تفاوت میانهٔ اصغر المتفاوتین و قدرِ تفاوت کمتر باشد اقرب است به فعلیّت و ادراکِ تفاوت بین‌الطرفین سهل باشد.

و اگر حصولِ قدرِ تفاوت از تکرار احد المتفاوتین، مرّتین، باشد، آن را نسبتِ اربعة اضعاف نامند، مانندِ اربعه [۴] و واحد [۱]، چه طرفِ اعظم که اربعه است چهار برابرِ واحد است و از تکرارِ واحد، مرّتین، قدرِ تفاوت که ثلاثه [۳] است حاصل گردد. و اگر حصولِ قدرِ تفاوت از تکرارِ احد المتفاوتین، ثلاث مرّات، باشد، آن را نسبتِ خمسة اضعاف نامند و هکذا ستّة اضعاف و سبعة اضعاف بالغاً ما بلغ.

و هرقدر عددِ تکرار در حصولِ قدرِ تفاوت از اصغر المتفاوتین بیشتر باشد، شرافت کمتر باشد؛ چه قُرب به فعلیّت که مناطِ شرافت بود کاسته شود. و جمیعِ نسبِ اضعاف نیز متّفق و موزون و ملایم است، مگر وقتی‌که این نسبت خیلی دور شود، به‌حدّی که سامعه از ادراکِ طرفِ اعظم متألّم گردد. چنانکه حکایت کنند حکیمی از یونان آلتی اختراع کرد بر نسبتِ اضعاف. آواز آن تا مسافتِ یک فرسخ رفتی و هر جانوری از استماعِ آن وحشت نمودی.

و بدان که علمای فنِّ موسیقی تمامیِ نسب و ابعادِ متّفقه را بر سه مرتبه قرار داده‌اند: مرتبهٔ اولی نسب و ابعادِ کِبار است، مانندِ بُعدِ ذی‌الکلّ و نسبت ثلاثة اضعاف و اربعة اضعاف و سایر نسبِ اضعاف علی توالیها؛ مرتبهٔ ثانیه ابعادِ اوساط است و آن نسبتِ مثل و نصف و مثل و ثلث است؛ مرتبهٔ ثالثه ابعادِ صِغار است و آن سایرِ نسبِ مثل و جزء است، ابتدا از نسبتِ مثل و ربع علی توالیها. لیکن معتبر در نزدِ اربابِ صناعتِ موسیقی از نسبِ کبار آن باشد که بسیار دور نشود دو طرفِ آن، و تجاوز نکند از اربعة اضعاف. و معتبر از نسبِ صغار آن است که فوت نگردد سامعه را ادراکِ قدرِ تفاوت از غایتِ قلّت و فرطِ صِغَر، و تجاوز نکند از نسبتِ مسمّی[۶۱] به طنینیه که عبارت از نسبتِ مثل و ثُمن است.

و بدان که تمامِ نسب و ابعادی که مذکور شد، نسبِ مفرده و ابعاد بسیطه باشند. و اربابِ این فنّ را بعضی نسب و ابعادِ مرکّبه است که از ترکیبِ بسایطِ مذکوره حاصل آید و کیفیّتِ تحصیلِ نسبتِ مؤلفه از نسبتین در ابعاد بر دو وجه است:

وجهِ اوّل آنکه ضرب کنیم مقدّمِ جمله را در مقدّمِ جملهٔ دیگر، و تالیِ احدی الجملتین را در تالیِ جملهٔ دیگر. پس نسبتِ میانِ دو حاصل‌ضربِ این اعداد نسبتِ مؤلّفه از نسبتین باشد، چنانکه در علمِ حساب مبیّن است.

---

۶۱ در اصل: مسمّاة.

مثال: مقدّمِ نسبتِ ضعف اربعه [۴] است و مقدّمِ نسبت الزاید نصفاً ثلاثه [۳] است و حاصل‌ضرب این دو عدد اثنی‌عشر [۱۲] است و تالی هریک اثنان [۲] است و حاصل‌ضربِ آنها اربعه [۴] است. پس نسبتِ اثنی‌عشر به‌سوی اربعه که نسبتِ ثلاثة اضعاف است مؤلفه است از نسبتِ اربعه به‌سوی اثنین و از نسبتِ ثلاثه به‌سوی اثنین. و در اصطلاحِ موسیقی گوییم که این بُعد مرکّب است از بُعدِ الّذی بالکلّ و بُعدِ الزاید نصفاً که آن را نسبتِ الّتی بالخمس نامیدیم. پس این بعد را بُعد الّذی بالکلّ و الخمس نامند.

وجهِ ثانی در استخراجِ نسبتِ مؤلفه آن باشد که وضع کنیم احدی النسبتین را، پس طلب کنیم عددی را که نسبتِ آن عدد به‌سوی مقدّم نسبتِ موضوعه، مانندِ نسبتِ واقعه در جملهٔ اخری باشد، پس نسبتِ آن عدد به‌سوی تالیِ جملهٔ اولی مؤلّف است از نسبتِ آن عدد به‌سوی مقدّمِ جملهٔ اولی با نسبتِ مقدّمِ جملهٔ ثانیه به‌سوی تالیِ همان جمله. مثال: وضع کردیم اوّلاً نسبتِ الزاید نصفاً را که الّتی بالخمس می‌نامیدند و آن نسبتِ ثلاثه [۳] به‌سوی اثنین [۲] است، پس پیدا کردیم عددِ ستّه [۶] را که نسبتِ آن به‌سوی ثلاثه نسبتِ ضِعف است، پس نسبتِ ستّه به‌سوی اثنین، که تالیِ جملهٔ اولی‌ست، مؤلف است از نسبتِ ستّه به‌سوی ثلاثه که نسبتِ ضِعف است با نسبتِ ثلاثه به‌سوی اثنین که الزاید نصفاً نامند. لهذا این بعد نیز الّذی بالکلّ و الخمس باشد.

و هم‌چنین اگر وضع کنیم نسبتِ ضِعف را که نسبتِ اربعه [۴] به‌سوی اثنین [۲] است، پس پیدا کنیم عددی را که نیز ستّه [۶] است، نسبتِ آن به‌سوی اربعه الزاید نصفاً باشد، باز گوییم بعد الکلّ و الخمس حاصل شد. و بر این قیاس ابعادِ مؤلّفه بسیار متحقّق گردد، چنانچه در کتبِ مبسوطهٔ این فن مذکور است.

فصل سیُم در بیانِ اسبابِ اختلافِ نغمات در حدّت و ثقل، اعنی زیریّت و بمیّت

بدان که جمیعِ آلاتِ موسیقاریّه از دو قِسم خارج نیست: قِسمِ اوّل آلات ذوات‌النفخ[۶۲] است و آن آلاتی باشد که به دمیدن آواز دهند، مانندِ حنجرهٔ انسان و نی و ارغن[۶۳] و ارگ[۶۴] و پیانو و سُرنا و موزیک[۶۵] و شیفور و مانندِ آن. و کامل‌ترین ذوات‌النفخ حنجرهٔ انسان است، چنانکه در جای خود مبیّن است. امّا سببِ ثقل و بمیّت در این قِسم از آلات وسعت و فراخیِ ثَقب و دمیدنِ هوا بر حسبِ گنجایش سوراخِ آن آلات، و سببِ حدّت و زیریّت در

۶۲ در اصل: ذوات‌الانفخ.
۶۳ ارغنون (دهخدا).
۶۴ یکی از آلات موسیقی بادی که حجم آن بزرگ است و غالباً در کلیساها نوازند (دهخدا).
۶۵ موزیک‌زدن: نواختن آلات موسیقی چون شیپور و سنج و قرنی و طبل و غیره با هم (دهخدا).

آنها ضیق و تنگیِ ثَقب و دمیدنِ هوا زائد بر حدّ اعتدال، چنانکه هوا را انضغاطِ[۶۶] شدید حاصل شود، چنانچه بر اهلِ عمل واضح و روشن است.

قِسمِ دوم آلاتِ ذواتالاوتار است مانندِ تار و کمانچه و سنتور[۶۷] و رُباب و از این قبیل است سازهای فنری فرنگی که به زدنِ مضراب یا صدمهٔ دندان‌های چرخِ متحرّک آواز دهند. امّا سببِ ثقل و بمیّت در ذواتالاوتار یکی از دو چیز تواند بود: یا درازیِ وَتَر است و یا استرخاء[۶۸] و سُستیِ آن؛ و سببِ حدّت و زیریّت در آنها یا کوتاهیِ وَتَر است و یا سختی و صلابتِ اوتار است. و از این بیان آشکار گردد که تمامِ ثُقَب در ذواتالنفخی که دارای ثُقَبِ متعدّده‌اند بر نسبِ تألیفیه صنعت شده و به‌سببِ سدّ و فتح آن ثُقَب، نغماتِ حادّه و ثقیله احداث گردد. و همه پرده‌ها یا اسبک‌ها در ذواتالاوتاری که دارای پرده‌اند مانندِ تار و کمانچه، یا صاحبِ اسبک‌اند مانندِ سنتور، نیز بر نسبِ تألیفیه وضع می‌شوند، چنانکه در نزدِ اربابِ عمل هویدا و آشکار است.

و بعضی از ذواتالاوتار را از اوّل چنان سازند که اوتارِ آنها مختلف باشد در درازی و کوتاهی؛ لهذا نغماتی که در آنها حادث شود متفاوت است در حدّت و ثقل و واقع است بر نسبِ تألیفیّه. و بعضی دیگر از ذواتالاوتار به‌سببِ وضع اصابع بر مواقعِ مختلفهٔ اوتارِ آنها کوتاه و دراز گردد و نغماتِ زیر و بم حادث شود.

فصل چهارم در علمِ ایقاع است

دانستی که صناعتِ موسیقی تمام گردد به دو جزء: جزءِ اوّل علم تألیف است، چنانکه بیان نمودیم. و جزء دوم علمِ ایقاع است و آن علم به مقادیرِ ازمنهٔ نغمات است که متخلل شود نقرات و کوبش‌ها را از حیثیّتِ درازی و کوتاهی تا آنکه موزون و ملایمِ طبع گردد. چه سابقاً مبیّن داشتیم که نغماتِ مُتَتالیهٔ محنونة الیها مختلفه در حدّت و ثقل و متساویه در درازی یا کوتاهی احداث نماید، شنونده را لذّتی حاصل نگردد، بلکه مکروه و ناملایم و موجبِ ضُجرت و سَآمَت گردد. و این اختلافِ مقادیرِ ازمنه را ادوارِ ایقاع نامند. پس در ترکیبِ الحان، ازمنهٔ نغمات را نیز تناسبِ مخصوص در کار است و از ایقاع بر ادوارِ ایقاع ناچار است. ولی مجملاً باید دانست که زمان متخلل میانِ نغمات نباید در کوتاهی به‌اندازه[ای] باشد که حسِّ سامعه نتواند تمیز دهد میان منتهای نغمهٔ سابقه و مبدأ نغمهٔ لاحقه؛ و هم در درازی نباید به‌مقداری باشد که منقطع گردد نغمهٔ اولی از نغمهٔ ثانیه، و اِلّا متّفق و موزون و ملایم نگردند. و آن تخلّلِ ازمنه را میانهٔ نغمات در اصطلاحِ فنّ موسیقی ترعیدات و تحریرات، و

---

۶۶ فشردگی (دهخدا).
۶۷ در اصل: سنطور.
۶۸ سستی (عمید).

در لسانِ مطربان مرغُول[۶۹] نامند.

فصل پنجم در بیانِ اصول و ارکان و فروعِ مقامات و شعب و گوشه‌ها

مصراع

بی‌پرده شاهدی‌ست در این پرده‌ها مقیم

بدان که حکمای عجم از رویِ تدقیقِ نظر و تحدیقِ[۷۰] بصر به تجربه و عیان و ذوق و وجدان از تألیفِ نغمات، شعب[۷۱] و ابعاد ابداع نموده، و از ترکیبِ شعب، راه‌ها و مقامات اختراع فرموده‌اند. بعضی از آنها به‌منزلهٔ اصول و ارکان است و بعضی دیگر [را]، که به‌اندک تغییری در اصول پدید آیند، فروع و توابع خوانند. و باز محض طرب و وجد و اهتزاز[۷۲] و رقص، هر مقامی را ضمیمه و لاحقه نهاده‌اند و آن را گوشه نامند که مخفّفِ جگرگوشه است.

امّا اصولِ مقامات دوازده است و هر مقامی مرکّب است از دو شعبه، و هر شعبه مرکّب است از چند نغمه. و ما محضِ سُهولت، اسامیِ مقاماتِ دوازده‌گانه و نام‌های شعب و اعدادِ نغماتِ مؤلّفه را در جدول آوردیم و جدول این است [Error! Reference source not found.]:

۶۹ تحریر و پیچشِ نغمه و آواز را هم گفته‌اند و آواز مطربان و خوانندگان و مرغان را بدین سبب مرغول و مرغوله خوانند (دهخدا).
۷۰ نظردوختن به چیزی، خیره و تیز نگریستن (عمید).
۷۱ در اصل: شعب‌ها (که جمعِ جمع و نتیجتاً نادرست است.)
۷۲ جنبیدن و تکان‌خوردن؛ شادمانی‌کردن (عمید).

عدد مقامات	اسامی مقامات	شعبهٔ اولی	شعبهٔ ثانیه
۱	راست	مبرقع	پنج‌گاه
		۵ نغمه	۵ نغمه
۲	اصفهان	نیریز[۷۳]	نیشابوری[۷۴]
		۵ نغمه	۵ نغمه
۳	عراق	مخالف که روی عراق نیز نامند	مغلوب
		۵ نغمه	۸ نغمه
۴	کوچک	رکب[۷۵]	بیاتی
		۶ نغمه	۵ نغمه
۵	بزرگ	همایون	نهفت
		۴ نغمه	۱۰ نغمه
۶	حجاز	سه‌گاه	حصار
		سه نغمه	۸ نغمه
۷	بوسلیک	عشیران	صیاد[۷۶]
		۲ نغمه	۵ نغمه
۸	عشّاق	زابل	اوج
		سه نغمه	۸ نغمه
۹	حسینی	دوگاه	محیّر[۷۷]
		۲ نغمه	۸ نغمه
۱۰	زنگُوله	چهارگاه	عزّال[۷۸]
		۴ نغمه	۵ نغمه
۱۱	نوا	نوروزِ خارا	ماهوُر
		۵ نغمه	۶ نغمه
۱۲	رهاوی	نوروزِ عرب	نوروزِ عجم
		۶ نغمه	۶ نغمه

جدول ۲: اسامی مقامات دوازده‌گانه و شعب و اعداد
نغمات مؤلفهٔ هریک منبع: طهرانی، ۱۳۰۹ق، ۳۱پ-۳۲ر

۷۳ در اصل: تبریز.
۷٤ باید «نیشابورک/ نشابورک» باشد.
۷۵ در اصل: رکیب.
۷٦ باید «[نوروز] صبا» باشد.
۷۷ در اصل: مجرد.
۷۸ در اصل: غزال.

و امّا مقاماتِ فروع مقاماتی باشند که هریک از فراز و فرودِ دو اصل از اصولِ دوازده‌گانهٔ مذکوره خیزند. پس ناچار مقاماتِ فروع شش باشند، چه هر فرعی متولّد از دو اصل باشد، یکی به‌منزلهٔ اَب و دیگری به‌مثابهٔ اُمّ است، و هر فرعی نیز مرکّب است از چند نغمه. و ما مقاماتِ فروع را با آباء و امّهات و اعداد نغمات [در] جدولی دیگر نهادیم تا ناظرین را آسان باشد و جدول این است [جدول ۳]:

جدول ۳: اسامی مقامات فروع و آباء و امّهات و تعداد نغمات هریک

منبع: طهرانی، ۱۳۰۹ق، ۳۳ر

اعدادِ مقامات	اسامیِ مقامات	آباء	امّهات	اعدادِ نغمات
۱	سلمک[۷۹]	زنگوله	اصفهان	۹ نغمه
۲	گردانیه	راست	عشّاق	۴ نغمه
۳	گوشت	نوا	حجاز	۹ نغمه
۴	باده	عراق	کوچک	۵ نغمه
۵	شهناز	رهاوی	بزرگ	۶ [نغمه]
۶	[نوروزِ عرب]	بوسلیک	حسینی	۸ نغمه

و هریک از مقاماتِ اصول و فروع را چهار گوشه باشد که مخفّفِ جگرگوشه است، چنانکه در نزدِ اهلِ عمل معروف است.

و بدان که باربُدِ فارسیِ جهرُمی که مطربِ پرویز بود، جز ادوار و مقاماتِ مذکوره، نواها و راه‌های چند اختراع نمود که آنها را الحانِ باربُدی نامند. عددِ آنها در نزد جمعی سی، و پیشِ بعضی سی‌ودو است. اسامیِ آن الحان در کتبِ لغتِ فارسیّه مانندِ برهان قاطع و برهان جامع و در خمسهٔ افخم‌الشعراء نظامیِ قمّی مذکور است.

خاتمه

بعون اللّه و توفیقه، این رسالهٔ وجیزه مسمّی به عینیّه در فنّ موسیقی به‌حُسنِ اهتمامِ این بنده سمتِ اختتام یافت در هنگامی که بلای مهیبِ پُرآسیبِ وبا در ولایتِ سبزوار انتشار داشت و بیشتر از اهالی فرار به گوشه و کنار نموده و این بنده نیز در خدمتِ جمعی از آقایانِ بامحبّت که مرا ولی‌نعمت بودند، محضِ فراغتِ بال و رفاهیّتِ خیال، حرکت به خارجِ بلده نموده در محلّ موسوم به مرغزارِ رودخانهٔ قریهٔ ششتَمَد[۸۰] از محال کوه میش[۸۱] متوقّف، و به نگارشِ این رساله خویشتن را مشغول داشته و حواسّ را از سایرِ جهات مصروف ساخته... تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست. اللّهم اجعل عواقب امورنا خیراً بحقّ محمّد و آله [ص].

---

۷۹ در اصل: سَلِک.

۸۰ نام یکی از بخش‌های شهرستان سبزوار واقع در جنوب آن (دهخدا).

۸۱ نام رشته‌کوهی در سبزوار.

به تاریخ یوم الاحد خامس عشر، شهر ذی‌الحجّة الحرام سنهٔ ۱۳۰۹.

راقمهٔ ابوالمجد درویش مجید الملقّب به نورعلی‌شاه

فی سنهٔ ۱۳۱۰ فی شهر جمادی الاولی

م م م

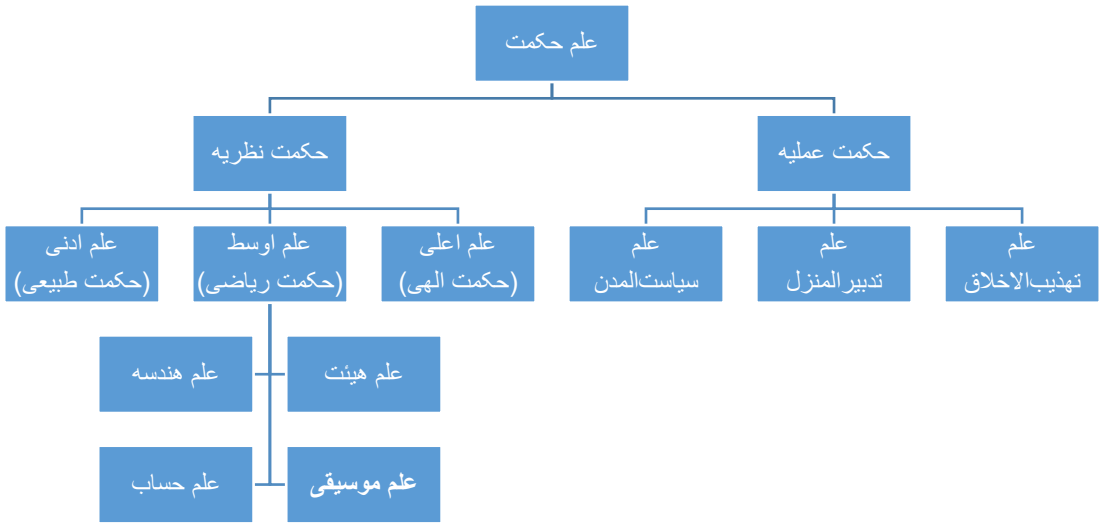
۶ـ تحلیل مطالب مهم *رسالهٔ عینیه*

رسالهٔ عینیه در عین این‌که از آثار متأخر و نسبتاً مهجورِ مکتوب در باب موسیقی است، اما حاوی نکات و حائز خصوصیاتی است که در این‌جا به‌اختصار و ذیل چند بخش به آن‌ها پرداخته می‌شود:

۱ـ۶ـ تقسیم علم حکمت به اقسام معروف

از نکات جالب‌توجه رسالهٔ عینیه این است که، در مقدمات اول و دوم، علم موسیقی را ذیل شعب «علم حکمت» در همان جایگاهی قرار می‌دهد که قرن‌ها در آثار فیلسوفان و حکیمان سده‌های میانهٔ اسلامی، از فارابی و ابن سینا گرفته تا خواجه‌نصیرالدین طوسی و قطب‌الدین شیرازی، قرار داشته است. در واقع، مؤلف یک‌جا مشخصاً از «علامهٔ شیرازی» و دانشنامهٔ درّة‌التاج لغرّة‌الدُباج او نام می‌برد. با توجه به این‌که این جایگاه خاص علم موسیقی در بین شاخه‌های حکمت نظری چندی در رساله‌های کم‌برگ‌وبار عصر صفوی، به‌ویژه نیمهٔ دوم آن دوران، به دست فراموشی سپرده شده بوده، این رویکرد را می‌توان دال بر تداوم انگارهٔ ریاضیاتی از علم موسیقی و یا بازگشت به آن نزد مؤلف اثر قلمداد کرد. در نمودار ۱، که چکیده‌ای تصویری از مطالب مقدمات اول و دوم رسالهٔ عینیه است، جایگاه علم موسیقی در کنار علوم هیئت و هندسه و حساب، ذیل علم اوسط (حکمت ریاضی)، دیده می‌شود.

نمودار ۱: چکیدهٔ تصویری مقدمات اول و دوم رسالهٔ عینیه (تقسیم علم حکمت به اقسام معروفه)، منبع: نگارنده



۲ـ۶ـ رواج علوم، ارزش‌ها و نیز سازهای جدید

از ویژگی‌های رسالهٔ عینیه، با توجه به زمان تألیف آن که فقط ۱۳۵ سال با دوران ما فاصله دارد و حتی چه‌بسا باید صورت و محتوای امروزی‌تری می‌داشت، اشاره به پدیده‌هایی تازه در متن رساله است. برای مثال، مؤلف در صفحات ابتدایی اثر، در ذکر سجایای علمیِ مخدوم خود، علاوه بر صناعتِ سِیَر، از علوم «هیستُری» و جغرافی، ظاهراً به‌معنای مدرن این علوم، نام می‌برد و همچنین وی را ضمن عباراتی جالب کاملاً مسلط به زبان فرانسوی توصیف می‌کند؛ یعنی، به‌نوعی علوم و ارزش‌های قدیمی‌تر و بومی را در کنار پدیده‌های جدیدتر و وارداتی می‌بینیم. همین موضوع در صفحات انتهایی اثر، در ذکر آلات موسیقی هم به چشم می‌خورد، که ذکر سازهای غربی، یا به‌قول خودِ مؤلف، فرنگی، از جمله ارگ و پیانو و موزیک و شیپور، در کنار نی و سُرنا، و ذکر سازِ جدیدِ مبنا و مادرِ تار برای نظام نوپدیدِ ردیف دستگاهی در کنار سازهای قدیمی‌تری چون کمانچه و رباب آمده است.

۳ـ۶ـ ارائهٔ تعاریف دقیق از اصطلاحات عمومی و فنّی

مؤلف در جای‌جای متن رساله تعاریف دقیقی از اصطلاحات، اعم از موارد عمومی و فنّیِ موسیقایی، ارائه می‌دهد که از این نظر اعتبار و آموزندگی‌ای به اثر او می‌بخشد. برای مثال، حکمت را «علم به احوال و آثار و خواص تمام موجودات خارجیه ... به اندازهٔ طاقت و احاطهٔ ادراک بشری»، و کیفِ مسموع را عبارت از صوتی تعریف می‌کند که «به تدبیر و حیل، معروض تناسب تألیفی» شده باشد. به عنوان مثالی دیگر، در مقدمهٔ چهارم، برخی اصطلاحات فنی موسیقی را به‌ترتیبی منطقی چنین تعریف می‌کند:

نغمه: «صوتی باشد ملایم طبع که درنگ کند زمانی ... بر حدی از حدت و ثقل.»

بُعد: «مجموع دو نغمه است که مختلف باشند در زیریت و بمیت.»

جمع: «مجموع ابعاد متوالیه را نامند.»

لحن: «چون جموع متوالیه مقرون گردد با الفاظ موزونهٔ مطربه.»

۴ـ۶ـ بیان دقیق و نظام‌مند انواع نسب و تناسبات کمّی

به‌جرئت می‌توان گفت که از آغاز دورهٔ صفوی بدین‌سو، کمتر رسالهٔ موسیقی‌ای مطالب نظری و ریاضیاتیِ مرتبط با مقدمات موسیقی را به دقت و کیفیت رسالهٔ عینیه، و بدین ترتیب صرفاً با زبان و از منظر ریاضی، شرح و بسط می‌دهد. بی‌تردید یکی از بخش‌های باارزش و سودمند این رساله مقدمهٔ سوم آن در توصیف و توضیح انواع نسب و تناسبات بین کمیت‌های منفصل است. چکیده‌ای تصویری از این بخش در جدول ٤ از نظر می‌گذرد.

جدول ٤: چکیدهٔ تصویری مقدمهٔ سوم رسالهٔ عینیه درانواع نسب و تناسبات کمّی، منبع: نگارنده

قدر نسبت عددی	عدد بزرگ‌تر منهای عدد کوچک‌تر	مثال: ۶ و ۳	۶ - ۳ = ۳
تناسب عددی	a - b = c - d	مثال: ۲ و ۴؛ ۶ و ۸	۴ - ۲ = ۸ - ۶ = ۲
قدر نسبت هندسی	خارج قسمت عدد بزرگ‌تر به کوچک‌تر	مثال: ۶ و ۳	۶ ÷ ۳ = ۲
تناسب هندسی	a / b = c / d	مثال: ۲ و ۴؛ ۳ و ۶	۴ ÷ ۲ = ۶ ÷ ۳ = ۲
قدر نسبت تألیفی	خارج قسمتِ قدر نسبت عددی به یکی از دو عدد		
حالت ۱	x - y < y ; x > y	یا	n (x - y) = y ; n = ۱, ..., N
	مثال:	۶ و ۴	۴ = (۶ - ۴) × ۲
		۸ و ۶	۶ = (۸ - ۶) × ۳
حالت ۲	x - y = y ; x > y		
	مثال:	۴ و ۲	۴ - ۲ = ۲
حالت ۳	x - y > y ; x > y	یا	x - y = n . y ; n = ۱, ..., N
	مثال:	۶ و ۲	۶ - ۲ = ۲ × ۲ = ۴
		۸ و ۲	۸ - ۲ = ۳ × ۲ = ۶
تناسب تألیفی (تناسب موسیقی)			
۱) بین سه عدد	a / c = (a - b) / (b - c)	مثال: ۶ و ۸ و ۱۲	۲ = (۶ - ۸) ÷ (۸ - ۱۲) = ۶ ÷ ۱۲
۲) بین چهار عدد	a / d = (a - b) / (c - d)	مثال: ۶ و ۸ و ۱۲ و ۱۸	۳ = (۶ - ۸) ÷ (۸ - ۱۲) = ۶ ÷ ۱۸

۵ـ۶ـ بیان دقیق و نظام‌مند نسب و ابعاد معروف موسیقی

مؤلف در فصل دوم از مقاله به بیان نسبت‌های تألیفی یا موسیقایی می‌پردازد که به رأی «حکمای مرتاض به ریاضت و مجاهده و تجربه و امتحان و ذوق و وجدان و مکاشفه و عیان» ابعاد اصلی را تشکیل می‌دهند. خلاصهٔ توضیحات او در جدول ۵ آمده است. نکتهٔ بسیار مهم درخصوص توضیحات مؤلف این است که او اشاره‌ای به ابعاد کوچک‌تر از طنینی، یعنی مجنّب (نیم‌پرده یا فاصلهٔ دوم کوچک) و بقیه (نیم‌پردهٔ کوچک یا لیما) نمی‌کند و می‌نویسد: «قدرِ تفاوت در مافوق این درجه [= طنینی] از غایت قلت به حدی است که سامعه نتواند ادراکِ آن کند و ملایم نباشد». این در حالی است که اگر مطالب رسالهٔ عینیه را با توضیحات یگانه دانشنامهٔ عصر صفوی که به طرز علمی به نظریهٔ موسیقی می‌پردازد، یعنی ریاض‌الأبرار تألیف ملاحسین عقیلی رستمداری، مقایسه کنیم (قس. سلطاندوست، ۱۴۰۱: ۴۲)، درمی‌یابیم که مثلاً اسماعیل حکیم طهرانی بُعدی چون مثل و ثلثِ خُمس (۱۶:۱۵) را، که از انواع مجنّب در آثار صفی‌الدین ارموی است، جزو ابعاد مقبول اهل فن موسیقی ندانسته و چند جا روی این موضوع تأکید داشته، که خود می‌تواند نشانه‌ای دال بر تحولی زیباشناختی یا آکوستیکی در موسیقی زمان و مکان او باشد.

جدول ۵: خلاصهٔ مطالب فصل دوم مقاله از رسالهٔ عینیه، منبع: نگارنده

ابعاد کبار (نسب اضعاف)	بُعد ذی‌الکل (اشرف ابعاد)	۲:۱	هنگام درست یا اکتاو
	بُعد ذی‌الکل والخمس (ثلاثة اضعاف)	۳:۱	فاصلهٔ دوازدهم درست
	بُعد ذی‌الکل مرتین (اربعة اضعاف)	۴:۱	فاصلهٔ پانزدهم یا دو اکتاو
ابعاد اوساط	بُعدِ الذی بالخمس (مثل و نصف)	۳:۲	فاصلهٔ پنجم درست
	بُعدِ الذی بالاربع (مثل و ثلث)	۴:۳	فاصلهٔ چهارم درست
ابعاد صغار (سایر نسب مثل و جزء)	بُعدِ مثل و ربع	۵:۴	فاصلهٔ سوم بزرگ
	بُعدِ طنینی (مثل و ثُمن)	تا ۹:۸	فاصلهٔ دوم بزرگ

۶ـ۶ـ موشکافیِ انتقادی از برخی اصطلاحات موسیقی

نمونهٔ این مورد موشکافی مؤلف است درخصوص وجه تسمیهٔ بُعدِ الّتی بالخمس (یا ذی‌الخمس) که، به قول او، برایش «وجوه عدیده ذکر کرده‌اند». مؤلف ضمن بیان بعضی از این وجوه، به نقد آن‌ها نیز می‌پردازد. مثلاً می‌گوید: برخی معتقدند که دلیل نامگذاریِ این‌چنینیِ این فاصله آن است که کوچک‌ترین اعدادِ واجدِ نسبتِ مثل و نصف عبارت‌اند از: ۳ و ۲، که مجموعشان ۵ می‌شود؛ اما این سخن از آن‌جا نادرست است که، به‌قیاس،

بُعدِ ذی‌الاربع را که کوچک‌ترین اعدادِ واجد آن، یعنی ۴ و ۳، که مجموعشان ۷ می‌شود، الّذی بالسبع نمی‌نامند. همچنین توضیح می‌دهد که میان اعداد ۸ و ۱۲ که نسبت مثل و نصف دارند مجموعاً پنج نغمه فاصله است، ولی این هم وجه تسمیهٔ درستی نیست؛ چرا که ۴ و ۶ نیز، به‌رغم داشتن چنین نسبتی، سه نغمه فاصله دارند ـ و ایضاً ۱۲ و ۱۸ که انتقالشان به هفت نغمه ممکن می‌شود. در نهایت، این‌جاست که به رأی قطب‌الدین شیرازی در درّةالتاج استناد می‌کند و آن توضیح را صحیح می‌داند.

۷ـ۶ـ ضعف رساله در زمینهٔ علم ایقاع

فصل چهارم مقاله، پس از فصل سوم که در بیان سبب اختلاف زیری و بمی صدای سازهاست، همچون همان فصل کوتاه و نادقیق است. مؤلف چنان‌که مطالب مربوط به آلات موسیقی و تقسیمات آن‌ها را به‌اختصار برگزار کرده و بعضاً مرتکب اشتباهات عجیبی از قبیل قراردادن پیانو ذیل آلات بادی شده، در این‌جا هم مطلقاً هیچ نمونه‌ای از ادوار ایقاعی را معرفی نمی‌کند یا مثالی نمی‌زند. در عوض، برای چندمین بار در طول رساله به تکرار این مطلب می‌پردازد که یکسانی نغمات در زیری و بمی، و یا درازی و کوتاهی، «موجب ضجرت و سآمت» می‌شود. تنها نکات جالب‌توجه این بخش یکی اشاره به «سازهای فنری فرنگی» و سازوکار آن‌ها و نیز دستجات سازهای بادی موزیک نظام، و دیگری استفاده از اصطلاح «ترعید» (در تلاوت قرآن) در کنار و مکمل اصطلاح «تحریر» (البته با غلط املایی کاتب) و نیز «مرغول» (یا مرغولهٔ) آوازخوانان و مطربان است.

۸ـ۶. غیاب هرگونه اشاره به نظام جدید ردیف‌دستگاهی

فصل پنجم و آخر مقاله در رسالهٔ عینیه به بیان اصول و فروع مقامات و شعب و گوشه‌های موسیقی می‌پردازد، اما یکسره به نظام قدیم دوازده مقام اختصاص دارد و اشارهٔ خاصی به نظام جدید هفت دستگاه و پدیدهٔ ردیف نمی‌کند. صرفاً می‌بینیم که اصطلاح مُدال «آواز» یا «آوازه» در نظام قدیم جای خود را به اصطلاح «گوشه» داده که به‌نوعی، در این دورانِ گذار، میان قاموس‌های این دو نظام همپوشانی دارد ـ و توضیح مؤلف هم جالب‌توجه و بدیع است که در دو جا «گوشه» را مخفف «جگرگوشه» معرفی کرده است.

این در حالی است که توجه کنیم کتاب بحورالألحانِ فرصت‌الدولهٔ شیرازی (۱۲۷۱-۱۳۳۹ق) در سال ۱۳۲۲ق، یعنی فقط حدود سیزده سال پس از رسالهٔ عینیه، تألیف و حتی ده سال بعد از آن برای اولین‌بار در بمبئی چاپ سنگی شده است (فرصت شیرازی، ۱۳۴۵: ۸). خودِ فرصت‌الدوله در فرازی بسیار تأمل‌برانگیز و به‌یادماندنی از بحورالألحان، پس از توضیح مبسوط نظام دوازده مقام، به نکتهٔ معروف و مهمی اذعان دارد و می‌نویسد:

«و مخفی و پوشیده نمانَد، که آن‌چه ذکر شد، در اسامی دوازده مقام، و نسبت هریک به بروج اثنی‌عشریه و ترکیب هریک از آن‌ها از نغمات دیگر و اوقات تلحین آن‌ها و ذکر تأثیر هریک از آن‌ها تماماً اصطلاح حکمای متقدمین و جماعتی از متأخرین بُود، چنان‌چه در تمام کتب موسیقی مذکور و مسطور است. ولیکن بر ارباب دانش و بینش، مخفی نیست که در این اوان، اکثر از این ماذکَر، مصطلح نیست. بلکه متروک است.» (لوکاس، ۱۴۰۲: ۱۵۱؛ تأکیدات از ماست.)

به گفتهٔ بینش (۱۳۹۳)، «بحورالألحان را می‌توان اولین مأخذ یا یکی از نخستین مآخذ تلقی کرد که در آن از تغییر نظام ادواری به دستگاهی سخن رفته است. این کتاب با وجود اختصار، به منزلهٔ پلی است میان موسیقی قدیم و جدید ایران». به همین ترتیب، می‌توان رسالهٔ عینیه را، در نقطهٔ مقابل بحورالألحان، دست‌کم یکی از واپسین مکتوبات فارسی در باب موسیقی ایران، یا حتی آخرینشان، قلمداد کرد که در آن هیچ اشاره‌ای به انقلابی نمی‌شود که از پی آن موسیقی نا«مصطلح» و «متروک» به تاریخ می‌پیوندد و ردیف دستگاهی جانشینش می‌شود. حال می‌توان گفت یا اسماعیل حکیم طهرانی، به قول فرصت، از آن «حکمای متقدمین» بوده که خبری از این تغییر یا آشنایی‌ای با آن نداشته، یا جزو «جماعتی از متأخرین» بوده که همچنان، به هر دلیلی، از جمله تفاوت جغرافیایی در خاستگاه یا سکونتگاه، توجهی به آن تغییر نشان نداده است. با توجه به سهم قابل‌توجه رویکرد ریاضیاتی مؤلفِ رسالهٔ عینیه به موسیقی، و البته اشتغال اصلی او به طبابت، بعید نیست که آشناییِ به‌روز و عملی با موسیقی روزگارش نداشته باشد.

این ناآشنایی در کار کاتب (و مصحح احتمالیِ) رساله هم هویداست، چرا که بسیاری از اصطلاحات موسیقایی را در این بخش به غلط، یا دست‌کم مغایر با متون قدیمی‌تر و حتی هم‌دوره، ثبت‌وضبط کرده است؛ به‌گونه‌ای که «مبرقع» را ناخوانا، «تبریز» را به‌جای «نیریز»، «رکیب» را به‌جای «رکب»، «مجرّد» را به‌جای «محیّر»، «غزال» را به‌جای «عزّال»، «سلک» را به‌جای «سلمک» نوشته و ذکری از «نوروز صبا» و «نوروز عرب» نیاورده است. پربیراه نیست اگر گفته شود اصطلاحات مذکور برای بسیاری از افراد دست‌اندرکارِ وجهِ نظری موسیقی در این دوران گذار عملاً همان‌قدر مبهم بوده که «الحانِ باربُدی» دوران پرویز، که مؤلف به وی و ذکر الحانش مثلاً در خمسهٔ «نظامیِ قمی» اشاره می‌کند.

در خاتمه، می‌توان شکرگزار بود که مؤلف در وانفسای «بلای مهیبِ پرآسیب وبا در ولایت سبزوار»، حواس خود را با نگارش این رساله «از سایر جهات مصروف ساخته» و اثری به یادگار گذاشته که به‌اعتباری می‌تواند نقطهٔ عطفی باشد.

۷ـ نتیجه‌گیری

در این مقاله، پس از ذکر مقدمه‌ای حول رسالهٔ عینیه، تألیف طبیبی نسبتاً گمنام به نام میرزا اسماعیل حکیم طهرانی، از اواخر عهد ناصریِ دورهٔ قاجار، به‌سال ۱۳۰۹ق در سبزوار، و اشاره‌ای به پیشینهٔ کم‌دامنهٔ پژوهش، به معرفی اجمالی اثر و مشخصات و نُسخ خطی آن پرداختیم. با توجه به محدودیت اطلاعات موجود دربارهٔ مؤلف، نشان دادیم که اگر آگاهی از جزئیات شرح حال او مقدور نیست تا معلوم شود دقیقاً کیست، دست‌کم می‌توان گفت که او یقیناً که نیست: مشخصاً صاحب رسالهٔ عینیه شخصی متفاوت با «حکیم‌الممالک» و میرزا اسماعیل تهرانی متخلص به مدهوش است. متن مصحّح انتقادی اثر، که در آغاز و انجامش نثری مسجع و متکلف دارد اما بدنه‌اش یادآور ساختار نحو عربی است، به روش قیاسی و ضمن توضیح دشواری‌های آن در حاشیه ارائه شد. مهم‌ترین نتایجی که در توضیح مطالب مهم اثر آمد عبارت بودند از: پیروی رساله از سنت تقسیم علوم حکمت، از جمله علم موسیقی، برخلاف رسالات عصر صفوی، اشارهٔ مطالب رساله به رواج علوم و ارزش‌های تازه و نیز سازهای جدید غربی (از جمله ارگ و پیانو و شیپور و موزیک نظام)، نقاط قوّت رساله در ارائهٔ تعاریف دقیق از برخی اصطلاحات عمومی و فنّی موسیقایی و بیان دقیق و نظام‌مند انواع نسب و تناسبات کمّی و نسب و ابعاد معروف موسیقی، که در بین رسالات دورهٔ گذار موسیقی ایران از مرحلهٔ قدیم به جدید نادر و جالب‌توجه است و نیز پاره‌ای موشکافی‌های انتقادی را در تحلیل نظریهٔ موسیقی به نمایش می‌گذارد. اما مهم‌ترین نقطهٔ ضعف رساله در کم‌مایگی مطالب آن در زمینه‌های ایقاع و سازشناسی، و مهم‌ترین نتیجهٔ کل مقاله از این قرار بود که با توجه به غیاب هرگونه اشارهٔ آن به نظام جدید ردیف‌دستگاهی، که مثلاً با توجه به وجودِ اثری چون بحورالألحانِ فرصت‌الدولهٔ شیرازی از همان عصر می‌دانیم که در آن دوره در مرحلهٔ تکوین و ترویج بوده، می‌توان گفت رسالهٔ عینیه از آخرین مکتوبات فارسی در باب موسیقی است که همچنان به توضیح نظام قدیم دوازده مقام می‌پردازد و نام و نشانی از پدیدهٔ ردیف هفت‌دستگاه در آن به چشم نمی‌خورد. در تحلیل نهایی، این رساله با وجود حجم نه‌چندان قابل‌توجه و مهجوریِ نسبی آن، از رسالات ارزشمند موسیقی دورهٔ قاجار است که رویکردی ریاضی‌مآب به فن موسیقی دارد و از بیان بیش‌ازحد مطالب شبه‌علمی و فراموسیقایی پرهیز می‌کند.

مراجع

- اسعدی، هومان. «**حسینی**». در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۸.
- بیگ‌باباپور، یوسف. **فهرست توصیفی دستنوشت‌های موسیقی در کتابخانه‌های ایران و برخی کتابخانه‌های جهان**. تهران: منشور سمیر، ۱۳۹۳.
- بینش، تقی. «**بحورالألحان**». در دانشنامهٔ جهان اسلام، ج. ۲. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۹۳.
- پورجوادی، امیرحسین. «**گزارش دومین روز از همایش بین‌المللی قطب‌الدین شیرازی (۲)**». در تارنمای فرهنگستان هنر. چهارشنبه ۳ خرداد ۱۳۸۵. [دسترسی ۲۵ شهریور ۱۴۰۲] < https://www.honar.ac.ir/index.aspx?pageid=۷۷۸&newsview=۲۵۷۶>
- حافظ، شمس‌الدین محمد. **حافظ به سعی سایه**. تهران: نشر کارنامه، چ. ۱۵، ۱۳۹۰.
- دانش‌پژوه، محمدتقی. **فهرست آثار خطی در موسیقی (فارسی، عربی و ترکی)**. به کوشش: قدرت‌اللّه پیشنماززاده. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۹۰.
- درایتی، مصطفی. **فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)**. تهران: کتابخانهٔ ملی، ۱۳۹۰.
- درایتی، مصطفی. **فهرستوارهٔ دستنوشت‌های ایران (دنا)**. تهران: کتابخانهٔ مجلس، ۱۳۸۹.
- سعادت‌نوری، حسین. «**رکن‌الدوله‌ها**». در مجلهٔ وحید، ش. ۴۳، صص. ۵۹۳-۵۸۵.
- سلطاندوست، سهند. «**تصحیح و تحلیل بخش موسیقی از دانشنامهٔ *ریاض‌الأبرار* اثر ملاحسین عقیلی رستمداری**». در فصلنامهٔ موسیقی ماهور. ۲۵(۹۷)، ۱۴۰۱، صص. ۵۱-۳۳.
- سلطاندوست، سهند؛ مهدی کشاورز افشار. «**شرح و تعلیقات تازه بر دیباچهٔ رسالهٔ مفقودِ موسیقیِ *انیس‌الأرواح***». در مجموعه مقالات علمی نخستین همایش ملّی تحقیق و تصحیح نسخه‌های خطی ایران.

۱(۱)، ۱۴۰۱، صص. ۴۷-۶۹.

- طهرانی، اسماعیل حکیم. **رسالهٔ عینیه**. تهران: کتابخانهٔ مجلس. ش. ۲۲۱۳. [نسخهٔ خطی] تألیف ۱۳۰۹ق. تاریخ کتابت ۱۳۱۰ق.
- عراقی، فخرالدین. **کلیات فخرالدین عراقی**. به تصحیح و توضیح: نسرین محتشم (خزاعی). تهران: انتشارات زوّار، چ. ۳، ۱۳۸۶.
- فرصت شیرازی. **بحورالألحان**؛ در علم موسیقی و نسبت آن با عروض. به اهتمام: علی زرین‌قلم. تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۵.
- لوکاس، ان ایی. **موسیقی هزارساله: تاریخ جدید سنت‌های موسیقایی ایران**. ترجمهٔ: سهند سلطاندوست. تهران: نشرمرکز، چ. ۲، ۱۴۰۲.
- متنبّی، أحمدبن الحسین. **القصائد المنتخبة من دیوان المتنبّي**. کراچی - پاکستان: مکتبة المدینة، ۲۰۱۵.
- مدهوش تهرانی. **دیوان مدهوش تهرانی**. به تصحیح: احمد کرمی. تهران: سلسله نشریّات «ما»، ۱۳۶۸.
- مسعودیه، محمدتقی. **فهرست نسخ خطی موسیقی ایرانی**. به کوشش: قدسیه مسعودیه. تهران: پژوهشکدهٔ هنر، ۱۳۹۱.
- ملکی اصفهانی، مجتبی. **فرهنگ اصطلاحات اصول**. قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، ۱۳۹۳.
- میرمحمدصادق، سیدسعید. «**حکیم‌الممالک**». در دانشنامهٔ جهان اسلام، ج. ۱۳. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۸۸.
- نظامی گنجه‌ای. **مخزن‌الأسرار (متن علمی-انتقادی از روی ۱۴ نسخهٔ خطی)**. تصحیح: بهروز ثروتیان. تهران: مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، چ. ۲، ۱۳۸۹.

- هاتف اصفهانی، احمد. **دیوان هاتف اصفهانی**. نسخهٔ تصحیح‌شدهٔ: وحید دستگردی. تهران: انتشارات نگاه، چ. ۵، ۱۳۸۸.
- همدانی، محمدباقربن جعفر. **جواب بر رسالهٔ میرزا محمد اسماعیل حکیم تهرانی**. تهران: کتابخانهٔ ملک. ش. ۰۰۲/۰۲۳۹۰/۰۴/۱۳۹۳. [نسخهٔ خطی] تألیف ۱۳۰۲ق.

معرفی نسخهٔ خطی تازه‌یاب سفینهٔ شرف‌جهان

سید مهدی عسکری[۱]

چکیده

سفینهٔ شرف‌جهان، نسخه‌ای نویافته است که تألیف و گردآوری آن در سال ۱۱۰۰ق توسط شرف‌الدین [ابن شاه‌حسین] بَیرَمی (که پیشتر دو اثر مرصاد الاطبا و مصباح الجنان از وی معرفی شده) در اصفهان به خواست میرزا شرف‌جهان آغاز گردیده و به‌تدریج تا سال ۱۱۲۱ق توسط دیگران بر صفحات آن اضافه شده است. این نسخه با دستخط زیبای فارسی ازجمله نستعلیق و شکسته نوشته شده و پس از دیباچه‌ای وزین شامل نثر و نظم به قلم شرف‌الدین بیرمی که به خط زیبای (نستعلیق) شاه‌عباس دوم در دورهٔ صفویان نگارش شده شامل آثاری از بزرگان شعر و ادب پارسی است که به صورت یک جُنگ جمع شده و شامل ۲۹۲ ورق (۲۸۸ ورق متن) ۲۰۵ در ۳۰۰ میلی‌متر است که متن آن از برگ ۲۰۷ شروع شده و با برگ ٤۹۵ پایان می‌پذیرد که ۵۷۵ صفحه را شامل می‌شود. اکنون این نسخهٔ خطی ارزشمند و نایاب در کتابخانهٔ ملی قدس نگهداری می‌شود. باتوجه‌به ناقص‌بودن نسخه و شروع آن از ورق ۲۰۷، کوشش‌ها در راستای کشف نسخه‌های دیگری از این اثر نایاب و فاخر و تکمیل اطلاعات دربارهٔ آن ادامه دارد.

کلمات کلیدی: شرف‌الدین بیرمی، نسخهٔ خطی سفینهٔ شرف‌جهان، بیرم لارستان، جُنگ.

۱- مقدمه

در این مقاله، نسخهٔ نویافتهٔ سفینهٔ شرف‌جهان اثر شرف‌الدین بَیرَمی با نام کامل ملاشرف‌الدین ابن شاه‌حسین بیرمی لاری معرفی می‌گردد. بیرم شهری در جنوب استان فارس و معروف به دارالاولیای لارستان است. معرفی این نسخهٔ نفیس به دلیل گمنامی و تازه‌یاب بودن به‌خصوص که تا به حال در فهرست کتابخانه‌های داخل کشور ذکری از آن نیامده، اهمیتی مضاعف دارد و توجهی ویژه را می‌طلبد. سفینهٔ شرف‌جهان یک جُنگ از آثار ادبی

۱- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، مؤسسهٔ ژئوفیزیک دانشگاه تهران . پست الکترونیک: smehdiaskari@gmail.com

مشاهیر ایران است که در دورهٔ صفویان به خواست میرزا شرف‌جهان توسط شرف‌الدین بیرمی تألیف و تدوین گردیده است. این نسخه شامل یک دیباچهٔ چندصفحه‌ای به قلم مؤلف است؛ سپس نمونه‌هایی از آثار اهل قلم آورده شده است که در ادامه شرح داده می‌شوند. این نسخهٔ ارزشمند و فاخر، سومین اثر کشف‌شده از شرف‌الدین بیرمی است که بعد از دو نسخهٔ مرصاد الاطبا و مصباح الجنان معرفی می‌گردد.

دربارهٔ اهمیت تصحیح و احیای متون خطی آمده: «[به نقل از سفینه البحار، جلد ۸، ص ٤٣٥] قال الچلبی فی کشف الظنون: قد ورد فی الاثر عن سید البشر: مَن وَرَّخَ مومناً فکانَما أحیاه: هر که مومنی را از گوشهٔ گمنامی به عرصهٔ تاریخ و ثبت درآرد او را زنده نگهداشته است.» (اصغری هاشمی، ۱۳۸۸: ٤٠) دربارهٔ شیوه‌نامه و روش تصحیح نسخ خطی، مقالات و کتاب‌های جامع و مفصلی منتشر شده که می‌توان با رجوع به آنها علاوه‌بر آشنایی با شیوه و روش تصحیح، اطلاعات بسیاری نیز دربارهٔ انواع دست‌نوشته‌ها کسب کرد. یک نکتهٔ مهم در تصحیح نسخه‌های خطی که مصححان تازه‌کار کمتر به آن توجه دارند امانتداری به مفهوم اصیل آن است. «امانت در نقد و تصحیح نگاشته‌هایی که صاحبان آنها در میان ما نیستند احتراز از تصرف است. اگر چند این تصرف در حد یک نقطه یا یک حرکت از حرکت واژگان باشد؛ زیرا مصحح به قول مرحوم محدث ارموی درخصوص متن اثر، منشد است نه منشی و ناقل است نه ناقد.» (مایل هروی، ۱۳۷۹: ٤١٣) درنهایت مصحح می‌تواند نظرات و برداشت‌های خویش را جدا از رونوشت متن اصلی در پاورقی یا پیوست بیاورد.

۲- معرفی شرف‌الدین بیرمی و آثارش

اگر شاه‌زین‌العباد بیرمی[۲] و ملامحمدباقر صحبت بیرمی لاری[۳] دو قطب بنام در تاریخ نظمِ دیار خورشیدتبارِ بیرم، این منظومهٔ اگرچه امروز فلقی در غبار و ورقی در حصار باشند گزاف نیست که نثر ملاشرف‌الدین ابن شاه‌حسین بیرمی لاری، دیگر قطب قلم دارالاولیای لارستان و قلب هرم تاریخ ایراهستان دانسته شود. شرف‌الدین بیرمی از دانشمندان دستخط‌دار بخش بیرم در جنوب استان فارس در قرن دوازدهم یعنی اواخر دوران صفویه بوده که پیشتر دو نسخهٔ «مرصاد الاطبا» در زمینهٔ طب و «مصباح الجَنان و مفتاح الجِنان» (ترجمهٔ جُنّةُ الأمان الواقیه و جَنّةِ الإیمان الباقیه معروف به مصباح از علامه شیخ ابراهیم کفعمی لبنانی) با محتوای دعا

۲- شاه‌زین‌العباد شاعر بیرمی که با نام عابدشاه نیز خوانده شده است.

۳- عسکری، سید مهدی، «مروری بر پیشینهٔ پژوهش در زندگی‌نامه و آثار صحبت بَیرَمی لاری»، *هشتمین کنفرانس بین‌المللی مطالعات زبان و ادبیات ملل*، مرکز توسعه و مطالعات میان‌رشته‌ای، تهران، ۲۷ تیر ۱۴۰۲.

و زیارت از وی معرفی شده است.

دربارهٔ نسخهٔ مرصاد الاطبا اثر شرف‌الدین شاه‌حسین بیرمی، دو مقاله در دسترس است. مقالهٔ اول از سید محمد منصور طباطبایی است که به معرفی نسخهٔ خطی مرصاد الاطبا در کتابخانهٔ مجلس پرداخته و در مقالهٔ معرفی نسخهٔ خطی مصباح الجنان[۴] نیز به آن اشاره شده و مقالهٔ دیگر از احمد اقتداری است که به معرفی نسخهٔ مرصاد الاطبا در کتابخانهٔ دانشگاه لس‌آنجلس کالیفرنیا در آمریکا اختصاص دارد. مختصری از این دو نوشتار در اینجا ارائه می‌گردد:

الف (مرصاد الاطبا): نسخهٔ خطی مرصاد الاطبا با شمارهٔ بازیابی ۱۵۸۴٤ و شمارهٔ ثبت ۲۰۷۰۰۹ با مشخصات: جلد تیماج مشکی و عطف تیماج سرخ و رکابه‌نویسی و تزیینات و عناوین شنگرف و خط نسخ؛ و توضیحاتِ «کتاب طبی مفصلی است که به نام حاکم دارالامان اللهویردی‌بیک نگاشته شده؛ نسخهٔ خطی آن در یک مقدمه و چند فصل و نوع مطلب و مقصد که در دیباچه، فهرست آنها آمده با برشمردن مدارک در آغاز» ضمن افتادگی یک برگ در آغاز و مقداری نیز در انجام و ثبت‌شده در سال ۲۰۱۱م در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی موجود است.[۵]

این نسخه از مرصاد الاطبا در نشریهٔ پیام بهارستان این‌گونه معرفی شده است: «کتابی است کلان در پزشکی به فارسی، مشتمل بر مقدمه و سه مطلب و یک خاتمه. در منابع دسترسی نامی از این کتاب و مؤلفش وادید نیامده. و ظاهراً نسخه‌ای منحصربه‌فرد است. مؤلف، کتاب خود را به اللهوردی‌بیگ -که از او با عنوان حاکم لارستان یاد کرده - اهدا نموده است. بنا به گفتهٔ مؤلف، حاکم نامبرده، خود اهل فن طبابت بوده و همت را مصروف مطالعهٔ کتب این فن کرده بود و به تحقیق و تشخیص منافع و مضار، شعفی تمام داشته است. به حدس نگارنده [طباطبایی] این حاکم، همان اللهویردی‌خان سپهسالار شاه‌عباس دوم است.[۶] نسخه، جای سخن از آغاز و انجام افتادگی دارد و نیمی از نام مؤلف زیر وصالی رفته است و همین امر، شناسایی نسخه را مشکل کرده

۴- عسکری، سیدمهدی، ««نسخه‌ای نویافته از مصباح الجنان و مفتاح الجنان»، *پیام بهارستان*، دورهٔ دوم، سال یازدهم، شمارهٔ ۳۳، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ص ۱۲۸-۱۱۵، ۱۳۹۸.

۵- شرف‌الدین ابن شاه‌حسین بیرمی لاری، نسخهٔ خطی *مرصاد الاطبا*، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (www.dlib.ical.ir)، شمارهٔ بازیابی ۱۵۸۴۴، ۱۱۲۲ق.

۶- البته کارو میناسیان ضمن توضیحاتی با استناد به اینکه حاکم اصفهان همواره با لقب خان بوده نه بیگ، در این مورد تردید داشته است. (اقتداری، ۱۳۸۱: ۹۵)

است. آغاز موجود: الطاف رب العالمین پاسبان درگهش روح الامین [...]» (منصور طباطبایی بهبهانی، ۱۳۸۰: ۲٤)

زنده‌نام احمد اقتداری نیز در مقاله‌ای دربارهٔ شرف‌الدین یا مشرف‌الدین ابن شاه‌حسین بیرمی و نسخهٔ خطی مرصاد الاطبا توضیحاتی ارائه داده‌اند: «در بخش کتب خاور نزدیک کتابخانهٔ تحقیقاتی دانشگاه کالیفرنیا در شهر لس‌آنجلس و در مجموعهٔ کتب خطی پزشکی آن، کتابی خطی به نام مرصاد الاطبا تألیف شرف‌الدین شاه‌حسین بیرمی لاری وجود دارد که به شمارهٔ ۵۲ در مخزن کتب خطی پزشکی ایرانی کتابخانه مشخص شده است. نخستین بار استاد مفخم کتاب‌شناس محمدتقی دانش‌پژوه از این نسخهٔ نفیس خبر داد و کاتب نسخه را عطاءالله بن ملامحمد کاتب لاری پسر استاد هندی پسر ناخداعلی هرموزی معرفی نمود که نسخه را به سال ۱۱۲۲ق به روزگار شاه‌سلیمان صفوی کتابت کرده است [...] بر روی یک برگ کاغذ سفید، جداگانه به خط فارسی و انگلیسی که پیش از آغاز کتاب به آن افزوده‌اند نوشته شده است: «ابن شاه‌حسین بیرمی، مرصاد الاطبا که به امر اللهوردی‌بیگ تألیف شده است. کاغذ سمرقندی، خط نستعلیق خوب، سرفصل سرخ، تاریخ ۱۱۲۲ق [...]» توضیح آنکه این کتاب در کشف الظنون و الذریعه ذکر نشده است. معلوم است که کتاب را در اصفهان مرحوم دکتر کارو میناسیان خریداری کرده و به کتابخانهٔ خود افزوده است. و دانشگاه کالیفرنیا این کتاب را با خریداری به دست آورده است. (اکنون در مخزن کتب خطی تاریخی-پزشکی در کتابخانهٔ شمارهٔ یازده آن دانشگاه محفوظ است.) من به سال ۱۳۵٦ خورشیدی به لطف آقای دکتر دانیل ویلسون مجلدی صحافی‌شده و آمادهٔ چاپ از فهرست کتب خطی پزشکی کتابخانهٔ تحقیقاتی دانشگاه کالیفرنیا را دیدم که در آن به شرح نسخهٔ مرصاد الاطبا پرداخته شده و تحقیقات استاد دانش‌پژوه در آن ثبت شده است. من تاریخ ختم کتابت را در آخر کتاب یوم الاثنین و عشرین رجب‌المرجب سنهٔ ۱۱۳۲ می‌خوانم در حالی که مرحوم کارو و آقای دانش‌پژوه ۱۱۲۲ خوانده‌اند. در مقدمهٔ کتاب آمده که: «... چنین گوید ساکن زاویهٔ بی‌قراری ابن شاه‌حسین مشرف‌الدین بیرمی لاری...» و همچنین در همان مقدمه آمده که حاکم دارالامان اللهویردی‌بیک کز او، گشته در بستان دل‌ها نخل ایمان بارور [...] و منظور از دارالامان، همان شهر لار است.» (اقتداری، ۱۳۸۱: ۹٤)

او در جایی دیگر نیز می‌گوید: «کتاب دارای فصول و هر فصل دارای ابواب متعدد است. مؤلف [شرف‌الدین بیرمی] در مقدمهٔ کتاب ذکر می‌کند که همهٔ مطالب را از کتب معتبر طبی گرفته و از چهارده کتاب معروف و همه جا با علامت اختصاری الفبایی مشخص کرده که آن مطلب را از چه کتابی گرفته است. [رونوشت] این نسخهٔ نفیس به یاری آقایان سیدمحمود و سیدحسن زندوی [اهل بیرم] برای پاک‌سازی و چاپ در اختیار محمود

و احمد دلیر بیرمی مقیم تهران گذاشته شد که در مرحلهٔ حروف‌چینی و آماده‌سازی برای چاپ نهایی است.» (همان، ۱۳۸٦: ٤١٥) کتاب مرصاد الاطبا که در حدود یک دههٔ پیش منتشر شده بر اساس بازخوانی رونوشت نسخه‌ای است که از دانشگاه آمریکا تهیه شده بوده است.[۷] در نمایهٔ مقالات نشریهٔ آینه میراث نیز در رقم ۳۵، مشرف‌الدین ابن شاه‌حسین به‌عنوان مؤلف مرصاد الاطبا معرفی شده است.[۸]

ب (مصباح الجنان)[۹]: مصباح الجنان به این دلیل که علاوه‌بر ترجمهٔ روان و ژرف‌نگر دارای مقدمه و حاشیه و خاتمه‌ای سنجیده و گران‌قدر است و خودِ متن عربی دعاها و ذکرها نیز به صورت کلمه به کلمه به فارسی برگردانده شده نسبت به چند ترجمهٔ معتبر مصباح از امتیازی خاص برخوردار است. این نسخه دارای دیباچه‌ای وزین و فاخر است که در آن سورِ سخن ضمن نثار شاخه‌هایی از سرچشمهٔ کوثرِ مدام و خوشه‌هایی از فوارهٔ جوهرِ کلام با نقش و نگارِ تعظیمِ اوصیا و اولیا بر کاغذ به خاتمِ ختامِ رسول اکرم(ص) و نشان تمامِ امیرالمومنین(ع) معطر و متبرک شده است. مقدمه شامل ستایش پروردگار و تمجید اولیا و بزرگداشت صاحب مصباح و ادای احترام به هدیه‌گیرندهٔ نسخه و فصلی در آداب نظافت و طهارت است. فصول چهل‌گانه در توضیح تعقیبات نماز، ادعیه و اذکار روزانه و ماهانه و متفرقه، دعاهای انبیا و ائمهٔ معصومین(ع) و... است و خاتمهٔ کتاب نیز شامل دو فصل در تفسیر چند سورهٔ قرآن کریم و اوراد نمازهای پنجگانه است. در کلیّت، تألیف علاوه‌بر تأکید بر ابعاد دین، عرفان و ادبیات به دو وجه کمترتوجه‌شدهٔ آموزشی و کاربردی بودنِ محتوا که لازمه‌اش تحلیل و تکمیل کتاب طی چندین سال بوده نگرشی خاص و خالص داشته است. این نسخهٔ خطی در سال ۱۱٤۹ق به میرزا محمدرفیع مستوفی دارالمومنین رشت تقدیم شده و حاج ابوالقاسم نظام‌آبادی در سال ۱۳٤۰ق آن را وقف مدرسهٔ باقریه در مشهد کرده است. اکنون این نسخهٔ ارزشمند به شمارهٔ ۱۷٤۹٦ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود.

در تصحیح آثار شرف‌الدین بیرمی و امثال آن نیک است دقت شود که احتمال دارد در میان جملات، اصطلاحات یا واژه‌ای با لهجه و گویش محلی یا حتی کلمه‌ای با ظاهر فارسی اما با معنا و مفهوم محلی متفاوت

۷- مشرف‌الدین بیرمی‌لاری، *مرصاد الاطبا*، دیباچه از محمدمهدی اصفهانی، تهران: موسسهٔ مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی ایران، ۸۶۰ص، تاریخ کتابت ۱۱۲۲ق، موضوع پزشکی سنتی؛ ۱۳۹۳.

۸- «نمایهٔ مقالات آینهٔ میراث»، *آینهٔ میراث*، دورهٔ جدید، سال دوم، شمارهٔ ۳ (پیاپی ۲۶)، ص ۲۶۲-۲۵۹، پاییز ۱۳۸۳.

۹- شرف‌الدین ابن شاه‌حسین بیرمی لاری، *نسخهٔ خطی مصباح الجنان و مفتاح الجنان*، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، شمارهٔ ۱۷۴۹۶، ۱۱۴۹ق.

یا مغایر با معنای عمومی و اصلی خود دیده شود و برای همین مصحح چنانچه از اهالی منطقهٔ صاحب نسخه و مؤلف اصلی کتاب نیست لازم است که یا بر زبان و معانی کلمات بومی منطقه مسلط باشد یا از فردی محلی در تصحیح خود کمک بگیرد تا به اشتباه نیفتد. در جلد دوم کتاب نقد و تحقیق نوشته شده: «زبان شهری یعنی گویش محلی یا لهجه [...] یکی از معانی «در» در فارسی دری، بیرون و خارج است. آیا می‌توان «درشهری» [یا با تلفظ رایج درِ شهری در جنوب] را منسوب به خارج شهر (روستا) و «شهری» را کوتاه شدهٔ درشهری دانست؟ در فارسی دری، واژهٔ دری نیز به معنی گویش به کار می‌رود. زردشتیان یزد و کرمان، گویشی را که در میان خود به کار برند دری خوانند. در فارس‌نامهٔ ناصری (حاج میرزاحسن طبیب شیرازی) آمده است: « [...] آخوند ملامحمدباقر صحبت [...] از لغات عربی و پارسی و دری در نهایت استحضار است [...]» و مؤلف لارستان کهن (اقتداری، ۱۳۳٤: ٤۹) می‌نویسد: «مؤلف فارس‌نامه و مؤلف طرایق الحقایق از آشنایی کامل صحبت با زبان دری سخن گفته‌اند. به نظر می‌رسد که صحبت غیر از فارسی و عربی به زبان مادری خود یعنی لاری هم وقوف داشته و در آن زبان، صاحب مطالعه بوده است.» پیداست که واژهٔ دری که زردشتیان، زبان خود را بدان نسبت دهند و به قول مؤلف فارس‌نامهٔ ناصری، صحبت لاری از زبانی منسوب بدان آگاهی کامل داشته، با آن دری که ابن‌الندیم در الفهرست، مقدسی در احسن التقاسیم، خوارزمی در مفاتیح العلوم و یاقوت حموی در معجم البلدان یاد کرده‌اند و با واژهٔ دری به معنی فارسی فصیح، یکی نیست. آیا می‌توان دری به معنی گویش را نیز کوتاه شدهٔ دیگر واژهٔ درشهری دانست؟» (رضازاده ملک، ۱۳۵۳: ٦٤)

باتوجه‌به کلام فاخر و قلم استوار موجود در سه اثر ملاشرف‌الدین بیرمی که بیانگر نثر فنی و شیوا و نظم موزون و شیرین همراه با تسلط صاحب‌اثر بر مفاهیم متعدد تاریخی، اسلامی، عرفانی، علمی و ادبی است می‌توان برای وی جایگاه علمی، تاریخی و ادبی بلندی را در نظر گرفت و وجود دیگر آثار فاخر ادبی را نیز برای وی محتمل دانست که لزوم جست‌وجوی بیشتر در گنجینه‌های نسخ خطی و منابع موجود در کتابخانه‌های مختلف جهان را روشن می‌سازد.

۳- معرفی نسخهٔ شرف‌جهان

سفینهٔ شرف‌جهان در حقیقت یک جُنگ یا کشکول از آثار ادبی است. گردآوری این دست آثار در زمان گذشته و مقارن با دورهٔ تدوین اثر مرسوم بوده است. جُنگ‌های متعددی از آثار منتخب شاعران و نویسندگان در مخازن نسخ خطی موجود است که در برخی از آنان ممکن است حتی اثری از صاحب‌قلمی آورده شده که در نسخهٔ شخصی وی موجود نباشد و به همین دلیل بررسی جُنگ‌ها علاوه‌بر جنبهٔ ادبی و تاریخی خود اثر، از بُعد

ارتباط با سایر آثار نیز اهمیتی ویژه و مضاعف می‌یابند. در حال حاضر نسخهٔ خطی بی‌نظیر و نایاب سفینهٔ شرف‌جهان در کتابخانهٔ ملی قدس (فلسطین اشغالی یا فلسطین المحتله) نگهداری می‌شود. این نسخه در شمارهٔ ۱۵۷ در جلد اول کتاب فهرست نسخه‌های خطی آن کتابخانه (فوست، ۲۰۱۶: ۲۶۱-۲۵۲) به زبان عربی معرفی شده و فهرستی از محتوای آن به همراه توضیحاتی مختصر دربارهٔ هر بخش نیز ارائه گردیده است.[۱۰] در نسخه‌ای که از خزانة الفوائد[۱۱] دریافت شده در برخی صفحات مُهر مرکز الفقیه العاملی (لإحیاء التراث)[۱۲] دیده می‌شود. (تصویر شمارهٔ ۱)



تصویر شمارهٔ ۱- مُهر مرکز الفقیه العاملی بر روی نسخهٔ *سفینهٔ شرف‌جهان*

مرکز الفقیه العاملی یک مؤسسهٔ خصوصی در کشور لبنان است که به جمع‌آوری و احیای میراث جهانی به‌طور خاص و میراث عربی و اسلامی به‌طور کلی می‌پردازد: «مؤسسه خاصه تعنی بجمع و احیاء التراث العاملی خاصة و العربی و الاسلامی بشکل عام.» اما مصدر و مرجع نسخه همان‌گونه که گفته شد المکتبه الوطنیه فی القدس است. در توضیح این نسخه آمده که نسخه‌ای نفیس و منحصربه‌فرد است؛ نگارش و تدوین آن در سال

۱۰- در حال حاضر نام کتابخانهٔ مذکور و ناشر کتاب فهرست نسخه‌های خطی موجود در آن، کتابخانهٔ ملی اسرائیل (المکتبه الوطنیه الاسرائیلیه) عنوان شده است اما در مکاتباتی که نگارنده با مسئولان کتابخانه داشته نام آن از طرف ایشان «المکتبه الوطنیه فی القدس» درج شده است. ضمن اینکه در اینجا لازم است از همکاری، راهنمایی و توضیحات کارکنان کتابخانهٔ مذکور دربارهٔ نسخهٔ *سفینهٔ شرف‌جهان*، همچنین اشتراک تصاویر باکیفیت و ممتاز اثر به همراه کتاب فهرست نسخه‌های خطی آن کتابخانه (جلد اول) که توضیحاتی جامع دربارهٔ نسخهٔ *سفینهٔ شرف‌جهان* در آن آمده، قدردانی گردد. همچنین همراهی سفارت فلسطین در تهران نیز در این موضوع شایستهٔ سپاسگزاری است.

۱۱- https://alkhazanah.com

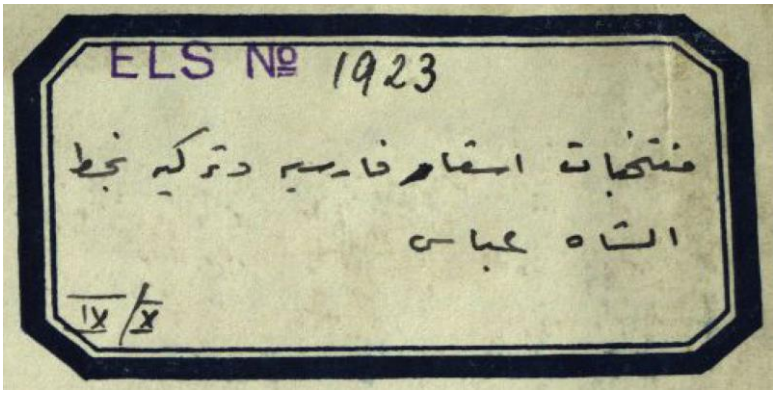
۱۲- http://www.alameleya.org

۱۱۰۰ق توسط شرف‌الدین بیرمی [ملاشرف‌الدین ابن شاه‌حسین بیرمی لاری] در اصفهان آغاز شده و نویسندگان دیگر بر آنچه او برگزیده افزوده‌اند تا در سال ۱۱۲۱ق به اتمام رسیده است: «نسخه نفیسه بدیء بها سنه ۱۱۰۰ علی ید شرف‌الدین بیرمی فی اصفهان برسم میرزا شرفجهان فزاد غیره من الادباء علی ما اختاره وذلك الی سنه ۱۱۲۱ و برسم میرزا شرفجهان ایضا»

دربارهٔ میرزا شرف‌جهان باید گفت که شرف‌جهان یا شرفِ جهان قزوینی[۱۳] وزیر شاه‌طهماسب اول در دورهٔ صفویان بوده که تاریخ زندگی او با تاریخ تدوین نسخه همخوانی و مطابقت ندارد و قطعاً منظور از میرزا شرف‌جهان در این نسخه، شخص دیگری است که احتمالاً از وابستگان یا مریدان وی بوده است.

در ابتدای نسخه نوشته شده که کاتب آن شاه‌عباس صفوی است. (تصویر شمارهٔ ۲) باتوجه‌به تاریخ کتابت نسخه، منظور شاه‌عباس دوم است که بین سال‌های ۱۰۸۳ تا ۱۱۰۹ق سلطنت داشته است. البته به دلیل اینکه نسخه به صورت تدریجی تکمیل شده و مورد صحافی مجدد قرار گرفته تعدادی از صفحات نیز متفاوت از شروع نسخه در دیباچه و با دستخط دیگری در آن دیده می‌شود.

تصویر شمارهٔ ۲- توضیح دربارهٔ کاتب نسخهٔ *سفینهٔ شرف‌جهان*

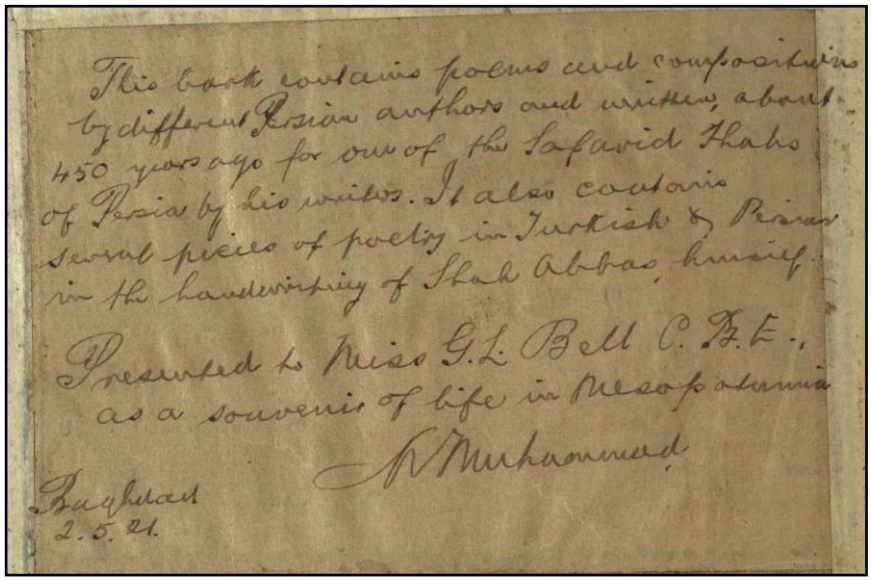


۱۳- «شرف‌جهان یا شرفِ جهان قزوینی، ربیع‌الآخر ۹۱۲ قزوین - ذیقعدهٔ ۹۶۸ قزوین، شاعر متخلص به شرف: پدرش میرنورالهدی معروف به قاضی‌جهان، مدتی وزیر اعظم شاه‌طهماسب اول صفوی بود. خود او از شاگردان نظام‌الدین احمد قزوینی بود و چون پدرش به حکومت شیراز منصوب شد او نیز به شیراز رفت و در خدمت میرغیاث‌الدین منصور شیرازی (متوفی در ۹۴۸) به تحصیل علوم معقول پرداخت و به انواع دانش و هنر آراسته شد. به اتهام گرایش به تسنن مورد بی‌مهری شاه‌طهماسب قرار گرفت. شاعری کم‌گوی و گزیده‌گوی بود. در اشعارش به دنبال ابتکار و کلام منتخب بود و سبک جدیدی را بنا نهاد که بعداً مکتب وقوع یا طرز وقوع نام گرفت. دیوانش مشتمل بر غزل و قصیده و قطعه و مثنوی و مفرد و *ساقی‌نامه*، ۱۰۰۱ یا ۲۰۰۰ یا ۴۸۵۵ بیت) نخستین بار در سال ۱۳۸۱ شمسی به کوشش احمد علامه فلسفی و نسخهٔ دیگری از آن در سال ۱۳۸۳ به تصحیح نقی افشاری در قزوین منتشر شد.» (شریفی، ۱۳۹۰: ۸۹۰)

در صفحهٔ نخست آن (صفحهٔ الف از برگ ۲۰۷) دستخطی به زبان انگلیسی (تصویر شمارهٔ ۳) دربارهٔ تاریخچه و مالکیت نسخه وجود دارد:

"This book contains poems and compositions by different Persian authors and written, about ٤٥٠ years ago for our of the Safavid thats of Persia by his writes. It also contains serval pieces of poetry in Turkish & Persian in the handwriting of Shah Abbas Safavi. Presented to Miss G.L. Bell C. B.E. as a souvenis of life in Mesopotamia. Baghdad, ٢/٥/٢١. Muhammad"

ترجمه: «این کتاب شامل اشعار و تصنیف‌هایی از نویسندگان مختلف ایران است که در حدود ٤٥٠ سال پیش[١٤] در زمان صفویان برای ما نوشته شده است. همچنین شامل قطعات شعر ترکی و فارسی به خط شاه‌عباس صفوی است. تقدیم به خانم G.L.Bell C.B.E. به عنوان سوغاتی از زندگی در بین‌النهرین، بغداد، ۲ مهٔ ۱۹۲۱، محمد»



۱۴- البته نویسنده در محاسبه دچار اشتباه شده و صحیح آن با درنظرگرفتن زمان نگارش، ۲۵۰ سال است.

تصویر شمارهٔ ۳- تقدیم‌نامهٔ نسخهٔ سفینهٔ شرف‌جهان در بغداد

در پایین صفحه نیز مهر، نام و شمارهٔ مربوط به کتابخانهٔ مصدر و مرجع وجود دارد. (تصویر شمارهٔ ٤)



تصویر شمارهٔ ۴- مُهر و یادداشت کتابخانهٔ ملی قدس بر روی نسخهٔ *سفینهٔ شرف‌جهان*

در جلد نخست کتاب فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی قدس در شمارهٔ ۱۵۷ که مربوط به معرفی نسخهٔ سفینهٔ شرف‌جهان است در ابتدای معرفی نسخه نوشته شده:

«نسخه نفیسه فیها نماذج جیده للخط الفارسی مثل نستعلیق و شکسته؛ شرع فی کتابتها شرف‌الدین بیرمی سنه ١٦٨٨/١١٠٠ علی ید شرف‌الدین بیرمی فی اصفهان برسم میرزا شرفجهان فزاد غیره من الأدباء علی ما اختاره و ذلک إلی سنه ١٧٠٩/١١٢١ وبرسم میرزا شرفجهان ایضاً؛ ٢٩٢ ورقه إیرانیه (ق٤٩٥-٢٠٧)، ٣٠٠:٢٠٥ ملم؛ المسطره ١٤ سطراً، سرلوحه واحده. فی ص٢٠٧أ: تملیک باللغه الانکلیزیه أل Miss G[ertrude] Lowthain Bell C.B.E. فی ١٩٢١/٥/٢ ببغداد («لولب السیاسه البریطانیه العراقیه» التی توفیت سنه ١٩٢٦م ببغداد ن أعلام الزرکلی ٢:١١٥، Enc. Britannica: Bell) و یبدو أن فی تلک المناسبه جلدت النسخه من جدید، و حینئذ قطعت هوامشها الأصلیه، التی کانت فیها تتمات و غیر ذلک (یشهد بذلک ما یکتب فی آخری ص٣٥٦أ و ٤٧٠أ)[١٥] و بالإضافه إلی هذا یدل ترقیم الورقات، علی أن لیس بین یدینا إلا أقسام

١٥- در این دو صفحه در نسخه، تنها در انتهای صفحهٔ الف برگ ۳۵۶ نوشته «تتمه در حاشیه» و مطلبی دربارهٔ نکتهٔ گفته‌شده در نسخه مشاهده نشد که شاید دلیلش این است که نسخه، صحافی مجدد شده و بخش‌هایی از آن حذف گردیده است.

من السفینه التی کانت مرتبه علی منوال الکلیات (ینتهی فی ص۳۵٦أ قسم المثنویات کما یبتدی فی ۳۵٦ب قسم انتخاب قصائد» (فوست، ۲۰۱٦: ۲۵۲)

در این متن توضیح داده شده که سفینهٔ شرف‌جهان، نسخه‌ای نفیس از خط فارسی مانند نستعلیق و شکسته است که توسط شرف‌الدین بیرمی در سال ۱۱۰۰ق در اصفهان با ایده و خواست میرزا شرف‌جهان نوشته شده و نویسندگان دیگری نیز تا سال ۱۱۲۱ق بر آنچه او برگزیده، افزوده‌اند. این نسخه شامل ۲۹۲ برگ ایرانی [به همراه صفحات سفید] از برگ ۲۰۷ تا ٤۹۵ است. اندازهٔ صفحات، ۲۰۵ در ۳۰۰ میلی‌متر و هر صفحه، ۱٤ سطر دارد. [جلد آن تیره] و سرلوح آن واحد است. مالک آن خانم بِل اهل انگلستان بوده و نسخه دارای حواشی نیز بوده که حذف شده است...

در دانشنامهٔ آزاد ویکی‌پدیای فارسی دربارهٔ خانم بل که سفینهٔ شرف‌جهان به او هدیه شده آمده: «گرترود بل با نام کامل Gertrude Margaret Lowthain Bell معروف به مادر عراق، زادهٔ ۱٤ ژوئیهٔ ۱۸٦۸ در کانتی‌دورهام انگلستان، درگذشتهٔ ۱۲ ژوئیهٔ ۱۹۲٦ در بغداد؛ مشاور سیاسی، کوه‌نورد، جهانگرد و کاوشگر در رشته‌های تاریخ و باستان‌شناسی بود ولی در عین حال از زبده‌ترین و کارآمدترین مأموران سازمان اطلاعات و امنیت خارجی بریتانیا (SIS) در زمان خود به‌ویژه در دوران جنگ جهانی اول محسوب می‌شد. بل در سال ۱۹۱۷ به خاطر خدمات بزرگی که در راه میهن خود انجام داده بود نشان امپراتوری بریتانیا را که یک رتبهٔ شوالیه‌گری است دریافت کرد[...] گرترود بل شیفتهٔ شاعران ایرانی به‌خصوص حافظ بود[...]»

در انتها نیز مشخصات نسخه به زبان انگلیسی نوشته شده است:

"Safin-yi sharaf-jahan al-adab al-farsi : Compendium of various genres of Persian literature, mainly poetry, under ۵۷ headings (for detailed contents, see Arabic). Fine MS with good examples of Persian hands like nastaliq and shikasta. Begun in ۱۱۰۰/۱٦۸۸ by Sharaf al-din bayrami in Isfahan, on the order of Mirza Sharaf-jahan, with additions by other artists up to ۱۱۲۱/۱۷۰۹. ۲۹۲ leaves, numbered ۲۰۷-٤۹۵; Iranian paper, ۲۰۵*۳۰۰ mm, ۱٤ lines; one frontispiece; F. ۲۰۷a: Ownership note in English of Gertrude Bell, from ۱۹۲۱, in Baghdad." (فوست، ۲۰۱٦: ۲٦۱)

۳-۱- محتوای نسخهٔ *سفینهٔ شرف‌جهان*

آغاز سفینهٔ شرف‌جهان، یک دیباچهٔ وزین به قلم شرف‌الدین بیرمی است. سپس در ادامه، آثار دیگر ادیبان

ارائه شده است. دیباچهٔ این نسخه، طبق روال پیشگفتارهای نسخه‌های دیگر به‌ترتیب در باب ستایش پروردگار، رسول اکرم(ص) و امیرالمومنین(ع) است. سپس قسمتی در اهمیت پرداختن به سخن و جایگاه ادب در تاریخ، همچنین بخشی نیز در ستایش میرزا شرف‌جهان نگاشته شده و در انتها دربارهٔ خود نسخه، مطالب و توضیحاتی در قالب یک متن ادبی آورده شده است.[۱۶] شروع دیباچه در باب توحید و شکر به درگاه خداوند است که مطابق مشخصات نثر فنی، کلامی سنگین و مسجع همراه با انواع تجنیس، تشبیه و... است: «عنوان صحایف ضمائر اسرار اذکار متوطنان مجالس قدس بسطر شرایع جهد و سپاس محکم اساس ازلی المستوری مرشح و دیوان لطائف عبائر و ظواهر اشعار ساکنان مدارس انس بتحریر شکر و ستایش بیرون از قیاس ابدی الظهوری موشح تواند بود [...]»[۱۷]

مؤلف در میانهٔ دیباچه در صفحهٔ ب از برگ ۲۰۸ (صفحهٔ سوم دیباچه) با یک مثنوی، سخن را به نظم می‌رساند:

خداوندی که از فیض نم جود — بهارستان عالم کرد موجود
بهشت از باغ صنعش یک خیابان — گل پژمردهٔ آن مهر تابان
ز عکس جام بزم کبریایی — بشمع چرخ داده روشنایی
نبرده پی بوضعش هیچ دانا — نکرده حل کس این مشکل‌معما
خیال ذات او از معنی بکر — فکنده عقدها در رشتهٔ فکر
بدست چرخ در این حل دشوار — مه نو نا... افتاده از کار[۱۸]

۱۶- در ادامه، بخش‌هایی از نثر همراه با ابیات میانهٔ این دیباچه به منظور آشنایی با قلم فصیح شرف‌الدین بیرمی آورده می‌شود.

۱۷- رونوشت متون و اشعار مطابق با رسم‌الخط درون نسخه است.

۱۸- بازخوانی نسخه توسط خود نگارنده انجام شده و برخی کلمات، ناخوانا بوده‌اند که در صورت اقدام به تصحیح کامل نسخه

وجود او همین ما را محقق بود پیرانهٔ او هستِ مطلق

دگر از وصف ذات او نشان کو صفات لامکانی در مکان کو

ازین ره ... برگشته نومید کجا خفاش یابد وصل خورشید

درین کو پادشاه تخت لولاک ز روی عجز گفته ماعرفناک

سپس در صفحهٔ الف از برگ ۲۰۹ (صفحهٔ چهارم دیباچه) از توحید به نبوت می‌رسد و در انتهای بند، شعری در وصف و نعت حضرت پیامبر اکرم(ص) می‌آورد:

«[...] خاقانی که سنا و پرتو قبهٔ شروانی نعت کمالش فضای فردوس هوای جنان اهل عرفان مانند عارض خورشید تابان معدن صفا و ضیا ساخته ثمرهٔ شجرهٔ تبیان لسان اعجازنشانش لذت ادراک لآیات سبع المثانی [سورهٔ حمد] بکام جان شاعران خلاق المعانی رسانید[...]»

وجودش علت غائی ایجاد ستون خیمهٔ اقطاب و اوتاد

محمد مرکز پرگار دانش گل مقصود باغ آفرینش

رباعی‌فهم ترکیب عناصر مخمس‌یاب ادراکات ظاهر

بیانش فاتح ابواب عرفان گواه این سخن، مضمون قرآن

یا بازنشر مقاله با رجوع به اهل فن، این نقص نیز حتی‌الامکان برطرف خواهد شد.

کلام او کلید قفل غمها بُوَد حلال این مشکل‌معما
لغزدانی بُوَد او را مسلّم که بَسیابد مراد از اسم اعظم
ز مهرش ذره باشد آفتابی ز بحر جود او گردون حبابی

آن‌گاه در صفحهٔ ب از برگ ۲۰۹ (صفحهٔ پنجم دیباچه) در ستایش امیرالمومنین(ع) پس از نثری فصیح و بلیغ، یک مثنوی در تمجید آن حضرت سروده شده است:

«[...] ولایت دستگاهی که انگشت خیبرگشایَش مانند دم عیسوی بمفتاح بهجت موقور ابواب قلاع ممالک جانها میگشاید و سرپنجهٔ اعجاز لایَش [اشاره به شمشیر امام علی(ع)] چون ید موسوی بمصباح مسرت و حضور انواع ظلمت از چهرهٔ بقاع مسالک روانها میزداید. ناظمی که معنی تربیت ذات بافیض وجودش هفت‌بند افلاک را بدین رنگینی منظوم ساخته و معلمی که لمعان ظهور نور وجودش چهرهٔ لوح سیمین آسمانرا جهة تعلیم و تعلم ساکنان مکتبخانهٔ خاک بزیور نقوش نجوم پرداخته»

علی شیر خدا نفس پیمبر امام انس و جن، قاضی محشر
سر تیغش از آن رو گشت چون لا که سازد نفی ترک از خاطر ما
بیانش صیقل مرآت جانها ز طبعش تازه‌رو باغ روانها
سواد دیده‌ها خاکِ درِ او ز روح خُلق او گل می‌دهد بو
ز ایجاد دو عالم مدعا اوست بُوَد او مغز خلقت، دیگران پوست

معرّا ذات پاکش از عوایق گسسته از ازل تار علایق

نه تنها من غلامِ قنبرِ او بُوَد روح الامین هم چاکر او

در صفحهٔ الف از برگ ۲۱۰ (صفحهٔ ششم دیباچه) نثر و نظمی وزین در تمجید و تعریف سخن‌پردازی نوشته شده است: «[...] سخن، محرم اسرار درون و بیرون و همدم لیلی و مجنون و مرهم جراحت دلهای شیرین و فرهاد و معمار آبادی این دیر دیربنیاد و شیرازهٔ اوراق قلوب معشوق و عاشق و دیباچهٔ دواوین معارف و حقایق است [...]»

سخن، متن کلید گلشن راز درِ گنج هنر را او کند باز

سخن، صیقل‌زن آیینهٔ دل سخن، حلال هر امریست مشکل

سخن، مفتاح ابواب معارف رموز فکرها را اوست کاشف

سخن، مرهم‌نِهِ دلهای مهجور سخن، افروخت شمع حجلهٔ طور

سخن، شیرازهٔ اوراق جانها سخن، سرچشمهٔ آب روانها

سخن، پیرایهٔ عرض مطالب انیس و محرم مطلوب و طالب

سخن، هم‌بخت تخت پادشاهان از آن شد همسر زرین‌کلاهان

سخن، آیینه‌دار صورت فکر سخن، دروازه‌بان خلوت ذکر

سخن، شد مظهر وصف الهی — از آن بگرفته از مه تا بماهی

اگر گویم سخن، جام جهان است — غلط نبوَد؛ جهان باقی بِدان است

سخن گر نیست آب زندگانی — چرا در ظلمتِ خط شد نهانی؟

سخن گر نیست جان آدمی‌زاد — چرا آنکس که مُرد از گفتن افتاد؟

در صفحهٔ ب از ورق ۲۱۰ (صفحهٔ هفتم دیباچه) و صفحهٔ الف از ورق ۲۱۱ (صفحهٔ هشتم از دیباچه) پس از جملاتی موزون و وزین، باز یک مثنوی توسط مؤلف (شرف‌الدین بیرمی) نوشته شده که در مدح میرزا شرف‌جهان است: «[...] منیع القدری که تکیهٔ مجد و عزت بر وسادهٔ [بالِش] دولت و حشمت رقبهٔ انقیاد و اطاعت بر بوتهٔ عبودیت و رقیت داده تن و جانرا در جمع اوقات حسب الطاقه والامکان بر مساعی خصال و اعمال عرفی و شرعی میگمارد. مطیع الامری که سر اطاعت بر خط مهان ملت بیضا و قدم مطاوعت بر جادهٔ اذعان شریعت غرّا نهاده زبان و جنانرا در سایر ساعات ازمنه و اوان مراعی افعال و اقوال امری و منعی میداده. عالیمقامی که بسبب مفاخرت نسبت همسریش مرتبهٔ کلانتری را بر مناصب دیگر سر برتری، بلندنامی که که بجهة شرافت جزویت اسم سامیَش جهان فانی را با جنان باقی داعیهٔ همسری»

ز فیض ابر جودش، مزرع دل — رساند کِشت مزرعها بحاصل

گلستان ارم باغ خیالش — بهشت جاودان بزم وصالش

ید بیضا نهان در آستینش — شکفته رو گل از عکس جبینش

ز تعلیقش شده ریحان محقق شکسته فکر او الغاز مغلق[۱۹]

غبار از خط برآرد وقت تدقیق سیاقش مینماید نسخ‌تعلیق

ز فیض لطف عام او گنه‌کار ندارد یکسرِ مو بیم آزار

که گر صادر شود اسباب تنبیه کند آنرا به احسن‌وجه توجیه

بعد از این موارد، مؤلف در صفحهٔ الف از برگ ۲۱۱ در قالب متنی موجز و رسا و نثری جامع و گویا در باب نگارش نسخه و چرایی و چگونگی تألیف با ذکر مختصری از محتوای آن نوشته است:

«بجمع و ترتیب نظم و نثر شعرا و فصحاء متقدمین و متأخرین و ربط و تألیف ابیات و حکایات رنگین و نکات و لطائف کلمات ندما و ظرفا و بدایع افکار ابکار صوفیه و حکما شعفی تمام و رغبتی مالاکلام داشته غریب‌جُنگی که دبیر پیر فلک باتدبیر با آنکه در قانون تفحص دقیقه از گوشه و شعبه متروک نساخته و در سیر دوازده مقام تجسس قامتش از خمیدگی با چنگ دمساز گردیده است چنین نسخه‌ای بچنگ نیاورد و عجیب‌مجموعه‌ای که بحر شوریده‌سر با آنکه مدام جهاز سفر طیار نموده بجستجوی زورقی مشحون از جواهر آبدار بسمت قعر و کنار کف تلاش بلب آورده دویده است دیدهٔ حباب امواجش روی این نوع سفینه ندیده، بیاضی که جواهر آبدار الفاظ و معانی عباراتش زیب و زیور پردگیان حجلهٔ چشم است و گوش و ریاضی که زواهر گلهای رنگین کلماتش نورفزای مردمک دیدهٔ عقل است و هوش، زیبایی انتظام لآلی نثرش موجب پریشانی عقد پروین و خوش‌صفائی التیام یواقیت نظمش باعث رنگ‌زردی چهرهٔ لعل و مراجین[۲۰]، حدائق دقایق غزلهای رنگینش غیرت‌فزای خلد برین و شقایق حقایق قطعات باتزئینش داغ نه‌جبین حورالعین، قامت الف الفاظ برجسته‌اش سرو بوستان بیان و حلقهٔ میم معانی پوشیده‌اش سرچشمهٔ آب حیوان، حروف و نقاط اشعارش رشک خط و خال عارض خوبان و لطائف نکات دُررنثارش زیور جبههٔ مجالس محبوبان، هر بیتش گنجینه‌ایست مشحون از جواهر معارف علیا و هر

۱۹- الغاز مغلق به معنی معما و چیستان دشوار است.

۲۰- مرجان‌ها

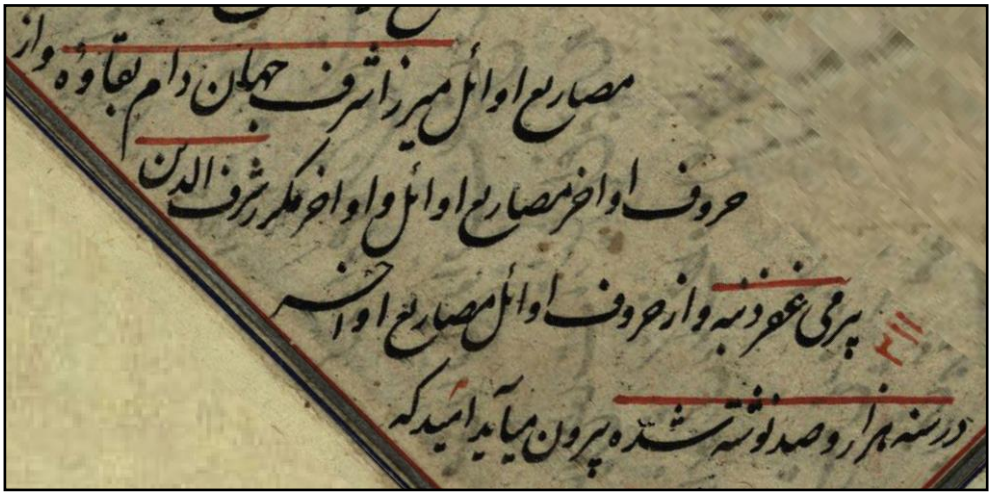
مصرعش دروازه‌ایست مفتوح از عالم بالا بجهة [به‌جهت] استماع الفاظ ترجیعاتش خمسهٔ متحیره در دائرهٔ رجعت و استقامت سرگردان و از مشاهدهٔ مثابر اجزاء ترکیباتش مرکبات عناصر اربعه را دیدهٔ فکرت حیران، از خواندن مخمس و رباعیاتش ثنائیات خوانندگان عقد گوهر و از شنیدن مسبع و مثنویاتش کام مربع‌نشینان مسدس‌جهان تنگ شکر، زبان از تکرار و توصیفش بعجز و قصور معروف بجهة آنکه از شیرینی شهد آن بکام چسبد و بیان از تذکار و تعریفش بضعف و فتور موصوف بجهة آنکه از بلندی این بام بزیر افتد.» تصویر شمارهٔ ۵ بخشی از صفحهٔ مربوط به متن فوق است.



تصویر شمارهٔ ۵- بخشی از صفحهٔ الف از برگ ۲۱۱ دربارهٔ تألیف نسخه در دیباچهٔ نسخهٔ سفینهٔ

در صفحهٔ ب از برگ ۲۱۱ (تصویر شمارهٔ ٦) همانند موارد پیشین، سروده‌ای از شرف‌الدین بیرمی آمده که

مجموع این اشعار نشان می‌دهند او علاوه‌بر نثر در شعر نیز توانایی داشته است و به دلیل اینکه شرف‌الدین بیرمی آغازکننده و مؤلف نسخه بوده، همچنین باتوجه‌به ناقص‌بودن نسخه می‌توان احتمال داد که در ۲۰۷ برگ ابتدایی آن، اشعار دیگری نیز از وی وجود داشته است.



تصویر شمارهٔ ۶- نام شرف‌الدین بیرمی مؤلف نسخهٔ *سفینهٔ شرف‌جهان* در دیباچهٔ آن

مثنوی همراه با توشیح شرف‌الدین بیرمی در وصف نسخهٔ سفینهٔ شرف‌جهان در دیباچهٔ نسخه، علاوه‌بر بیان قدرت شاعری و ذوق ادبی مؤلف، حکایت از هنر و خلاقیت شرف‌الدین بیرمی دارد که چگونه با ظرافت و لطافت ادبی و هنری، هم نسخه را تعریف و تفسیر کرده، هم در آن توشیح قرار داده و به رسم ادب در آن نام میرزا شرف‌جهان در ابتدای ابیات قرار داده و نام خود را در انتها گنجانده است.

م	منور همچو مه گردد جمالش	ش		د	دلی کین جُنگ آمد در خیالش	ش
ی	یکایک حرف وی از معنی بکر	ر		ر	روان ساز ز ظلمت چشمهٔ خضر	ر
ر	رسد صیتش چو عنقا قاف تا قاف	ف		س	ستاند باج جمعیت ز وصاف	ف

ز	زداید نظمش آلام درونها	ا		ن	نهد مرهم بداغ دیده خونها	ا
ا	از اوراقش یکی مجموعهٔ دل	ل		ه	هنر این نسخه کرد از عمر حاصل	ل
ش	شکفتش غنچهٔ گلهای مقصود	د		ه	هر آنکو یکدم این مجموعه بگشود	د
ر	روان‌بخشی کند لفظش ز معنی	ی		ز	زداید زان غم از دلها مغنی	ی
ف	فلک گردد خجل از لوحهٔ آن	ن		ا	از ان هر شب کند خورشید پنهان	ن
ج	جهان چون باغ جنت گشته سیراب	ب		ر	... از معنی وی بس که شد آب	ب
ه	همایون قطعه‌اش گنج معانی	ی		و	...[محو در اثر رطوبت] ستانی	ی
ا	اگر یابد شمیم ...	ر		ص	... احیا نماید مردهٔ گور	ر
ن	نسیم معنی نظمش به ایام	م		د	... حسرت بسی کام	م
د	دمد از بس گلش از لفظ و معنی	ی		ن	نماید شیوهٔ جنات عدنی	ی
ا	اگر نبود ریاض صفحه‌اش باغ	غ		و	وصالش از چه رو خط یافت چون زاغ	غ
م	میِ معنی ز لفظش بس که شد	ف		ش	شود هر کس کشد یک‌جرعه کشاف	ف

	صاف						
ب	بیاضی کز سوادش دیدهٔ کور	ر		ت	تواند یافت عین از مهر مه نور	ر
ق	قلم از مد خوانا گشته ملتذ	ذ		ه	هم‌آغوش تمامی گشت کاغذ	ذ
ا	از اوصافش نکرده هیچ تبیین	ن		ش	شد الکن نطق این آشفته مسکین	ن
و	وصالش هر که بیند بی شک و ریب	ب		د	درآرد در نثارش این در از جیب	ب
ه	همیشه باد چون بحر این سفینه	ه		ه	هنر را از درِ معنی خزینه	ه

این مثنوی نیز همانند دیگر ابیات دیباچه، سرشار از اصطلاحات و معانی ادبی، تاریخی و عرفانی است. بخش‌هایی از این شعر در میانه در اثر رطوبت‌زدگی محو شده است.[۲۱]

۲۱- نقطه‌چین‌ها در رونوشت این مثنوی موشح، واژه‌هایی هستند که در اثر رطوبت‌زدگی محو شده‌اند. (تصویر شمارهٔ ۷) «امروزه می‌توان با استفاده از اشعهٔ ایکس، کلماتی را که جوهر آن در دست‌نوشته‌ها محو یا پاک شده احیا و بازخوانی کرد. در آزمایشگاه دانشگاه استانفورد با استفاده از پرتوهای ایکس شتاب‌دهندهٔ سینکروترون برای گشودن رازهای پنهان یک پوست‌نوشتهٔ هزارساله بدون آسیب‌رساندن به نسخه استفاده شده است.» (بحرالعلومی، ۱۳۸۷: ۱۲۰)



تصویر شمارهٔ ۷- مثنوی موشح شرف‌الدین بیرمی در دیباچهٔ نسخهٔ *سفینهٔ شرف‌جهان*

شرف‌الدین بیرمی در توضیح این مثنوی موشح نیز در صفحهٔ ب از برگ ۲۱۱ نوشته است: «در اندک وقتی و زمانی و ایسر حالت و اوانی بدین پاکیزگی و نزاکت و جمعیت و لطافت اتمام و انجام و فقیر مستهام را بترقیم دیباچهٔ آن مأمور فرمودند چون از اطاعت و اذعان امر و انقیاد فرمان آن صاحب‌قدر چاره‌ای نبود بعذرخواهی المأمور معذور مستمال گشته با قلة [قلت] بضاعت و عدم استطاعة بتحریر آن جسارت نمود و اسم سامی ملازمان ایشان و نام خود و سال تحریر آن درضمن ابیات مذکوره در صفات جُنگ بطریق توشیح از اینقرار مندرج گردانید که از حروف اوائل مصاریع اوائل میرزا شرف‌جهان دام بقاوه و از حروف اواخر مصاریع اوائل و اواخر مکرر شرف‌الدین بیرمی غفر ذنبه و از حروف اوائل مصاریع اواخر در سنه هزار و صد نوشته شده بیرون میآید. امید که منظور نظر فیض منظر ارباب فضل و کمال و مطبوع طبع مرحمت ثمر اصحاب مجد و افضال گشته چهرهٔ آیینهٔ کلماتش بحک و اصلاح دیده‌وران حقایق‌بین صیقلی و بمطالعه و مشاهدهٔ ذره‌پروران مهرآیین جلوه‌گاه [...] قبولی گردد. والسلام علی من اتبع الهدی» که همان‌گونه که مؤلف توضیح داده از حروف اول مصراع‌های فرد «**میرزا شرف‌جهان دام بقاوه**» به دست می‌آید و منظور این است که سفینه یا جُنگ حاضر با ایده و به دستور میرزا شرف‌جهان کتابت شده است. همچنین از حروف اول مصراع‌های زوج «**در سنه هزار و صد نوشته شده**» به دست می‌آید که تاریخ (قمری) آغاز نگارش مجموعه است و از حروف آخر مصراع‌های زوج و فرد نیز (طبق شعر مثنوی و تکرار قافیه در هر بیت) «**شرف‌الدین بیرمی غفر ذنبه**» به دست می‌آید که نام مؤلف نسخه است.

همهٔ اشعار موجود در دیباچه در قالب مثنوی و بر وزن دوبیتی (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) است. باتوجه‌به شمارهٔ صفحات نسخه و توضیحات مربوط به آن می‌توان نتیجه گرفت که اولاً نسخه، ناقص است و ۲۰۷ برگ ابتدایی آن گم شده است؛ ثانیاً این نسخه، دوباره صحافی شده و از حالت اولیه خارج شده است که این موضوع در اشعار مربوط به دیوان فضولی و جابجایی صفحات آن در نسخه مشخص است.

محتوای سفینهٔ شرف‌جهان[۲۲] به ترتیب اوراق شامل فهرست زیر است که در آن منظور از «أ» یا الف، صفحهٔ اول (فرد) و «ب» صفحهٔ دوم (زوج) برگ یا ورق مورد نظر است:

«۱- ص۲۰۷ب-۲۱۲أ: دیباجهء سفینه [دیباچهٔ سفینه]، إنشاء شرف‌الدین بیرمی عملها خدمه شرفجهان سنه ۱۶۸۸/۱۱۰۰؛ أولها: «عنوان صحایف ضمائر، الخ»؛ في آخرها منظومه تقریظ السفینه یجمع حروف أوائل المصاریع و أواخرها: «میرزا شرفجهان دام بقاوه/ شرف‌الدین بیرمی غفر ذنبه/ در سنه هزار و صد نوشته

۲۲- در این بخش به دلیل تعهد به متن اصلی (که در نسخهٔ مرجع به زبان عربی است) و قابل فهم بودن مطلب فهرست، همان متن عربی آورده شده و توضیحاتی در قلاب از طرف نگارنده به آن اضافه شده است.

شده / شرف‌الدین بیرمی غفر ذنبه»

۲- ص۲۱۲أ - ۲۱۳ب: رسالتان في غاية البلاغه [بحر طویلی از شاهدای نیشابوری]

۳- ص۲۱٤أ - ۲۱۸ب: من منشآت آقا حسین خوانساری

٤- ص۲۱۹أ، ۲۲۲ب - ۲۲۳أ، ٤۸۰أ، ٤۸٦أ - ٤۹۰أ، ٤۹٤أ و ٤۹٤ب، ٤۹٥ب: منتخبات من دیوان فضولی: ترکی نظم محمد بن سلیمان البغدادی المتخلص بفضولی و المتوفی سنه ۱٥٦۲/۹۷۰؛ ص٤۸۱ب - ٤۸٦أ: «دیباجهء دیوان فضولی»، أولها: «حمد بیحد اول متکلم نطق سحر آفرینه، الخ» [در صفحهٔ ۲۱۹ب، حکایاتی از بایزید بسطامی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی آورده شده است.]

٥- ص۲۲۰ - ۲۲۲أ: أنوار حکمت: فی التصوف تألیف الإمام أبی حامد محمد بن محمد الغزالی المتوفی سنه ۱۱۱۱/٥۰٥؛ أولها: «الحمد لله الذی نور مصباح (مصابیح) القلوب بأنوار حکمه، الخ»

٦- ص۲۲۳ب - ۲۲٦أ: گلشن خیال: قصه غرامیه لمحمد طاهر نصرآبادی الذی کان موجود سنه ۱٦۸۱/۱۰۹۲؛ یتقدمها «رقعهء که حضرت میرزا محمد طاهر نصرآبادی بطلب کمان بمیرزائی میرزا شرفجهان نوشته است» و هی رقعه اهدائه نص گلشن خیال؛ أول القصه فی ص۲۲۳ب: «بنام کلشن‌آرای خیالات، الخ»؛ فی آخرها: «بتأریخ /۱۹ج۱۱۰۹/(۱٦۹۸) نمقه العبد المذنب محمدطالب ابن المرحوم حاجی محمد محسن مهابادی(؟)» و هو تاریخ الکتابه ن ص٤٥٥أ أیضاً؛ ذریعه ۹: ٦٤۳، ۱۸:۲۲٦؛ أما بالنسبه إلی المنشیء فراجع (ولد سنه ۱٦۱۸/۱۰۲۷ و کان موجوداً إلی سنه ۱٦۸۱/۱۰۹۲)

۷- ص۲۲٦ب - ۲۳۲أ: رساله‌ء نورالهدایه: فی أصول الدین لجلال‌الدین محمد أسعد الدوانی الشیعی المتوفی سنه ۱٥۰۱/۹۰۷؛ أولها: «حقیقت حمد مختص بجناب حضرت وجودی است عزوجل که، الخ»؛ ص۲۳۲أ: «تمت ...فی/۳ب۱۱۰۰/(۱٦۸۹)...»

۸- ص۲۳۲ب - ۲۳۳ب: اجوبه الامام علي الهادي (إمام العاشر الهادی النقي العسکری ۲۱۲-۲٥٤/۸۲۷-۸٦۸) بن محمد الجواد (التقی) (ع) لیحیی بن أکثم القاضی (۱٥۹-۲٤۲/۷۷٥-۸٥٦) عن مسائله؛ عربی أوله: «قال موسی بن محمد ابن الرضا لقیت یحیی بن اکثم فی دارالعامه فسألنی عن مسائل إلی اخی علی بن محمد، الخ»

۹- ص۲۳٤أ - ۲۳۸ب: دیباجهء گلزار ابراهیم؛ لنورالدین محمد ظهوری المتوفی سنه ۱٦۱٦/۱۰۲٥؛ أولها: «خرمی چمن سخن بطراوت حمد بهار، الخ»

۱۰- ص۲۳۸ب - ۲٤۱ب: دیباجهء نورس؛ لظهوری أیضاً؛ أوله: «سرودسرایان عشرتکدهٔ قال که بنورس

سرابستان حال کار کام و زبان ساخته‌اند، الخ»

۱۱- ص۲٤۲ب - ۲٤۳ب: ترکیب‌بند؛ لمولانا وحشی یزدی بافقی المتوفی سنه ۱۵۸۳/۹۹۱؛ أوله: «ای گل تازه که بویی ز وفا نیست تو را»

۱۲- ص۲٤٤أ - ۲٤٦أ: شیر و شکر؛ مثنوی لبهاءالدین محمد بن حسین العاملی المتخلص ببهائی و المتوفی سنه ۱٦۲۰/۱۰۳۰؛ أول المتقدمه: «الحمد لله علی جزیل آلائه، الخ» و أول المثنوی بذاته: «ای مرکز دایرهٔ امکان؛ وی زبدهٔ عالم کون و مکان»

۱۳- ص۲٤٦أ - ۲۵۰ب: نان و حلوا؛ مثنوی لبهائی أیضاً؛ أوله: «ایها اللاهی عن العهد القدیم؛ ایها الساهی عن النهج القویم»

۱٤- ص۲۵۱أ، ۲۵۹أ، ۲٦۵ب - ۲٦۷أ: غزلیات؛ من نظم میرزا فصیحی أنصاری هروی (توفی سنه ۱٦۳٦/۱۰٤٦)

۱۵- ص۲۵۱ب - ۲۵۸ب: سحر حلال؛ مثنوی لأهلی شیرازی (توفی سنه ۱۵۳۵/۹٤۲)؛ أول الدیباجه: «حمد نامحدود و شکر نامعدود سزاوار صانعیست که، الخ» ثم البیت الأول: «ای همه عالم برِ تو بی‌شکوه؛ شوکت [رفعت] خاک درِ تو بیش کوه»

[شامل: توحید، نعت رسول‌الله(ص)، مناجات، در استدعای رحمت از ارحم الراحمین، در منقبت حضرت امیرالمومنین و ائمهٔ معصومین(ع)، موعظه، در سبب نظم کتاب، نکته در میان وحی و الهام و تعریف...، مجمع البحرین و تجنیسات و شرح نسخهٔ خود...، مدح حضرت خاقان سلیمان‌مکان سلطان شاه اسمعیل الحسنی خلدمکان، معما در اسم شریف شاه‌اسمعیل، در شکر نعمت و ادای خدمت حضرت ولی النعمی خلیفه العجمی سلطان القضاه العالمین معزالدوله و الدین محمد انصاری، قصهٔ ملک‌زاده جم که ابن عم کی بود و صفت دلاوری او، رفتن جم به شکار و دیدن دختر عاشق شدن بر وی، رسیدن نامهٔ جم به گل و تندی کردن گل به جم، جواب نامهٔ جم از جانب گل، رسیدن نامهٔ گل به جم و جواب نامهٔ گل نوشتن، رسیدن گل به جم و اظهار محبت کردن و دایه را در میان واداشتن و دوستی و مواصله انگیختن، در آتش رفتن گل بعد از وفات جم و وفات کردن، در خاتمهٔ کتاب.]

۱٦- ص۲۵۹ب - ۲٦۵ب، ص۳۳۱أ-ب، ۳۳٦أ - ۳۳۷ب، ۳٤۳ب - ۳٤٤أ، ۳۵٦أ(؟)، ٤۹۰ب(؟): فرهاد و شیرین؛ مثنوی لمحمد عرفی شیرازی (توفی سنه ۱۵۹۰/۹۹۹)؛ أوله: «خداوندا دلم بی نور تنگ است؛ دل من سنگ و کوه طور سنگ است»؛ کتب فی آخر ص۳۵٦أ: «تتمه در حاشیه» ولکن النسخه وصلت إلینا

مقطوعه الحواشی

۱۷- ص۲٦۷ب - ۳۳۰ب، ۳۳۸أ-ب، ۳۳۲أ - ۳۳۳ب: ساقی‌نامه؛ مثنوی لظهوری المتقدم ذکره، علی ٤٥۰۰ بیت؛ أنظر نسختنا رقم (۱/۲۲)۹۱.

۱۸- ص۳۳٤أ - ۳۳٦أ: مثنوی لعله یسمی عشق و محبت؛ لبعض المتأخرین یذکر فیها حکایه وقعت فی مدینه بنارس الهندیه؛ أوله: «این میکده کز صفا تمامش کردم» [اول مثنوی: مرا از غیب آمد میهمانی...]

۱۹- ص۳۳۹أ - ۳٤۰ب: منتخب «من تحفه الاحرار مولانا جامی» (مناجات چهارم)؛ من مثنوی نورالدین عبدالرحمن جامی (توفی سنه ۱٤۹۲/۸۹۸)

[شامل: مناجات چهارم در التجا و اعتصام بذوالجلال و طلب توفیق در تحقیق، حکایت شیخ روزبهان با بیوه‌زنی که میوهٔ دل را شیوهٔ مستوری می‌آموخت، حکایت زشت‌رویی که خریدار کور یافته بود و وجه ناسرهٔ خود را می‌ستود، حکایت آن عالم که در چاه افتاده و دست به شاگرد خود نداد تا جزای آخرت از دست ندهد، حکایت درازدستی که دستش بریدند و از قلم وزارت کوتاه شد، حکایت زاغ که روش کبک کرد و از روش خود افتاد، حکایت زنگی که روی خود در آیینهٔ بی زنگ دید و...، حکایت عاشقی که در نظر معشوق...، حکایت مدح...]

۲۰- ص۳٤۰ب - ۳٤۳أ: منتخب «من سلسله الذهب مولانا جامی»

[شامل: از سلسله الذهب مولانا جامی: در بیان آنکه جنون عشق به مرتبهٔ کمال رسد...، قصهٔ آن جوان معشوق و پیر عاشق غیر صادق، مشکل‌شدن مصاحبت زاغ و کبوتر بر آن حکیم و حل‌گشتن، حکایت آنچه رسول‌الله(ص) در حق آن زن بخیل گفته است، قصهٔ پسر یحیی برمکی و صفت بخل وی، از سلامان مولانا جامی در مذمت زنان...، از سبحه الابرار مولانا جامی: حکایت آن پادشاه مریض...، حکایت آن عیار...، حکایت آن حاجی عرب...، حکایت آن کنیز و غلام که در کنار دجله دست از زندگی شستند...، حکایت سوال و جواب ذالنون مصری با آن جوان محزون، مناجات در انتقال قرب از حال رجا، حکایت آن پیر خارکش، حکایت آن جوانمرد که چون آبله...، حکایت کعبه‌روی که به سبب راستی از کید نارستی برست...، حکایت آن پیر خمیده‌پشت...]

۲۱- ص۳٤٤ب - ۳٤۸أ: قضا و قدر؛ مثنوی لمحمد قلی سلیم طهرانی (توفی سنه ۱٦٤۷/۱۰۵۷)؛ أوله: «شنیدم روزی از خونابه‌نوشی؛ چو گل از پارهٔ تن خرقه پوشی»

۲۲- ص۳٤۸أ - ۳٥٤ب: در تعریف کوه کشمیر؛ مثنوی لمحمد قلی سلیم أیضاً؛ أوله: «سخن هرجا ز صنع

کردگار است»

۲۳- ص۳۵٤ب: (در تعریف خر)؛ لمحمد قلی سلیم أیضاً؛ أوله: «ساده دلی را ز پی راه دور، گشت خری همچو مسیحا [چون خر عیسی] ضرور»؛ محزوم الآخر.

۲٤- ص۳۵۵أ-ب: نظمی در جماع؛ لا أعلم ناظمه [از اشعار اقتباسی است]؛ أوله: «سرِ نامه کردم بنام خدای که نام خدای است مشکل‌گشای... شدم فارغ از نظم کنزالشفا؛ مرا گفت شخصی ز اهل صفا؛ که از بهر تولید نوع بشر، نکردی چرا نظم یک مختصر، الخ»؛ محزوم الآخر.

۲۵- ص۳۵٦ب - ۳۵۸ب: قصیده؛ من دیوان أبی الفیض بن مبارک ناکوری المتخلص بفیضی دکنی و فیاضی (توفی سنه ۱۵۹۵/۱۰۰٤)؛ أولها: «یا ازلی الظهور یا ابدی الخفا؛ نورک فوق النظر، حسنک فوق الثنا»

۲٦- ص۳۵۸ب - ۳٦۷ب: قصاید یگانه گوهر بحر سخن‌پردازی؛ لعرفی شیرازی المتقدم ذکره؛ أول القصیده الأولی: «اقبال کرم می‌گزد ارباب همم را، الخ»؛ ص۳٦۷ب: «حسب الفرموده... میرزائی صاحبی میرزا شرفجهان در دارالسلطنه اصفهان بتاریخ ۱۱۱۷ر(۱۷۰۵) اقل خلق الله زین‌العابدین ابن حاجی محمد مقیم لاری تحریر یافت...»

۲۷- ص۳٦۸أ-ب: قصیدهٔ شاه‌طاهر دکنی؛ توفی سنه ۱۵٤۵/۹۵۲)؛ أولها: «باز وقت است که بر طبق تقاضای فلک»

۲۸- ص۳٦۹أ - ۳۷۳أ: قصیدتان؛ لحکیم انوری أوحدالدین علی (توفی سنه ۱۱۸۹/۵۸۵ غالباً)؛ أولاهما: «ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری، الخ» و ایضاً «ای از کمال حسن تو جزوی در آفتاب، الخ»

۲۹- ص۳۷۳أ - ۳۷۹ب: سبع قصائد [قصاید سیدالشعرا]؛ لمیرزا جلال‌الدین محمد بن میرزا مؤمن إصفهانی المتخلص بأسیر (توفی سنه ۱٦۳۹/۱۰٤۹)؛ أول ذلک: «چکند در سفر شوق تو یکرنگی ما، الخ»

۳۰- ص۳۷۹ب - ۳۸۰أ: «من رباعیات شیخ رباعی» مشهدی (کان حیا فی عهد أکبرشاه-دهخدا)؛ أول ذلک «با قد تو هست هرچه می‌دارد گل، الخ» [در انتساب رباعیات اشکالاتی وجود دارد که باید در زمان تصحیح کتاب، اصلاحات به صورت دقیق (همراه با بررسی درستی انتساب سایر اشعار نسخه) اعمال گردد. برای مثال رباعی دوم با مطلع «جانا همه از تو تندخویی آید» از مولانا یوسف‌شاه مشهور به درویش مقصود تیرگر است. یا رباعی دیگر با مطلع «آن روز که آتش محبت افروخت» منسوب به ابوسعید ابوالخیر است...]

۳۱- ص۳۸۰ب - ۳۸٤أ: مقطعات؛ لمحمد محسن إصفهانی المتخلص بتأثیر (توفی سنه ۱۷۲۲/۱۱۳۵)

۳۲- ص۳۸٤أ-ب، ٤۰۳أ - ٤۰٤أ، ٤۰٦ب - ٤۰۷أ، ٤۱۰أ - ٤۱۱أ، ٤۳٦ب - ٤۳۹أ، ٤۵۵ب - ٤۵۷ب، ٤٦۲أ،

٤٦٥ب: غزلیات، لمیرزا أبوطالب کلیم همدانی (توفی سنه ١٦٥٢/١٠٦٢)

٣٣- ص٣٨٥أ - ٣٩٧أ، ٤٠٠أ-ب: قصاید؛ لملا علی رضای تجلی (توفی سنه ١٦٧٧/١٠٨٨)، میرزا إبراهیم أدهم بن رضی ارتیمانی (توفی سنه ١٦٥٠/١٠٦٠)، محمد قلی سلیم المتقدم ذکره، محمدجان قدسی مشهدی [افصح الشعرا] (توفی سنه ١٦٤٦/١٠٥٦)، نظام استرآبادی (توفی سنه ١٥١٥/٩٢١)، شاپور طهرانی (توفی سنه ١٦١٢/١٠٢١ وفقاً ل؛ قاموس الأعلام: توفی سنه ١٦٣٨/١٠٤٨)

٣٤- ص٣٩٧أ - ٣٩٩ب: قصیدتان لظهوری المتقدم ذکره.

٣٥- ص٤٠١أ: رباعیات؛ من نظم سحابی (توفی سنه ١٦٠١/١٠١٠)

٣٦- ص٤٠١ب - ٤٠٢ب: قصیده؛ لعله من نظم «الهی» عمادالدین محمود حسینی (توفی سنه ١٦٥٢/١٠٦٣)؛ أولها: «کرد فیض ابر نوروزی ز پس در نیک کار، الخ» و آخرها: «دوستانت را الهی در ثراید باد فقر، دشمنانت را رود بیرون زر و سیم از شمار»

٣٧- ص٤٠٤ب - ٤٠٦أ: غزلیات؛ لنعیم؛ أولها: «ای روشن از تجلی مهر تو سینه‌ها، الخ»؛ فی آخرها: «سنه ١٦٩٠/١١٠٢ حسب الامر... میرزا شرفجهان سلمه‌الله... کین خردنامه اصحاب کمال را چون نامهٔ عاصیان جاهل سیاه ساخت حرره العبد» یجوز أنه خط الناظم [ممکن است خط تنظیم‌کننده باشد]

٣٨- ص٤٠٧ب - ٤١٠أ، ٤٢٨أ-ب، ٤٢٩ب - ٤٣٠ب: غزلیات، رباعیات، مقطعات و قطع؛ لراقمه محمد الباقر القمی المتخلص بحضور؛ ٤٠٩أ: «بنا بر فرمودهٔ میرزائی میرزا شرفجهان...»، ص٤١٠أ: «... در دارالسلطنه اصفهان در نهایت اختلال اوضاع... سنه ١٦٩٥/١١٠٧»، ص٤٢٨ب: «در بلده لار سنه ١١٠٠(؟)/(١٦٨٨؟)» خط الناظم

٣٩- ص٤١١ب، ٤١٢أ - ٤١٧أ، ٤٣١أ-ب، ٤٣٦أ: مقطعات، رباعیات و ترجیعات؛ لکل من: عبدالعزیزخان، شوکت بخاری (توفی سنه ١٦٩٥/١١٠٧)، آقازمان واضح (توفی سنه ١١٢٨)، حاجی محمد گیلانی، واقفای طهرانی، بهجت، میرنجات عبدالعال (سنه ١٧١٤/١١٢٦)، تابعای قمی، ملادرکی، میرزامحمدطاهر قزوینی (توفی سنه ١٧٠٨/١١٢٠ ن دهخدا)، ملا ملک قمی (توفی سنه ١٦١٥/١٠٢٤)، سالکای قزوینی (توفی سنه ١٦٦٩/١٠٨٠)، میرابداع شیرازی، نجیبای کاشی، میرزا شریف الهام، برهمن هندو (توفی سنه ١٦٦٢/١٠٧٣؟)، کلیم المتقدم ذکره، صایب إصفهانی (توفی سنه ١٦٧٧/١٠٨٨)، اسمعیل زرار خازن تخلص، صاحب، صفی قلی(؟)، رشیدا، سحابی المتقدم ذکره، مظفر حسین کاشی، باباطاهر عریان، میررضی، وحیدالزمانی، مجدای کاشی هراش، شاه محمد معصوم مشرب (عاصر النصرآبادی ن ذریعه ٩:

۱۰٤٦)، ملازکی همدانی (توفی سنه ۱٦۲۰/۱۰۳۰ ن ذریعه ۹: ٤۰۳)، نواب محمدعلیخان حاکم بندرعباس المتخلص بعاشق (لعله داغستانی أصلا توفی سنه ۱۷۱٦/۱۱۲۸ ن قاموس الأعلام: محمد علیخان)، میرزاجلال.

٤۰- ص٤۱۷ب - ٤۱۸أ: غزلیات؛ لراقمه نظام الدین احمد نسابه(؟)؛ المتخلص بأحمد

٤۱- ص٤۱۸ب - ٤۲۷ب, ٤۲۹أ: رباعیات، مقطعات، غزلیات؛ لراقمه محمد اسمعیل ایما «هو میرزا اسمعیل مشهدی إصفهانی المتخلص بأیماء و المتوفی سنه ۱۷۱۹/۱۱۳۲ ن ذریعه ضض۹: ٤ (رقم ۷۰٤،۷۰۵)؛ ص٤۲۹أ: «حسب الخواهش... میرزا شرفجهان بتاریخ ۵ جمادی الثانی ۱۷۰۹/۱۱۲۱ در اصفهان...» خط الناظم

٤۲- ص٤۳۲أ - ٤۳۵ب: غزلیات؛ لمیرزا جلال‌الدین محمد أسیر المتقدم ذکره؛ أول ذلک «ای گلشن از بهار خیال تو سینه‌ها، الخ»

٤۳- ص٤۳۹ب: قصیده؛ فی أحوال سلاله الصفویین إلی مابعد وفاه شاه‌سلیمان صفوی (توفی سنه ۱٦۹۳/۱۱۰۵) یجوز انها نظم نعمه الله؛ أولها: «ای عزیزان شور و غوغا در جهان خواهد گرفت، الخ»؛ تلیها ابیات «لشیخ بهاءالدین محمد(ح)» [چند بیت ابتدایی بخشی از قصیده‌ای است که منتسب به ناصرخسرو است که منتقدانی نیز این انتساب را رد کرده‌اند...]

٤٤- ص٤٤۰أ - ٤٤۷ب: قصاید و غزلیات؛ لکل من: صایب المتقدم ذکره، میررضی دانش (توفی سنه ۱٦٦۵/۱۰۷٦)، میرزا احمد وفقه‌الله

٤۵- ص٤٦۲ب - ٤٦۳ب، ص٤٤۸أ: رباعیات و مقطعات، لمیرزا معز فطرت (توفی سنه ۱٦۹٤/۱۱۰٦)، و یحیی(؟) کشمیری

٤٦- ص٤٤۸ب - ٤٤۹ب: قصیدهٔ ملا محمد سعید أشرف بن محمد صالح مازندرانی (توفی سنه ۱۷۰٤/۱۱۱٦)، أولها: «فصل سرما شد که دیگر دست‌ها افتد ز کار، الخ» یذکر دیوانه فی ذریعه ۹: ۷۸

٤۷- ص٤٤۹ب - ٤۵۵أ: قضا و قدر؛ مثنوی له أیضاً؛ أوله: «شنیدم روزی از روشن‌روانی، چو گل نازک‌خیال خرده‌دانی»؛ ص٤۵۵أ: «حسب‌الاشاره... میرزا شرفجهان... نمقه... ابن المرحوم حاجی محمدمحسن مهابادی محمدطالب بتاریخ شب سه‌شنبه غره شهر رجب ۱٦۹۸/۱۱۰۹ در خطهٔ لار این اوراق را...» ذریعه ۱۷: ۱٤۵

٤۸- ص٤۵۸أ - ٤٦۱ب: مرثیهٔ سیدالشهداء الحسین بن علی، ترکیب‌بند بعراض مرثیهٔ محتشم کاشی (توفی

سنه ۱۵۸۷/۹۹۶)، لراقمه زین‌العابدین ابن محمد مقیم لاری (ص٤٦١ب)، أوله: «امروز روز غصه و هنگام ماتم است، بهر کسی که باعث ایجاد عالم است، الخ»

٤٩- ص٤٦٤أ - ٤٦٥أ: هفتبند در مناقب علی بن أبی‌طالب، لا أعلم ناظمه، یبدو أنه بعراض هفتبند ملا حسن کاشی (توفی سنه ۱۳۲۰/۷۲۰، ذریعه ۲۵: ۲۳۱)؛أوله: «السلام ای شاه‌راه کعبهٔ اهل یقین، السلام ای پیشوا و مرشد روح الامین، الخ»؛ ص٤٦٥أ: «نمقه زین العابدین لاری فلم یکتب أنه لراقمه الخ»؛ عراض غیره

٥٠- ص٤٦٦أ - ٤٦٧ب: قطعه‌ای که حضرت مولانا عبدالرزاق قمی (توفی سنه ۱۶۵۰/۱۰۶۰) بمیرزا [محمد] سعید [حکیم قمی] نوشته و قطعهٔ میرزا محمد سعید در جوابش؛ أوله: «ای جوهری که در ته این هشت نه بساط، چشم خرد ندیده چو تو یکدُر خوشاب، الخ» و اول الجواب: «ای لاله در محافل دانش کلام تو، دردی‌کشان جام سخن را دهد شراب، الخ»

٥١- ص٤٦٧ب - ٤٦٨أ: قطعهٔ ملا علی رضایی تجلی (تقدم ذکره) در تعریف و تاریخ هشت‌بهشت اصفهان؛ علی شاکله قصیده؛ أولها: «این چه معلی بناست دور ز نقصان، الخ»

٥٢- ص٤٦٨ب - ٤٧٠ب: رباعیات أبوطالب کلیم المتقدم ذکره

٥٣- ص٤٧١أ - ٤٧٨ب: رسالهٔ یادگار؛[«في المعمى. لميرزا علي أكبر التفريشي رتب فيه الأشعار المعميات على حروف الهجاء في المصراع الأخير من البيت. ألفه باسم ميرزا محمد طاهر وحيد الزماني. و أورد في خاتمته تاريخ جلوس الشاه سلطان حسين.» (الذریعه، ۱٤۰۸: ج۲۵/ ص۲٦۵)] مثل مجموع معمیات منظومه فی أسماء مرتبه علی ترتیب أحرف الهجاء وفقاً لأسماء معینه ابتداء من احمد، امام، اولیا، امیر، ایاز و اختتاماً بـ هود، لالا، یاز، یوسف، یادگار؛ أوله: «آن که نامش هست عنوان کلام، لامکان باشد برِ دل‌ها تمام؛ آن دل که کند حمد خدا را چو ملک، الخ» و آخره: «این رساله یادگار از لطف اوست، آن که می‌گردد بحکم او سپهر، تا بود ثابت کواکب بر فلک، باد یادش در دل اکبر چو مهر»

[در بالای صفحهٔ الف و ب از برگ ٤٧١ مقداری پارگی وجود دارد که ترمیم شده و چند بیت آن از بین رفته است.]

٥٤- ص٤٧٩أ: مثنوی - آخره فقط؛ لعله قد سمی آب و آتش، تم نظمه فی ۱ ج ۱۶۷٤/۱۰۸۵؛ أول الموجود: «تو آتش [کآتش] با نقاب ما نبینی، عدم از بیم بر هستی گزینی» [شعر از مثنوی سوز و گداز سرودهٔ نوعی خبوشانی]

٥٥- ص٤٧٩أ-ب: رباعیات و غیر ذلك لشوکت المتقدم ذکره

٥٦- ص٤٨١أ و ٤٨٦أ: غزلیات من دیوان حافظ شیرازی

٥٧- ص٤٩٠ب - ٤٩٣ب, ٤٩٥أ: منتخب از غزلیات سخا؛ لزاهد علیخان لاری المتخلص به سخا [...]؛ أول غزل موجود فی ص٤٩٢ب: «دیده از بس گهر اشک بدامانم کرد، در شب هجر تو شرمندهٔ احسانم کرد، گفتمش رخ بنما گفت دل خویش ببین، داد آیینه به دست من و حیران کرد، الخ» (فوست، ۲۰۱٦: ۲٦۱-۲٥۲)

دربارهٔ پژوهش حاضر این نکته نیز یادآوری می‌شود که به علت حجم بالای متون و اشعار و فراوانی آرایه‌های لفظی و معنوی دیباچه و متن نسخه، بررسی ادبی آن نیازمند یادداشت‌هایی مفصل و مقالاتی جداگانه است و در این نوشتار به معرفی کلی محتوا بسنده شده و چنانچه فرصت و توفیقی حاصل گردید در کنار بررسی ادبی این مخزن الاسرار نثر و نظم به تصحیح کامل اثر نیز اقدام خواهد شد.

٤- نتیجه‌گیری

ملاشرف‌الدین ابن شاه‌حسین بیرمی لاری از مشاهیر دورهٔ صفویه است که تا به حال سه اثر از آثار وی کشف و معرفی شده است و قلم استخوان‌دار و بیان استوارش، احتمال وجود دیگر آثار از او را قوت و ضرورت جست‌وجوهای بیشتر دربارهٔ آثار وی را فوریت می‌بخشد. نسخهٔ سفینهٔ شرف‌جهان یک جُنگ از اشعار و متون مشاهیر و علمای ایران است که تدوین آن توسط شرف‌الدین بیرمی در اصفهان در سال ۱۱۰۰ق به خواست میرزا شرف‌جهان آغاز گردیده و تا سال ۱۱۲۱ق تکمیل آن ادامه یافته است. طبق شماره‌گذاری اوراق، نسخهٔ موجود از ورق ۲۰۷ شروع شده و با برگ ٤۹٥ پایان می‌پذیرد. از سرنوشت ۲۰٦ برگ ابتدایی اطلاعی در دست نیست. این سفینه دارای دیباچه‌ای وزین شامل نثر و نظم به قلم شرف‌الدین بیرمی (صاحب دو اثر مرصاد الاطبا و مصباح الجنان) است که به خط زیبای (نستعلیق) شاه‌عباس دوم در دورهٔ صفویان نگارش شده است و در آن آثاری از حافظ، جامی، انوری، شیخ بهایی، اهلی شیرازی، عرفی شیرازی، فضولی، ظهوری، سیدالشعراء، افصح‌الشعراء، سخای لاری و... آورده شده است. این نسخه از اصفهان به بغداد برده شده و در آنجا به یک مشاور معروف انگلیسی (خانم گرترود بل) هدیه شده است. اکنون این نسخهٔ منحصربه‌فرد و نفیس در کتابخانهٔ ملی قدس نگهداری می‌شود.

مراجع

اصغری هاشمی، محمدجواد، **شیوه‌نامهٔ تصحیح متون (راهنمای تحقیق و احیای متون خطی)**، قم: انتشارات دلیل ما.۱۳۸۸.

اقتداری، احمد، «**شایسته‌ها و بایسته‌های تحقیق: کتاب مرصاد الاطبا تألیف مشرف‌الدین ابن شاه‌حسین بیرمی لاری**»، آینهٔ میراث، سال پنجم، شمارهٔ ۱، ص ۹۷-۹٤، تابستان ۱۳۸۱.

اقتداری، احمد، **لارستان کهن**، تهران: چاپخانهٔ رنگین.۱۳۳٤.

اقتداری، احمد، **مرصاد الاطبا**، صحبت نو، www.sohbatenow.blogfa.com/post/٤١٥. ۱۳۸٦.

بحرالعلومی، فرانک، «**بازخوانی نوشته‌های محوشدهٔ یک نسخهٔ خطی با استفاده از تصویربرداری اشعهٔ ایکس**»، آینهٔ میراث، دورهٔ جدید، سال ششم، شمارهٔ ۳، پیاپی ٤۲، ص ۱۲۷-۱۱٤ ، پاییز ۱۳۸۷.

تهرانی، شیخ آقابزرگ، **الذریعه الی تصانیف الشیعه**، جلد ۲۵، ایران: اسماعیلیان قم و کتابخانهٔ اسلامیهٔ تهران.۱٤۰۸ ق.

دانشنامهٔ آزاد ویکی‌پدیای فارسی، گرترود_بل/https://fa.wikipedia.org/wiki.

رضازاده ملک، رحیم، **نقد و تحقیق**، جلد دوم، تهران: انتشارات دنیا. ۱۳۵۳.

شریفی، محمد، **فرهنگ ادبیات فارسی**، چاپ چهارم، تهران: فرهنگ نشر نو-معین.۱۳۹۰.

فوست، أفرایم، **فهرست المخطوطات العربیه والفارسیه والترکیه من مجموعه یهودا المکتبه الوطنیه الإسرائیلیه [فلسطین المحتله]**، جلد اول، انتشارات آکادمیک بریل، ۸ دسامبر ۲۰۱٦.

مایل هروی، نجیب، «**تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی**»، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.۱۳۷۹.

منصور طباطبایی (بهبهانی)، سید محمد، «**مرصاد الاطباء، جامع الرسائل العقلیه**»، پیام بهارستان، شمارهٔ ٤، ص ۲٤، تیر ۱۳۸۰.

Wust, Efraim; Catalogue of the Arabic, Persian and Turkish manuscripts of the Yahuda collection of the National Library of Israel [Palestine-occupied], volume ۱; Brill Academic Pub, Multilingual edition; December ۸, ۲۰۱٦.

نسخه شناخت

نسخهٔ خطی ش ۵۵۳ کتابخانهٔ سپهسالار با عنوان «مناظر و مرایا»

فاطمه سادات سعادتمند[۱]

چکیده

نسخهٔ خطی شمارهٔ ۵۵۳ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار در فهرست این کتابخانه با عنوان «مناظر ومرایا» ضبط گشته و اثر حسین جینوزی انگاشته شده است. این اثر در دیگر فهارس جامع نسخ خطی مغفول مانده و مشخصات آن به ثبت نرسیده است. بررسی‌های صورت‌گرفته در گفتار پیش رو نشان می‌دهد که این رسالهٔ مختصر، در واقع دست‌نویسی نویافته از خزینهٔ دوم به‌انضمام حرز چهارم خزینهٔ نخست کتاب «جامع بهادر خانی» اثر قاضی غلامحسین جونپوری هندی است که افزون بر بخشی از مبحث نورشناسی، اثبات چند قضیهٔ هندسی را دربرمی‌گیرد. این دستنویس در زمان حیات جونپوری و پیش از ۱۲۷۱ق کتابت شده و در تملک اعتضادالسلطنهٔ قاجار قرار داشته و سپس در شمارموقوفات مدرسهٔ ناصری در آمده است. پژوهش حاضر به معرفی این نسخهٔ خطی و تصحیح بخش هندسهٔ آن اختصاص دارد و همچنین واژگان دشوار متن را شرح می‌دهد.

کلیدواژه: سپهسالار، مناظر و مرایا، مدرسهٔ ناصری، جامع بهادرخانی، هندسه.

۱. مقدمه

«علم مناظر» یا «مناظر و مرایا» که بر جنبهٔ هندسی نورشناسی تکیه دارد[۲]، عنوان بسیاری از رسایلی است که مبتنی بر اصول اقلیدس[۳] و با استفاده از قضایای هندسی در روابط میان زوایا و بحث نسبت، تناسب و تشابه، به شرح پدیدهٔ رؤیت، انکسار و انعکاس نور می‌پردازند. از قدیمی‌ترین اثر مکتوب در این زمینه، کتاب المناظر اقلیدس را می‌توان نام برد که

۱. دانش‌آموختهٔ تاریخ ریاضیات دورهٔ اسلامی، پژوهشکدهٔ تاریخ علم دانشگاه تهران. saadatmand88@ut.ac.ir

[۲] از این علم معمولاً با عنوان نورشناسی هندسی یا Geometrical Optics یاد می‌کنند.

[۳] Euclid’s Elements

اصول آن پیرامون نورشناسی هندسی است. در این سنت نورشناسی، نور تنها شرط لازم برای دیدن است و از ماهیت و دیگر خواص آن بحث نمی‌شود و بدین ترتیب این شاخهٔ نورشناسی از تعبیرات فیزیکی ماهیت طبیعی نور بی‌بهره است و از ذات و هستی نور در آن بحث نمی‌شود. بر اساس علم مناظر، رؤیت اشیاء زمانی اتفاق می‌افتد که پرتوهای نور از هوا یا جسم شفاف مجاور ما بگذرد و به چشم ما برسد. این پرتوها مستقیم، منعطف، منعکس یا منکسر هستند. علم مناظر شامل دو بخش است، نخست بررسی چیزهایی که به‌واسطهٔ پرتو مستقیم دیده می‌شوند و دوم بررسی چیزهایی که به وسیلهٔ پرتوهای غیرمستقیم دیده می‌شوند که آن را «مرایا» می‌نامند. آثاری فارسی چون رسالهٔ مناظر و مرایا اثر قاسمعلی قائنی (زنده به ۱۰۷۲ق) و همچنین خزینهٔ دوم از دانش‌نامهٔ جامع بهادرخانی، آثار متأخری نزد مسلمانان است که دنباله‌رو همین سنت هندسی نورشناسی هستند.

اقلیدس (ح ۳۰۰ ق‌م)، برای نخستین بار یک نظریه صرفاً ریاضی از رؤیت و بینایی ارائه داد. او استدلال کرد که شعاع‌های مستقیم‌الخطی از چشم ناظر به شکل یک مخروط خارج می‌شود که رأس این مخروط چشم ناظر و قاعدهٔ آن روی شئ مورد رؤیت است و درنهایت آن چیزهایی رؤیت خواهند شد که این شعاع ها بر آن‌ها بیفتد. طبق نظریهٔ **اقلیدس**، نور از چشم خارج می‌شود و به خط مستقیم سیر می‌کند و در اثر برخورد آن با اجسام، بینایی شکل می‌گیرد. اقلیدس در کتاب نورشناسی خود، برای عمل بینایی و پدیدهٔ رؤیت، هفت قانون ابتدایی برمی‌شمارد. او هم چنین نظریه‌ای در باب مناظر و مرایای دیداری دارد. اقلیدس پدیدهٔ هندسی رؤیت را در بسط یک نظریهٔ هندسی در مناظر و مرایا به کار گرفت که کوششی موفق در نظریات پرسپکتیو[٤] به شمار می‌رود (نک. سعادتمند، ۱۴۰۰: ۱۰-۱۱). امروزه نیز علم مناظر و مرایا باعنوان پرسپکتیو شناخته می‌شود.

۲. نسخهٔ خطی ش ۵۵۳ مدرسهٔ سپهسالار

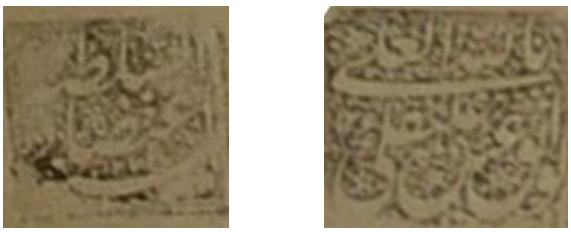
نسخهٔ خطی شماره ۵۵۳ مدرسه عالی شهید مطهری (سپهسالار) که با عنوان «مناظر و مرایا» و به زبان فارسی در فهرست نسخ خطی سپهسالار (دانش‌پژوه، ۱۳۴۰: ۶۵۳/۵) ثبت شده است. این رساله به خط نسخ، جلد آن تیماج و دارای ۱۶ سطر و کاغذ فرنگی آهار مهرهٔ سفید به ابعاد ۱۳×۲۲ است. نام مؤلف این اثر در فهرست کتابخانهٔ سپهسالار به صورت قاضی حسین جینوزی هندی ضبط شده است. این اثر در حقیقت خزینهٔ دوم از کتاب جامع بهادرخانی در نورشناسی است که در بخش آغازین به قضایایی از خزینهٔ نخست یعنی هندسه الحاق شده ولی بی دقتی و اشتباهِ صورت گرفته در خوانش نام مؤلف سبب شده که این اثر با نامی مستقل در فهرست ثبت شود. افزون بر این اشتباه، در مشخصات ابتدایی داخل نسخه نیز نام پدیدآورنده به‌غلط قاضی حسین جیبوری هندی آمده که به‌سبب جابجایی احتمالی نقاط در نوشتار تحریری رخ داده است؛ چنان‌که جُنپوری به جیبوری و در نهایت به جینوزی تبدیل و در فهرست کتابخانه به‌اشتباه ضبط

[٤] Perspective

شده است. مُهرهایی نیز بر این رساله نقش بسته است که نشان از آن دارد که در سال ۱۲۷۱ق در تملک اعتضادالسلطنه علیقلی‌میرزای قاجار بوده و در ۱۲۹۷ق به کتابخانهٔ مدرسهٔ ناصری (سپهسالار) انتقال یافته و در شمار موقوفات آن مدرسه و کتابخانه درآمده است. یادداشت تملکی که بر برگ نخست این رساله آمده، چنین است:

کتاب مناظر و مرایا داخل کتابخانهٔ نواب مستطاب فلک‌جناب اشرف ارفع والا شاهزادهٔ اعظم علیقلی میرزا دام اظلاله العالی گردید به تاریخ ۹ شهر صفر المظفر سنهٔ ۱۲۷۱

شاهزاده علیقلی‌میرزا (د. ۱۲۹۸ق) پسر فتحعلی‌شاه، تاریخ‌نگار و صاحب تألیفاتی چند بود در سال ۱۲۷۲ق به «اعتضادالسلطنه» ملقب شد. وی اهل فضل و دانش بود و در ریاضیات نیز دستی داشت . در سال ۱۲۷۴ق که ادارهٔ امور دارالفنون به وی واگذار شد، برای تدریس ریاضیات ملا علی‌محمد اصفهانی (۱۲۱۵-۱۲۹۳ق) معروف به غیاث‌الدین جمشید ثانی را از اصفهان به تهران خواست تا مشغول به تدریس شود که پس از آن محمدعلی اصفهانی در تمامی کارهای فرهنگی دستیار اعتضادالسلطنه بود. (اوراق مشوش فروغی و بامداد، ۱۳٦٤: ٤٨٢/٢) اعتضادالسلطنه در سال ۱۲۷۵ق به وزارت علوم رسید.



شکل ۱: دو نشان مربعی متعلق به علیقلی‌میرزای قاجار (اعتضادالسلطنه)

نشان مربعی نخست با سجع «الواثق باللّه العلیّ[۵] عبده علیقلی» از علیقلی‌میرزا است که گویا پیش از آنکه به اعتضادالسلطنه ملقب شود مورد استفادهٔ وی بوده است. نشان مربعی دوم که لقب اعتضادالسلطنه بر آن نقش بسته، بایستی پس از ملقب گشتن او به اعتضادالسلطنه (در ۱۲۷۵ق) بر این کتاب درج شده باشد (شکل ۱).

یادداشت دیگر بر برگ دوم و در آغاز بحث هندسه بر نسخه مرقوم شده که این‌گونه خوانده می‌شود:

هو اللّه تعالی

این یک جلد رسالهٔ مناظر و مرایای هندسه در یوم جمعه ۱۵ شهر ذی الحجة الحرام سنهٔ ۱۲۹۷ در عداد کتب موقوفهٔ مسجد و مدرسهٔ ناصری معدود و به کتابخانهٔ مدرسهٔ مزبوره داخل گردید و صیغهٔ وقف آن مطابق شروح و شروط مندرجه در وقفنامهٔ مسجد و مدرسه جاری شد. فصار وقفاً صحیحاً... لوی‌ئیل ۱۲۹۷

[۵] نقش مُهر به «اللّه العلیّ» می‌ماند هرچند عبارت «اللّه الغنی» در نشان‌های صفوی و قاجاری متداول‌تر است.

سپس به دنبال آن دو مُهر وقف و ضبط سنهٔ ۱۲۹۷ق مدرسهٔ ناصری درج شده است (شکل ۲). کتب بسیاری از کتابخانهٔ سپهسالار و خصوصاً رسایل اولیهٔ موقوفی آن کتابخانه، از این نشان و تاریخ ۱۵ دی‌الحجه ۱۲۹۷ق برخوردارند:



شکل ۲: نشان ضبط و وقف نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ مدرسهٔ ناصری
سجع مهر از راست: «درکتابخانهٔ مدرسه ناصری ضبط شد سنهٔ ۱۲۹۷» و «وقف ...حسین‌خان»
«وقف کتابخانهٔ مدرسهٔ ناصری ... حاجی میرزا حیسنخان» و «مشیرالدوله سپهسالار» در میان

میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی در سال ۱۲۹۶ق به احداث مسجد و مدرسه‌ای همت گماشت و هزینه‌های آن را از دارایی شخصی و عواید و املاک موروثی پدری تأمین می‌کرد (سحاب، ۱۳۲۹: ۳۵). این مسجد و مدرسه در زمان ناصرالدین شاه به نام مسجد و مدرسهٔ ناصری یا «ناصریه» معروف بود و «جامع سلطانی» نیز گفته می‌شد و در زمان نیابت تولیت سید حسن مدرس به نام بانی آن خوانده شد که برای تمییز آن از مدرسه‌ای به همین نام (بنیان‌گذار: میرزا محمّدخان قاجار سپهسالار، د. ۱۲۸۳-۱۲۸٤ق)، مدتی به آن «سپهسالار جدید» می‌گفتند و در زمان محمدرضا پهلوی، مدرسهٔ عالی شد و بعد از انقلاب اسلامی به نام کنونی آن یعنی مدرسهٔ عالی شهید مطهری تغییر یافت (نک. نقیبی، ۱۳۹۹: ۹). میرزا حسین خان سپهسالار پس از اتمام بنای مدرسه و در زمان حیات خود در ۷ شوال ۱۲۹۷ق مسجد و مدرسه را وقف کرد. وی وقف‌نامه‌ای نوشت و در مجلسی با حضور علمای برجستهٔ عصر در خانهٔ خود صیغهٔ وقف را جاری ساخت (سحاب، ۱۳۲۹: ۳٤-۳۵). بنابراین این رساله از دستهٔ نخستین کتب مدرسهٔ ناصری است که سپهسالار آن را از اعتضادالسلطنه خریده و به کتابخانهٔ ناصری انتقال داده بود که افزون بر تملک و موقوفی بودن آن و مُهرهای ارزشمندی که اهمیت آن را دوچندان می‌کند، از نظر کتابت و دقت ترسیم اشکال هندسی نیز نسخهٔ نفیسی به شمار می‌آید.

بررسی محتوای نسخهٔ خطی ش ۵۵۳

خزینهٔ دوم از گ٤الف آغاز می‌شود و تا گ ۹٦ب ادامه می‌یابد. بخش مختصری از خزینهٔ اول در علم هندسه از گ۱الف تا گ۳ب، که در شش صفحه قضایایی در هندسه مطرح و اثبات شده است. در این دستنویس، همهٔ قضایا شماره گذاری شده ولی ترتیب قضایا به درستی رعایت نشده است و خزینهٔ دوم اشکال کاملی دارد که دقیق و درست ترسیم شده است.

خزینهٔ دوم از جامع بهادرخانی در نورشناسی هندسی به دفعات متعدد بازنویسی و کتابت شده و از آن نسخه‌بدل‌های فراوانی در کتابخانه‌ها موجود است. نسخهٔ حاضر با اینکه تاریخ کتابت ندارد اما از مُهر وقف اعتضادالسلطنه بر آن می‌توان فهمید که کتابت آن پیش از ۱۲۷۱ و در زمان حیات جونپوری صورت گرفته و از این رو از نظر زمانی، مقدم بر سایر استنساخ‌هایی است که از خزینهٔ دوم وجود دارد (نک. جدول ۱) و بدین ترتیب برای پژوهش و تصحیح در زمینهٔ نورشناسی مناسب است. از سوی دیگر این دستنویس جزو معدود نسخ یافت‌شده از جامع بهادرخانی است که بخشی از هندسه را نیز شامل می‌شود گرچه این بخش بر خلاف خزینهٔ دوم، تنها شامل دو شکل ناقص است.

جونپوری و تألیفات وی

غلامحسین بن فتح محمّد بن محمّد عوض علوی عباسی، مشهور به قاضی علامحسین مولوی جونپوری (۱۲۰۵-۱۲۷۹)، ریاضیدان و عالم فارسی نویس اهل شبه قاره بود. علوم گوناگون را از پدرش و نیز از سیدالعلما سیدحسین لکهنویی (د. ۱۲۷۳ق)، عالم فارسی‌نویس اهل شبه قاره آموخت (انصاری و دیگران، ۱۳۷۵: ۳۸۹/۱۱). جونپوری منجم دربار راجا خان بهادر خان نصرت جنگ، راجای شهر تکاری بود و رصدهای نجومی متعددی در آنجا انجام داد. جدول‌هایی که او برای تعدیل النهار تهیه کرده است، براساس مختصات جغرافیایی قلعه تکاری محاسبه شده‌اند (جونپوری، ۱۲۵۰: ۵۴۳ و۵۴۵). جونپوری مدتی نیز قاضی اعظم (صدرالصدور) دربار راجای بنارس گردید. پس از آن، به خدمت نواب مرشد آباد درآمد و برایش مقرری تعیین شد (انصاری و دیگران، ۱۳۷۵: ۱۱/-۳۸۹-۳۹۰). جونپوری ظاهراً مدتی مقیم کلکته شده بود، زیرا در انتهای نسخهٔ چاپ سنگی جامع بهادرخانی، تصریح شده که این کتاب در ۱۲۵۰ق/۱۸۳۵م در کلکته و با نظارت جونپوری چاپ شده است (جونپوری، ۱۲۵۰: ۲ و ۷۱۴).

جونپوری مذهب شیعه دوازده امامی داشت. وی در مقدمهٔ کتاب، درباره اجر تفکر به اندازه عبادت به نقل حدیثی از اصول کافی می‌پردازد به این مضمون که: «لاتفکرو فی اللّه بل تفکروا فی مخلوقاته» و می‌گوید: «ابویعقوب در این کتاب از ائمهٔ معصومین (ع) احادیثی چند آورده است که مؤید این معنی است منجمله آن اینست که کثرت صوم و صلاه عبادت محض نیست بلکه اکمل عبادات تفکر است» (شرافت، ۱۳۹۰: ۹). جان تایتلر[۶]، از مستشرقان انگلیسی هم‌دورهٔ جونپوری بود که چندسالی را در هندوستان سپری کرد. وی درباره جونپوری این‌چنین می‌گوید: «غلامحسین یک مولوی هندی مشهور به ریاضیدان و منجم بزرگی بود که تحت تأثیر اندیشه های میرزا خان بهادر محمّد بن میتراجیت سینگ، مشهور به مهاراجا بود. غلامحسین خود را وقف مطالعات ریاضی و نجومی کرده بود تا آنجا که بر متون عربی و برهمایی نیز کار می‌کرد و استدراکاتی از متون غربی که از سوی دوستان اروپایی او به دستش می‌رسید، داشت هرچند

[۶] John Tytler

انگلیسی نمی‌دانست» (همو). جونپوری آثار متعددی و عموماً به فارسی، در ریاضیات و نجوم و احکام نجوم، از خود به‌جای گذاشته است. تعدادی از آثار نجومی او از مهم‌ترین آثار نجومی فارسی به شمار می‌روند، زیرا او به نسلی از ستاره-شناسان اسلامی تعلق دارد که با ستاره‌شناسی جدید اروپایی نیز آشنا شده بود. وی هر دو اثر خود با نام «بهادرخانی»، یعنی جامع بهادرخانی و زیج بهادرخانی، را به نام راجه خان بهادرخان نصرت جنگ، راجه شهر تکاری نگاشته است. آثار وی در نجوم و ریاضیات را می‌توان چنین برشمرد :

- «اصطلاحات التقویم» رساله کوچکی به فارسی‌دربارهٔ اصطلاحات تخصصی تقویم‌های نجومی
- «انیس الاَحباب فی بیان مسائل اسطرلاب» (تألیف ۱۲۳۴ق) به فارسی در شرح رساله الصفیحه بهاءالدین عاملی (استوری، ۱۹۵۸: ۹۹/۲)
- «تبصره المهندس» به زبان عربی، در شرح تحریر خواجه نصیرالدین طوسی از اصول اقلیدس
- «تنبیهات منکرین» (تألیف ۱۲۳۸ق) به فارسی در نجوم و هیئت
- «رایض النفوس» ترجمهٔ فارسی کتاب الاُکَر اثر تئودوسیوس
- «زیج بهادرخانی» همچنین با نام‌های «زیج بهادری» و «زیج طغیانی» (تألیف ۱۲۵۴ق) به فارسی. این کتاب بازنویسی یا تحریری از زیج محمد شاهی است و جونپوری در این کتاب بسیاری از مطالب زیج محمدشاهی را شرح داده و درستی آنها را بر اساس رصدهای خود امتحان کرده است.
- مفتاح الریاضی رساله کوتاهی به فارسی
- «منظار الرصد» به زبان عربی در هیئت (تألیف ۱۲۵٦ق)

جامع بهادرخانی

«جامع بهادر خانی» دانش‌نامه‌ای مفصل در علوم ریاضی، نورشناسی هندسی و نجوم به زبان فارسی است. جونپوری در مقدمه، ماده‌تاریخ تألیف این کتاب را چنین به نظم درآورده است (ص۳):

چون مراد کاتب روز الست — با صحیفه صورت تألیف بست
هاتف غیبی چنین تاریخ گفت — این طلسم گنج سر الاکبر است

که با شمارش حروف ابجدی «این طلسم گنج سرالاکبر است» سال ۱۲٤۸ به دست خواهد آمد. مؤلف در خاتمهٔ کتاب نیز زمان آغاز به تألیف را شنبه پانزدهم صفر ۱۲٤۸ و انجامهٔ آن را سه شنبه یازدهم جمادی الثانی ۱۲٤۹ نوشته است (ص۷۱٤). که بنا بر این، یک سال و پنج ماه قمری تألیف آن به طول انجامیده است.

جامع بهادرخانی دارای یک پیشگفتار از نحوه چاپ سنگی کتاب است و همچنین فهرستی شامل تمام اجزای کتاب (از جمله اشکال هندسی) با ذکر شماره صفحه، مقدمه و شش خزینه (مقاله) است. هر خزینه به بخش‌های کوچکتری به نام حرز (فصل) تقسیم می‌شود. تقسیمات جزیی‌تر در کتاب، با نام های انکشاف (باب) و یا با حروف ابجدی خاص خود نویسنده نگاشته شده است.

مقالات یا فصول شش‌گانهٔ کتاب عبارتند از: هندسه، علم ابصار (مناظر و مرایا)، حساب، گزیده‌هایی از روش‌های به دست آوردن مساحت اشکال و تابع‌های مثلثاتی و حل مثلث‌های مسطح و کروی، زیج و تقویم که در مقدمهٔ کتاب، توضیح مختصری درباره هر کدام از این فصول داده شده است. اگرچه بزرگ‌ترین بخش این دانشنامه به ریاضیات اختصاص دارد، تأکید مؤلف بیشتر بر نجوم و ستاره‌شناسی بوده و از این رو، نام دوم کتاب «مفتاح الرصد» است (منزوی، ۱۳۷۰: ۱/۱۸٤).

جونپوری در مقدمه سه دلیل از زبان راجه خان بهادرخان نصرت جنگ برای تدوین و تألیف جامع بهادرخانی برشمرده است. به طور خلاصه می‌توان این دلایل را چنین برشمرد: عدم اطلاع از موضوع و هدف دانش ریاضی؛ نبود کتابی واحد برای مطالعه این علوم و لزوم مراجعه به کتب مختلف و نبود کتابی جامع در این زمینه به زبان فارسی (همان، ۱/۲-۳) جونپوری در این مقدمه ادعا کرده که از زمان مولانا عبدالعلی بیرجندی (د. ۹۳٤ق) تا زمان وی، حدود سیصد سال است که هیچ کتاب جامعی دربارهٔ مجسطی، شروح آن و کتاب تذکرهٔ خواجه نصیرالدین طوسی نوشته نشده است که بتواند تمام نوآوری‌های عصر حاضر را در مسائل هیئت و کیفیت و قوانین رصد یک‌جا جمع کند (ص۳). که این موضوع انگیزه وهدف اصلی نویسنده از نوشتن این کتاب را به روشنی بیان می‌کند.

به نظر می‌رسد جامع بهادرخانی در شهر تکاری تألیف شده باشد زیرا چند جدول نجومی در کتاب وجود دارد که بر اساس مختصات شهر تکاری تهیه شده‌اند؛ از جمله جدول‌های مربوط به تعدیل النهار، مطالع بروج ورؤیت سیارات. از دیگر سو بنا به گفتهٔ نویسنده در پیشگفتار، کتاب در سال ۱۲۵۰ هجری در شهر کلکته چاپ شده است. و بر همین اساس خروج جونپوری از شهر تکاری و اقامت او در کلکته بین سالهای ۱۲٤۵ تا ۱۲۵۰ رخ داده است.

از میان دانشمندان معاصر، تایتلر بخش‌هایی از جامع بهادرخانی را بررسی و برخی از جدول‌های آن را بازنویسی کرده است (تایتلر، ۱۸۳۷: ۲۷۱-۲۷۲) پس از پذیرش تایتلر برای بررسی و ترجمهٔ مطالعات صورت‌گرفته، غلامحسین جونپوری کتاب خود را به همراه نامه‌ای در توصیف و شرح دیدگاه هایش به تایتلر ارسال می‌کند. وی در این نامه می‌نویسد (شرافت، ۱۳۹۰: ۱۳؛ و نیز تایتلر، ۱۳۸۷):

> تقدیم به جناب ارجمند، با فضیلت و شخصیت بلند پایه و گرامی که نور امید را در تاریکی های ما روشن ساخت و امیدواریم که پرندهٔ اقبال همواره با او همراه باشد. پس از سلام و احترام در این نامه جهت اطمینان قلبی شما برخی استدلال‌ها از مبانی ریاضی بخصوص در دو حوزهٔ هندسه و حساب تقدیم می‌شود که در هر کدام از علوم شکی نیست که نتایج نمونه های متنوع و

گوناگون وجود دارد که برای دانش‌پژوهان آنها می‌تواند مفید واقع شود. بسیاری از این مبانی علمی بر اساس مطالعه بر روی نمونه های هم‌عرض در متن یونان باستان، عربی و فارسی به دست آمده و برخی از این عناصر حتی در متون یونانی نیز دیده نشده که به واسطه ارتباط با برخی چهره‌های برجسته اروپایی و اطلاع یافتن از علوم جدید آنها به‌دست آمده است. کتاب با زبان فارسی نوشته شده و ویراستاری شده و در بستر مکانی هندوستان تدوین گردیده است به طوری که هر کس، کمتر اطلاعی نیز پیش از این علوم از علوم مذکور داشته باشد، باز بتواند از این کتاب استفاده کند.

نوشته شده در ۱۲ نوامبر ۱۸۳٤

نسخه‌شناسی جامع بهادرخانی

با توجه به زمان کوتاهی که بین اتمام متن و چاپ جامع بهادرخانی وجود دارد (تقریباً یک سال)، نسخه های خطی موجود از کتاب، نادر هستند. از میان تمامی نسخ ایرانی و غیرایرانی این کتاب، دستنویس شماره ۵۲ کتابخانه عمومی پنجاب در شهر لاهور پاکستان کامل‌ترین نسخه به شمار می‌رود (منزوی، ۱۳۷۸: ٤/ ۲٦۳٦). بیشتر نسخ خطی موجود در ایران، مختصر و گزیدهٔ جامع بهادرخانی و تنها دربردارنده خزینهٔ دوم این کتاب در باب نورشناسی هندسی و مناظر و مرایاست (نک. افشار و دیگران، ۱۳٥٤: ۱۷٤-۱۷٥). طبق فهرستگان نسخه های خطی ایران (فنخا) (درایتی، ۱۳۹۳: ۸۲۷/۹-۸۲۸) و فهرستواره دست نوشته های ایران (دنا) (همو، ۱۳۸۸: ۵٤۳/۳-۵٤٤)، مجموع نسخه‌های خطی در دسترس (داخل ایران) از جامع بهادرخانی به شرح زیر است:

جدول ۱: نسخ خطی در دسترس از جامع بهادرخانی که در ایران کتابت شده است

عنوان اثر	محل نگهداری اثر	شماره مجموعه	نام کاتب	تاریخ کتابت
جامع بهادرخانی (خزینهٔ دوم)	تهران، ملک	۳۲۵۵	-	قرن ۱۳ق
جامع بهادرخانی[۷]	تهران، ملک	۳٤۰۷/۱	محمدعلی حسینی قائنی	۱۲۹۳ق
جامع بهادرخانی (مفتاح الرصد) (خزینهٔ دوم)	تهران، مجلس	٦۱۷٤/۲	غلامحسین جوینی[۸]	بی‌تا

[۷] فقط بخش حساب و کسور عشراتی را در برمی‌گیرد و در ۱۲۹۳ ق کتابت شده است.
[۸] جوینی اشتباه ثبت شده و احتمالاً تصحیفی از جونپوری باشد.

جامع بهادرخانی	تهران، مجلس	٦٣٩٧	محمدمهدی حسینی طباطبایی	۱۳۲۵ق
جامع بهادرخانی (خزینهٔ دوم)	قم، مرعشی	٩٦٦٥/٣	فتح الله دهدشتی	بی‌تا
کتاب خزینه (خزینهٔ دوم)	تهران، ملی	١٢٠٣/٢	محمدصالح رشتی حسینی	١٢٧٦ق
مناظر و مرایا	سپهسالار	٥٥٣	جینوزی هندی[9]	پیش از ۱۲۷۱ق
مناظر و مرایا	مشهد، آستان قدس رضوی	١٢١٢٤/٦و٥	اسدالله بن منجم	قرن ۱۳ق

از دستنویس‌های موجود، تنها دو نسخهٔ خطی است که افزون بر خزینهٔ دوم (در باب نورشناسی) بخش‌هایی از خزینهٔ اول یعنی هندسه را نیز شامل می‌شود. چاپ سنگی کلکته از این اثر در کتابخانه مجلس شورای اسلامی در دسترس است. این نسخه، طبع کاملی از جامع بهادرخانی می‌باشد که ما آن را نسخه «ک» می‌نامیم. نسخه «م» نسخهٔ شماره ٦١٧٤/٢ مجلس شورای اسلامی است. نسخه «س»، نسخه مدرسه سپهسالار(مدرسه عالی شهید مطهری) با شمارهٔ دسترسی ٥٥٣ که به‌اشتباه به نام نویسندهٔ دیگری وارد فهرست نسخ خطی شده است و پیش‌تر دربارهٔ آن سخن رفت. در ادامه راجع به هریک از این نسخه‌ها توضیحات بیشتری ارائه می‌شود:

(ک): چاپ سنگی کلکته (۱۲۵۰ق)، شماره بازیابی ١٧٨٤٤در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، گویا توسط جونپوری نگاشته شده، زیرا حروف نگاری ابجدی خاص وی در تصاویر آن رعایت شده است. به روایت آنچه خود در ابتدای کتاب، صفحه دوم در مورد چاپ جامع بهادرخانی گزارش کرده، چاپ کتاب با مشکلاتی همراه بوده و او مجبور شده است چاپخانهٔ کتاب را تغییر دهد. تاریخ چاپ غلط‌نامهٔ الحاقی بر کتاب نیز در پایان آن مورخ ٢٦ ذی‌القعده سال ۱۲۵۰ هجری قمری آمده است. در عین حال، در گزارش آغازین کتاب جونپوری تاریخ شروع به اقدام برای چاپ کتاب را اوایل ربیع الاول سال۱۲۵۰ق نوشته است. بنابراین چاپ کتاب حدود ۹ ماه به طول انجامیده است. این نسخه به خط شکستهٔ نستعلیق بوده و افتادگی‌هایی نیز دارد.

(م): دستنویس شمارهٔ ٦١٧٤ کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی که تاریخ کتابت ندارد (حائری، ۱۳۵۰: ١٦٥/١٩- ١٦٩). این نسخه با قطع خشتی ١٦×٢٣ جلد تیماجی ضربی سبز در١٩٤ صفحه است. رسالهٔ نخست از

[9] نام مؤلف را به‌اشتباه نام کاتب انگاشته‌اند و در خواندن آن دچار سهو شده و «جنپوری» را «جیبوری» و «جینوزی» نگاشته‌اند.

این مجموعه، رسالهٔ کفایة الالباب که به زبان عربی به موضوعات جبر وهندسه پرداخته و ناقص است. پس از آن خزینهٔ دوم از جامع بهادرخانی است و افتادگی‌ها و جابه‌جایی‌های بسیاری در آن وجود دارد. به عنوان مثال ص ۱٦۸ از این نسخه در ابتدای انکشاف چهارم، با وجود آنکه کاتب در رکابه، اولین واژهٔ صفحهٔ بعد را آورده، این برگ با دو صفحه پرش با شمارهٔ ۱۷۰ صحافی شده است. در ابتدای ص۱۷۲ نیز به اندازهٔ چهار خط افتادگی وجود دارد. جای اشکال، در بیشتر قضایا و مسائل کتاب خالی است که گویا کاتب قصد افزودن آن‌ها را در زمانی دیگر داشته، اما آن را به صورت ناقص رسم کرده است. در پایان همین نسخه، کاتب چند قضیهٔ هندسی از جامع بهادرخانی را در چهار صفحه طرح و حل کرده است که این مسائل نیز همانند خزینهٔ دوم فاقد شکل هستند. اولین قضیه از گ۱۹۷الف، آغاز شده و تا گ۱۹۸ب ادامه یافته است. افزون بر جابجایی صفحات، ترتیب قضایا نیز به درستی رعایت نشده؛ مثلاً قضیهٔ ٦٦ (ابجد: سو) پیش از مسألهٔ ۵۹ (ابجد: نط) آمده است. لازم به ذکر است که هیچ‌یک از قضایای هندسی در این رساله شماره‌گذاری نشده و شماره‌ها به روش مقابله با سایر نسخه‌ها استخراج شده‌اند.

۳. شیوهٔ تصحیح و ملاحظات آن

از آنجا که تصحیح بخشی از خزینهٔ اول کتاب در هندسه، مورد نظر است ابتدا به معرفی فصول و ابواب مختلف آن می‌پردازیم:

- خزینهٔ اول در علم هندسه که همگی دوصد و هفتاد و چهار شکل است مرتب بر شش حرز:
  - در بیان حد و موضوع و مبادی هندسه
  - در احکام خطوط مستقیمه و زوایا و سطوح مستقیمه الاضلاع متضمن بر چهل و نه شکل
  - در احکام دوائر و قسی و خواص خطوط و زوایا که بمقایسه دوائر حادث میشود سی و پنج شکل
  - در خواص مقادیر عامه و احکام نسبت بسیطه و مولفه و حادثه شصت و هشت شکل
  - در احکام مجسمات از اسطوانات و منشورات و مخروطات و کرات شصت و یک شکل
  - در احکام دوائر و قسی و زوایا که بر سطح کره واقع شوند و شکل بیضی شصت و یک شکل

این بخش به تصحیح قضایای هندسی حرز چهارم اختصاص دارد. قضایای مورد نظر برای تصحیح، به‌ترتیب با شمارهٔ ۵۹، ٦۰، ٦٦، ٦۸ از حرز چهارم خزینهٔ اول جامع بهادرخانی در هندسه انتخاب و بازنویسی گشته که در متن اثر به ترتیب با حروف ابجد «نط»، «س»، «سو» و «سح» مشخص شده‌اند. به منظور تصحیح، نسخه «ک» جامع بهادرخانی چاپ سنگی ۱۲۵۰ق کلکته، به‌عنوان نسخهٔ اساس انتخاب شده است. دلایل این گزینش به شرح زیر است:

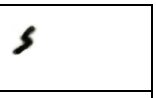
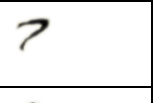
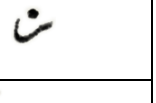
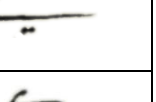
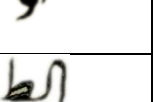
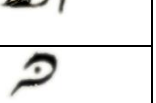
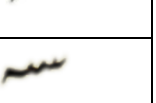
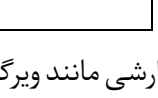
- این نسخه تنها نسخه کامل از تمامی شش خزینهٔ جامع بهادرخانی است.

- این نسخه خطی احتمالاً به خط خود جونپوری است.
- تصاویر و اشکال این نسخه از دیگر نسخ، کامل‌تر و واضح‌تر است. در دیگر نسخ ترتیب قضایا و اوضاع اشکال (اگر وجود داشته باشد) نابسامان و مغشوش است.
- این نسخه شماره صفحه نیز دارد و از همین رو از جابجایی یا نقص موجود در قضایا در امان است.

لذا روش تصحیح بر مبنای نسخه اساس است و هرگونه تغییر و اصلاح یا افزایش و کاهش از دیگر نسخه بدل‌ها (م: مجلس و س: سپهسالار) در پاورقی ذکر می‌شود. اصطلاحات تخصصی و واژگان متن نیز در پاورقی توضیح داده می‌شود.

ملاحظات نگارشی و ویرایشی در تصحیح

أ. در تصحیح متن رساله، رسم الخط برخی از حروف، به رسم الخط امروزی آنها برگردانده شده که به قرار زیر است:

د	
ج	
ز	
ي	
ک	
کب	
کو	
کط	
ن	
س	

ب. متن نسخهٔ اساس فاقد هرگونه علائم نگارشی مانند ویرگول، نقطه ویرگول، پرانتز، نقطه و ارجاع است که در تصحیح، سعی شده که همهٔ این موارد برای خوانایی بهتر و دقیق‌تر رعایت شود.

ج. برخی رسم‌الخط‌های خاص نگارشی مانند به‌کارگیری حرف «ک» به جای «گ» یا «ر» به جای «ز» در متن نسخه اساس که در تصحیح اثر، شکل صحیح آن رعایت شده است. دیگر رسم الخط‌ها (به جز در مواردی مانند نقطه‌ها یا سرکش‌ها) همانند متن حفظ شده ؛ مثلا جایی در متن الف گاهی با مد به صورت «آ» و گاهی بدون آن به صورت «ا» آمده که عیناً حفظ شده است.

د. نقاط، اضلاع، زوایا و نام اشکال هندسی به صورت **برجسته و پررنگ** نوشته شده‌اند. مانند: نقطه **ز** ضلع **ن س** زاویه **ا ب ج** مربع **د ه ط ی** و مثلث **ح ط ی**. در نسخ اصلی این حروف با نشان دادن خطی در بالای آن، قابل تمایز است.

هـ. حروف ربط و اضافه «به» در بیشتر موارد به اولین حرف کلمه بعد از خود، چسبیده و به صورت بـ نوشته شده است، مانند بقدر، بقوت، ببُعد، بنوع، بخلاف، بنسبت، بمستدیر و... که در تصحیح متن، جدانویسی شده و مطابق با رسم‌الخط معیار آمده است.

و. در تصحیح متن، فواصل و نیم فاصله‌ها مطابق با رسم‌الخط فارسی معیار نگاشته شده است.

ز. الف ممدوده در بعضی موارد حذف شده است مانند: «درینجا» و «عبارتست» که به صورت معیار نگاشته شده است.

ح. سرهم نوشتن بعضی از کلمات به دنبال صفات اشاره «این» و «آن» یا حرف ربط «که» بسیار رایج است: اینمعنی، به‌شرطی‌که، دراین‌صورت که در بازنویسی تمامی موارد رسم‌الخط معیار لحاظ شده است.

ط. در نسخه اساس تاء تأنیث کلمات عربی به «است» چسبیده و الف حذف شده: مثل «مثناتست» (مثناة است) که به صورت امروزی برگردانده شده است.

ی. در نسخهٔ اساس، گاهی یاء و همزه را در کلمه ای هر دو نوشته و گاهی به نوشتن یکی از آن ها بسنده کرده است. مثلاً دایره، دائره، دایْره که همگی به صورت «دایره» تصحیح شده و "ی نکره" در واژه‌های مختوم به هاء آخر غیر ملفوظ، مشخص نشده یا به صورت ی کوچک میانجی (ۀ) آمده که به صورت اصلی برگردانده شده است؛ مثلاً : دایره‌ای

ک. در نسخهٔ اساس، علامت همزه وصل(ء) و مد در اکثر موارد نوشته نشده، علامت تشدید نیز در این نسخه در بیشتر موارد حذف شده، ولی در نسخ «س» و «م» این موارد رعایت شده است؛ که افزون بر یاء میانجی، سریا وتنوین‌گذاری‌ها در تصحیح نیز لحاظ شد.

ل. کلمات و عباراتی که به نظر لازم بود در متن رساله اضافه شود ولی جزو متن اصلی نبود داخل دو قلاب [....] آورده شده است.

م. در پیوست پایانی چاپ سنگی جامع بهادرخانی غلطنامه‌ای وجود دارد که تاریخ کتابت آن در پایان (توسط خود جونپوری) ۲۶ ذی القعده سال ۱۲۵۰ق نوشته شده است. موارد تصحیح شده از این غلطنامه نیز در پاورقی ذکر شده‌اند.

نحوهٔ ترسیم شکل‌ها و ارجاع به آن

الف. ارجاع به شکل‌ها در نسخه اساس به صورت ابجد است که در تصحیح متن، آن را داخل دو ستاره *...* ذکر شد. مثلا: شکل *کا[۲۱]* از ٤ ، یعنی شکل ۲۱ از حرز ٤. که به صورت زیرنویس شکل ٤-۲۱ آمده است.

ب. در نسخهٔ «س» برای نام‌گذاری قضایا از جوهر شنگرف استفاده شده که در تصحیح نسخه، داخل دو ستاره*...* آمده است.

ج. در نسخ «م» و «س» نام اشکال درون حرف «ک» به صورت عدد (نسخهٔ س) یا ابجد (نسخهٔ م) آمده است.

د. اشکال نسخهٔ اساس، به عنوان مرجع انتخاب شده‌اند که البته به دلیل پایین بودن کیفیت آن‌ها (ترسیم نادقیق دستی) تصحیح و بازسازی شد.

ه. تمامی شکل‌ها با استفاده از نرم افزار رسم نمودار و اشکال هندسی FX Draw v۵٫۰۰۸٫۷ کشیده شده‌اند.

و. تمامی اشکال به صورت زیرنویس شکل شماره گذاری شده اند. این شماره‌گذاری در نسخهٔ اساس و نسخه‌بدل‌ها وجود ندارد و تنها به ذکر شماره قضیه و بخش مورد نظر برای ارجاع، اشاره شده است.

۴. متن اثر: حرز چهارم از خزینهٔ اوّل، قضایای «نط»، «س»، «سو» و «سح» (به ترتیب شمارهٔ ۵۹، ٦۰، ٦٦، ٦٨)

نط هر دایره‌ای که بالای مربع باشد دوچند[۱۰] آن دایره‌ای می‌باشد[۱۱] که اندرون مربع واقع شود[۱۲]، پس مربع **ا ب ج د** باشد که بالای آن دایره **ب د** واقع است، و اندرون آن دایرهٔ **ه ز**، و وصل کنیم **د ب** را که [هم] قطر مربع و هم قطر دایره محدود باشد و برآریم قطر **ه ز** [را] در دایرهٔ محاط، موازی ضلع مربع، و این قطر البته برابر ضلع مربع است و مربع **ب د** دوچند مربع **ا ب** یعنی **ه ز** است به حکم شکل عروس[۱۳]، و نسبت دوایر مثل نسبت مربعات اقطار می‌باشد؛ لهذا دایره **ب د** نیز دوچند دایرهٔ **ه ز** باشد.

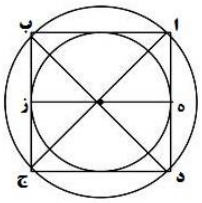
---

[۱۰] دو برابر

[۱۱] «م»و«س»: بود

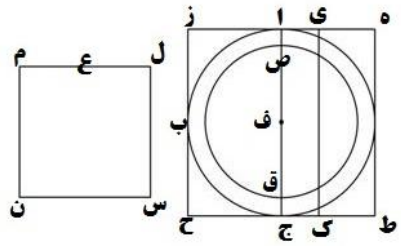
[۱۲] «س»: است (از اینجا به بعد بقیه متن قضیه در هر دو نسخهٔ «م»و«س» افتاده است ودر ادامه قضیه بعدی(س-٦۰) آمده است.)

[۱۳] قضیهٔ فیثاغورس که در آن مربع وتر برابر با مربع دو ضلع دیگر است. به مثلثی که این روابط در آن برقرار باشد مثلث عروس می‌گویند.



شکل(٤-٥٩): قضیه نط

س می‌خواهیم که از دایرهٔ مفروض[١٤] حلقه جدا کنیم که جز یا اجزاء مفروض[١٥] آن دایره باشد[١٦] و باید که دایره **ا ب ج** بود بر قطر **ا ج** و جزو مفروض ثلث آن مثلاً و رسم کنیم بر دایره، مربع **ه ز ح ط** و جدا کنیم از **ه ز**، **ه ی** به قدر ثلث آن، برآریم از نقطهٔ **ی** خط **ی ک** موازی **ه ط** پس به حکم *کب[٢٢]* سطح **ه ک** ثلث مربع باشد و سطح **ی ح** دو ثلث، و بسازیم مربعی که مساوی سطح **ی ح** باشد به قوت شکل *مط[٤٩]* از ٢ و آن مربع **ل م ن س** باشد و تنصیف کنیم **ل م** را بر **ع**، و باید که مرکز دایرهٔ **ا ب ج د**، نقطه **ف** باشد و جدا کنیم از **ف ا**، **ف ص** مثل **ل ع** و رسم کنیم بر نقطه **ف**، به بُعد **ف ص** دایرهٔ **ص ق**، پس این دایره از دایرهٔ اول، حلقه جدا سازد به قدر ثلث آن، زیرا که نسبت دو دایره مثل نسبت دو مربع **ل ن ه ح** است و مربع **ل ن** دو ثلث[١٧] مربع **ه ح** بود، پس دایرهٔ **ق ص** نیز دو ثلث دایره **ا ب ج د** باشد. ازین جهت حلقه ثلث باقی ماند.



شکل(٤-٦٠): قضیه سـ

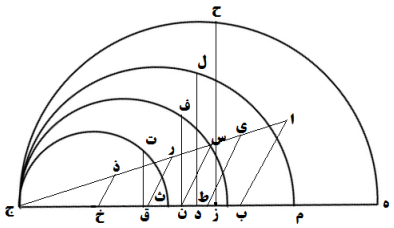
سو می‌خواهیم که مثلث مفروض را به اجزاء متساویه تقسیم کنیم به خطوطی که موازی یک ضلعش[١٨] باشد مثلاً مثلث **ا ب ج** را به پنج قسمت متساوی به خطوطی که موازی **ا ب** باشد؛ پس جدا کنیم از ضلع **ب ج**، **ب د** [را] به قدر خمس

[١٤] «م»و«س»: مفروضه
[١٥] «م»و«س»: -مفروض
[١٦] از این قسمت به بعد، ادامهٔ قضیه در هر دو نسخه «م» و«س» افتاده است و قضیهٔ «سح» در ادامه آمده است.
[١٧] «ک»، «م»و«س»: مثلث
[١٨] «م» و «س»: ضلع

ب ج، به قوت شکل *کط[۲۹]* از ٤ و برآریم برای دو خط **ج ب** [و] **ج د**، خط وسط فی النسبة به قوت شکل *کو[۲۶]* از ٤، به نوعی که خارج کنیم **ج ب** را سوی ه حتی[۱۹] که **ب ه** برابر **ج د** شود و تنصیف کنیم **ه ج** را بر **ز** و رسم کنیم بر نقطهٔ **ز** به بُعد[۲۰] **ز ج** نصف دایرهٔ **ج ح ه** و خارج کنیم از نقطهٔ **ب** بر خط **ج ه** عمود **ب ح**، که این عمود وسط فی النسبه[۲۱] باشد و جدا کنیم از **ج ب**، **ج ط** مثل **ب ح** و ضرور است که نقطهٔ **ط** میان **ز د** واقع شود و برآریم از **ط** خط **ط ی** موازی **ب ا**، پس این خط از مثلث **ا ب ج** ، منحرف[۲۲] **ا ب ط ی** را به قدر خمس آن مثلث جدا کند، زیرا که چون وصل کنیم **ا د** را به حکم شکل *کب[۲۲]* از ٤، مثلث **ا د ج** چهار خمس مثلث **ا ب ج** باشد و چون خط **ج ط** وسط است، میان قاعده این دو مثلث و مثلث **ی ط ج** باشد، لهذا مثلث **ی ط ج** نیز چهار خمس مثلث **ا ب ج** باشد و منحرف **ا ب ط ی** یک خمس مثلث **ا ب ج**. بعده[۲۳] جدا کنیم از **ط ج**، **ط د** به قدر ربع آن و برآریم خط وسطمیان **ج ط** [و] **ج ک** به رسم نصف دایره **ج ل م**، و آن خط **ط ل** باشد و جدا کنیم از **ج ط**، **ج ن** مثل **ط ل** و برآریم از **ن** خط **ن س** موازی **ط ی** که به بیان متقدم[۲٤] از مثلث **ی ط ج**، منحرف **ی ط ن س**، به قدر ربع این مثلث یعنی خمس مثلث اصل جدا خواهد شد. بعده از **ج ن**، **ن ع** به قدر ثلثش جدا سازیم و به رسم نصف دایره **ج ف ص**، خط **ن ف** وسطمیان دو خط **ج ن** [و] **ج ع** برآریم و مثل **ن ف** از **ج ن**، **ج ق**[۲۵] جدا سازیم و از **ق** خط **ق ر** موازی **ن س** کشیم[۲٦] تا منحرف **س ن ق ر** به قدر ثلث مثلث **س ن ج**، یعنی خمس مثلث **ا ب ج**، جدا شود و بعده از **ج ق**، **ق ش** به قدر نصفش جدا کنیم و به رسم نصف دایرهٔ **ج ت ث**، خط **ق ت**[۲۷] وسطمیان **ج ق ش** پیدا سازیم و از **ج ق**[۲۸]، خط **ج خ** به قدر وسط **ق ت** جدا کنیم و از نقطهٔ **خ** خط **خ ذ** موازی **ق ر** کشیم که از مثلث **ر ق ج** منحرف **ر ق خ ذ** به قدر نصفش، یعنی به قدر خمس اصل مثلث جدا شود و مثلث **ذ خ ج** هم به قدر خمس باقی ماند و این بود مراد ما[۲۹].

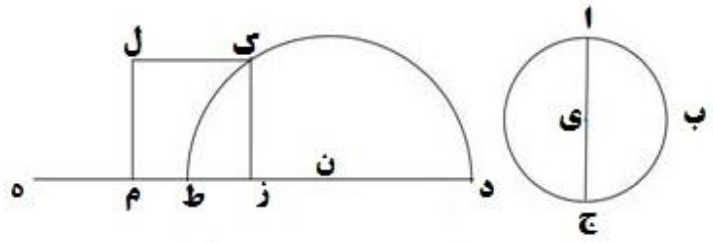
---

[۱۹] «م» و «س»: تا
[۲۰] به اندازه، به طول
[۲۱] واسطهٔ هندسی
[۲۲] ذوزنقه
[۲۳] بعد از آن، سپس
[۲٤] «م» و «س»: بنیان مقدم
[۲۵] اصلاح ازغلطنامه چاپی جونپوری، «م» و «س»: ف
[۲٦] «س»: کنیم
[۲۷] «ک»
[۲۸] «م» و «س»: ف
[۲۹] «م»و«س»: و هو المط



شکل(٤-٦٦): قضیه سو

سح می‌خواهیم که برابر دایرهٔ مفروضه مربعی سازیم مانند دایرهٔ **ا ب ج**،[بر مرکز **ی**][30] اول خط[31] **د ه** پیدا سازیم[32] که برابر[33] محیط آن دایره باشد[34] و تنصیف کنیم **د ه** را بر **ز**، پس سطح نصف قطر **ی ا**[35]، در نصف خط **د ه**، مثل سطح دایره خواهد بود، به حکم شکل *نب[52]* و استخراج نماییم خط وسط در نسبت میان **ی ا** و **د ز** به قوت شکل *کو[26]*[36] و آن خط **ز ک** باشد پس به حکم شکل *مه[45]*[37]، مربع این خط یعنی **ک م** برابر سطح **ی ا** در **د ز** یعنی دایره **ا ب ج** باشد[38] و هوالمراد[39].



شکل(٤-٦٨): قضیه سح

[30] «ک»: افتادگی
[31] «م» و «س»: افتادگی
[32] «م»و«س»: کنیم
[33] «م»و«س»: مساوی
[34] «م»و«س»: بود
[35] «م» و «س»: افتادگی
[36] «م» و «س»: افتادگی
[37] «م» و «س»: افتادگی
[38] «م» و «س»: افتادگی
[39] «م»و«س»: این بود مراد ما

۵. نتیجه‌گیری

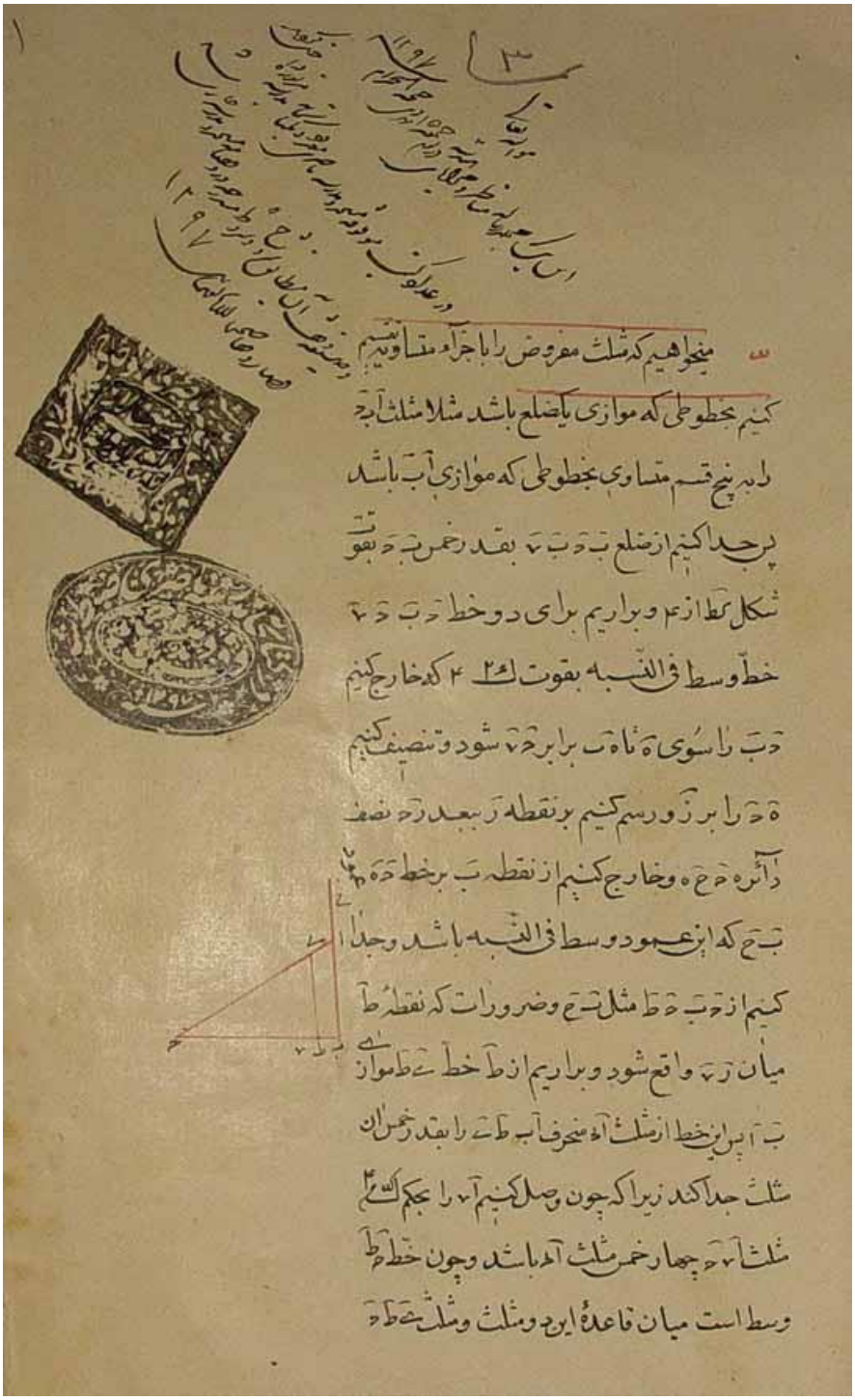
در فهرست‌نویسی نسخ خطی بسیار اتفاق می‌افتد که مشخصات یک اثر به‌درستی ثبت نمی‌شود و عنوان اثر اشتباه شده یا نام مؤلف و کاتب به صورت دیگری ضبط می‌گردد. در این پژوهش به یک نمونه از ثبت نادرست مشخصات یک نسخهٔ خطی اشاره شده که باعث ناشناخته ماندن آن در فهارس مخطوطات گشته است. نسخهٔ خطی شمارهٔ ۵۵۳ کتابخانهٔ سپهسالار که پیش‌تر در تملک اعتضادالسلطنه بوده و پس از آن موقوفهٔ مدرسهٔ ناصری گشته، از این جمله است. این دستنویس بخشی از هندسه و خزینهٔ دوم جامع بهادر خانی اثر غلامحسین چونپوری است که در فهرست همین کتابخانه از حسین جینوزی پنداشته و به همین صورت فهرست شده است. خزینهٔ دوم دانشنامهٔ جامع بهادر خانی در نورشناسی هندسی است که در تمدن دورهٔ اسلامی آن را با عنوان مناظر و مرایا نیز می‌شناسند، بارها بازنویسی شده و نسخ متعددی از آن در دسترس است. نسخهٔ خطی حاضر در زمان حیات جونپوری و پیش از ۱۲۷۱ق کتابت شده و از آنجا که در شمار کتب یکی از افاضل قاجار (اعتضادالسلطنه) بوده و از جهت کتابت و دقت ترسیم اشکال هندسی، نسخهٔ نفیسی به شمار می‌آید. همچنین چون دستنویس کاملی از خزینهٔ دوم جامع بهادر خانی است و از نظر کتابت به دیگر نسخه‌های خزینهٔ دوم اولویت زمانی دارد، در مطالعات تبارشناسی نسخ خطی جامع بهادر خانی حائز اهمیت است. قضایای هندسی که بخشی از آن در پژوهش حاضر تصحیح شده است، مقدماتی بر مبحث نورشناسی و علم مناظر است که به تعبیر امروزی بدان پرسپکتیو می‌گویند.

مراجع

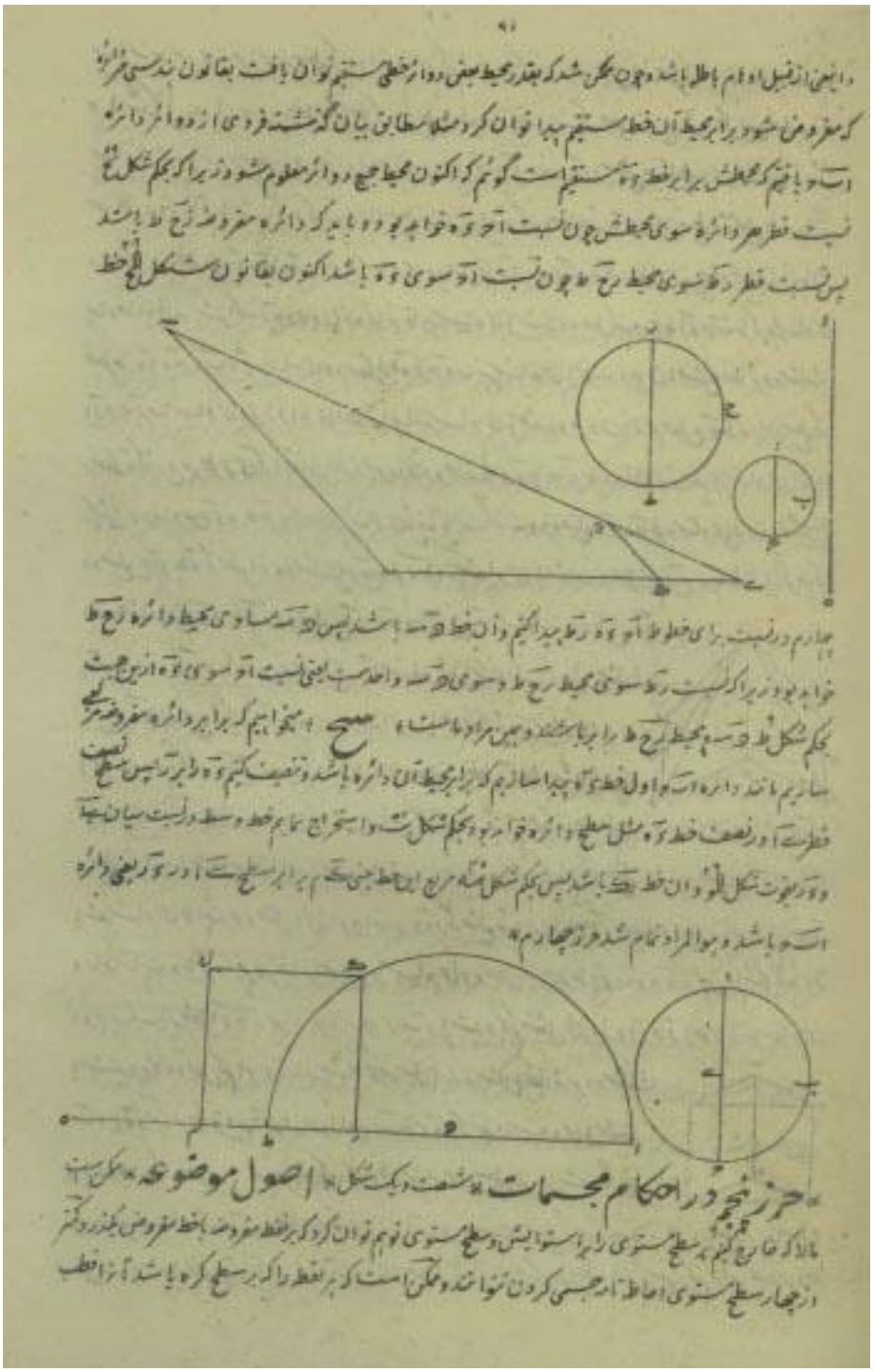
- افشار، ایرج و محمدتقی دانش‌پژوه؛ **فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک**؛ تهران: ۱۳۵۴.
- انصاری، محمدرضا و فرید قاسملو؛ «**جونپوری**»؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، زیر نظر: غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ج ۱۱ (۱۳۷۵): ۳۸۹-۳۹۱.
- بامداد، مهدی؛ **شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری**؛ تهران: انتشارات زوار، ۱۳٦٤.
- جونپوری، غلامحسین؛ **جامع بهادرخانی**؛ چاپ سنگی کلکته: ۱۸۳۵.
- جونپوری، غلامحسین؛ **جامع بهادرخانی**؛ نسخهٔ خطی ش ٦۱۷٤ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی.
- جونپوری، غلامحسین؛ **جامع بهادرخانی**؛ نسخهٔ خطی ش ۵۵۳ کتابخانهٔ مدرسه عالی شهید مطهری سپهسالار.

- حائری، عبدالحسین؛ **فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی**؛ تهران: ۱۳۵۰
- دانش‌پژوه، محمد تقی و علینقی منزوی؛ **فهرست کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری سپهسالار**؛ چاپخانهٔ دانشگاه تهران، ۱۳٤۰.
- درایتی، مصطفی؛ **فهرستوارهٔ دست‌نوشت‌های ایران (دنا)**؛ تهران، ایران: کتابخانهٔ موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.
- درایتی، مصطفی؛ **فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)**؛ تهران، ایران: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۳.
- سحاب، ابوالقاسم؛ **تاریخ مدرسهٔ عالی سپهسالار**؛ تهران: ۱۳۲۹.
- سعادتمند، فاطمه سادات؛ «**نورشناسی در یونان باستان**»، آموزش و تاریخ فیزیک؛ دانشگاه زنجان، شمارهٔ ١٤ (١٤٠٠).
- شرافت، نعیم. (۱۳۹۰). **جامع بهادرخانی (خزینهٔ علم الإبصار) تصحیح، شرح و نقد**، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد تاریخ علم، تهران: پژوهشکدهٔ تاریخ علم دانشگاه تهران.
- منزوی، احمد؛ **فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان**؛ اسلام‌آباد: ۱۳۶۲-۱۳۷۰.
- منزوی، احمد؛ **فهرستوارهٔ کتابهای فارسی**؛ تهران: ۱۳۷۸.
- نقیبی، سید ابوالقاسم؛ «**سپهسالار، میرزاحسین خان (مسجد و مدرسه سپهسالار، پیشینه فرهنگی)**»؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ج ۲۳ (۱۳۹۹): ۹-۱۱.
- Storey, Charles Ambrose; Persian Literature: A Bio-Bibliographical Survey; vol. II, part ۱, London, ۱۹۵۸.
- Tytler, John; "Analysis and speciments of a Persian work on mathematics and astronomy"; *JRAS*, vol.٤, ۱۸۳۷.

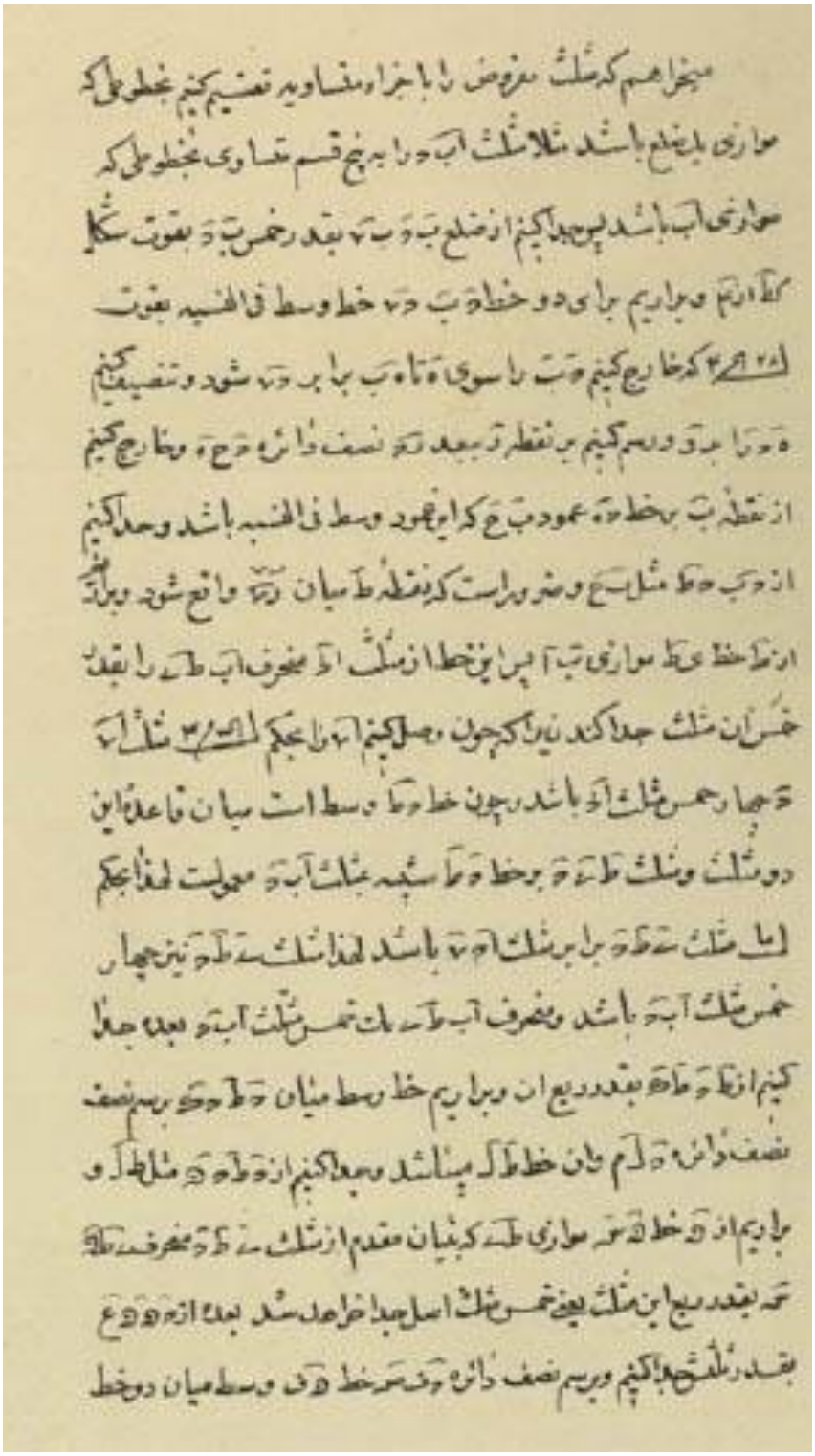
پیوست



شکل ۳: دستنویس ۵۵۳ سپهسالار «س»، گ۲ب- آغاز با قضیهٔ «سو» (شمارهٔ ٦٦)



شکل ٤: نسخه اساس چاپ ۱۲۵۰ق کلکته «ک»، ص ۷۱، برگ آخر از حرز چهارم



شکل ۵: دستنویس مجلس شورای اسلامی «م» گ۱۹۷الف- آغاز با قضیهٔ « سو» (شماره ٦٦)

مجموعه مقالات علمی دومین همایش بین المللی تحقیق و تصحیح نسخه های خطی ایران
انجمن علمی تحقیق و تصحیح نسخه های خطی ایران کد اختصاصی ISC: ۲۰۴۲۲-۰۲۲۳۰
اخبار و گزارشها | مقالات علمی | مطالعات علمی

بررسي و تحليل اسناد خطي دورۀ قاجار

مطالعه موردي: (واكاوي نقش حاج محمد رضاخان رياحی منطقه چهارمحال)

معصومه طاهری دهکردي[۱]

چکیده:

محمدرضاخان ریاحی(ستوده) یکی از خوانین چهارمحالی است که بیشترین سهم را در حمایت و توسعه طرح عمرانی محدوده چهارمحال به ویژه در منطقه چالشتر را بر عهده داشته است. محدوده حکومتی او شامل محال اربعه لار، کیار، میزدج و گندمان است. وی در ایجاد و بازسازی بناهای مهم مردمی مشارکتی موثر داشته است. با تجربه‌هایی که در معماری و مدیریت طرح‌های ساختمانی داشت، اقدام به ساخت بناهای عام المنفعه از جمله حمام، مسجد، بازسازی پل‌ها، آباد کردن روستاها، ساخت کلیسا برای ارامنه استان و ... در قلمرو تحت نفوذ خود کرد. یکی از مهمترین و محوری‌ترین تحولات در زمان او ساخت چنین بناهای است. او دست به ایجاد بناهای می‌زند که در آنان ترکیبی از هویت ایرانی که در کنارش نشانه‌های از تشیع که ریشه در فرهنگ و اداب و رسوم این مردم دارد به خوبی مشخص است. بدون شک بروز چنین عقایدی در طرح های معماری جز با درک مبنای اعتقادی شیعه و حمایت از مردم امکان‌پذیر نخواهد بود. در این مقاله سعی بر آن است که براساس بررسی اسناد تاریخی، نسخه‌هاي خطي و آثار معماری برجای مانده دوره حاج محمدرضاخان ستوده که اطلاعات معتبر و ذی‌قیمتی به شمار می‌روند، میزان تاثیرگذاری و نقش او را در عمران، شهرسازی و بناهای ایجاد شده مشخص نماییم و به شیوه حکمراني او در منطقه چهارمحال و نیز ترسیم و تبیین بخش کوچکي از تاريخ اقتصادي - اجتماعي دوره قاجار در زمان او پي برد. قسمت اصلی کار استفاده از اسناد تاریخی و متون قدیمی باقی مانده در ارتباط با شخصیت و اقداماتی که وی در زمینه معماری انجام داده است. روش پژوهش توصيفي-تحليلي با رويكرد مطالعه اسناد و مطالعات ميداني است.

واژگان کلیدی: محمدرضاخان ریاحی، چهارمحال، اسناد خطي، بناهای عام المنفعه.

(۱) دانش آموخته دکتری باستان شناسی، دانشکده هنر و معماری دانشگاه بوعلی سینا. همدان. ایران dehkordi۲۰۱۰@yahoo.com

مقدمه

اسناد خطي به عنوان يكي از منابع دست اول در شناسايي تاريخ اقتصادي و اجتماعي هر منطقه نقش بسيار كليدي دارند. اين اسناد جزء مواردي به حساب مي‌آيند كه رابطه مستقيمي بين آن سند و شخص گزارش شده دارند. شايد بتوان گفت: نسخ خطي يكي از مهمترين مدارك مستند و معتبرند كه دربرگيرنده اطلاعات تاريخي، فرهنگي و هنري‌اند. اين اسناد به عنوان منابع دست اول در باب شناخت اقدامات انجام شده توسط حاكمان محلي در هر منطقه در بحث تحقيقات اقتصادي، فرهنگي و هنري بسيار موثر هستند. با بررسي محتواي اين اسناد مي‌توان اطلاعات ارزشمندي دريافت. سوال اصلي پژوهش ما در باب اين موضوع است كه:

- اطلاعات حاصل در اسناد خطي به جاي مانده از دوره حاج محمدرضا خان چه كمكي به شناخت فهم تاريخ اجتماعي و اقتصادي منطقه چالشتر مي‌كند؟

-شناخت اطلاعات اقتصادي، اجتماعي و هنري چه كمكي به فهم تاريخ منطقه و شخصيت حاج محمدرضا خان است؟ پس از كنار هم قرار دادن كليه اطلاعات مشخص مي شود او يكي از سازندگان بناهاي عام المنفعه در منطقه است.

روش پژوهش

روش پژوهش موردي و بر پايه تحليلي-توصيفي و تاريخي با رويكرد مطالعه اسناد خطي در كنار داده‌هاي ملموس به جاي مانده است. ابتدا تمامي اطلاعات مكتوب و آثار معماري بر جاي مانده بررسي مي‌گردد و سپس به كمك تحليل محتوا اطلاعات را استخراج مي‌كنيم.

پیشینه تحقیق

متأسفانه تاکنون در این باره هیچ کار پژوهشی صورت نگرفته است.

ضرورت پژوهش

این مقاله در پی بررسی محتوای اسناد خطی در کنار معماری منطقه و استفاده اطلاعات در باب پژوهش‌های تاریخی دوره قاجار در منطقه چالشتر است.

چالشتر

شناخت ما از معماری قاجار، ان گونه که در منابع آمده است بیشتر بناهای مهم در شهرهای مهم است که مورد حمایت شاهان بوده‌اند. در بیشتر موارد اندک بودن و محلی بودن اسناد دوره قاجار در خصوص به کارگیری حرفه‌ای مهندسان ، معماران و مشخص کردن تقسیم کار، یا شناسایی عوامل مختلف باعث شده است پیچیدگی‌های پروژه‌های ساختمانی را تا حد اسناد آن به شاه حاکم نتزل دهیم. در چنین نظری صاحب منصبان امپراتوری و حکام ولایات نادیده گرفته می‌شوند، در حالی که {شناخت} اینان نقش مهمی در ترسیم و ارزیابی معماری دوره قاجار دارد که امیدواریم بتوان آن را در اینجا اثبات کنیم. کار ساخت و ساز حاج محمدرضاخان ستوده تصویری اجمالی از برخی سازوکارهای مربوط به تدوین سلیقه معمارانه این عصر در چالشتر و مناطق اطراف را ارائه می‌کند.



نقشه شماره ۱ موقعیت جغرافیایی چالشتر

خاندان ریاحی از دوره حاکمیت زند در دهکرد(شهرکرد) قدرت گرفتند و سپس استقرار خود را به چالشتر انتقال دادند. حاج محمدرضاخان به علت اینکه نسب خود را به حر بن یزد ریاحی می‌رساند، فامیل ریاحی را بر خود گذاشتند ولی بعد از مدتی نیز لقب ستوده را اختیار نمود. او یکی از خوانین اواخر دوره زندیه و اوایل دوره قاجار در چالشتر است. زمانی که او بر حکمرانی چهارمحال گمارده شد، توانست امنیت را در منطقه گسترش دهد. قبل از او مرکزیت شهرکرد در قریه شهرک بود که از زمان نادر شاه بر حکمرانی منطقه گمارده شده بود؛ ولی از اواخر زندیه به بعد مرکزیت به چالشتر در ۷ کیلومتری شهرکرد(دهکرد) انتقال یافت. در طی دوره حکمرانی خود در چالشتر و چند پارچه ابادی اطراف اقدام به ساخت بناها، اباد کردن ویرانی‌ها و ساخت بناهای عام‌المنفعه نمود.

موقعیت جغرافیایی

شهرستان شهرکرد مرکز استان چهارمحال و بختیاری با مساحت ۳۷۲۶/۲۵ کیلومتر مربع ۲۴ درصد از مساحت کل استان را به خود اختصاص است. چهارمحال و بختیاری از قدیم و طبق اسناد موجود حداقل از قرن ششم ه.ق بدین نام شهرت داشته است. محال اربعه که به چهارمحال شهرت دارد عبارتند از : لار، کیار، میزدج و گندمان. روستای چالشتر در پنج کیومتری شمال غرب شهرکرد(نقشه شماره۱)، نزدیک ده سال پیش تاکنون به منطقه چهار شهرکرد، تغییر نام داده است. بافت اصلی چالشتر در گذشته، در دل قلعه‌ای مربع شکل در ابعاد ۳۵ متر واقع بود. این قلعه اکنون تخریب و به جای دیوارهای آن خیابان احداث شده است. واحدهای مسکونی که در داخل قلعه واقع شده اغلب تخریب و واحدهای مسکونی جدید در داخل و خارج قلعه ساخته شده است. اکنون بر اطراف قلعه روستا در حول خیابان کشی‌های شرکت سهامی زراعی و عموما در شمال و اطراف جاده ارتباطی شهرکرد در حال توسعه فیزیکی است.(آخوندی، ۱۳۸۵: ۳۷)

چالشتر در دوره‌ای از تاریخ یکی از شهرهای مهم منطقه محسوب می‌شده و این شهر مانند بسیاری از شهرهای دارای کهندژ، شارستان و ربض بوده، که آثار نوشتاری در دست و بناهای موجود کاملا این ادعا را ثابت می‌کنند. در این خصوص اگرچه از نظر

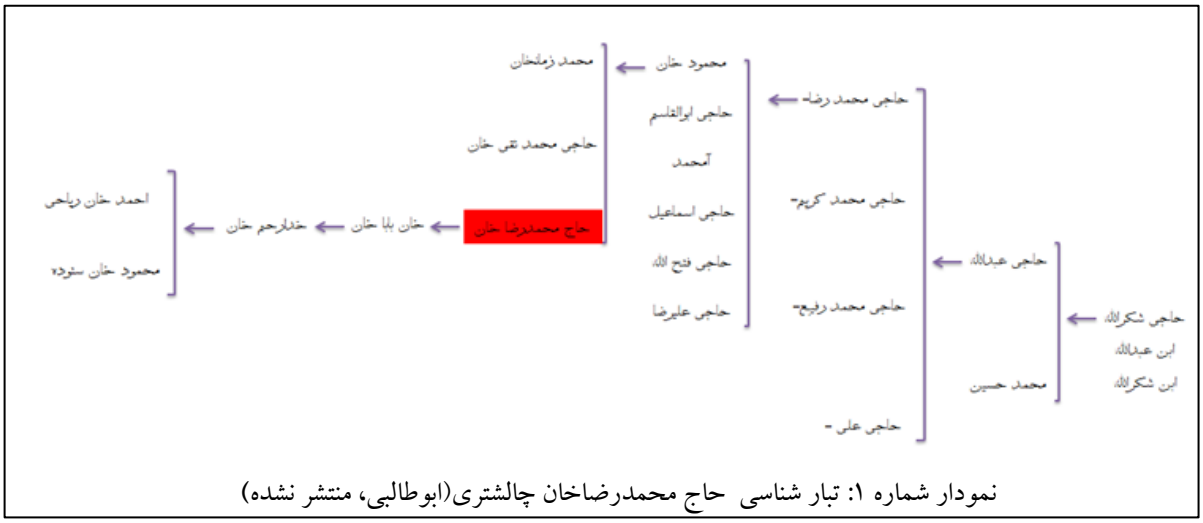
نقش

زمانی فاصله زیادی بین شهرها و دژهای دوران ساسانی در ایران و این شهر کوچک وجود دارد؛ اما آنچه قابل توجه است شباهت زیاد ساخت کالبدی چالشتر با ساخت کالبدی شهرهای دوران ساسانی است. شهری به شکل مربع با برج و باروهای بلند و دروازه‌هایی در چهار جهت اصلی و بازارچه‌ای که مرکز اقتصادی شهر بوده و از یکسو به دروازه اصلی شهر و از سوی دیگر به مسجد جامع و کهندژ راه می‌برد از ویژگی‌های اساسی ساخت فضای این مجموعه است.(اشرفی،۱۳۷۴: ۵۲۱)

کدخداها و خوانین آن منسوب به ریاحی و ستوده از قدرتمندان و حکمرانان محلی اواخر قاجاریه و اوایل پهلوی بوده‌اند. دو گونه سخن در مورد وجه تسمیه این روستا وجود دارد: ۱- آن را مرکب از دو کلمه(چالش) و (تُر) می‌دانند. این دو کلمه مشتق از زبان ترکی هستند. «چالش» به معنای «میدان» و «تُر» را به معنای «جنگ» بیان کرده‌اند؛ بدین معنی «چالُشتُر» را «میدان جنگ» معرفی کرده‌اند(آهنجیده، ۱۳۷۸: ۲۲۶)؛ چون کوه‌های نزدیک چالشتر در شمال و شمال شرق آن به قراولخانه مشهور است، معنی فوق برای این روستا قوت بیشتری دارد؛ زیرا مهاجرین و افرادی که از ناحیه اصفهان قصد حمله یا غارت و هجوم به چهارمحال را داشته با گذر از محل باریکه‌ای رودخانه‌ای زاینده‌رود که در نزدیکی سامان بوده و امروزه پل زمانخان بر آن واقع است، می‌گذشتند و بعد از گذر از سامان اولین مکانی که بر سر راه آنها در رسیدان به دشت شهرکرد قرار داشته، چالشتر است که و به عنوان سه راه چهارمحال به حساب می آمده و بعید نیست که جنگ‌ها و اتفاقاتی در این محل واقع شده که آن را چالُشتُر یعنی «میدان جنگ» نامیده‌اند(آخوندی، ۱۳۷۲ : ۲۱۹).. وجه تسمیه دیگری که برای چالشتر قائل هستند این است که گویند از دو کلمه «چال » به معنی آشیانه و محل استقرار و «اشتر(شتر)» تشکیل شده و چالشتر به معنی «جایگاه شتران» می-باشد(نیکزاد، ۱۳۵۷: ۴۳۵)؛ و امروزه به هر دو صورت «چالُشتُر» و «چالشُتُر» تلفظ می‌شود که به هر حال هر دو تلفظ صحیح است.

تبار حاج محمدرضاخان ریاحی(ستوده)

قبل از تسلط خوانین بختیاری بر چهارمحال، چالشتر مرکز چهارمحال بوده است. آثار ساختمان‌های مخروبه در این روستا مؤید این نظر است؛ ولی از ابتدا بنای آبادی این روستا و سوابق حاکمین قراء چهارمحال اطلاع دقیقی در دست نیست؛ آنچه هست اینکه خانواده‌ای در این منطقه سکونت داشته که احتمالا از خوانسار به این منطقه مهاجرت کرده‌اند. زمان مهاجرت آنان را در اواخر دوره صفویه می‌دانند. در حدود سال هزار هجری شکرالله نامی، از خوانسار به (شهرکرد) یا دهکرد آمد و از آشکرالله مذکور فرزندی ماند به نام عبدالله[1] و او پسری داشت موسوم به حاجی شکرالله که صاحب ثروت و املاکی گردید. او صاحب دو پسر بود عبدالله و محمدحسین؛ و این حاج عبدالله چند پسر داشته که نسبت اربابان و خوانین شهرکرد و زانیان و چالشتر، ... . به موجب آماری که موجود است، ضبط مالیات چهارمحال و حکمرانی آن در عهد کریم خان زند، معروفترین صاحب شخصیت حاج عبدالله و حاج محمد رضا خان نام داشت(آهنجیده، ۱۳۷۸: ۲۲۵)[2] (نمودار شماره۱). طبق آنچه در اسناد آمده است این خاندان نسب خود را به حر بن یزد ریاحی میرساند. به‌طوری‌که در *تاریخ مسعودی* آمده است: "حاجی محمدرضاخان نامی با اسنادی‌که در دست دارد و بسیار اسناد معتبریست خود من هم ملاحظه کردم نسب خود را به حضرت حر ریاحی رحمه الله



نمودار شماره ۱: تبار شناسی حاج محمدرضاخان چالشتری(ابوطالبی، منتشر نشده)

علیه می‌رساند"(*تاریخ مسعودی*، ۱۳۶۲: ۲۳۸). بعد از حاج محمدرضاخان کم کم ناامنی در چهارمحال آغاز شد. در این زمان بختیاری‌ها در بین خوانین چهارمحال نفوذ یافتند به‌طوری‌که خان باباخان برای اعلام دوستی با آنان با دختر یکی از ایلخانان بختیاری ازدواج کرد. در *تاریخ مسعودی* نیز به این موضوع اشاره شده گردیده؛ پس از مرگ حاج محمدرضاخان، حاکم چهارمحال فرزندان او بر اثر بی کفایتی و نفاق و اختلاف اولادش مردم ناراضی شده و شکایاتی به دولت مرکزی نمودند که نتیجه آن برچیده شدن حکومت از این خانواده و واگذاری آن به خوانین بختیاری بود. در همین زمان خدارحم خان فرزند حاج محمدرضاخان که جزء دارالحکومه ظل السلطان بود برای حفظ املاک و اموال خود، تقاضای وصلت با بختیاری می‌نماید. و دختر مرحوم حاج ایلخانی مرحوم حاج ایلخانی یعنی بی بی خدیجه را به عقد او در می‌آوردند و قریه فرادنبه معموره و گشینیزجان را شیربها می گیرند و از اینجا پایه نفوذ و ملکیت خوانین گذاشته می‌شود.(مبینی،۱۳۸۹: ۳۳۲)



سندشماره۱: آرشیو میراث فرهنگی استان(منتشر نشده)

همچنین در ارتباط با سرنوشت این خاندان آمده است: ..." پسر او خان‌باباخان ما را مهمان کرد... و صورت املاکی که شصت پارچه ملک او بود ... بعد از مردن او حسین قلی‌خان بختیاری و سفاهت و بدبختی پسرش خان‌باباخان و برادرش محمد مهدی‌خان و جنگ‌های که با هم کردند و حکام بی‌مروتی که در اصفهان برای مداخل خودشان قیصریه را برای یک دستمال آتش میزدند این خانواده را چنان برچیدند که گویا از آن مکنت‌ها و آن

جلالت‌ها و املاک غیره غیره هیچ باقی نماند."(*تاریخ مسعودی*، ۱۳۶۲: ۲۳۹).

نقش حاج محمدرضاخان در معماری چالشتر

در توصیف پیرمردها از دوره حکمرانی خان‌ها به صورت "از خدا بی خبر" عموماً یاد شده است. اصولا خوانین در زمان حکمرانی خود عاری از احساسات و عاطفه بوده و تنها تشنه قدرت و ثروت بیشتر بودند. آنان با به کار بردن قدرت زور و چماق و سوء استفاده از قدرت، سلطه خود را بر مردم مستحکم‌تر می‌نمودند. آنان القاب دهان‌پرکن هم برای خود ساخته‌اند به عنوان حاکم آمده، زمین‌ها را با زور کتک، چوب و فلک و با اسم خرید ،که در قباله ذکر می‌شده، از مردم گرفته و سلطه خود را بر سر آنها گسترده و رژیم ارباب و رعیتی را بر قرار می‌نمایند. البته در طول تاریخ ایران این یک قاعده بوده هرکه قدرت را به دست می‌گرفته خود را صاحب همه چیز مردم می‌پنداشته و این را حق خود می‌دانسته و بر این باور بوده که بایستی فرمان دهد و دیگران هم فرمان برند؛ دیگران بایستی کار کنند تا او در رفاه باشد. به همین جهت خان‌ها زمین‌ها را از مردم می‌گرفته‌اند تا ضمن بردن بهره مالکانه و بدست آوردن ثروت‌های باد آورده و کلان مردم را نیز در فقر و زیر دست خود قرار دهند تا کسی نتواند ابراز وجود کند و مردم ما هم در طول تاریخ آگاهانه و یا نا آگاهانه این روش زور مداران را پذیرفته‌اند که؛ هرکه زورش بیش، حقش بیشتر !.. با یک چنین توصیفی که از دوره حکمرانی خوانین در تاریخ این سرزمین بر جای مانده است، آنچه حاج محمدرضاخان انجام داد جای تعمل دارد. وی نسب خود را حر بن یزید ریاحی می‌رساند؛ بنای می‌سازد که آیات قرآنی در بالاترین مکان اتاق نشیمن نوشته می‌شوند؛ مسجد و حمام می‌سازد؛ که نشان می‌دهد او در کنار حکمرانی در منطقه به دنبال خدمت به مردم است. بعضی از بناهای عهد حاج محمدرضاخان که امروزه وضع مناسبی دارند، در منابع آن روزگار به طرزی شاخص جلوه‌گر شده‌اند. با آنکه فقط آثار کمکی باقی مانده ولی باید تلاش نموده تا بتوانیم تصویری کلی از فعالیت معماری‌اش ترسیم کنیم و چهار چوبی را معین کنیم که در قالب آن بتوان ماهیت و اهمیت نقش حاج محمدرضاخان را در این بین مشخص نماییم. اینکه حاج محمدرضاخان در امور منطقه‌ای که مردم نقش اصلی در این بین دارند، نقشی کلیدی داشت و به عنوان خان در منطقه بوده است تصادفی نمی‌باشد. به رغم اطلاعات بسیار اندک از چگونگی ریختن این طرح‌ها و متصدی آنها، بعضی منابع سهم عمده کار را به حاج محمدرضاخان نسبت میدهند؛ مثل احداث چندین باب حمام، مسجد، بازسازی پل‌ها، آبادکردن آبادی‌های و ... ؛ هر چند هیچ از این موارد نقش ویژه‌ای را که احتمالا حاج محمدرضاخان در طراحی و ساخت بناها ایفا می‌کرده است، به خوبی روشن نمی‌کند؛ ولی موارد مذکور تا حدودی پیشنه‌ای از اوضاع و احوالی را در اختیار می‌گذارد که در آن، حاج محمدرضا نقش مستقیم‌تری در پدید آوردن معماری ایفا می‌کرده است[۳]. او در امر تجارت و بازرگانی گام‌های مهمی برداشت(در یکی از اسناد اشاره می‌شود که فردی در قریه سورشجان از توابع چهارمحال در عوض مبلغی و مقداری از محصول در اختیار

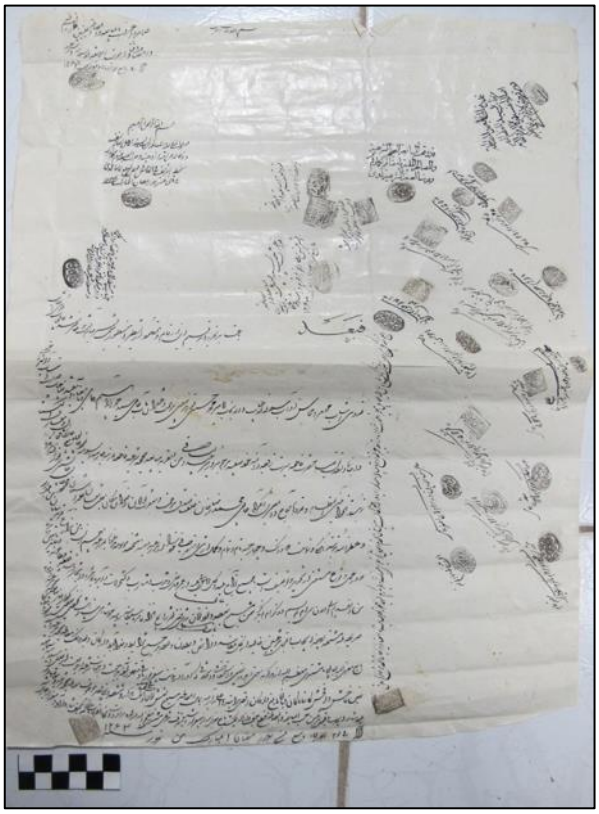
فرد دیگری قرار می‌دهد. ولی زمانی که خود صاحب اصلی قصد زارعت در مزرعه را دارد دستور حاج محمدرضاخان مشخص می‌کند که مقدار مالیات تعیین شده را مطابق نوشته‌ای که قبلا به امضاء رسیده باید پرداخت شود ولی منافعی که از کشت و کار بدست می‌آید باید خرج گذران زندگی خود کند)(سند شماره۱). او ضمن تعمیر و مرمت بناها، از همه مهم‌تر امنیت را به طور کامل به منطقه بازگرداند. نقش حاج محمدرضاخان چیزی بیش از متخصص بنا ساز است. سرای مشهورش و در پی آن بناهای دیگری که ساخته است {تجاری-دینی} را که همه با هزینه بسیار، آشکار منزلت جدید حاج محمدرضاخان تعبیر کرد. ظل‌السلطان درباره او می‌گوید: حاج محمدرضاخان بسیار مرد درست، قابل و پاکبازی بود. شنیدم در عهد او یک راهزن از زردکوه پایش را به خاک چهارمحال می‌گذشت او را گرفته ... و مجددا به زردکوه می‌فرستد...(ظل السلطان، *تاریخ مسعودی*،۳۳۸).

حضور حاج محمدرضاخان در چالشتر و اهمیت او زمانی بیشتر مسلم می‌گردد که در طی یکی از فرمایینی که به امضا می‌رسد که -در قالب آن - از ورود بختیاری به منطقه چهارمحال جلوگیری شود و در سال ۱۲۵۶ قمری هنگام پادشاهی شاه قاجار در آن سند اعلام می‌شود که در غیاب حاج محمدرضاخان چالشتری حاکم چهارمحال نوشته شده است. فرمان دومی که در طهران ممهور به مهر محمد حسین سپهدار رشتی خطاب به حاج محمدرضا خان حاکم چهارمحال است که مقداری گندم برای سیروسات قشون پادشاهی حمل نماید و چون این مقدار اضافه بر ابوابجمعی او بوده خودداری نموده و مجددا این شرح را نوشته و چند نفر از معتمدین و مالکین امضا کرده‌اند.(نیکزاد،۱۳۵۶: ۶۶)(سندشماره۲) در *تاریخ* مسعودی نیز اشاره می‌شود به اینکه: " باری خودش و

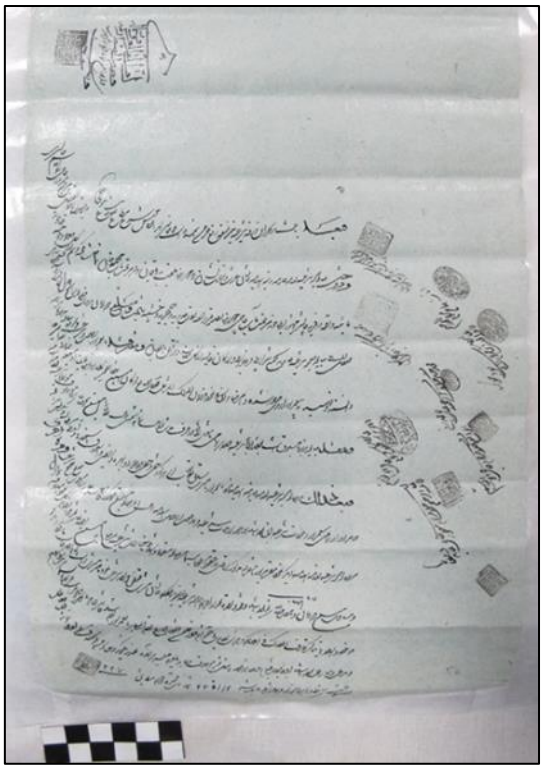


سند شماره۲: (نیکزاد، ۱۳۵۶: ۶۶)

برادرش یکی از کدخداهای بزرگ و ملاکین بزرگ ایران در شمار می‌آیند" (*تاریخ مسعودی*، ۱۳۶۲: ۲۳۹). او در جهت رفاه و رونق کشاورزی، گام‌های بسیار مهمی برداشت؛ قنوات زیادی در اکثر روستاهای چهارمحال حفر نمود و در روستاهای دیگری که قنات داشتند به لایه روبی آنها پرداخت. آسیاب را تبدیل گندم به آرد در اکثر شهرها و روستاهای چهارمحال که حداقل نزدیک به ۱۰۰خانوار یعنی ۵۰نفر داشت ایجاد کرد، مزارع مختلفی که تا زمان او بایر بود آباد نمود(مبینی،۱۳۸۹: ۳۲۶). از آن مهم‌تر در این دوره بود که مهارت نسبتاً زیاد معمارانه حاج محمدرضاخان اصطلاحاً از دل کاخ پدیدار شد. او در طی دوره زمامداری خود بناهای را ساخته و در مواردی بازسازی می‌کند: ۱-ساخت عمارت



سندشماره۴: آرشیو میراث فرهنگی استان(منتشر نشده)



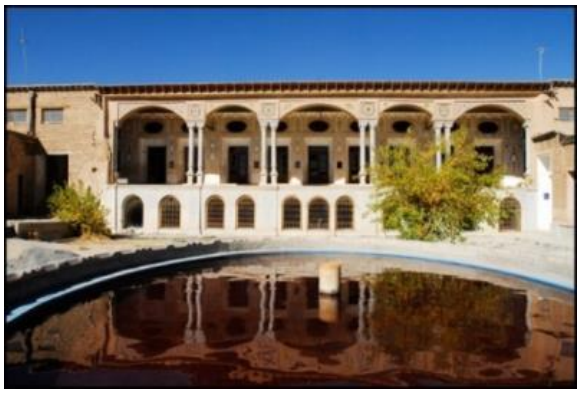
سندشماره۳: آرشیو میراث فرهنگی استان(منتشر نشده)

ستوده ۲-ساخت مسجد ۳-ساخت بناهای عام المنفعه از جمله حمام ۳-ساختن و آباد کردن آبادی‌های رو به ویرانی ۴-ساخت جاده گردنه رخ در اتصال شهرکرد به اصفهان ۵-بازسازی پل زمانخان ۶-ساخت کلیسا برای ارامنه استان؛ او همچنین به ساختن عصارخانه در اکثر نقاط استان همت گماشت؛ در نمونه اسناد قدیمی باقی مانده در مواردی این مسئله تایید شده است و گفته شده:" که طاحونه‌ای مرحمتی حاج محمدرضاخان در قریه چالشتر"(سندشماره۳)؛ در نمونه‌ای دیگر ضمن اشاره به محمودخان چالشتری به املاک کشاورزی او در منطقه چم زین در سامان مطالبی را یادآور می‌شود. در ذیل این مطالب اشاره به حاج محمدرضاخان به عنوان خلف محمودخان می‌شود و به ساخت طاحونه و قلعه در این منطقه اشاره می‌شود. او در امر بهداشت عمومی و ارتقاء آن در روستاهایی که جمعیت کافی داشته به ساختن حمام دست زد[۴] (سندشماره۴).

در ادامه جهت آشنا شدن با شخصیت حاج محمدرضا خان چاشتری و اطلاعات کلی آورده شده در این اسناد به معرفی آنچه او ساخته است می پردازیم. هر کدام از بناهای که او می‌سازد دارای ویژگی‌های است که تا حدودی علاوه بر روشن ساختن معماری دوره قاجار شخصیت او را نیز روشن می‌سازد. بر اساس شواهد و قرائن و چگونگی ساختار و سازمان شهر قدیمی می‌توان گفت که نظام‌خانی بر شهر و تشکیلات و سازمان سیاسی-اقتصادی و اجتماعی آن تلسط داشته است. ارگ حکومتی(قلعه خانی) در یک موقعیت برتر قرار گرفته و از نظر فضایی فاقد ارتباط فضایی ساده و مستقیم با سایر عناصر می باشد، قلعه به صورت خودکفا عمل می کرده و عناصر آن عمدتا درونگرا بوده است. حکمرانان محلی بر تمامی ابعاد اقتصادی – سیاسی و اجتماعی شهر و همچنین ساخت و سازها و عمران آن تاثیر گذار بوده است، به طوری که گفته می‌شود بسیاری از عناصر مهم شهری مانند مسجد، حمام، دیوارها و برج‌ها توسط خان شکل گرفته است(اشرفی،۱۳۷۴: ۵۲۶). یکی از شعرای چالشتر(حاج ابوالفتح ابن حاجی ابوالقاسم معروف به آثم)[۵] در مدح حاج محمدرضاخان شعری سرود:

شکر لله که از گلشن شکر اللهی — نونهالی چو تو این گُلبُن جان کرد
سرو بستان رضا گُلبُن باغ محمود — که شده همّتش از چرخ فراتر ز علو
خویش و اقوام تو از تو همگی روشن چشم — همچو شمعی که در انجمنی را بر تو
خوشه چینان کمین خرمن احسان ترا — خرمن مبوی خوشه پروین بد و جو
چون تو بر رخش نشستی ببرت رستم زال — به مثل همچو یکی طفل بود رو در رو
باد رخسار تو پر وضو ز عنایات اله — تا بود دیده آثم ز جمالت پر ضو

(نقل از دیوان تالیف سرهنگ اوژن و مخزن الدرر)

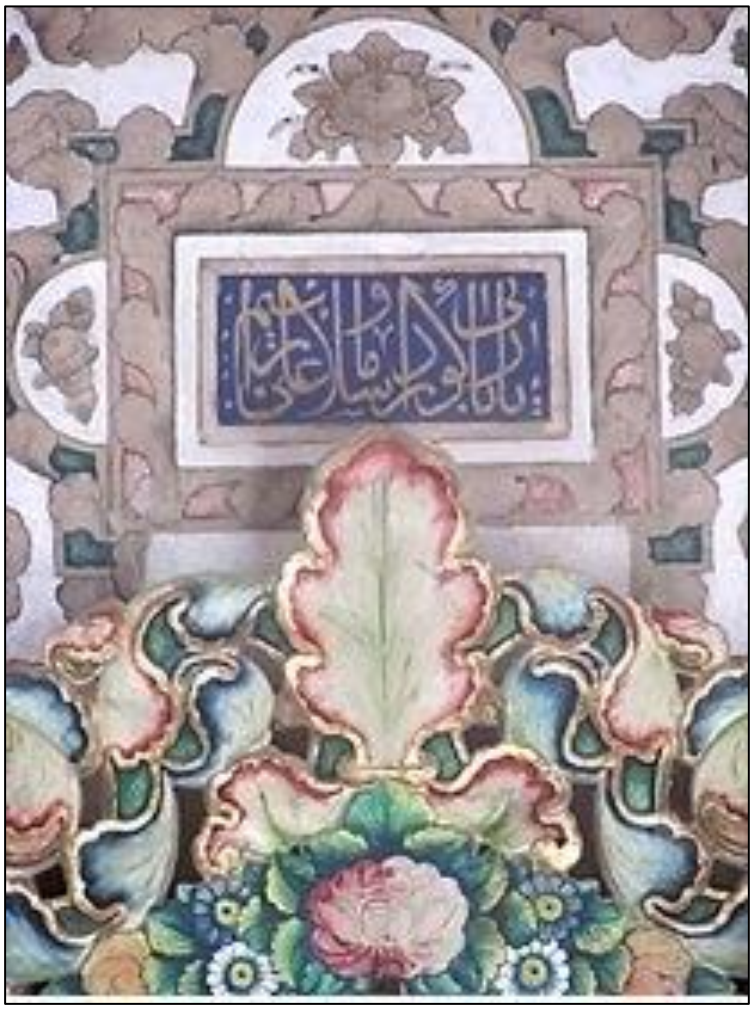




عمارت ستوده

عمارت ستوده در غرب قلعه خدارحم‌خان قرار دارد و دیوار شرقی آن را دیوار پشتی یکی از اعیانی‌های دو طبقه قلعه خدا

رحم خان تشکیل می‌دهد و توسط محمدرضاخان ستوده ساخته شده است[۶] (تصویر شماره۱)؛ هر چند قسمت‌های زیادی از بین رفته است ولی قسمت شمالی بنا که شامل یک ایوان رو به حیاط است باقی مانده است. بنای پنج دری و ایوانی متشکل از ۱۲ ستون به صورت جفتی[۷]. اتاق پنج دارای تزیینات نقاشی زیبا که با رنگ-های پر جلا چون سبز، طلایی، لاجوردی و قرمز ایجاد شده(تصویر شماره۲)؛ اتاق اصلی دارای نقاشی‌های از تصاویر اروپایی ،داستان-های کهن فارسی، نقش گل و گلدان و گل و مرغ است. دو اتاق گوشواره دارای نقاشی های تک رنگ و نقش گل و گلدان و آیینه و شمعدان بر روی گچ ایجاد شده است؛ اما نکته جالب توجه استفاده آیات قرآنی و ادعیه بر بالاترین قسمت‌های این اتاق‌های اصلی، سقف بنا و بالشتکی ستون‌های ایوان است(تصویر شماره۲). تاریخ حک شده بر ستون‌ها ۱۳۲۳ ه.ق است. پلان بنا مستطیل و دو طبقه ساخته شده است که ایوان ستون‌دار آن رو به شرق قرار دارد. فاقد برج بوده، ولی دیگر خصوصیات قلعه را دارد(آهنجیده،۱۳۷۸: ۲۲۸)(پلان شماره۱). شاید بتوان گفت که تنها قلعه در استان و نمونه ای نادر در کشور است که یک ارگ حکومتی در کنار آن مسجد نیز ساخته شده است. طبق شواهد این قلعه یا ارگ در ابتدا دارای ۲۲ برج و بارو بوده است که متاسفانه تخریب شده اند. زمانی‌که برج و باروها ساخته شده، یکی از قوانینی که حاج محمدرضاخان وضع کرد این بود که به خاطر امنیت کسی دورتادور برج و بارو حق ساخت و ساز ندارد؛ به همین علت فاصله بین برج و بارو تا خانه‌های مردم در نظر گرفته شده بود که عموما به صورت ساباط بوده است. بر اساس شواهد و چگونگی ساختار و سازمان شهر قدیمی می‌توان گفت که نظام خانی بر شهر و تشکیلات سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی آن تسلط داشته است. قلعه حکومتی در یک موقعیت برتر قرارگرفته و از نظر فضایی ساده و مستقیم با سایر عناصر می باشد. قلعه به صورت مستقیم عمل میکرده و عناصر آن عمدتا درونگرا بوده است. حاج محمدرضاخان علاوه بر چنین سرای پرکار و مزینی، بناهای دیگری را نیز ساخت. این بناها در طول زمان مرمت و دگرگون شده و اکنون ویرانه‌ای از آنان بر جای



تصویر شماره۲: سربخاری تزیین شده با آیات قرآنی اتاق گوشواره

مانده است.



تصویرشماره۳: سرستون‌های ایوان شرقی با آیه الکرسی؛ (آرشیو شخصی)

ارزیابی ارزش معمارانه این بناها در حوصله این مقاله نمی‌گنجد؛ ولی اشاره‌ای بدانها برای نشان دادن دامنه حمایت شخصی حاج محمدرضاخان از معماری کافی است. از زمره این بناها، مسجد و حمام‌های است که جزئی از بناها عمومی بوده که به دست او ساخته و یا آباد شده‌اند. در عهد قاجار، ساخت بناهای عمومی و اهمیت به بناهای عام‌المنفعه در جای خود مهم است. به هر حال چنان که خواهیم دید، شیوه بیان این عبارت و صراحت آن حاکی از قدرت و نفوذی فوق العاده است.

آنچه در عمارت ستوده، ایوان شرقی(تصویر شماره۳) و سر در ورودی اهمیت می‌یابد، به کار بردن آیات قرآنی است؛ با وجود اینکه بنا یک بنای اشرافی و خانی است جایی بسیار تعجب دارد. آیات قرآنی از لحاظ مکانی در بالاترین قسمت و درست در روبه روی دید افرادی است که وارد میشوند. گفته شده چون این خاندان متعلق به این منطقه نبوده‌اند و از جای دیگر آمده اند به دنبال اتصال تبار خود به بزرگان دین بوده-اند تا به نحوی حمایت مردم را جلب کنند؛ اما اگر چنین است و بهتر است نوعی عوام فریبی بدانیم، ساخت مسجد، حمام، عصارخانه، آباد کردن روستاها و ... چه می‌شود؟ بسیاری از این ساختمان‌ها بعد از وی دیگر اهمیت ندارد. بیشترین اهمیت به مردم در زمان حاج محمدرضاخان و محب علی بیک در قریه شهرک



تصویرشماره۵: درب کناری مسجد در جنب عمارت؛ (آرشیو شخصی)

انجام می‌شود؛ تقریبا در اکثر اسناد اشاره نام محمدرضا خان با احترام خاصی به کار رفته و ساخت بسیاری از بناها را با عنوان مرحمتی حاج محمدرضاخان چالشتری بیان نموده‌اند و اغلب با پسوندهای چون کریم یاد می‌کنند. علاوه بر آن بناهای خانی و اشرافی دیگری نیز در استان وجود دارد که آیات قرآنی در آنان دیده نمی‌شود! همچنین بسیاری از آنچه او انجام داد در زمان جانشینانش دیگر پیگیری نمی‌شود؛ پس بهتر است عوام فریبی را با دقت بیشتری به کار برد. درست است که قاجار چون صفویه از پشتوانه قوی برخوردار نبودند و شاهان قاجار به دنبال جلب حمایت علما می‌رفتند و مراسم عزاداری برای امامان عمومی شد؛ ولی در ارتباط با حکمرانان محلی در مناطق مختلف مورخین محلی بهتر قضاوت کرده‌اند. با این اوصاف شاید بتوان پذیرفت

حاج محمدرضا خان چالشتری را فردی معتقد بدانیم که ضمن نشان ارادت با نوشتن آیات قرآنی بخشی دیگر از اعتقادات خود را با آن فرهنگ عمومی شیعه با ساختن مسجد نشان می‌دهد؛ شعار اسلام: «النظافه من الایمان» را قبول دارد و حمام‌ها را در کنار مساجد ساخت یا بازسازی میکند؛ شعار اسلام مبنی بر احترام به ادیان دیگر را قبول دارد و اقدام به ساخت کلیساها برای ارامنه استان نمود.



تصویرشماره۴: حیاط مسجد جامع چالشتر

مسجد جامع چالشتر

ساخت مسجد در کنار مجموعه مسکونی خان که به مسجد جامع معروف است. مسجد جامع چالشتر به تاریخ احداث ۱۲۶۷ ه.ق ساخته شده است(تصویر شماره۴). یکی از درهای این مسجد دقیقا رو به ورودی قلعه باز می‌شود(تصویر شماره ۵). ساختار این بنا به صورت دو ایوانی در شمال شرقی آن رواق‌های در شرق و غرب مسجد، گنبدخانه در جنوب‌غربی مسجد است. مسجد دارای دو شبستان بهاره و زمستانه است. شبستان زمستانه آن ستون-دار (تصویرشماره۶) و در امتداد پشت رواق غربی مسجد و سقف آن از شبستان بهاره کوتاه تر است.



تصویرشماره۶: شبستان داخلی مسجد جامع چالشتر؛ (آرشیو شخصی)

مسجد دو ورودی در جنوب‌شرقی و جنوب غربی(پشت گنبد خانه) می‌باشد که در حال حاضر ورودی جنوب‌غربی که در اصلی مسجد بوده است مسدود و رفت و آمد از در جنوب شرقی صورت می‌گیرد. از جمله ی تزیینات مسجد کاشی کاری در ایوان و هر دو ورودی و رواق‌ها، آجر کارهای گنبدخانه و منبر چوبی منبت کاری، معرق و گره‌چینی شده و حوض درون حیاط که جزئی از الحاقات بعدی است، را می‌توان برشمرد. ناگفته نماند که سردر ورودی الحاقی است و در دوران معاصر اضافه شده است. گفته‌های اهالی حکایت کننده‌ی سنگی جلو در ورودی مسجد است که برای انجام عمل تیمم درون آن را خاک می‌ریخته‌اند و به سنگ تیمم معروف بوده است. حاج محمدرضاخان دقیقا عین همین مسجد را در شهرکرد می‌سازد که به مسجدخان معروف

است. بر روی دیوار بیرونی مسجد تاریخ ۱۲۶۸ه.ق نیز حک شده است. معماری این مسجد با مسجد خان شهرکرد شبیه یکدیگر هستند.

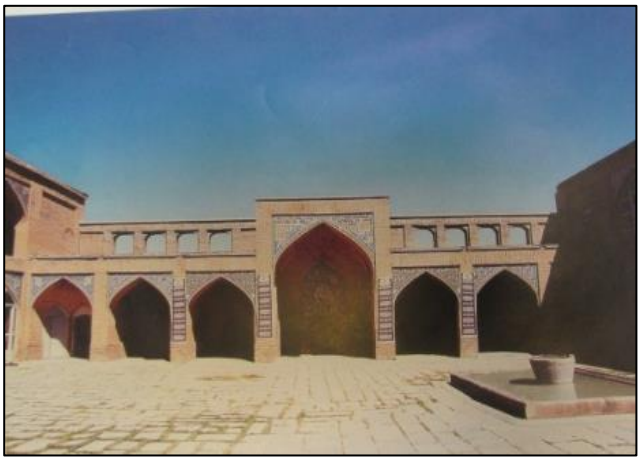
مسجد جامع شهر به عنوان عنصر مذهبی، سیاسی و اجتماعی درست در مرکز شهر و در محل تلاقی راه‌های اصلی واقع شده و این عنصر در حد فاصل مجموعه تجاری (بازار) میدانچه و قلعه خان یا کهندژ قرار داشته و بدین ترتیب هم با عنصر اقتصادی و تجاری شه و هم با عنصر سیاسی در ارتباط مستقیم بوده است. در رواق های شرقی و غربی تریینات کاشی گل و بوته به کار رفته است که این کاشی‌ها با آیات قرآن و تاریخ احداث مسجد بر روی آنها تزیین شده است. مسجد جامع شهرکرد در سال ۱۲۷۰ ه.ق به دستور حاج محمدرضاخان شهرکرد احداث گردید. این بنا تماما آجری و چهارگوش به ابعاد ۲۲*۲۲ سانتیمتر و به سبک عالی بنا شده و پلان آن بر درگفته شده از سبک معماری مسجد حکیم اصفهان است. این مسجد تنها مسجد چهارایوانی است و دارای دو شبستان تابستانی و زمستانی است. کاشی کاری هفت رنگ، طاق نماها، حوض، طاق نماهای جناغی، آجرکاری، درهای چوبی، گره چینی و منبر منبت کاری شده، از ویژگی‌های معماری و هنری این مسجد است. قسمتی از شعرهای که روی یکی از دیوارهای مسجد نوشته شده چنین است:

تبارک الله از این مسجد جدید مشیّد — که سرکشیده ز رفعت بر اوج چرخ ممرد
رسانده اصل بنای متین به ماه و بهر — گذشته فرع بنا تا به ماه و مهر مصعد
چو نور مهر بر او تا بیندازد دریچه شرق — کند بساحت مغرب سواد سایه معدد
بحیرت از خِرَدم شد سوال بانی مسجد — بگفت حاج محمد رضا خان موید
جهان جود و معانی که از تفضل ایزد — شکوه دولت و جاهش شود بد هر موبد
سوال کرد ز تاریخ مخلص از خرد، او گفت — شده است کعبه دوم همین جدید معبد۱۲۶۷

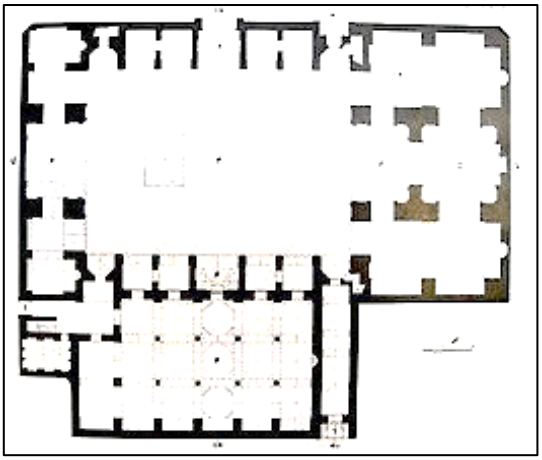
(نیکزاد، ۱۳۵۷: ۴۷۱).

مسجد جامع شهرکرد(مسجد خان)

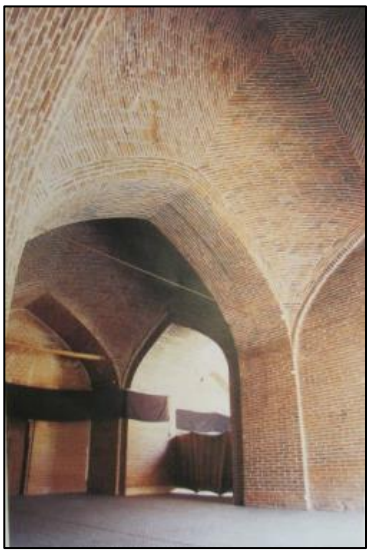
مسجد جامع شهرکرد به سال ۱۲۷۰ه.ق و به دستور حاج محمدرضاخان چالشتری ساخته شده است. سبک معماری این مسجد چهارایوانی و دارای دو شبستان زمستانه و بهاره است(پلان شماره۲). شبستان زمستانه در ضلع‌غربی صحن(تصویر شماره۷) و به عمق یک متری زمین قرار دارد و دارای ستون‌های سنگی ئر زیر طاق و گنبد است(تصویرشماره۸). شبستان بهاره با گنبد مرکزی و گنبدخانه‌های جانبی در ضلع جنوبی واقع و حجره‌ها و رواق صحن مسجد را دربرگرفته‌اند (آخوندی، ۱۳۸۵: ۹۱). این مسجد دارای سه درب ورودی است که در شمال و شرق و غرب واقع شده‌اند. پشت نعل‌های داخل صحن دارای تزیینات

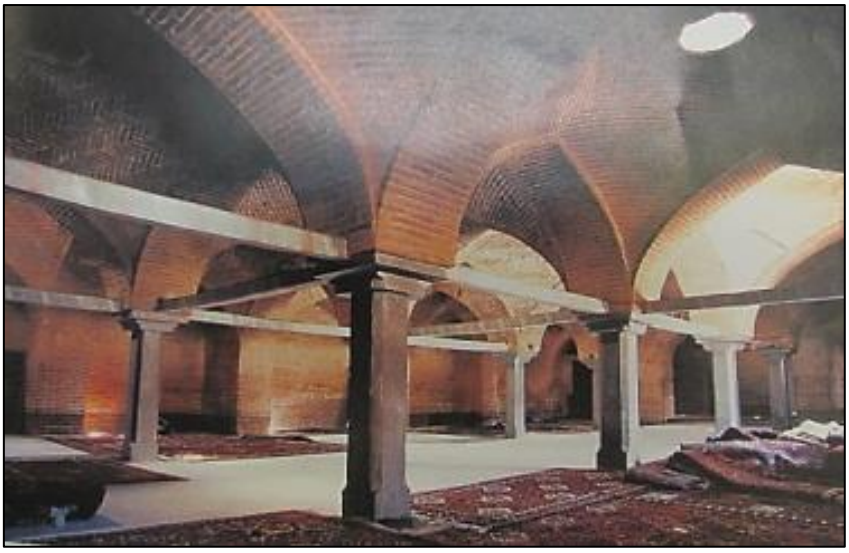


تصویر شماره۷: نمای ضلع غربی، (گنج نامه، ۱۳۸۳: ۱۶۸)



پلان شماره۲: پلان مسجد خان شهرکرد؛ (گنج *نامه*، ۱۳۸۳: ۱۶۹)





تصویرشماره۸: فضای داخلی گنبدخانه و شبستان ستون‌دار (گنج *نامه*، ۱۳۸۳: ۱۶۹)

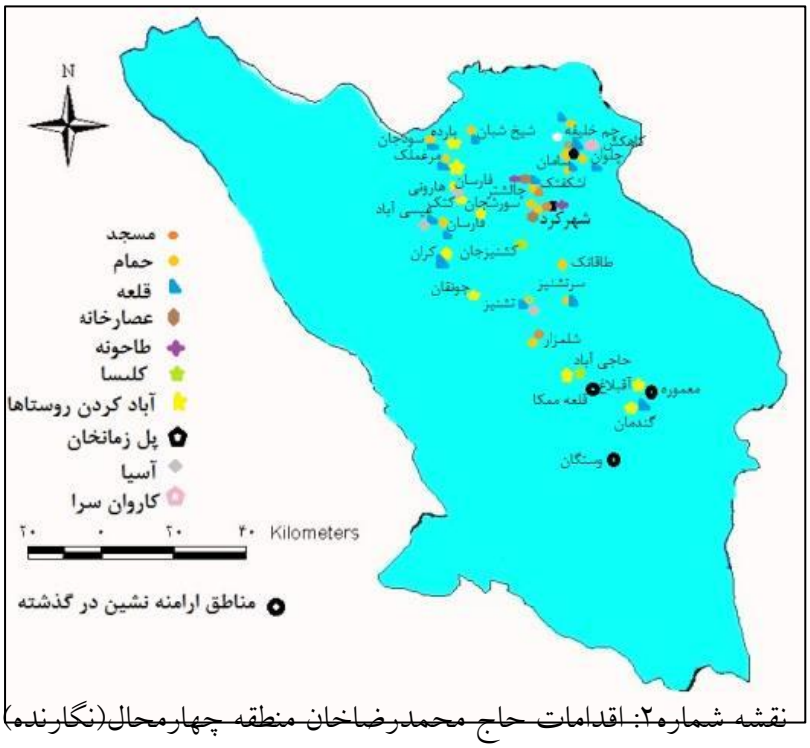
کاشی‌های هفت رنگ و بر بدنه شمالی نیز کاشی‌هایی که شامل آیات قرآنی و اشعار محتشم کاشانی است به وسیله موسوی‌زاده

کاشی‌بر، تهیه و نصب گردیده است.

در سمت شمال دو غرفهٔ فوقانی با درب و پنجره‌های چوبی مشبک و ظریف ایجاد شده که برای مطالعه و سکونت اهل منبر اختصاص دارد. این مسجد از بناهای قدیمی و خوب این شهر و تنها مسجد چهارایوانی در استان محسوب می‌شود. این مسجد توسط اهالی دهکرد به مسجد خان معروف است(بنی‌طالبی، ۱۴۳-۱۴۴). از این مسجد تقریبا در وسط شهر(محله بالا) واقع شده وسبک ساختمان آن بسیار شباهت به مسجد حکیم اصفهان دارد.

حمام خان شهرکرد

حمام خان متصل به مسجد خان(مسجد جامع) و در ضلع شمالی خیابان ملت شهرکرد قرار دارد. دارای دالان ورودی، سربینه و گرمخانه است. سقف گرمخانه روی ستون‌های سنگی واقع است. تاریخ ساخت آن هم زمان با مسجد به سال ۱۲۷۰ ه.ق است. گرمابهٔ خان قدیمی و عالی در سمت جنوب و متصل به بنای مسجد خان ضده، از گرمابه‌های بسیار بزرگ و مجهز است که تنها صحن آن حدود یکصد متر مربع و با ساختمان مسجد مزبور(جامع=خان) همزمان است و علاوه بر فضای وسیع قسمت بیرونی جامعه و رختکن که مرتفع‌تر از سطح زمین و به شکل زیبایی ساخته شده، در وسط دارای حوض هشت ضلعی و در اطراف ستون‌های سنگی قرار دارد. تقریبا از جهت ساختمان و آجرکاری با ازاره‌های سنگی و غیره به سبک ساختمان گرمابه‌ی شاه اصفهان بنا گردیده و در قسمت گرمخانه دارای حوض‌های متعدد و بسیار پاکیزه و روشن است. در جنب این بنا گر مابهٔ کوچک زنانه، حوض و منبع و چاه آب قرار گفته بود که اخیراً آنها را خراب کرده، تبدیل به فروشگاه تعاونی نموده‌اند. این گرمابه از



نقشه شماره۲: اقدامات حاج محمدرضاخان منطقه چهارمحال(نگارنده)

بناهای آجری بسیار مستحکم و زیبا و جزء ابنیهٔ قدیمی است که با ساختمان مسجد، مجموعهٔ نفیسی می‌باشد که می‌بایستی

حفظ شود و بیشتر از این تصرفات ناروا در ساختمان و سبک قدیمی آن به عمل آورده نشود. در ضمن گلخن و منضات آن در خارج گرمابه قرار گرفته است(بنی‌طالبی، ۱۳۹۱:۱۵۸-۱۵۹).

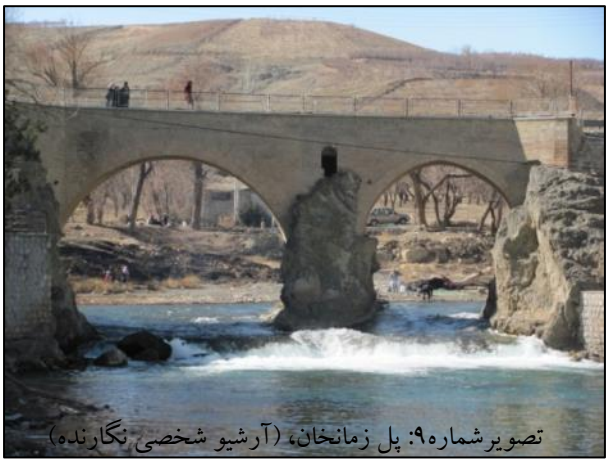
بناهای عام المنفعه

علاوه بر ساخت مسجد که کار مهمی بوده است؛ در *مرآه البلدان* آمده است که در چند پارچه آبادی دیگر نیز حاج محمدرضاخان اقدام به ساخت هم مسجد و هم حمام کرده است(نقشه شماره۲). مسلما مسجد و حمام در فرهنگ عامه مردم از اهمیت خاصی برخودار است؛ هم نشانه‌ای از اعتقادات و هم نشان از اهمیت به زندگی عمومی مردم است. سند مهمی که اطلاعات خاصی در اختیار ما قرار میدهد، توصیفاتی است که در مرآه البلدان آمده است: قریه اشکفتک محاذی چالشتر است ... دو باب عصارخانه با یک مسجد و حمام خوب حاجی محمدرضا خان در ان ساخته بود(*مرآه البلدان*: ۵۲). قریه زانیان ... حمام و مسجد خوب از بناهای **حاجی محمد رضا** خان دارد ... . قریه دهکرد یکفرسخی چالشتر هزار خانوار جمعیت و چشمه دارد حوالی چالشتر از انجا زایش میکند تا میرسد بدهکرد... حمام خوب آنجا را **حاجی محمدرضاخان** و جد خان‌باباخان ساخته .. (همان: ۵۲). قریه مرغملک مرحوم **حاجی** محمدرضاخان اباد کرده قلعه و حمام بسیار خوب و چهار پنج چشمه دارد(همان:۵۴). قریه شیخ شبان رعیت آنجا همه ساداتند امازاده واجب التعظیم سید بهاء الدین حوالی شیخ چوپان واقع است... حمام در ان هست یکی **حاج محمدرضاخان** ساخته است ...(همان:۵۴). قریه کرم دره ملکی رعیت است اکثر ساداتند سی چهل خانوار انجاست **حاجی محمدرضاخان** حمامی انجا ساخته است... (همان: ۵۵). قریه چم خلیفه ملکی محمد مهدی خان و خان‌باباخان از رودخانه زاینده‌رود مشروب می‌شود بیست و پنج خانوار جمعیت انجاست و سی خروار هر سالی بذر افشان انجاست مسجد و حمامی **حاج محمدرضاخان** آنجا ساخته است ... . کاکا ملکی خان‌باباخان است از رودخانه زاینده‌رود مشروب میشود ... حمامی هم **حاجی محمد** رضاخان ساخته است(همان:۵۶). قریه سامان سیصد خانوار جمعیت دارد ملکی رعیت دارای باغات بسیار ...سه حمام در این قریه است که یکی از آنها را **حاجی محمدرضاخان** ساخته اکنون هم میگویند مالکین آنجا مسجد بسیار خوبی بنا کرده‌اند ... . قریه قهفرخ دو رشته قنات دارد ... سه حمام مرحوم **حاجی محمدرضاخان** انجا قلعه بسیارخوبی ساخته است... .. قریه طاقانک ملکی خان‌باباخان است ... **حاجی محمدرضاخان** هم حمام خوبی بنا کرده ... . قریه چلوان ... حمام انجا را **حاجی محمدرضا خان** ساخته است(همان: ۵۷و۵۹).

منطقه کیار[۸]

قریه تشنیز ملکی خان‌باباخان پنجاه شصت خانوار است. قلعه و حمام و آسیا **حاجی محمدرضاخان** آنجا ساخته است ... . قریه شلمزار خالصه دیوان اعلی هشتاد خانوار جمعیت است ... حمام و مسجد رعیتی هم دارد جمعیت آنجا را **حاجی محمدرضاخان** جمع‌اوری نموده است. قریه خیرآباد ملکی خان‌باباخان و مهدی‌خان ... قلعه و مسجد و حمام آنجا را **حاجی محمدرضاخان** ساخته است(همان۵۹-۶۰).

در بخش‌های از توصیفات اشاره به بازسازی پل زمان‌خان(تصویرشماره۹) و ساخت قسمتی از یک مسیر رفت و آمد برای مردم: آسیا پل معروف به زمان‌خان دو چشمه است پایه میان از کوه و سنگ است که تراشیده شده روی آن را طاق زده انداب رودخانه زاینده‌رود،هنگام طغیان آب و غیره تمام از این دو چشمه رد می‌شود، پل بسیار معتبری است. زمان‌خان شخص رعیتی بوده است از اهل قریه سامان چهارمحال تخمیناً پانصد شش صد تومان اخراجات پل معروف نموده است وقتی پل مزبور خراب شده و راه عبور مرور مترددین و قوافل مسدود کردید حاجی محمدرضا خان پل را تعمیر کرد حالا مردم به فراغت و سهولت و اسوده کی عبور و مرور می‌نمایند(*مراه البلدان*، ج۱: ۵۶).


تصویرشماره۹: پل زمانخان، (آرشیو شخصی نگارنده)

پل زمان‌خان از شاهکارهای معماری دوره صفویه است. این پل در ۲۶ کیلومتری شمال‌غربی شهرکرد و ۵کیلومتری شهر سامان بر روی رودخانه زاینده‌رود احداث گردیده است. پل از دو دهانه نامساوی به طول ۵ و ۶/۵ متر تشکیل شده و ستون وسط بر تخته سنگی بریده شده می‌باشد. از نظر اهمیت تاریخی برخی آن را بعد از سی و سه پل اصفهان دومین پل مهم احداث شده بر زاینده‌رود می‌دانند. تاریخ روی پل احداث ۱۳۲۲ه.ق را نشان می‌دهد. از نظر مهندسی تمام نکات توسط معمار رعایت شده است. کدخدای معتبر میرزا حسین کردنه مشهور برخ میانه لنجان . چهارمحال است عبور و مرور از آنجا خیلی صعب و دشوار بوده حاجی محمدرضاخان مخارج زیادی نموده سنگ‌تراشی کرده حالا کجاوه هم به طور سهولت می‌تواند عبور نماید تا انتها یک فرسخ گردنه است(۵۸).

آباد کردن روستاها

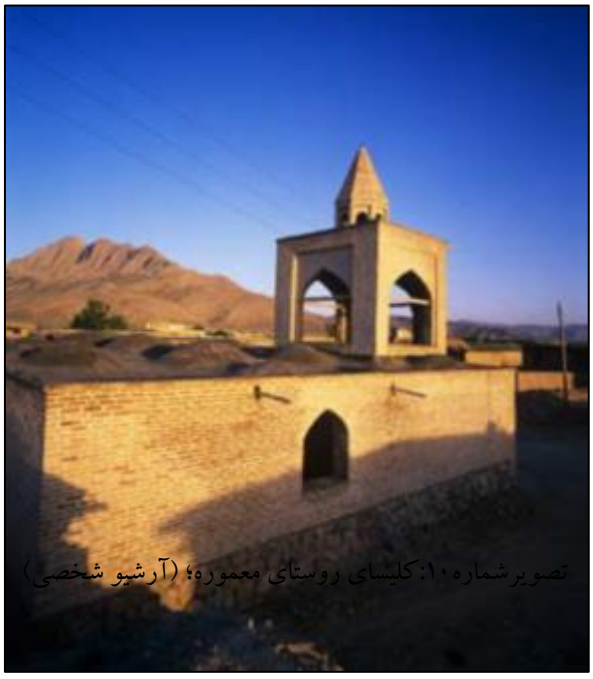
قریه کاکُلک یکرشته قنات دارد نیم سنگ آب از آن جاریست هر سالی ده خروار بذر افشان را مشروب می‌سازد ... آباد کرده حاجی محمدرضا خانست... . قریه هارونی آباد کرده حاجی محمدرضاخان ... . قریه سوده جان خرابه بوده حاجی محمدرضاخان آباد نموده ... قله حاجی محمدرضاخان بالای سر آبادی به جهت محافظت قریه مزبور بوده ساخته است. قریه کتک وسط هارونی و چالشتر واقع است اباد کرده حاجی محمدرضاخان ... . قریه آق بلاغ آباد کرده حاجی محمدرضاخان ... . قریه دانان یکصد و بیست خانوار جمعیت آب آن از چشمه و زیاده از دو سنگ آسیا جاریست حاجی محمدرضاخان قلعه آنجا را ساخته سه دانگ ملکی بستگان حاجی محمدرضاخان سه دانگ ملکی رعیت جزواست هر سالی صد خروار بذر افشان اراضی دارد بسیار جای خبیست اسیا و حمام و مسجد هم دارد ...(همان: ۵۴). قریه سورشجان اباد کرده حاجی محمدرضاخان ...(۵۵). قریه جونقان خراب بوده حاجی محمدرضا خان آباد کرده است.

منطقه میزدج[۱۰]: قریه جوثقان خراب و ده حاجی محمدرضاخان اباد کرده ...(۶۲). در *مرآه البلدان* در ارتباط با میردج می گوید که تمام بلوک کیار شرقی و غرب بختیاری و شمال فریدن تمام این قسمت ها مخروبه بوده و حاجی محمدرضا خان همه را آباد

کرده و در همه جا مسجد، حمام، قلعه و آسیا می سازد. او از اطراف رعیت جمع می کند و در میزدج سکنی میدهد و بیست نفر سرباز در آنجا قرار میدهد تا به محافظت بپردازند. خان باباجان نیز بعد از حاج محمدرضاخان همین روش را در ارتباط با منطقه میزدج همین رویه را ادامه می‌دهد.

کندمان[۱۱]: قلعه حاجی اباد معروف به معمره خرابه بوده حاجی محمدرضاخان آباد کرده(نقشه شماره۵)(۶۳). در ادامه این را نیز باید اضافه کنیم علاوه بر مالیات دریافتی خود حاج محمدرضاخان دارای املاک و مستغلات زیادی بوده و در حین آبا کردن روستاها گاهی از درآمد شخصی خود این کار را انجام میداده است، به طوریکه حتی گفته شده با استفاده از دارای خود، پولی را به مردم می داده و آنان را به روستاهای در حال تخریب می فرستاده. سپس مبلغی را نیز به صورت وام در اختیار آنان گذاشته تا هم برای خود خانه‌ای تهیه کنند و هم کشاورزی یا دامداری را در این روستا دوباره آباد نمایند و مبلغ پول برگشتی با توافق طرفین و با توجه به توان پرداخت آنان برگشت داده شود. در مرآه البلدان اشاره میشود که:"قریه شلمزار ... جمعیت انجا را حاجی محمدرضاخان جمع‌آوری کرده است"(*مراه البلدان*، جلد۱،ص۵۸)."قریه میزدج که حاجی محمدرضاخان آباد کرده و همه جا حمام، مسجد، قلعه و آسیا ساخته و از اطراف رعیت جمع کرده و در میزدج سکنا داد "(همان:۶۱).

ساخت کلیسا


تصویرشماره۱۰:کلیسای روستای معموره؛(آرشیو شخصی)

ارمنیان در روستاهای ارمنی نشین چهارمحال چهارده کلیسا ساخته بودند. سبک بیشتر کلیساهای چهارمحال بازیلیلک بود. پس از مهاجرت ارمنیان از روستاهای چهارمحال بیشتر کلیساها متروک شده‌اند(هومیان، ۱۳۸۲: ۲۱۷). طبق سرشماری خلیفه گری جلفا در سال ۱۸۸۰ م جمعیت ارمنیان جلفا، چهارمحال و بختیاری و فریدن ۱۲۱۳۰ نفر بوده است؛ یعنی ۲۸۰ سال بعد از استقرار ارمنیانف در این تعداد ساکن بوده اند(هومیان، ۱۳۸۶: ۱۶). حوزه خلیفه گری جلفا عبارت از: جلفا، روستاهای ارمنی نشین چهارمحال و بختیاری، فریدن، سلطان آباد(اراک)، خرقان، ...(همان:۲۳). شاه عباس در سال ۱۰۱۳ ق بخش بزرگی از آذربایجان، نخجوان، ارمنستان را از عثمانی ها پس گرفت. بعد از آن شاه عباس بخشی از ارامنه را به داخل ایران و به اصفهان کوچ داد. این کوچ مسلما عده ای زیادی را به همراه داشت که پس از ورود به اصفهان و سکونت در اطراف زاینده رود، عده ای دیگر را شاه عباس به چهارمحال می فرستد. گفته شده در زمان حاج محمدرضاخان اقدام به ساخت کلیسا برای مناطق ارامنه نشین میکند و همچنین مبلغی کمک مالی برای ساخت خانه به آنان داده میشود. ناگفته نماند که ارامنه در تجرات و کشاورزی از مهارت بالایی برخوردار بودند و با حضور در چهارمحال نیز علاوه بر تجارت، کشاورزی منطقه را نیز شکوفا نمودند به طوریکه هنوز نیز اثرات آن از جمله باغ های انگور منطقه باقی مانده است؛ بنابراین حضور ارامنه در این محدوده برای حاج محمدرضاخان نیز سود

خوبی را به همراه داشته است. سردار اسعد در تاریخ بختیاری آورده است:"یک امامزاده{ای} در چغاخور ییلاق در قله کوهی واقع است مشهور به (شاه پرناس). قلعه ممکا دهی است ارمنی نشین نزدیک چغاخور، کدخدای آن دِه که سالش متجاوز از ۱۰۰ بود و بنیه قوی داشت مدعی بود که این امامزاده یکی از شاهزادگان کشیش های ارامنه است. وقتی به مرحوم ایلخانی تظلم کرد که قدغن فرمائید قبر کشیش ما را به ما رد نمایند و مسلمانان زیارتگاه قرار ندهند. کدخدای مزبور می گفت که من در جوانی با پدر و مادی به زیارت این بقعه می رفتم و اینک سه قریه خرابه که در سه طرف این کوه واقع است. سابقا ساکن ارامنه بوده است و نیز مدعی بود که این کشیش مدفون یکی از شاهزادگان بزرگ و کشیش نامی ارامنه بوده. پس از انکه ارامنه را شاه عباس اول به اصفهان کوچ داد اغلب گرفتار امراض شده و به هلاکت رسیدند. شاه عباس خواست آنها را به محلی خوش آب و هوا بفرستد، لهذا آنها را در چهارمحال و فریدن سکنی داد. کشیش مزبور بعد از مدتی از ارمنستان به اصفهان آمده، از آن پس برای استطلاع(پرسیدن، آگاهی بخشی) احوال ارامنه به دهات چغارخور رفت، بعد از چندی ناخوش، مَشرف به موت شد. ارامنه ۳ ده هر کدام خواستند او را در ده خود مدفون سازند. خود کشیش محض رفع تشاجر گفت مرا در قله این کوه که مشرف بر هر سه ده است دفن نمایید..."(سردار اسعد، ۱۳۸۶، ۴۴۲). قریه احواباد خالصه دیوان اعلی جمعیت انجا هشتاد خاوار بود حالا میگویند سی و دو سه خانوار است اب از چشمه و رودخانه هر دو دارد رعیت انجا ارامنه‌اند زراعت‌خانه و جزئی صیفی هر سالی چهل خروار بذرافشان انجاست مالیات پانصد و چهار تومان سرباز ندارد قلعه و کلیسیائی حاجی محمدرضاخان انجا ساخته خانباباخان هم حمامی بجهت ارامنه ساخته. در قریه گندمان " مرحوم حاجی محمدرضاخان قلعه آنجا ساخته است. قلعه حاجی آباد، معروف به معمره خراب بوده حاجی محمدرضاخان اباد کرده و قلعه آجری ساخته است حالا ارامنه سکنی دارند"(تصویر شماره۱۰)(اعتمادالسلطنه، *مرآه البلدان*، ج۴،ص۵۱تا۶۳). منطقه کیار: قریه سرتشنیزیابکان قلعه اجری مرحوم حاجی محمدرضاخان انجاساخته است... . قریه کشنیزکان ملکی خانباباخان و محمد مهدیخان است هر یکی سه دانگ دارند قلعه اجری سیار خوب حاجی محمدرضاخان انجا ساخته است عمارت اربابی در قلعه ساخته شده است رعیت انجا بعضی ارامنه[۱۱] برخی مسلمان ارامنه در کلیسا مشغول طاعت و مسلمانان در مسجد مشغول عبادت... (همان:۶۰). یکی از نمونه کلیساهای باقی مانده با خشت و آجر بنا گردیده است. کلیساهای منطقه چهارمحال بیشترین شباهت را با نمونه کلیساهای منطقه جلفای اصفهان دارند؛ البته اصل کلیسا باقی نمانده ولی احتمالا به بزرگی کلیساهای جلفا اصفهان نبوده اند چرا که جمعیت این منطقه نیز به آن اندازه نبوده که نیاز به کلیساهای بزرگ باشد. اغلب کلیساها ساده و دارای برج ناقوس بوده اند؛ بنابراین ما به بررسی برج ناقوس یکی از این کلیساها با حیطه کلیساهای جلفای اصفهان بررسی میکنیم. برج ناقوس کلیسای معموره مربع شکل است که در وسط ان گنبدی مخروط شکل بر روی شش ستون مدور قرار دارد. این نوع ساخت برج ناقوس را یک شیوه ایرانی می دانند که یکی از بهترین نمونه های برج ناقوس کلیسای وانک در اصفهان را می‌توان نام برد. آنچه از اسناد باقی مانده بنا ساده و هیچ گونه نقش و نگاری نداشته است. ماند اکثر کلیساهای ارامنه در جلفای اصفهان گنبد مخروطی ندارد و دارای سقفی ساده به صورت طاق و چشمه است. با اینکه این بنا یک بنای ساده نسبت به کلیساهای ارامنه در اصفهان است ولی نماد کلیسا که محل نصب ناقوس است شبیه به کلیسای دیر آمنا پرگیچ، کلیسای گوورک مقدس، کلیسای نیگاقایوس مقدس، کلیسای نرس مقدس(تصویرشماره۱۱). حاج محدرضا خان نه تنها کلیسا می‌سازد بلکه در در برخی مناطق ارمنی نشین، یکی از نوادگان حاج محمدرضا خان به نام خان باباخان حمام هم می‌سازد. در *مرآه البلدان* به این مسئله اشاره شده و می‌گوید: "خان باباخان نیز

حمامی ساخته در قریه احمدآباد به جهت ارامنه"(*مرآه البلدان*، ج۱: ۵۸).

ساخت قلعه

چم چنک ملکی حاجی ابوالنصر خالوی خانباباخان ... قلعه بسیار خوبی حاجی محمدرضاخان انجا ساخته است ... . قریه چم زین ملکی خانباباخان از اب رودخانه مشروب میشود حاجی محمدرضاخان قلعه انجا را ساخته است ... . قریه کاهکش ملکی رعیت است ... نزذیک ابادی حاجی محمدرضاخان کاروانسرائی از اجر ساخته است. منطقه میزذج: در فارسان و کران حاجی محمدرضاخان قلعه ساخته است(همان: ۵۵-۵۶ و ۶۱)(جدول شماره۱).

نتیجه‌گیری

نسخه‌های خطی گنجینه پایان‌ناپذیری از آگاهی‌ها برای شناخت تاریخ و فرهنگ است. نخستین هدف نسخه‌های خطی، روشن کردن داشته‌ها و سرمایه‌های گذشتگان است که به صورت خطی باقی مانده و به چاپ نرسیده و دور از دسترس غالب پژوهشگران در حوزه های مختلف قرار داشت. اما نکته مهم‌تر این است که بدانیم نسخه‌های خطی فی حد ذاته و فارغ از هر چیز، اگر در جای خود در یک طبقه‌بندی علمی قرار گیرند، می تواند تاریخ هر منطقه را به وضوح تصویر بکشد. گاه نسخه‌های کوچک اما باارزشی وجود دارد که می‌تواند در یک دورهٔ خاص، تاریخ اقتصادی یا اجتماعی ما را روشن کند. اسناد خطی به جای مانده در کنار شواهد معماری در تاکید اطلاعات نسخ خطی از دوره حاج محمدرضاخان تا حدودی از جایگاه اجتماعی مردم در زمان ایشان صبحت می کنند. مطالب کلی نشان می دهد بر اساس بسترهای موجود به صورت غیرمستقیم، حقوق اجتماعی مردم تا حدودی رعایت شده است، به خصوص برخی از موارد از پایگاهی دینی برخوردار است و شاید همین امر سبب پذیرش از سوی مردم بوده است. حاج محمدرضا خان ستوده به عنوان حاکم چهارمحال نقش موثری در شهرسازی و معماری این منطقه به عهده دارد. این منطقه تقریبا از دوره صفویه با اقدامات و ساخت و سازهای که حاج محمدرضاخان می‌دهد رو به مستقل‌شدن می‌رود و این روند گسترش بیشتری می‌یابد. بیشترین سهم معمارانه حاج محمدرضاخان به کارگیری آیات قرآنی در عمارت ستوده، ساخت مسجد و حمام و کلیسا برمی‌گردد. گویا جلب رضایت مردم برایش مهم است چرا که علاوه بر ساخت مسجد برای ارامنه کلیسا نیز می‌سازد؛ که این هم جنبه‌ای دیگر از طبق موازین اسلامی رفتار کردن و احترام به ادیان دیگر است. آباد کردن روستاها، اصلاح خرابی‌ها و قنوات را بسیار می بینیم ولی بعد از مرگ حاج محمدرضاخان و روی کار آمدن جانشینان او و خوانین بختیاری بسیاری از این کارها به فراموشی سپرده می‌شود؛ همه آنچه او انجام داده و حتی در منابع اشاره نیز شده نمی‌توانسته فقط در پی جلب حمایت مردم از خود در قبال مسائل متفرقه باشد.

نام آبادی	مسجد	حمام	قلعه	عصارخانه	طاحونه	کلیسا	آباد کردن روستا	پل	آسیا	کاروان سرا

چالشتر	*	*	*	*	*					
شهرکرد	*	*		*	*					
زانیان	*	*								
اشکفتک	*	*			*					
مرغملک		*	*					*		
شیخ شبان		*	*							
قهفرخ		*								
کرم دره		*								
چم خلیفه	*	*								
کاکا ملکی		*								
سامان		*							*	
طاقانک		*								
چلوان		*								
تشنیز		*	*							*
شلمزار	*	*								
خیرآباد	*	*	*							
کاکُلک								*		

هارونی				*					
سوده جان		*	*					*	
کتک								*	
دانان(وانان)								*	
سورشجان								*	
جونقان								*	
میزدج	*	*	*					*	
گندمان			*					*	
احوال آباد				*					
حاجی آباد			*	*					
کشنیزجان			*	*					
احمدآباد				*					
چم چنک			*						
چم زین			*						
کاهکش			*						*
کران			*						
ارجنک								*	

بارده				*						
آق بلاغ				*						
ایلبیگی										*
خیرآباد	*	*	*							
عیسی آباد		*	*						*	
فارسان			*							

جدول شمارهٔ «۱»

سپاسگزاری:

در انتهای این پژوهش باید از مهندس اردشیرآخوندی مدیر پایگاه قلاع استان چهارمحال و بختیاری، و آقای ابوطالبی کارمند پایگاه قلاع استان تشکر و قدردانی نماییم.

پی نوشت‌ها:

۱- او در سال ۱۱۴۸ه.ق حمام معروف به حمام حاج عبالله را در شهرکرد میسازد(فتاحی، ۱۳۸۳: ۱۹۱).

۲- این خانواده در اواخر دوره صفویه از خوانسار به چهارمحال آمدند.

۳- علاوه بر حاج محمد رضا خان قبل از او نیز محب علی بیک از سرداران نادرشاه بود که از حدود سال ۱۱۴۹ه.ق/۱۷۳۶م به فرمان آن پادشاه در قریه شهرک مستقر گردید و آن محل را مقر حکمرانی خود قرار داد. او نیز در زمان حکمرانی خود به عمران و آبادی قریه شهرک پرداخت. یکی از مهم ترین و اساسی ترین اقدامات عمرانی وی و بازماندگانش احداث و تعمیرات اساسی در مساجد، حمام ها، امامزاده ها و دیگر اماکن عام المنفعه ناحیه چهارمحال بوده است.

٤- حاجی محمدرضا خان ضمن پرداخت مالیات شاه، دربار، دولت و حاک اصفهان که ۲/۳ سهم عمده مالیات را در بر می گرفت با ۱/۳ باقی مانده آن اقدامات مهم و کارهای عمرانی انجام می داد(مبینی، ۱۳۸۹: ۳۳۰).

٥- مورخین محلی به دلیل محدودیت حیطه جغرافیایی حوزه تحقیقات خود، فرصت بیشتری دارند که در جزییات دقیق شده، با بررسی همه جانبه آن، تصویری شفاف تر از موضوع پژوهش خویش به دست دهند(نورائی،۱۳۹۰: ۵۱).

۶- دوره قاجار یکی از دوره های حساس تاریخ ایران می باشد؛ دوره ای که سنت و مدرنتیه در آغاز راه به هم پیوند می خوردند و هنر این دوره پیوند تنگاتنگی با سیاست و دولتمرد زمان دارد، هنر و هنرمند همیشه در خدمت جامعه و خصوصا جریان حاکم بوده است(چیت سازیان، ۱۳۹۱: ۷۰).

۷- بناهای مسکونی دوره قاجار با طرحی شامل ورودی، هشتی، اتاق مرکزی،ایوان با دو ستون در جلوی آن و اتاق های کوچک تر واقع در اطراف اتاق مرکزی به صورت های ساده یا مفصل همه به شیوه معماری اصیل ایران در ادوار قدیم بوده که رد این دوره با ابتکارهای جدیدتر و نفوذ عناصر معماری غربی جزییات و ساخت و سازها به صورت دلچسب تر تکمیل شده است(ساریخانی،۷).

۸- شهرستان کیار با مرکزیت شهر شلمزار از شهرهای تاریخی استان در ۳۰ کیلومتری شهرکرد و بین شهرستان های شهرکرد، فارسان، اردل، بروجن و لردگان احاطه شده است.

۹- میزدج از بخش های شهرستان فارسان است. فارسان در ۳۲کیلومتری شهرکرد مرکز استان است.

۱۰-گندمان امروز جز شهرستان بروجن می باشد. شهر بروجن در فاصله ۶۰ کیلومتری شهرکرد مرکز استان است. این شهرستان دارای شهر بروجن، فرادنبه، سفید دشت، گندمان و بلداجی(اخوندی، ۱۳۸۵: ۴۷).

۱۱-ارامنه و گرجی‌ها از اقوامی بودند که از زمان حکومت صفویان و در پی سیاست‌های خاص این دولت به منطقه چهارمحال کوچانده شده و در میان آبادی‌های فارس نشین و ترک نشین مستقر شده اند. اشتغال عمده آنها در این نواحی کشاورزی بوده است(فتاحی، ۱۳۸۳: ۳۰)؛ همچنین در سفرنامه بیشوب آمده است:"... ما از گردنه رخ وارد منطقه چهارمحال شدیم و قسمتی از این سرزمین که بین قهوه رخ {قهفرخ، فرخشهر} و گردنه رخ واقع شده، از لحاظ سیاسی و جغرافیایی بخشی از قلمرو بختیاری محسوب می‌گردد و تمام دهات این منطقه ارمنی نشینند"(بیشوب، ۱۳۷۵: ۱۳۷).

منابع

۱. اشرفی، مهناز و غلامرضا حقیقت نایینی،(۱۳۷۴)، **"تحلیل فضایی-کالبدی مجموعه تاریخی چالشتر"**، مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، میراث فرهنگی، جلد سوم، ص:۵۲۰-۵۳۸.

۲. آخوندی، اردشیر، بابک زمانی پور (۱۳۸۵)، **"چهارمحال و بختیاری"**؛ چاپ اول، انتشارات میراث فرهنگی چهارمحال و بختیاری.

۳. ...، (۱۳۷۹)، **"قلاع تاریخی استان"**، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.

۴. آهنجیده، اسفندیار، (۱۳۷۸)، "چهارمحال و بختیاری و تمدن دیرینه آن"، انتشارات مشعل، چاپ اول.

۵. بنی طالبی، احمد، (۱۳۹۰)، "مقدمه ای بر شناخت شهرکرد"، انتشارات ازاد مهر، چاپ اول.

۶. بیشوب، ایزابلا، (۱۳۷۵)، "از بیستون تا زردکوه بختیاری"، ترجمه مهراب امیری، تهران.

۷. تاریخ مسعودی(مسعود میرزا ظل السلطان)، (۱۳۶۲)، انتشارات یساولی، چاپ اول.

۸. چیت سازان، امیرحسین و محمدرحیمی، (۱۳۹۱)، "تاثیر سیاست در هنر پیکره‌نگاری دوره قاجار"، مجله مطالعات ایرانی دانشگاه باهنر کرمان، سال یازدهم، شماره۲۱.

ساریخانی، مجید؛"بررسی باستان شناسی معماری دوران قاجار"، جلوه هنر، شماره۲۵.

فتاحی، قاسم، (۱۳۸۳)، **"چهارمحال و بختیاری در عهد افشاریه"**،چاپ اول،انتشارات سامان دانش.

گنج نامه، دفتر هشتم، مساجد جامع بخش دوم، (۱۳۸۳)، انتشارات روزنه و دانشگاه شهید بهشتی.

مبینی، عبدالله، (۱۳۸۹)، "چهارمحال و بختیاری در منظر تاریخ"، انتشارات خلیلیان، چاپ اول.

اعتمادالسطنه، محمدخان، (۱۳۶۸)، ج۴ به تصحیح: دکتر عبدالحسین نوائی و میر هاشم محدث، انتشارات دانشگاه تهران.

نورائی، مرتضی و عیدالمهدی رجائی، (۱۳۹۰)، "تنوع موضوعات در تاریخ نگاری محلی، دوره تحقیق قاجار(۱۳۴۴-۱۲۱۰ق/۱۹۲۶-۱۷۹۶م)"، پژوهش هاس تاریخی، سال سوم، شماره چهارم(پیاپی۱۲): ص۷۲-۵۱.

۹. نیکزاد، کریم حسین، (۱۳۵۶)، "فرامین صادره به حکام چهارمحال"، مجله وحید شماره ۲۱۱و۲۱۲، ص: ۶۵-۷۱.

----، (۱۳۵۷)، "شناخت سرزمین چهارمحال"، جلد دوم، چاپ نشاط.

هومیان، آندرانیک، (۱۳۸۲)، **"کلیساهای ارمنیان ایران"**، انتشارات میراث فرهنگی، چاپ دوم.

----، (۱۳۸۶)، "جلفا"، دفتر پژوهش های فرهنگی، چاپ اول.

Haj Mohammad Reza Riahi's role in advancing the architecture of the Qajar period Chaharmahal

M. Taheri dehkordi[۲]

Abstract

Our understanding of Qajar architecture is that it is the most important building in major cities in the sources supported by kings. Haj Mohammad Khan praised the ruling as Chaharmahali Province has an important role in urban planning and architecture. Mohammad Reza Riahi (commendable) Chaharmahali Khans are one of the largest development projects in support and development, especially in the area of Chaharmahal and has held Chaleshtor. His government of four Lar impossible, Chiara, He's effective participation in the creation and restoration of the people. Perhaps: ۱-custom. ۲-a kind of demagoguery to distract people. Like others by doing such things as curtains on their work. her what he was doing, but other buildings in different locations by different rulers made because they rarely work Quranic verses, the holy name we have? He cares about people's beliefs and mosque is; what is important to her in Islam cleanliness and approval to be built next to mosques One of the most pivotal events in time is making such structures. No such ideas in architectural designs but with the understanding and support of the Shiite creed was not possible. we identify and work on the province's prosperity. According to research findings, despite the satisfaction of the people and the legitimacy of its rule in the region Mahal, some of the themes that he was seeking godly things. Purposes are: ۱-category, identify and how to build a series of development projects during Haj Mohammad Reza Sotoudeh, ۲-achieve architectural features and characteristics of Haj Mohammad Reza Sotoudeh's time—the questions ۱. The main purpose of Haj Mohmmadrzakhan is the creation of public buildings such as mosques and hammams, what is? ۲. The use of Quranic verses in architectural decorations of Khan's house is?

Keywords: Mohmmadrzakhan Riahi, Chaharmahal, Chaleshtori, public works building

۲. PhD archeology, University of Bu-Ali Sina - m.dehkordi۲۰۱۰@yahoo.com

بازخوانی و بررسی سبکی نسخهٔ خطی «قضا و قدر» اثر قدسی کرمانی

طاهره میرزائی[۱]، مرتضی چرمگی‌عمرانی [۲]

چکیده:

قدسی کرمانی، یکی از شاعران کمتر شناخته‌شدهٔ کرمان است که در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم می‌زیسته است. در این مقاله، بازخوانی و سبک‌شناسی تنها اثر برجای‌ماندهٔ او، یعنی مثنوی دست‌نویسِ نود بیتی با عنوان «قضا و قدر» صورت گرفته است. از این مثنوی، سه نسخهٔ خطی موجود است که یکی از آنها با کتابت محمدقاسم کرمانی در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و دو نسخهٔ دیگر، بدون نام کاتب در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود. این مثنوی، داستان دل‌دادگیِ یکی از حاکمان کرمان به بانوی زیبارویی است که برای رسیدن به او تدبیری می‌اندیشد و بزمی ترتیب می‌دهد. اما سرنوشت به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و او از وصال باز می‌ماند. در این نسخه خطی، یک مسمّط کوتاهِ عاشقانه و دو رباعی نیز از قدسی آمده که همانند مثنوی‌اش، بیانگر توانایی و تبحر شعری اوست. قدسی، طبعی ساده و روان دارد و شعرش از پیچیدگی‌ها و تکلفات سبک هندی به دوراست. استفاده از شگردهای موسیقی‌ساز کلام، ترکیب‌سازی‌های بدیع و زیبا، قافیه‌پردازیِ هنرمندانه و کاربرد آرایه‌هایی چون تشبیه و استعاره و کنایه و ... ادبیت شعرش را بالا برده است. همچنین استفاده از اصطلاحات نجومی و فلسفی و عرفانی، اطلاعات او را از علوم زمانهٔ خویش نشان می‌دهد. از نظر محتوایی و فکری، تسلیم‌پذیری در برابر سرنوشت، ناپایداری دنیا، دوری از دنیاطلبی و قناعت و درویشی بیش از موضوعات دیگر رخ می‌نماید.

واژه‌های کلیدی: نسخهٔ خطی، قدسی کرمانی، مثنوی قضا و قدر، شعر دورهٔ صفوی.

۱. مقدمه

در میان پژوهش‌های مربوط به تاریخ ادبیات و فرهنگ مردم ایران زمین، تصحیح نسخه‌های خطی از اهمیت

(۱). استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور صندوق پستی ۳۶۹۷-۱۹۳۹۵ ، تهران، ایران. t-mirzaei@pnu.ac.ir
(۲). دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، صندوق پستی ۳۶۹۷-۱۹۳۹۵ تهران، ایران. (مسؤول) momraniyasin@yahoo.com

ویژه‌ای برخوردار است. به این دلیل که بازخوانی و تصحیح یک متن دست‌نویس، اطلاعات ارزشمندی از هویت فرهنگی و تمدن ایرانی - اسلامی به دست می‌دهد و احیا و پاسداشت این میراث گرانبها را به دنبال دارد. در این میان، زنده‌کردن نام ادیبان بزرگی که درگذر زمان در لابه‌لای جُنگ‌ها و متون کهن منطقه‌ای ناشناخته مانده‌اند، اهمیت بیشتری می‌یابد. قدسی کرمانی، شاعر قرن یازدهم که بسیاری او را با فتح‌الله قدسی کرمانی، متخلص به «فؤاد»، شاعر قرن سیزدهم خلط کرده‌اند، از جمله این ادیبان است که در این مقاله، به بازخوانی و بررسی سبک‌شناسانهٔ تنها مثنوی بازماندهٔ او پرداخته شده‌است.

۲. پیشینه و روش پژوهش

آثار ادبی ارزشمندی از ادبیات کهن این سرزمین در نتیجهٔ تصحیح نسخ خطی، توسط استادان بزرگی همچون قزوینی، فروزانفر، مینوی و ... پدید آمده‌اند. امّا آثار و اشعار فراوانی نیز در میان دست‌نوشته‌های دوره‌های مختلف، ناشناخته مانده‌اند. یکی از آنها، مثنوی نود بیتی از قدسی کرمانی است که تاکنون تنها در یک مقاله با عنوان «معرفی چند شاعر و نویسندهٔ گمنام کرمانی متعلق به سده های ۱۰ و ۱۱ هجری» توسط داریوش کاظمی و مریم بدیعی(۱۳۹۵) معرفی مختصری از آن ارائه شده است؛ اما بازخوانی و توجه به ویژگی‌های سبکی آن، تاکنون انجام نشده و این پژوهش، نخستین تلاش صورت‌گرفته در این زمینه است.

روش تحقیق در این مقاله، توصیفی- تحلیلی بوده و اطلاعات به صورت اسنادی یا کتابخانه‌ای و از راه یادداشت‌برداری از روی متن نسخهٔ خطی، به دست آمده است. این پژوهش با بررسی مفصّل نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و بررسی اجمالی دو نسخه موجود دیگر انجام و ویژگی‌های سبکی این مثنوی در سه حوزهٔ زبانی، ادبی و فکری مشخص شده است.

۳. بحث و بررسی

۳-۱. قدسی کرمانی شاعر قرن یازدهم

نام وی در هیچ یک از کتاب‌هایی که شاعران و یا مؤلفانی کرمانی در آنها معرّفی شده‌اند، نیامده است. «مثنوی قضا و قدر از قدسی کرمانی که از این شاعر در منابع و تذاکر نام و اثری کمتر دیده شد»(دانش‌پژوه، ۱۳۴۰: ۳۶۹۶/۱۴).

نام وی «قدسی کرمانی» برای بسیاری تداعی کنندهٔ شاعر معروف «فؤاد کرمانی یا قدسی» است که متعلّق به قرن ۱۳ هجری بوده است. (بهزادی اندوه‌جردی، ۱۳۸۸: ۷۵۰) در حالی که شاعر مورد نظر ما، حدود اواخر

قرن ده و اوایل قرن ۱۱ هجری می‌زیسته است. در تنها منبعی که از وی نام برده شده- آن هم بدون اشاره به آثارش- *عرفات العاشقین* است. این اثر که نام وی را در در قسمت متأخّرین آورده، در موردش چنین می‌گوید: «وی از اهل این زمانه است» (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۸: ۳۰۷۱). «با توجه به تاریخی که اوحدی بلیانی می‌زیسته، یعنی ۹۳۷-۱۰۴۰ قمری معلوم می شود که قدسی کرمانی هم متعلّق بـه دورهٔ صـفوی و حـدود همـین تـاریخ بـوده اسـت. احتمالاً او اشعار و آثار متعدّدی داشته که یا چیز زیادی از آن ها بـاقی نمانـده و یـا بـا آثـاردیگرانی که همنام وی بوده اند، خلط شده تنها اثر بـاقی مانـده کـه بـدون تردیـد از او است مثنوی‌ای در حدود نود بیت است که «قضا و قـدر» نام دارد» (کاظمی و بدیعی، ۱۳۹۵: ۱۱۴). قدسی کرمانی در دوره صفویه می‌زیسته است؛ دربارهٔ شعر این دوره که از ابتدای سدهٔ دهم تا اواسط سدهٔ یازدهم را شامل می‌شود؛ «نمی‌توان حکمی کلّی صادر کرد و یا حکم دیگران را در این باب پذیرفت. در این عهد معیار فصاحت با گذشته تفاوت دارد. اگر در گذشته سادگی پسندیده بود، در این دوره شعر سرشار از تخیّل و مضامین دقیق، مورد پسند قرار گرفته است. در این دوره به علّت گسترش منطقهٔ جغرافیایی سبک‌های متنوّع وجود داشت. سبک هندی، سبک این عهد بود امّا همهٔ شاعران را پیرو آن سبک نمی‌توان تلقّی کرد» (سبحانی، ۱۳۸۴: ۱۹۸). در شعر قدسی کرمانی، نازک‌اندیشی و پیچیدگی سبک هندی دیده نمی‌شود و شعرش ساده و صمیمی و روان است. (ن. ک: صفحهٔ نخست)

۳-۲. معرفی نسخه های مثنوی «قضا و قدر»

سه نسخه از این دست‌نوشته در کتابخانه‌های ایران وجود دارد که به شرح زیر است:

۱- نسخهٔ شماره ۴۷۳۶/۴۱ موجود در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران که به «خط نستعلیق و نسخ راسته و چلیپا (این رساله نستعلیق) [و توسط] «محمدقاسم کرمانی در قرن ۱۱ قمری کتابت شده نوع کاغذ سپاهانی و نوع جلد، تیماج سرخ، ضربی، مقوایی. (دانش‌پژوه، ۱۳۴۰: ۳۶۹۶/۱۴). این نسخه، یک جُنگ شعر است که مثنوی مورد نظر ما در صفحه های ۲۱۹، ۳۲۰ و ۳۲۳ آمده است و ۹۲ بیت دارد. همچنین شعری از «محمدقاسم کرمانی» کاتب نسخه وجود دارد.

۲- نسخهٔ شمارهٔ ۱۱۲۲/۱۶ که مرکز نگهدارندهٔ آن کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی است و با مشخصات « خط شکسته نستعلیق، بدون کاتب، کتابت شده در قرن ۱۱ قمری. وصّالی شده. کاغذ شکری نازک آهار مهره، جلدِ تیماج قهوه‌ای با ترنج و نیم ترنج» (شیرازی، ۱۳۵۳: ۵۷۰/۳). این مثنوی در صفحات ۱۸۴تا ۱۹۱ این نسخه و با عناوین شنگرف آمده است.

۳- نسخهٔ دیگر نیز از این مثنوی در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی محفوظ است. نسخهٔ شماره ۷۲۲۰/۲ با مشخصات ظاهری «خط نستعلیق، بدون کاتب، کتابت شده در ذح ۱۲۲۶ قمری. جلد روغنی، سطرها مختلف» (صدرائی خوئی، ۱۳۷۶: ۲۰۰/۲۵). این مثنوی شامل ۹۲ بیت و در دومین بخش این دفتر آمده است و از آخر، افتادگی دارد و با شماره بازیابی ۷۲۰۲/۲ ثبت شده است.

۳-۲-۱. ویژگی‌های رسم الخطی

شکل‌های متفاوت نوشتاری از شاخصه‌های مورد توجه زبانشناسان است و در شناخت سبک یک اثر جایگاه ویژه‌ای دارد: « نقش تفاوت‌های آوایی در سبک، تنها محدود به گفتار نیست، بلکه در نوشتار نیز مطرح است. نویسه‌ها (صورت نوشتاری آواها) و شکل زبان نوشتار در گذر زمان و برحسب متغیّرهای تاریخی و جغرافیایی دگرگون می‌شوند. بررسی این دگردیسی، کار زبان‌شناس تاریخی است» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۲۴۶) در نسخهٔ مورد نظر ما، شکل نوشتن اشعار به صورت مورب است که باعث لذت بصری می‌شود و برخی ویژگی‌های رسم‌الخطی که البته در نسخه های خطی دیگر نیز وجود دارد به شرح زیر است:

۱- حرف اضافهٔ (به) به کلمهٔ بعد از خود چسبیده است؛ بدام عشق ← به دام (۲۱۹)
۲- گ به صورت ک نوشته شده است؛ کلزار ← گلزار (۲۱۹)
۳- حرف نشانهٔ (را) به کلمه قبل از خود چسبیده است؛ زبانرا ← زبان را (همان)
۴- (می) و جزء فعلی به صورت پیوسته نوشته شده است؛ میرفت ← می‌رفت (همان)
۵- صفت اشارهٔ (آن) و (این) به موصوف خود چسبیده است؛ آنسرو ← آن سرو (۳۲۲)
۶- در برخی موارد کلمات سهوا تکرار شده است؛ به سهو از دیدن ازدیدن سر چشم پوشید ← به سهو از دیدن سر چشم پوشید (۳۲۳)
۷- نقطه‌گذاری ها در برخی موارد دقیق نیست؛ سدش سوی کمان چون تیر دستی← شدش سوی کمان چون تیر دستی (همان)
۸- پیشوند (بی) به اسم بعد از خودش چسبیده نوشته شده است؛ بیخبر ← بی‌خبر (همان)

۳-۳. ویژگی‌های سبکی نسخه

مثنوی «قضا و قدر» با این که در موضوع کلامی و اعتقادی نوشته شده، دارای سبکی دلنشین است. قدسی

کرمانی با بهره‌گیری مطلوب از آرایه‌های بدیعی و بیانی شعرش را دلنشین و زیبا کرده است. انتخاب قالب داستان برای طرح این موضوع بر جذابیت اثر می‌افزاید. با وجود این که از این شاعر توانا به جز این مثنوی، شعر دیگری در دست نیست. اما همین مقدار، مهارت و توانمندی او را در سخن سرایی نشان می‌دهد. در این مثنوی که با ابیات زیر آغاز می شود:

شنیدم روزی از حرف‌آشنایی به شهرستانِ معنی رهنمایی

زبانش صیقل آیینهٔ راز به گلزار معانی نغمه‌پرداز

نخست معرفی گویندهٔ داستان و توصیف استادی او در مهارت سخنوری و آشنایی با رموز سخن، در ابیاتی زیبا بیان شده و سپس اصل ماجرای دلدادگی حاکم کرمان به زیبارو و ادامه آن آمده است:

که در کرمان ز ترکان حاکمی بود که سر بر آستانش عرش می سود

..... شده سرگرم عشق ماهرویی بتی کافر نهادی تندخویی

رُخش فرمانروای عالم نور شرار شمع رویش شعلهٔ طور

.... به‌خاطر رنگ طرح کام می‌ریخت ولی غافل قضا نقشی برانگیخت

..... رمید از دامگاهش صید امید گل حسرت ز باغ آرزو چید

به جانش محنت هجران اثر کرد چو بلبل کز کنارش گل سفر کرد

(قدسی کرمانی ، ۲۱۹ و ۳۲۰)

همچنین یک مسمّط کوتاه عاشقانه و دو رباعی در این نسخه آمده که در جای خود بررسی خواهد شد.

۳-۳-۱. دیدگاه زبانی

بررسی زبان شعر در سه سطح آوایی، واژگانی و نحوی قابل انجام می‌شود. مثنوی مورد نظر ما، در هر سه سطح از قابلیت مطلوبی برخوردار است:

۳-۳-۱-۱. سطح آوایی: عوامل موسیقی بخشِ کلام که شامل موسیقی بیرونی(وزن) موسیقی کناری (قافیه و ردیف) موسیقی درونی (انواع سجع و تکرار) است، بررسی می‌شود. « نظام‌های آوایی در صنایع بدیعی

که غالباً گزینشی موسیقایی از لایه‌های آوایی زبان هستند، حاصل انگیزه و حساسیت‌های فردی شاعر در شکل‌دادن به سبک محسوب می‌شوند.» (فتوحی، ۱۳۹۰ : ۲۴۸) در این مثنوی از تمامی عوامل موسیقی‌افزایی شعر به حد مطلوب بهره گرفته شده است؛

۳-۳-۱-۱-۱. موسیقی بیرونی (وزن)

وزن شعر در نسخهٔ دست‌نویس ما از وزن‌های آرام و جویباری است؛ یعنی وزنهایی که نوعی سنگینی در کلام ایجاد می کنند و با توجه به بسامد آن ها در میان اشعار، اغلب برای مضامین پند و اندرز، حکمت، گونه‌هایی از وصف، اشعار عارفانه، عاشقانه و ... کاربرد دارند. این مثنوی در بحر هزج مسدس محذوف (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) سروده شده که وزنی دلنشین و آرام و مناسب مضامین آرام‌بخش یا عاشقانه است:

زبان را با حکایت داد پیوند — به گوش هر سخن‌سنجی دُر افکند

که در کرمان ز ترکان حاکمی بود — که سر بر آستانش عرش می سود

۳-۳-۱-۱-۲. موسیقی کناری (قافیه و ردیف)

وجود قافیه در شعر باعث گوش‌نوازی و اثرگذاری بیشتر آن می‌شود و موسیقی کناری آن را تقویت می کند. معمولاً شاعر، واژه‌ای را قافیه قرار می‌دهد که بخواهد بر آن تأکید کند و «قافیه غالباً از بین کلماتی انتخاب می‌شود که در شعر برجستگی خاصی دارد و معمولاً واژه‌های کلیدی شعر است؛ حتی گاهی همین آهنگی که در قافیه ایجاد می‌شود در القای بهتر مفاهیم کلام مؤثر است» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۱: ۷۲). گنجینه واژگانی قدسی پربار و غنی بوده و از واژه های متفاوت و تازه ای برای قافیه استفاده کرده و هنر قافیه‌پردازی خود را آشکار نموده است؛

دلش دریا کَفَش ابر بهاری — از او دریا و کان در شرمساری

ازو شاخ سخا سبز و برومند — عطایش بیخ فقر از دهر برکند

شجاعت را ز تیغش گرم، بازار — سیاست خنجر او را سزاوار

«ردیف، همگونی کاملی است از تکرار یک عنصر دستوری یگانه (واژه، گروه، بند یا جمله) که با توالی یکسان و با نقش‌های صوتی، صرفی، نحوی و معنایی یکسان در پایان مصاریع و ابیات یک شعر بعد از قافیه

می آید.» (حق‌شناس، ۱۳۶۰: ۳۳) این شعر به دلیل این که در قالب مثنوی سروده شده، هنر شاعر بر قافیه‌سازی متمرکز است و کاربرد ردیف در آن، بسامد زیادی ندارد. ده بیت از نود و دو بیت این مثنوی دارای ردیف است که جز هشت مورد آنها، همگی ردیف فعلی است. در رباعی مندرج در این نسخه، ردیف اسمی به کار رفته است.

۳-۳-۱-۱-۳. موسیقی درونی (توازن و تکرار)

آهنگین بودن شعر به جز وزن و قافیه، برخاسته از توازن آوایی و تکرار و انواع سجع است که از باهم‌آیی حروف موسیقی، ایجاد شده و التذاذ ادبی فراهم می‌آید. در شعر مورد نظر ما، از میان این شگردها «نغمهٔ حروف» و برخی جناس‌ها از جمله جناس لاحق، مضارع و زاید به چشم می خورد که در ابیات زیر به کار رفته است:

تکرار حرف «ش»:

دهانش مشرق خورشید معنی زبانش شعلهٔ نخل تجلّی (۲۱۹)

جناس لاحق:

دلش آیینهٔ اسرار غیبی بر او ننشسته زنگ شک و ریبی

جناس مضارع :

چو غوغای قیامت آورد زور نلرزد برگ آن از نفخه سور

جناس زاید:

ز شومی پر زد آن سرو خرامان پی سیر چنار از نار دامان

۳-۳-۱-۲. سطح واژگانی

در شعر قرن یازدهم، بسامد واژه‌های عربی رو به فزونی است. این موضوع در مثنوی قضا و قدر هم دیده می‌شود و بسامد واژه‌ها، ترکیبات و اصطلاحات عربی از قبیل مشرق، ریب، تزلزل، سَموم، عذاب، مأوا، شأن و

... فراوان است. همچنین استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات نجومی مانند زحل و .. و کاربرد اصطلاحات فلسفی همانند: حدوث، دهر، برهان و اصطلاحات عرفانی همانند: تجلّی، آیینه، زلف و .. قابل توجه است. اگر چه برای داوری درست، باید اشعار بیشتری از شاعر را بررسی کرد، اما از روی همین مثنوی به عنوان تنها اثر برجای‌ماندهٔ قدسی، آگاهی او نسبت به زبان عربی و همچنین اصطلاحات عرفانی، نجومی و فلسفه و ... آشکار می‌شود.

۳-۳-۱-۳. سطح نحوی

- **کاربرد فعل پیشوندی:**

دلش هر گاه رازی داد بیرون *بشد لبریز دهر از دُرِّ مکنون*

- **استفاده از (ی) برای بیان ماضی استمراری:**

زدی بر هر که زخم از تیغ مژگان *چکیدی از لب زخم آب حیوان*

- **کاربرد (را) در جایگاه کسرهٔ اضافه:**

شجاعت را ز تیغش گرم، بازار *سیاست خنجر او را سزاوار*

شجاعت را بازار: بازارِ شجاعت

- **کاربرد (را) در معنی حرف اضافه**

در او ماری قضا را داشت مأوا *چو آهِ بی گناهان عمرفرسا*

قضا را: از قضا

- **کاربرد انواع صفت فاعلی مرکب:**

زبانش صیقل آیینهٔ راز *به گلزار معانی نغمه‌پرداز*

نسیم آن سموم عافیت‌سوز *هوای آن به عاشق حسرت‌آموز*

زبان را با حکایت داد پیوند *به گوش هر سخن‌سنجی دُر افکند*

- **صفت مفعولی مرکب:**

چو این بشنید آن برگشته‌اختر *ز جا شد چون سپند از روی آذر*

- **فاصله انداختن بین اجزای فعل مرکب**

طرح افکندن:

فکند آن عاشق محرومی اندوز *به باغی طرح جشنی روز نوروز*

نظر افتادن:

قدم چون بر فراز شاخ بنهاد *نظر بر آشیان زاغش افتاد*

۳-۳-۲. دیدگاه ادبی

قدسی کرمانی همانند هر شاعر دیگری برای زیباترکردن شعرش از دانش‌های بلاغی بهره جسته و بیش از هر آرایهٔ دیگری از تشبیه برای تصویرسازی استفاده کرده است؛ تشبیهاتی بلیغ، زیبا و شگفت و بیشتر از نوع حسی که ابیات زیر از آن نمونه‌اند؛ تشبیه از جا جستن حاکم به جستن دانه اسپند از روی آتش در بیت نخست و تشبیه درآغوش کشیدن به ملازمت دود و آتش در بیت دوم؛

چو این بشنید آن برگشته‌اختر *ز جا شد چون سپند از روی آذر*

به سهو از یاری افلاک خشنود *گرفتش در بغل چون شعله را دود*

نوآوری در ساخت اضافه‌های تشبیهی زیبا از نکات قابل توجه این مثنوی است:

ازو شـــاخ ســـخـــا سـبز و برومند *عطایش بیخ فقر از دهر برکند*

چو چشمش گرم شد از باده خواب *تنش گشت از پی آرام بی تاب*

- **استعاره**

در بیت زیر «دُرّ مکنون» استعاره از سخن ارزشمند است؛

دلش هر گاه رازی داد بیرون بشد لبریز دهر از دُرِّ مکنون

- **کنایه**

در بیت نخست «خریدار شدن مرگ» کنایه از درخواست مرگ و در بیت دوم «گرم بودن بازار» کنایه از رونق گرفتن است؛

چو دید این حال آن وامانده از کار به صد جان مرگ را آمد خریدار
شجاعت را ز تیغش گرم، بازار سیاست خنجر او را سزاوار

- **مراعات النظیر**

در بیت زیر (رمید، دام، صید) در مصراع اول و (گل، باغ، چید) در مصراع دوم و در بیت بعد (مرغ، آشیانه، دام، دانه) با هم تناسب دارند؛

رمید از دامگاهش صید امید گل حسرت ز باغ آرزو چید
دلش مرغ وفا را آشیانه به دام عشق افتاده چو دانه

- **تلمیح**

در مصراع دوم بیت زیر، به آتش طور در داستان حضرت موسی (ع) اشاره شده است:

رخش فرمانروای عالم نور شرار شمع رویش شعلهٔ طور

۳-۳-۳. دیدگاه فکری و محتوایی

موضوع اصلی مثنوی، تسلیم پذیری انسان در مقابل سرنوشت است اما این موضوع در ضمن یک داستان غنایی و عاشقانه آمده است. نخست ابیاتی در ستایش سخنوری و زبان‌دانیِ راوی داستان آمده است. کسی که با اسرار واژگان آشناست و خواننده را به شهرستانِ معنی راه می‌نماید؛

شنیدم روزی از حرف‌آشنایی به شهرستان معنی رهنمایی

زبـــانـــش صـیـقل آیینهٔ راز به گـلـــزار مـعـانی نغمه‌پرداز

در ادامه ابیاتی در ستایش و مدح حاکم کرمان که دلدادهٔ ماهرویی است و هوای وصال او را دارد:

دـــلش دریا کَفَش ابر بهاری از او دریا و کان در شرمساری

از او شاخ سخا سبز و برومند عطایش بیخ فقر از دهر برکند

- **مضامین غنایی:**

بیان حالات عاشق و معشوق با تصویرسازی بدیع و زیبا از نکات برجسته این شعر است.

دلش مرغ وفا را آشیانه به دام عشق افتاده چو دانه

ابیات زیر نیز مضمون عاشقانه و غنایی دارد:

چو کـرد انـدر چمـن آن شوخ طنّاز به صد شوخی نقـاب از روی خود باز

ز خجلت گل ز بلبل خـواست دستور کـه گـــردد در نـقـاب غنچه مستور

ز تـاب مـی خـوی از گـلهای شاداب گر افشاندی چمن می گشت سیراب

در میان ابیات این مثنوی نود و دو بیتی مضامین، عرفانی، تعلیمی و ... نیز آمده است:

- **تعالیم عرفانی:**

دلا در قید زندان رضا باش قدرسان تابع امر قضا باشد

دو رباعی زیبا که پایان‌بخش این نسخه خطی است در ناپایداری دنیا و ستایش زهد سروده شده و در آن به قناعت و خاموشی و توشه‌اندوزی برای جهان آخرت، سفارش شده است؛

از جـامـهٔ صـدرنگ نمد پوشی به وز مـــردم نـااهـل فراموشی به

خواهی که زمانه با تو آسان گردد کُنجی و قناعتی و خاموشی به

۴. نتیجه‌گیری:

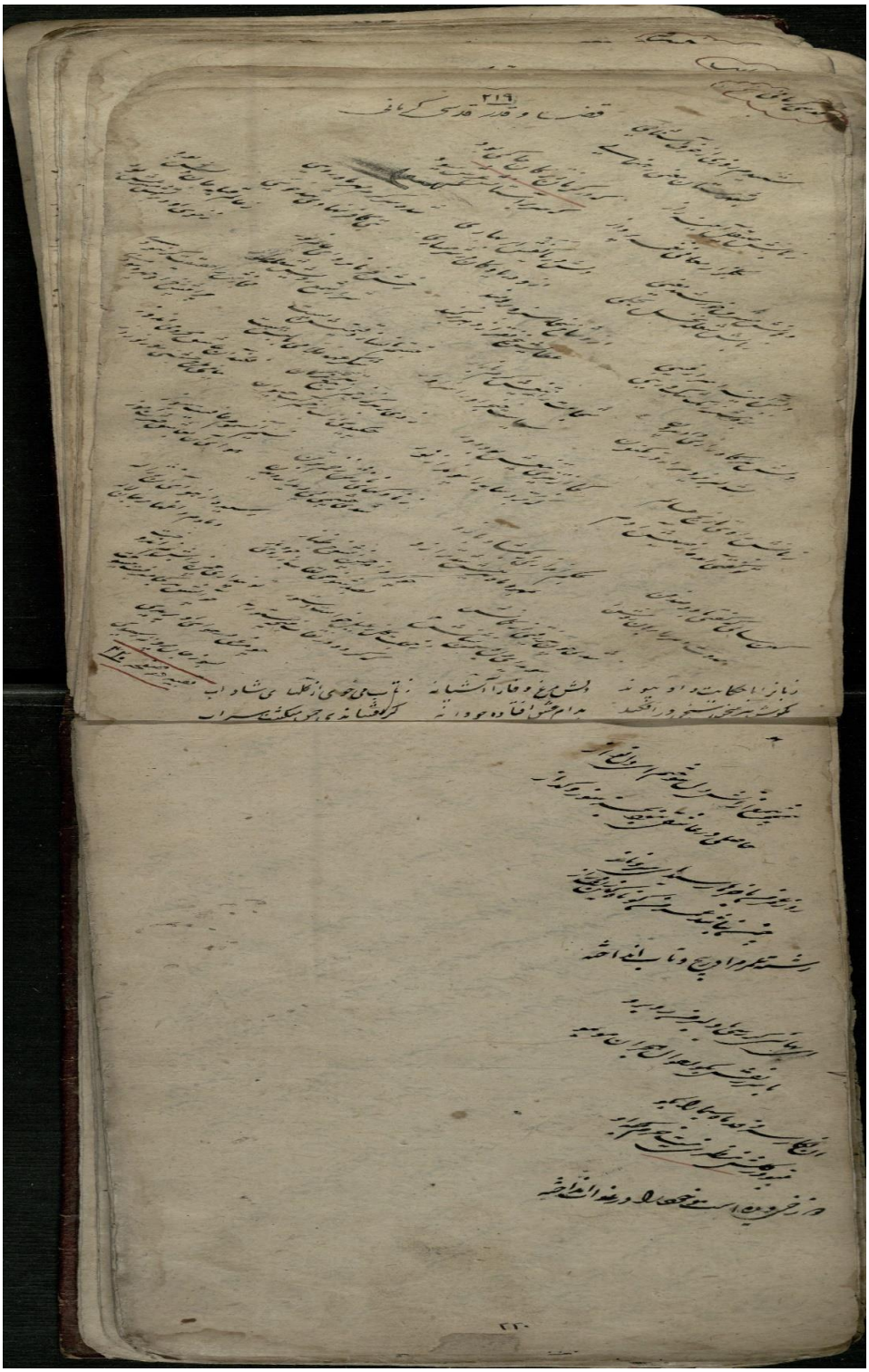
مثنوی «قضا و قدر» دست‌نوشتهٔ ارزشمندی از قرن یازدهم و از شاعری به نام قدسی کرمانی بر جای مانده است. دربارهٔ این شاعر جز در تذکره *عرفات العاشقین*، در جای دیگر، آن هم به صورت بسیار مختصر و بدون

اشاره به تاریخ ولادت و فوت و آثار او مطلبی نیامده و ظاهراً تنها اثر به دست آمده از او همین مثنوی و یک مسمط کوتاه و دو رباعی است. این نمونه‌ها مهارت و توانمندی او را در شعر و آگاهی‌اش نسبت به علوم زمانهٔ خویش نشان می‌دهد. شعر قدسی کرمانی در مثنوی و مسمّط و رباعی، ساده و روان است. لغات مهجور در آن بسیار اندک است. بررسی سبک‌شناسانه این اثر نشان می‌دهد که شاعر از شگردهای مختلف موسیقی‌بخشی به‌ویژه تکرار و تناسب و قافیه‌سازی ماهرانه استفاده کرده است. رعایت اعتدال در استفاده از لغات عربی، ساخت ترکیباتی بدیع و زیبا به‌ویژه دربارهٔ صفت فاعلی و مفعولی، استفاده از تشبیه آن هم به صورت تشبیه حسی، کاربرد استعاره‌های ساده و کنایه‌های روان و بهره‌گیری از آرایه‌های بدیعی همچون جناس و سجع و تلمیح از نکات قابل توجه در حوزه زبانی و ادبی این اثر است. استفاده از اصطلاحات نجومی، عرفانی و فلسفی بیانگر تبحر شاعر در این علوم است. در حوزه محتوایی و فکری، محور اصلی شعر باور به قضا و قدر الهی و تسلیم‌پذیری در برابر سرنوشت، همچنین مضامین غنایی، عرفانی و فضایل اخلاقی همانند قناعت بیان شده است.

منابع

- اوحدی‌بلیانی، تقی‌الدین محمد. (۱۳۸۸)، **عرفات العاشقین و عرصات العارفین**. تصحیح: سیدمحسن ناجی نصرآبادی. تهران: اساطیر. ۱۳۸۸.
- بهزادی اندوهجردی، حسین، **تذکرهٔ شاعران کرمان**، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی. ۱۳۸۸.
- دانش‌پژوه، محمدتقی، **فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران**. جلد ۹. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۴۰.
- سبحانی، توفیق، **تاریخ ادبیات ایران**، چاپ سوم، تهران: دانشگاه پیام نور. ۱۳۸۴.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۱)، «**موسیقی شعر**». چاپ هفتم. تهران: آگه.
- شیرازی، یوسف، **فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی**، عبدالحسین حائری، جلد سوم، تهران: انتشارات مجلس شورای اسلامی. ۱۳۵۳.
- صدرائی خوئی، علی، **فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی**، جلد سی و پنجم. با نظارت عبدالحسین حائری. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. ۱۳۷۶.
- فتوحی، محمود، **سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها** ، تهران: سخن. ۱۳۹۰.

- قدسی کرمانی، **قضا و قدر**، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران: نسخه خطی به شماره ۴۷۳۶/۴۱. (بی‌تا)
- --------- ، **قضا و قدر**، کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، نسخه خطی به شمارهٔ ۱۱۲۲/۱۶. (بی‌تا)
- -------- ، **قضا و قدر**، کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، نسخه خطی به شمارهٔ ۷۲۰۲/۲. (بی‌تا)
- کاظمی، داریوش، بدیعی، مریم، «**معرفی چند شاعر و نویسندهٔ گمنام کرمانی، متعلّق به سده های ۱۰ و ۱۱ هجری**»، پژوهشنامه نسخه‌شناسی متون نظم و نثر فارسی، سال اول، شماره دوم، صص ۱۲۶-۱۰۳. ۱۳۹۵.



صفحهٔ نخست نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران

مجموعه مقالات علمی دومین همایش بین المللی تحقیق و تصحیح نسخه های خطی ایران
انجمن علمی تحقیق و تصحیح نسخه های خطی ایران کد اختصاصی ISC: ۰۲۲۳۰-۲۰۴۲۲
اخبار و گزارشها | مقالات علمی | مطالعات علمی

تحلیل اختلافات نگارشی و دگرخوانی‌ها در تصحیح چاپی دیوان حافظ از «میرزا ابوطالب خان تبریزیِ اصفهانیِ لکهنوی» (۱۷۹۱م./ ۱۲۰۶ق.)

یحیی نورالدینی اقدم[۱]

چکیده:

حافظ جزء معدود شعرایی است که دست‌یابی به صورت نزدیک به اصلِ سرایش اشعارش، از همان روزگار شاعر تاکنون، همواره دغدغهٔ ادیبان و سخنوران بوده است، چنانکه تصحیح *دیوان حافظ* را می‌توان یکی از پربسامدترین حوزه‌های تحقیقات ادبی محسوب کرد. از قرن نهم هجری تاکنون بنا به معیارهای مختلفِ ذوقی و شخصی تا علمی و انتقادی، بسیاری از ادیبان کوشیده‌اند دربارهٔ سروده‌های حافظ اظهارنظر کنند؛ برخی نیز کوشیده‌اند دیوان اشعار او را به‌نحوی، منقّح و مهذّب سازند که اصطلاحاً «تصحیح» نامیده می‌شود. در تاریخ تصحیح *دیوان حافظ*، یکی از نخستین کسانی که کوشیده، بنا به ذوق شخصی و با بهره‌گیری از چند نسخهٔ خطّی، دیوانی یکدست و منسجم، عرضه‌کند، «میرزا ابوطالب خان تبریزی اصفهانی لکهنوی» (۱۱۶۶ ـ ۱۲۲۰ق.) است. تصحیح دیوان میرزا ابوطالب‌خان را می‌توان نخستین تصحیحِ چاپ‌شدهٔ *دیوان حافظ* محسوب کرد که با مقابلهٔ دوازده نسخهٔ خطّی در ۱۷۹۱م. در کلکتهٔ هندوستان منتشر شده است؛ اصل کتاب، امروزه تقریباً به حدّی نایاب است که جز چند جلد محفوظ در کتابخانه «دیوانِ هند» در لندن و کتابخانه «دانشگاه کارولینای شمالی» آمریکا نمونهٔ دیگری از آن، مشخّص نشده است. تصحیح میرزا ابوطالب خان علاوه بر مقدّمهٔ مفصّل محمّد گل‌اندام و مقدّمه‌ای از خود مصحّح، شامل ۵۵۷ غزل و ۷ قصیده و ۱۰۳ رباعی و چند شعر در قوالب مختلف است؛ بررسی جنبه‌های مختلف زبانی و ضبط‌های این تصحیح، می‌تواند در شناخت دگرگونی‌های زبانی و معیارهای تصحیح *دیوان حافظ* در گذر زمان بسیار سودمند باشد و تفاوت‌هایی میانِ گزینش ابوطالب‌خان را نسبت به تصحیحاتِ دورهٔ معاصر در منظر حافظ‌پژوهان و علاقه‌مندان شعر حافظ قرار دهد.

کلمات کلیدی: حافظ، ابوطالب خان تبریزی اصفهانی، تعدد قرائت، دگرخوانی، نسخ خطی.

(۱) استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. agdam@pnu.ac.ir

۱ ـ مقدّمه:

هندوستان در قرون یازدهم تا سیزدهم قمری، از مراکز با اهمّیتِ تصحیح کتاب‌های خطّی فارسی به شمار می‌آمد و تصحیح متون خطّی فارسی، میان بسیاری از ادیبانِ آن ناحیه، با اتّکا به ذوق ادبی آنان، رواج داشت، چنانکه «میرزا عبداللّطیف عبّاسی» (فوت ۱۰۴۸ق.) «*حدیقه الحقیقه*» سنایی را با اتّکای چندین نسخه در شصت هزار بیت تصحیح کرد و «*مثنوی مولانا*» را بر اساس هشتاد نسخه خطّی تصحیح نموده است. (مایل هروی، ۱۳۷۹: ۳۸۷)

با تمام این احوال، این تصحیحات را نمی‌توان بر مبنای شیوه‌های علمی و انتقادیِ دقیق فرض کرد و بیش از هرچیز، ذوقِ ادبی و شاعرانهٔ مصحّح در فراهم آوردنِ نسخه‌ها، دخالت داشت؛ در همان دوره است که یکی از فضلای صاحب ذوق، و مسلمانیْ ایرانی‌تبار «میرزا ابوطالب خان تبریزی اصفهانی لکهنوی» با همکاری یکی از صاحب منسبانِ انگلیسی به نام «ریچارد جانسُن» اقدام به تصحیح و چاپ چند نسخهٔ خطّی فارسی می‌کند که مهم‌ترینِ آنها «تصحیح دیوان حافظ» است. آن‌چنان که از شواهد و قرائن برمی‌آید نخستین تصحیحِ متن کاملِ دیوان حافظ مبتنی بر نسخه پژوهی و با بهره‌گیری از چند نسخهٔ خطّی، همین اثری است که به همّت «میرزا ابوطالب خان بن حاجی محمّدبیگ خان بن شفیعِ تبریزیِ اصفهانی لَکهنوی معروف به لندنی» (۱۱۶۶ ـ ۱۲۲۰ق.) و «ریچارد جانسُن» (۱۷۵۳ ـ ۱۸۰۷م.) و «آرون اپجان» در ۱۹۷۱م. در هندوستان، شهر «کلکته» در ۱۲۰۰ نسخه منتشر شده است و مصحّحان، آن را «ترتیب و تهذیب دیوان حافظ شیرازی» نامیده‌اند. (میرزا ابوطالب خان، ۱۳۶۳: بیست و هفت) و (نورالدینی‌اقدم و باطنی، در دست انتشار)

نکتهٔ جالب توجّه آن که خطّ سُربیِ کتاب، نستعلیق است و از این نظر، این موضوع به جهتِ شناخت تاریخ صنعتِ چاپ نیز اهمّیت دارد. (محجوب، ۱۳۶۷: ۱۲) بنا به تصریح میرزا ابوطالب در مقدّمه، تصحیحِ منتشر شده در ۱۶۲ ورق (۳۲۴+ ۵ صفحه) تدوین شده است که شامل مقدّمه جامعِ دیوان حافظ (= محمّد گلندام)، ۵۷۵۵ بیت شعر اعمّ از ۷ قصیده، ۵۵۷ غزل، ۵۲ قطعه، یک ترجیع بند، یک ترکیب بند، یک مخمّس، سه مثنوی به انضمام ساقی نامه و ۱۰۳ رباعی است. (همان، مقدّمه: ۳) مصحّح علاوه بر این، در کنار هر غزل، به رنگِ قرمز، وزن و بحر شعر را نیز مشخّص ساخته است. تعداد غزل‌های تصحیح مذکور (۵۵۷ غزل) در قیاس با سایر تصحیحات و چاپ‌های منتشره در هندوستان، چندان زیاد نیست به طوری که در تصحیح قدسی چاپ بمبئی ۵۹۷ غزل دیده می‌شود. (محجوب، ۱۳۶۷: ۱۷) امّا به نسبت با تصحیحاتِ نوینِ حافظ، این تفاوت، بیشتر است، چنانکه در تصحیح قزوینی ـ غنی ۴۹۵ غزل، تصحیح خانلری ۴۸۶ غزل، و در تصحیح نیساری ۴۷۴ غزل را شاهد هستیم.

نگارنده به همّت دوست و همکار پژوهشگر خویش، دکتر غلامرضا باطنی، چند سال قبل، تصویر کامل تصحیح میرزا ابوطالب‌خان (محفوظ در کتابخانه کارولینای شمالی) را تهیه نمودند و در این مدّت، آن اثر را با مقدّمه و توضیحات مفصّل برای انتشار آماده ساختند؛ همچنین برای تتمیمِ فایده، متن کامل تصحیح ابوطالب‌خان را با پنج تصحیح معتبر

و مشهور غنی ـ قزوینی، خانلری، نیساری، ابتهاج (سایه) و عیوضی مقابله نموده‌اند و به زودی این اثر، به‌شکلی پیراسته، منتشر خواهد شد.

در مجموع، تصحیح میرزا ابوطالب خان را باید متناسب با رویّهٔ معمول در زمانه‌اش، بر ذوق شخصی و شعردانیِ مصحّح متّکی دانست، وی در مقدّمه‌اش بر دیوان حافظ، بیان نمی‌کند که نسخه‌های مورد استفادهٔ او متعلّق به چه قرنی بوده‌اند؟ یا حجم آنها و خصوصیاتِ کلّی‌شان چه بوده است؟ یا معیار وی در گزینش غزل‌ها آیا غیر از ذوق و پسند شخصی و اشتهار ابیات، چیز دیگری بوده است یا نه؟ این موارد، سبب شده است که برخی غزل‌های مشکوک یا الحاقی نیز در تصحیح او وارد شوند که در تصحیحاتِ انتقادی/ علمیِ نوین، کنار گذاشته شده‌اند. (تبریزی اصفهانی لکهنوی، ۱۷۹۱م.: ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۷۱ و ۱۹۸ و ۲۶۳ و ...)

با این‌همه ، مهم‌ترین ویژگیِ *«دیوان حافظ به تصحیح میرزا ابوطالب‌خان»* را می‌توان از منظر اهمّیتِ تاریخیِ آن دانست؛ این کتاب، نخستین تصحیحِ چاپ شدهٔ دیوان حافظ دانسته می‌شود و یقیناً در نشر ادبیاتِ فارسی ـ به ویژه شعر حافظ ـ در شبه قاره هند تأثیرگذار بوده است و در واقع، می‌توان آن را خدمتی به مباحثِ حافظ‌پژوهی و حافظ‌شناسی در قرن هجدهم میلادی/ سیزدهم هجری محسوب کرد.

تصحیح میرزا ابوطالب‌خان، به تناسبِ زمان و مکانِ انتشار، امری پیشرو و قابل توجّه بوده است و به نوبهٔ خود، چون توسّط فردی مطّلع به دقایق و ریزه‌کاری‌های زبان فارسی صورت گرفته، تا پیش از دورانِ نوینِ حافظ‌پژوهی، متنی قابل اعتماد بوده است؛ و حتّی مطالعهٔ دقیقِ متن نشان می‌دهد بسیاری از ضبط‌های او در مقام قیاس، با تصحیحاتِ معتبرِ امروزه، موافق است.

بنا به اهمّیتِ ضبط‌های تصحیح میرزا ابوطالب‌خان، نگارنده در مقالهٔ حاضر کوشیده است؛ برخی از مهم‌ترین اختلافات نگارش و دگرخوانی‌های آن را نسبت به تصحیحات معمول و مشهور کنونی مورد مقایسه قرار دهد؛ در این زمینه سه جنبهٔ شایان توجّه، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است:

- اختلاف سبک نوشتاری در تصحیح ابوطالب‌خان بصورت جدا/سرهم نویسی
- ضبط واژه‌هایی در تصحیح ابوطالب‌خان، که در قیاس با تصحیحاتِ کنونی، کاربرد شکل دیگر آن‌ها نیز پذیرفته است؛ نظیر خطا/ ختا و نخچیر / نخجیر و...
- ضبط واژه‌هایی در تصحیح ابوطالب‌خان که در قیاس با تصحیحات کنونی، فقط یک صورتِ آن‌ها قابل پذیرش است و ضبط ابوطالب‌خان، محلّ اِشکال است؛ نظیر ثواب/ صواب و مسائل/ مثایل و...

۲ ـ اختلافات نگارشی و دگر خوانی‌ها در تصحیح میرزا ابوطالب‌خان

۱ ـ ۲ ـ اختلاف سبک نوشتاری جدا/ سرهم نویسی

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشدلی ست تا **نه پنداری** که احوال جهان داران خوشست

(حافظ، ۱۷۹۱م:۲۳/ب)[۲]

ان فدای دهنت باد که در باغ نظر چمن آرای جهان خوشتر ازین غنچه **نه بست**

(همان: ۲۳/الف)

بنوک خامه **رقم کردهٔ** سلام مرا که کارخانهٔ دوران مباد بی رقمت

(همان: ۲۸/الف)

که اگر این کلمه را براساس روشِ خوانشِ امروزی قرائت کنیم، در وزن آن سکته ایجاد خواهد شد.

۲ ـ ۲ ـ واژه‌هایی که کاربرد هر دو شکل آنها صحیح است:

- مرغ دل را دام جمعیت به دست افتاده بود زلف بگشادیّ و باز از دست شد **نخچیر** ما

(همان: ۱۰/الف)

تصحیح‌های خانلری (ص۳۶)، سایه (۹۰)، نیساری (ص۶۴۳) و عیوضی (ص۳۲) این واژه را به‌صورت «نخجیر» ذکر کرده‌اند؛ نویسندهٔ لغت نامه *«غیاث اللغات»*، **نخچیر** را به معنای شکارکردن، شکار شده و جانور صحرائی مثل آهو می‌داند و معتقد است این واژه به «جیم» عربی خطاست.(رامپوری، ۱۲۴۲ق، ج۲: ۴۷۲) مرحوم دهخدا این کلمه را به هر دو صورت (نخچیر/نخجیر) و به معنای کار و شکارکردن آورده و شواهدی را برای هرکدام ذکر کرده است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج۱۴: ۲۲۳۷۹-۲۲۳۷۷) با این توضیحات، نوشتن این واژه به هردو شکل صحیح است.

- **خطا/ ختا**

دوچشم مست تو برهم زده **خطا** و ختن به چین زلف تو ماچین و هند داده خراج

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۳۱/ب)

از میان تصحیح‌های مورد بررسی، در تصحیح سایه (ص:۶۱۲) این واژه را **«ختا»** و تصحیح‌های غنی و قزوینی (ص: ۱۴۴) و خانلری (ص: ۱۰۰۷) هم شکل با نسخه ابوطالب خان به صورت **«خطا»** ذکر کرده‌اند؛ با توجه به نظر کتاب *"غلط ننویسیم"* کلمهٔ **ختا** با **"ت"** در معنی قسمت شمالیِ چین است و معمولاً با ختن (= نام ترکستان شرقی) ذکر می‌شود؛ چرا که هر دو ناحیه به داشتن آهوان سیاه چشم و مشک‌های مرغوب و مردم زیباروی معروف بوده‌اند و نوشتن این کلمه به شکل **"خطا"** ناصواب است؛ ولی دهخدا کاربرد این واژه در شکل **"خطا"** را نیز در معنای

۱ ـ لازم به یادآوری است که مصحّحان این نسخه برای هر دو صفحه یک شماره عدد ذکر کرده‌اند و در برخی از صفحات کنار عدد حرف «الف» نوشته اند و نگارنده برای حفظ امانت و نیز ذکر دقیق شماره صفحه از حروف «الف» و «ب» استفاده کرده است.

قوی در ترکستان شرقی صحیح می داند. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج۶: ۹۵۲۴) به نظر می‌رسد با توجه به نام آشنا بودن شکل «**ختا**»ی این کلمه، انتخاب سایه، صحیح‌تر و علمی‌تر است.

- **مضطبه/ مصطبه**

بربوی آنکه جرعهٔ جامی به ما رسد　　در **مضطبه**، دعای تو هر صبح و شمام رفت

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۱۴/الف)

همهٔ تصحیح‌های مورد بررسی "غنی و قزوینی (ص ۱۳۸)، خانلری (ص۱۸۴)، سایه (۱۶۶)، نیساری (ص۱۰۵) و عیوضی (ص۱۸۶)" این کلمه را به‌صورت «**مصطبه**» ذکر کرده‌اند. مرحوم دهخدا به نقل از فرهنگ‌های لغتی مانند «*غیاث اللغات*» و «*آنندراج*» معتقد است این کلمه به معنی "میخانه، و به «صاد= مصطبه» و «ضاد= مضطبه» هردو آمده. علاوه بر آن این کلمه به «سین= مسطبه» نیز آمده است؛ به نظر نگارنده هرچند که اکثر تصحیح های معتبر، شکل نوشتاری کلمه مورد بحث را به‌صورت «مصطبه» درست دانسته‌اند و به ظاهر از لحاظ روانی و حافظانه‌تر بودن مرجّح است. ولی کاربرد شکل دیگر آن هم بی اشکال است؛ چرا که با این کاربرد هیچ گونه خللی در معنای بیت ایجاد نمی‌شود.

- **طرّه/طیره**

گه **طرّه می نمائی** و گه طعنه می زنی　　ما نیستیم معتقد مرد خود پسند

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۳۴/الف)

از میان تصحیح‌های مورد بررسی، خانلری (ص۳۶۲)، سایه (ص۲۵۴)، نیساری (ص۴۷۴) و عیوضی (ص۳۵۶) «**طیره نمودن**» را برگزیده‌اند و حافظ قدسی (ص۱۹۶) هم مانند نسخهٔ ابوطالب «**طرّه نمودن**» را انتخاب کرده اند و تصحیح غنی و قزوینی (ص۱۹۱) «**جلوه نمودن**» را اختیار کرده که از لحاظ معنائی به «**طرّه نمودن**» نزدیک تر است؛ معانی هر سه ترکیب به ترتیب «خشم نمودن و آزردن، موی پیشانی و یا کنارهٔ جامه را نشان‌دادن و جلوه‌گری کردن و خود را در چشم دیگران آراستن بدون برخورداری از سیرت نیک (حمیدیان، ۱۳۸۹، ج۳: ۲۲۸۶)» خواهد بود.

اکثر شارحان با قبول ترکیب «**طیره نمودن**» معنی قابل فهمی را ارائه نداده‌اند؛ دقت در ارتباط معنائی مصراع اول و دوم برای خواننده جای سؤال باقی می گذارد که اولاً فاعلِ «**طرهٔ/طیره نمودن**» در مصراع اول کیست؟ آیا همان شیخ خود پسند که حافظ هیچ اعتقادی بدان ندارد، و یا معشوق؟ حافظ که در ابیات پیشین از او تقاضای خنده و توجه را دارد؟ به نظر نگارنده درصورت انتخاب هریک از ترکیب‌ها و نیز تشخص فاعل مصرع اول، معنای متفاوتی می‌توان از بیت ارائه کرد:

- **الف)** با انتخاب ترکیب «**طرّه نمودن**» و انتخاب شیخ به عنوان فاعل مصرع اول معنی بیت بدین صورت خواهد بود: ای شیخ اگر "در منبر به نشانهٔ خودآرائی" موی مرتب شدهٔ پیشانی نشان می‌دهی و یا "برای

خودبرتربینی و احساس وظیفهٔ هدایت مردم" سخنان طعنه آلودی میزنی، بدان که ما هیچ اعتقادی به افراد خوپسندی مانند تو نداریم.

- **ب)** و با گزینش ترکیب «**طیره نمودن**» و انتخاب معشوق به عنوان فاعل مصرع اول، معنی بیت اینگونه خواهد بود: ای معشوق اگر چهرهٔ خشمناک نشان دهی و یا ما را مورد طعنه قرار دهی، "بدان که از تو روی برنمی‌گردانیم و به درگاه افرادی مانند شیخ نمی‌رویم چرا که" ما هیچ اعتقادی به شیخ خودپسند نداریم.

علیرغم احتمالِ معنیِ اول، برای بیت مذکور، با توجه به تقابل اندیشگانی در نظام فکری حافظ، انتخاب «**طیره نمودن**» صحیح‌تر به نظر می رسد.

- **تری / طری**

همچو **گلبرگ تری** هست وجود تو لطیف همچو سرو چمنی جمله سراپای تو خوش

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۷۶/الف)

واژهٔ «**تر / تری**» بنا به گزارش کتب لغت به معنی «مرطوب و خیس» و نیز به معنی « آبدار، تازه، نرم و سبز و هرچیزی که پلاسیده و پژمرده نباشد» به‌کار رفته است.(دهخدا، ۱۳۷۷، ج۵: ۶۵۷۰) و کلمهٔ «**طر / طری**» معرب واژهٔ «**تری**» به معنی تازگی، رطوبت و شادابی است.(همان، ج ۱۰: ۱۵۴۳۹) با این توضیح کاربرد هر دو شکل این کلمه صحیح است ولی اکثر تصحیح‌های مورد بررسی ـ غنی و قزوینی (ص: ۲۴۶)، خانلری (ص: ۵۸۰)، سایه (ص: ۳۶۰)، نیساری (ص: ۲۸۷) و عیوضی (ص: ۵۷۴)، «**گلبرگ طری**» را ذکر کرده‌اند که برای خواننده آشناتر و مقبول‌تر می‌نماید.

- **انتساق / اتساق**

گر نبودی شاه یحیی نصرت الدین از کرم کار ملک و دین ز نظم و **انتساق** افتاده بود

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۶۷/الف)

«**انتساق**» به معنی منتظم‌شدن و نظم‌پذیری است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج۳: ۳۴۵۱) واژهٔ «**اتّساق**» هم که در تصحیح‌های غنی و قزوینی (ص: ۲۰۸)، خانلری(ص: ۴۲۸)، سایه (ص: ۲۸۶) و نیساری (ص: ۲۱۸)، مضبوط است، در معنی نظم و سامان‌یافتن است؛ علیرغم اینکه مسعود فرزاد مترادف و هم‌معنی بودن این دو کلمه را مردود و «**انتساق**» را مفید معنا می‌داند(فرزاد، ۱۳۴۹، ج۱: ۴۸۱)، به‌کار بردن هردو شکل این واژه، بدون اشکال است. هرچند که به‌کاربست «**اتّساق**» به جهت نام‌آشنایی برای مخاطب، زیباتر و دلپذیرتر است.

- **قفس / قفص**

مرغ دلم طایر است قدسی آشیان از **قفس** تن ملول سیر شده از جهان

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۱۰۴/ب)

تصحیح‌های غنی و قزوینی، سایه، نیساری، و عیوضی غزلی را که این بیت در آن قرار دارد را ندارند؛ این بیت در غزل ۳۱ بخش ملحقات غزلیات خانلری آمده است (ص:۱۰۱۹) که در آن این واژه به شکل «**قفص**» ضبط شده است. «**قفص**» کلمه‌ای است عربی و در معنای مصدریت«بستن پای آهو» و در معنای اسم «شبکه و جای مشبک و تودر تو» است؛ این کلمه معرب «**قفس**» است جائی که شبکه‌دار باشد که از چوب و بُرنج و غیر آن ساخته شده باشد، مجازاً به معنی زندان است.(انوری، ۱۳۸۲، ج۶: ۱۵۵۶۱-۱۵۵۶۰) به نظر مرحوم مجتبی مینوی این کلمه در عربی به شکل «قفص» به‌کار رفته و کاربرد آن در فارسی به شکل‌های «قفص/ قفس» هردو صحیح و جایز است.(نصرالله منشی، ۱۳۷۳: ۲۸۶) نمونه‌هایی از کاربرد این کلمه به شکل «قفص» در *کلیله و دمنه* وجود دارد. (همان: ۲۵۸ و ۲۸۶) باایت توضیحات به‌کاربستِ «قفص» هرچند که در نگاه خواننده غریب، امّا بی اشکال است.

- **ذقن/زنخ:**

در خم زلف تو آویخت دل از چاه **ذقن** آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۴۹/ب)

مؤلف *لغت نامهٔ دهخدا* معتقد است که «ذقن =zagan» معرب زنخ، به معنی چانه و زنخدان و جمع آن «**اذقان**» است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج۸: ۱۱۵۰۷) تصحیح‌های غنی و قزوینی(ص: ۱۵۱)، خانلری (ص: ۲۳۰)، سایه (ص: ۱۸۵)، نیساری (ص: ۱۲۴) و عیوضی (ص: ۲۲۴) این واژه را به‌صورت « زنخ» آورده‌اند؛ با این توضیح، به‌کاربستِ هرکدام از شکل‌های آن «**زنخ/ ذقن**» بدون اشکال است؛ ولی مسعود فرزاد، «ذقن» را حافظانه‌تر می‌داند. (فرزاد، ۱۳۴۹، ج۱: ۲۴۲) نمونهٔ دیگری در شعر حافظ با این شکل کاربرد می‌توان دید:

در**چاه ذقن** چو حافظ ای جان حسن تو صد غلام دارد (حافظ، ۱۳۸۵ ۲۳۸)

- **بصر / نظر:**

هرکس که دید روی تو بوسید چشم من کاری که کرد دیدهٔ ما **بی بصر** نکرد

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۳۹/ب)

تصحیح‌های غنی و قزوینی (ص: ۱۶۸)، خانلری (ص:۲۹۶)، سایه (ص: ۲۱۳)، نیساری (ص: ۱۵۵) و عیوضی (ص: ۲۸۰) به‌جای واژهٔ «**بصر**» از «**نظر**» استفاده کرده‌اند؛ نویسندهٔ کتاب *صحت کلمات و اصالت غزلهای حافظ*، هر دو واژه را برگزیده است. (فرزاد، ۱۳۴۹، ج۱: ۳۰۰) درصورت انتخاب «بصر» معنی مصراع دوم بدین صورت است :«کاری که دیدهٔ من در انتخاب تو انجام داد، کاری از روی بصیرت/ اندیشه، تفکرو

نگاه عمیق است.» (هروی، ۱۳۸۱، ج۱: ۵۹۶) و در صورت انتخاب « **نظر** » به‌جای «**بصر**»، ایهامی هم در بیت تولید می‌شود و آن اینکه دیدهٔ من هیچ کاری را بدون قصد و غرض و یا چشم داشتِ سود خود انجام نمی‌دهد؛ و سود من در این قضیّه، همان بوسه‌ای است که بینندگان تو، بر چشم زیبابین و زیباشناس من زدند. (حمیدیان، ۱۳۹۱، ج۳: ۲۰۵۱) البته حافظ در جای دیگری از واژهٔ «بصارت» در کنار دیده استفاده کرده است:

به روی بار نظر کن ز دیده منت دار که کار دیده نظر از سر **بصارت** کرد (حافظ، ۱۳۹۵: ۲۰۶)

- **خزینه/ خزانه:**

به خط و خالِ گدایان مده **خزینهٔ دل** به دست شاه وشی ده که محترم دارد

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۴۴/ب)

- از میان تصحیح‌های مورد بررسی، نسخهٔ سایه (ص: ۱۹۲) از واژهٔ «**خزانه**» استفاده کرده ولی بقیه تصحیح‌ها غنی و قزوینی (ص: ۱۵۶)، خانلری (ص: ۱۹۲)، نیساری(ص: ۱۳۲) و عیوضی (ص: ۲۳۶) به همراه نسخهٔ ابوطالب خان، واژهٔ «**خزینه**» را ضبط کرده‌اند؛ بعضی از محققان پنداشته‌اند که «خزینه» در عربی به‌کار نرفته و این کلمه از ساخته های زبان فارسی است و اصل عربی آن «**خزانه**» به کسر اول است و ظاهراً «**خزینه**» اماله شدهٔ «**خزانه**» باشد و به عدات کلمات عربی «راء» قلب به «یاء» می نمایند مانند «رکیب و حجیز» که اماله شدهٔ «رکاب و حجاز» است. (نظامی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۲۱، ح/۴) اما بنا به تحقیقات نجفی، در فارسی امروز میان معنای این دو لفظ، فرق می‌گذارند؛ «**خزانه**» مجموع اموال و نقود شاه و نیز مجموع منابع دولت است. و «**خزینه**» به معنای مخزن آب گرم در حمام ها به‌کار می‌رود؛ خزینه در این معنا مخصوص فارسی‌زبانان است.(نجفی، ۱۳۷۸: ۱۷۵) با این توضیحان کاربرد هرکدام یک از این کلمات بدون اشکال است ولی فرزاد کاربرد «**خزینه**» را حافظانه تر از « خزانه» می‌داند. (فرزاد، ۱۳۴۹، ج۱: ۲۳۰) گزینشی که اکثر تصحیح های معروف به حافظانه‌تر بودن آن توجه داشتند.

- **پدورد/بدورد:**

ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد وقت آن است که پدرود کنی زندان را

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۹/الف)

بحث بر سر صحت «**پدرود / بدورد**» و انتخاب درست آن است؛ همهٔ تصحیح‌های مورد بررسی غنی و قزوینی (ص: ۱۰۱)، سایه (ص: ۸۹)، نیساری(ص: ۳۹) و عیوضی(ص: ۳۰) از فعل « **بدرود کردن** » استفاده

کرده‌اند و خانلری در اصل غزل «**بدرود کردن**» را ضبط کرده ولی در یکی از نسخه بدل ها «**پدرود کردن**» را آورده است. (حافظ، ۱۳۶۳: ۳۵) ««**پدرود و بدورد**» هردو به معنی وداعکردن، ترک رکدنو حپخدا حافظی کردن است؛ مرحوم دهخدا در توضیح «**پدرود کردن**» همین بیت حافظ با به عنوان شاهد مثال آورده است. (دهخداریا، ۱۳۷۷، ج۴: ۵۴۳۶) هرچند کاربرد هرکدام از دو شکل این کلمه بی‌اشکال است و خللی در معنی ایجاد نمی‌کند، ولی با توجه به هنر حافظ که مقصود خود را با آشناترین لغات آن هم به آشناترین صورت آن لغات بیان می‌کند، کاربست «**بدورد کردن**» هنری‌تر است. (فرزاد، ۱۳۴۹، ج۱: ۲۴)

۳ ـ ۲ ـ واژه‌هایی که کاربرد یک شکلِ آنها صحیح است:

الف) در *دیوان حافظ* برخی از کلمات به چشم می‌خورند که به جهت تفاوت در نوشتار و همانندی در خوانش دوگانگی‌هایی را در نسخه‌های مختلف پدید آورده است؛ دقت در معنی آن نوع کلمات و سازگاری آنها در بیت مورد بحث می‌تواند شکل صحیح کلمه را مشخص سازد؛ در این بخش برای نمونه «**یازده نمونه**» از موارد مذکور مورد بحث و بررسی قرار گرفته است:

- **صواب / ثواب**:

درویش نمی پرسی و ترسم که نباشد　　اندیشهٔ آمرزش و پروای **صوابت**

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۱۳/الف)

تصحیح‌های غنی و قزوینی (ص:۱۰۴) ، سایه (ص:۹۵) و عیوضی (ص:۴۴) این کلمه را به‌صورت «**ثواب**» آورده‌اند و نسخه‌های خانلری (ص:۴۸) و نیساری (ص: ۴۴) در متن اصلی غزل واژهٔ «**ثواب**» درج نموده و خانلری در چهار نسخه بدل و نیساری در یک نسخه بدل «**صواب**» را آورده‌اند. «**ثواب**» در ساخت دستوری اسم و به معنی پاداش، علی‌الخصوص پاداشی که در آخرت به عوض کار نیکِ این جهان داده می‌شود؛ حال آنکه «**صواب**» صفت و به معنای درست، صحیح و یا به‌جا و درست می‌باشد.(نجفی، ۱۳۸۷: ۱۲۸) به نظر فرزاد، نگارش صحیح کلمهٔ مورد بحث «ثواب» است و در عین حال از این که چهار نسخهٔ مختلف «صواب» را ضبط کرده‌اند، تعجب می‌کند.(فرزاد، ۱۳۴۹، ۱: ۴۸)

- **صواب / ثواب**:

صوابت باشد ای دارای خرمن　　اگر رحمی کنی بر خوشه چینی

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۱۲۷/الف)

با عنایت به توضیحات بیت قبلی مسلم است که اینجا واژهٔ «**ثواب**» در ساخت دستوریِ اسم و در معنایِ پاداش صحیح بوده و انتخاب تصحیح های غنی و قزوینی (ص:۳۶۴)، خانلری (ص: ۹۶۴)، سایه (ص: ۵۵۳)، نیساری (ص:

۴۵۵) و عیوضی (ص:۹۶۰) دقیق‌تر و صحیح‌تر است.

- **صواب / ثواب:**

من ار چه هیچ ندارم سزای خدمت شاهان زبهر کار **صوابم** قبول کن به غلامی

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۱۳۰/الف)

تصحیح‌های غنی و قزوینی، خانلری و سایه این بیت را ندارند؛ نسخهٔ نیساری (ص: ۵۱۱) از واژهٔ «**ثواب**» استفاده کرده و تصحیح قدسی (ص:۵۸۸) هماهنگ با نسخهٔ ابوطالب خان، واژهٔ «**صواب**» را برگزیده است؛ ترکیب و معنی جملهٔ به‌کار رفته در مصرع دوم و ارتباط آن با مضمون مصرع اول، کاربرد «**صواب**» در تصحیح قدسی و نسخهٔ ابوطالب خان ـ در معنی صفت برای کار ـ را سست‌تر می‌نماید، چرا که در این نوع انتخاب، تناقضی آشکار میان ارزش نداشتن خدمت حافظ و باور به نیک بودن کار او در مصرع دوم به‌وجود می‌آید؛ حال آن که در تصحیح نیساری به درستی «**ثواب**» در ساخت دستوری اسم و در معنای پاداش الهی می‌باشد و معنی آن «بخاطر پاداش الهی مرا به غلامی قبول کن» است؛ یعنی انتخاب کردن بنده به عنوان غلام، کار نیکی است که «**ثواب**» الهی به دنبال دارد.

- **ثواب / صواب:**

یک دو رطل گران به حافظ ده گر گناه است و گر **ثواب** بیار

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۷۰/الف)

این غزل در تصحیح های غنی و قزوینی، سایه، نیساری و عیوضی نیامده و فقط در تصحیح قدسی (ص: ۳۶۵) و هم شکل نسخهٔ ابوطالب خان به شکل « **ثواب**» آمده است؛ این غزل در بخش ملحقات غزلیات خانلری آمده و ایشان در ذیل آن، از قول مرحوم پژمان نوشته‌اند که این غزل از آنِ «بهاء الدین زنگانی» است. (حافظ، ۱۳۷۵، ج۲: ۱,۱۴) در همین تصحیح به اشتباه این واژه به شکل «صواب» نقطه مقابل خطا، ضبط شده است؛ حال آن که قرینه لفظی بیت ـ گناه ـ «**ثواب**» را مرجح می‌کند.

- **ثواب/صواب:**

پند حکیم عین **ثواب** است و حض خیر فرخنده بخت ان که به سمع رضا شنید

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۶۷/الف)

واژهٔ «**صواب**» همچنان‌که شرح آن گذشت به معنی راست و درست و حق و مصلحت و مقابل آن خطاست و در اصطلاح هر امر ثابت و مسلمی که انکار آن غیر ممکن است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج۱۰: ۱۵۰۵۷) با تفاوت معنایی این واژه با کلمهٔ «**ثواب**» دارد، شکل صحیح نوشتاری آن در این بیت «صواب» است و به درستی، تصحیح های غنی و قزوینی (ص: ۲۲۳)، خانلری (ص: ۴۹۲)، سایه (ص: ۳۱۶)، نیساری (ص: ۲۵۰) و عیوضی (ص: ۴۸۶)، شکل صحیح

آن را ضبط کرده‌اند؛ در میان تصحیح های مورد بررسی غنی و قزوینی ترکیب «محض صواب» و «عین خیر» را انتخاب کرده‌اند که درمقایسه با ترکیبات «**عین صواب**» و «**محض خیر**» فصیح‌تر و مصطلح‌تر است. (فرزاد، ۱۳۴۹، ج۱: ۵۸۵)

- **اکثیر / اکسیر**

جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز باطل درین خیال که **اکثیر** می کنند

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۳۳/الف)

به غیر از تصحیح خانلری که این بیت در آن نیامده است، بقیه تصحیح ها ـ غنی و قزوینی (ص:۲۰۰)، سایه (ص: ۲۷۳)، نیساری (ص: ۲۰۸) و عیوضی (ص: ۴۰۰) ـ واژۀ «**اکسیر**» را ضبط کرده اند. معنی این کلمه در ساخت «اکسیر» جوهر گدازنده ای است که ماهیت اجسام را تغییر می دهد مثلاً نقره و مس را به زر تبدیل می‌کند؛ در مثال‌ها و توضیحات *لغت نامه دهخدا*، هیچ نشانی از شکل دگرگون شدۀ این کلمه «**اکثیر**» دیده نمی‌شود. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج۲: ۳۱۵۰) و با توجه به این که در هیچ کتاب لغتی «اکثیر» نیامده، قطعاً ضبط آن به شکل «اکثیر» از جانب ابوطالب خان غلط املائی است.

- **طرّه/طیره**

طرّۀ جلوۀ طوبی قد دلجوی توشد غیرت خلد برین ساحت میدان تو باد

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۴۸/الف)

در میان تصحیح‌های مورد بررسی، غنی و قزوینی(ص: ۱۴۹) و خانلری (ص: ۲۲۴) واژۀ «**طیره**» را ضبط کرده‌اند و تصحیح‌های سایه و نیساری و عیوضی غزلی را که این بیت در آن است را ندارند؛ «**طرّه**» چنان مکه گذشت به معنی موی مجعد پیشانی و «**طیره**» به معنی خشم و نیز خواری و سبکی است. به نظر مسعود فرزاد شکل صحیح این کلمه «طیرۀ جلوۀ طوبی» است و تصحیح‌هایی که در آنها به شکل «طرّۀ جلوۀ طوبی» آمده است، غلط نوشتاری رخ داده است.(فرزاد، ۱۳۹، ج۱: ۲۱۶) با پذیرفتن نظر فرزاد معنی سبکی و خواری برا واژۀ «طیره» پذیرفتنی‌تر است و معنی بیت بدین صورت خواهد بود: قدّ چون سرو تو باعث خواری و بی مایگیِ جلوه نمائی درخت طوبی شد؛ امیدوارم فضای باغ و بوستان تو موجب رَشک و حسدِ بهشت برین شود.

- **مثایل / مسایل**

حلاج بر سر دار این نکته خوش سُراید از شافعی مپرسید امثال این **مثایل**

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۸۶/الف)

این کلمه در تصحیح‌های غنی و قزوینی (ص: ۲۵۷)، خانلری (ص: ۶۱۸)، سایه (ص: ۳۷۹)، نیساری (ص: ۳۰۲) و عیوضی (ص: ۶۱۲) به شکل «**مسائل / مسایل**» آمده است. درهیچ یک از کتب لغت «**مثایل**» یافت

نشده است و قطعاً ضبط آن در نسخهٔ ابوطالب خان از اشتباهات نگارشی این نسخه به حساب می‌آید.

- **ذلت/زلت**

بپوش دامن عفوی به **ذلّت** من مست که آب روی شریعت بدین قدر نرود

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۵۷/ب)

این بیت در تصحیح های غنی و قزوینی و سایه نیامده و در تصحیح های خانلری (ص: ۴۵۴)، سایه (ص۲۹۶) و عیوضی (ص: ۴۴۶) بصورت «**زلّت**» ذکر شده است؛ البته در یکی از نسخه‌های مورد استفاده در تصحیح رشید عیوضی این واژه بصورت «**ذلّت**» ضبط شده است؛ درصورت پذیرفتن شکل «**ذلت**» این واژه معنی بیت بدین صورت خواهدبود: "با عفو خود، خواری و ذلّ مرا بپوشان." ولی با توجه به روح ملامتی حافظ و لحن طنز بیت مذکور و نیز مضمون مصراع دوم، شکل این کلمه بصورت «**زلّت**» در معنای لغزش صحیح‌تر است.

- **منسب/منصب**

عاشقِ رندم و می خواره به آواز بلند وین همه **منسب** از آن حور پریوش دارم

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۹۲/ب)

همهٔ تصحیح های مورد استفاده «غنی و قزوینی (ص: ۲۶۸)، خانلری (ص: ۶۵۸)، سایه (ص: ۳۹۷)، نیساری (ص: ۳۱۶) و عیوضی(ص: ۶۵۲) » بجای این واژه از کلمهٔ «**منصب**» اسفاده کرده اند؛ «**منسب**» به معنی دودمان است و «**منصب**» به معنای رتبه و عهده‌ای که از جانب پادشاه به کسی رحمت می‌گردد.(دهخدا، ۱۳۷۷، ج۱۴: ۲۱۶۴۸) در بیت مذکور این واژه در معنی رتبه اعطائی از حور پریوش مورد نظر حافظ است؛ با این وضع ضبط «**منصب**» در همهٔ نسخه های اصیل عصر حافظ منطقی‌تر و صحیح‌تر می باشد.

- **مسطور/ مستور**

در گوشهٔ سلامت **مسطور** چون توان بود تا نرگس تو گوید با ما رموز مستی

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۱۲۷/ب)

«**مستور**» کلمه ای است عربی، صفت مفعولی از مصدر «سَتر» به معنای نهان‌شده و پوشیده است، و در شعر حافظ در کنار پوشیدگی اغلب در معنای پارسائی به‌کار میرود.(راستگو، ۱۳۹۵: ۲۹۳-۲۸۷) در حالی که «**مسطور**» به معنی نوشته شده و مرقوم به‌کار می‌رود. (انوری و عالی، ۱۳۸۵: ۳۰۳)در *قرآن کریم* هم این کلمه در کنار کتاب و به معنای نوشته شده به‌کار رفته: «وکان ذلک فی الکتاب مسطوراً» (اسرا/۵۸)؛ تصحیح های غنی و قزوینی (ص: ۳۳۳)،

خانلری (ص: ۶۸۶)، سایه (ص: ۵۰۴)، نیساری (ص: ۴۱۴) و عیوضی (ص: ۸۶۲) به درستی از «مستور» استفاده کرده‌اند و ضبط «مسطور» در نسخهٔ ابوطالب خان قطعاً اشتباه است.

ب) برخی از واژه‌های نسخه‌های خطی به‌ویژه *دیوان حافظ* به جهت اختلاف در نقطه‌گذاری، خوانش‌های دوگانه در نسخه های معتبر را سبب شده؛ در این نوع کلمات شکل ظاهری کلمه کاملاً شبیه به هم، ولی از لحاظ نقطه‌گذاری با هم تفاوت دارند. در این تحقیق «پنج نمونه» از این نوع کلمات در اشعار حافظ مورد تحلیل قرار می‌گیرد:

- **خیر/جبر:**

به **خیر** خاطر ما کوش کاین کلاه نمد　　بسا شکست که بر افسر شهی آورد

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۴۵/ب)

تصحیح‌های خانلری (ص: ۳۰۲) و سایه (ص: ۲۲۱) این کلمه را به شکل «**جبر** » ضبط کرده‌اند؛ تصحیح غنی و قزوینی هم غزلی را که این بیت در آن است را ندارد و تصحیح های نیساری (ص:۱۵۸) و عیوضی (ص: ۲۹۶) هرچند که در اصل غزل آن را به‌صورت «**جبر**» آورده اند ولی در یک نسخه از نسخه بدل‌هایشان «**خیر**» ضبط شده است. به نظر نگارنده تناسبی که میان «**جبر**» و «**شکست**» وجود دارد، ثبت «**جبر**» صحیح‌تر و مرجّح‌تر است.

- **عاقبت/عافیت:**

درمقامات حقیقت هرکجا کردیم سیر　　**عاقبت** را در نظر بازی فراق افتاده بود

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۶۷/الف)

در این بیت دو واژهٔ «**حقیقت/ طریقت**» و «**عاقبت/ عافیت**» از لحاظ نگارشی اختلافاتی را در نسخه‌های متعدد به‌وجود آورده است؛ تصحیح های غنی و قزوینی (ص: ۲۰۷)، خانلری(ص: ۴۲۸)، سایه (ص: ۲۸۶)، نیساری (ص: ۲۱۸) و عیوضی (ص: ۴۲۶) «طریقت و عافیت» را برگزیده‌اند؛ جالب این است که در در هیچ نسخه بدلی از این نسخه‌ها، «حقیقت و عاقبت» نیامده است. در بیت مذکور حتماً خطای نگارشی اتفاق افتاده، چرا که «حقیقت» با توجه به «طریقت» مقامات و منازلی دارد، قابل پذیرش نیست (فرزاد، ۱۳۴۹، ج۱: ۴۸۱) و «عافیت» هم در مراحل سلوک معنوی باید کنار گذاشته شود. البته در شعر حافظ ابیات دیگری هم وجود دارند که این اختلاف قرائت «عاقبت اندیش/ عافیت اندیش» وجود دارد و در آنجا هردو قرائت قابل پذیرش است.(خرمشاهی، ۱۳۸۴: ۱۵۱)

- **تحمّل/ تجمّل**

کیست حافظ تا ننوشد باده بی آواز نی　　عاشق مسکین چرا چندین **تحمّل** بایدش

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۷۷/الف)

این واژه در تصحیح های غنی و قزوینی (ص: ۲۴۰)، سایه (ص: ۳۴۹) و عیوضی (ص: ۵۵۲) به‌صورت «**تجمّل**» ضبط شده و در تصحیح خانلری (ص: ۵۵۸) هرچند که در اصل غزل «**تجمّل**» ذکر شده، ولی در سه تا از نسخه بدل‌های آن واژۀ «**تحمّل**» آمده است؛ در تصحیح سایه (ص: ۳۴۹) هم همانند خانلری در اصل غزل «**تجمّل**» ولی در سه نسخه بدل آن «**تحمّل**» ضبط شده اشت. نظر مسعود فرزاد براین است که کاتبان نسخه‌هایی که «**تحمّل**» نوشته‌اند، نقطۀ «جیم» را نگذاشته اند. (فرزاد، ۱۳۴۹، ج۲: ۶۹۶) به نظر نگارنده درصورت قبول «**تحمّل**» در معنی بیت اختلال ایجاد می شود؛ خانلری هم در بخش توضیحات بعضی از لغات و تعبیرات، ضمن ارائۀ معنی مناسب از واژۀ «**تجمّل**» با تقابلی که میان واژه های «**تجمّل**» و «**مسکین**» کشف کرده، آن را علیرغم این که در هیچ یک از نسخه‌های اساس کارش نیامده، ترجیح داده است. (حافظ، ۱۳۷۵، ج۲: ۱۱۶۶) البته واژه‌ای «**تحمّل و تجمّل**» سابقه حضور در *دیوان حافظ* را دارند که در قرائت‌های مختلف احتمال خوانش به جای دیگری وجود دارد.(خرمشاهی، ۱۳۸۴: ۱۴۹)

- **خطّ/حظّ**

شد **خطّ** عمر حاصل گر زانکه با تو ما را هرگز به عمر روزی، روزی شود وصالی

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۱۲۵/ب)

همۀ تصحیح‌های مورد بررسی این تحقیق، غنی و قزوینی (ص:۳۵۱)، خانلری (ص: ۹۲۶)، سایه(ص:۵۲۹)، نیساری(ص:۵۰۹) و عیوضی (۹۱۸)، این کلمه را بصورت «حظّ» نوشته‌اند؛ به نظر نگارنده در کتابت و نقطه‌گذاری نسخۀ ابوطالب خان، صحو و اشتباهی رخ داده است؛ توجه به معنای بیت درستی نسخه های بالا را تأیید می‌کند.

- **ایرج/ایذج**

بعد ازین نشگفت اگر با نکهت خلق خوشت خیزد از صحرای **ایرج** نافۀ مشک ختن

(حافظ، ۱۷۹۱م: ۱۰۲/ب)

کلمۀ مورد بحث علاوه بر نسخۀ ابوطالب خان در یکی از نسخه بدل‌های *دیوان حافظ* تصحیح عیوضی به شکل «**صحرای ایرج**» ذکر شده است.(حافظ، ۱۳۸۵:۷۶۰) بقیۀ تصحیح ها از جمله غنی و قزوینی (ص: ۳۰۶)، خانلری (ص: ۷۸۰)، سایه (ص: ۴۵۸)، نیساری (ص: ۵۲۷) و عیوضی (ص: ۷۶۰)، «**صحرای ایذج**» ضبط کرده‌اند. در درستی یا نادرستی هریک از شکل‌های کلمۀ مذکور باید گفت که واژۀ «**ایذج**» نام قدیمی سرزمینی در ناحیۀ بختیاری که بعد ها «مال امیر= مالمیر»نامیده شد؛ در شهریور ۱۳۱۴ هجری شمسی نام آن به «**ایذه**» بدل شد این واژه در برخی از کتب جغرافیائی مانند *نزهه القلوب* و *معجم البلدان*، به شکل «ایدج» هم نوشته شده است.(دهخدا، ۱۳۷۷، ج۳: ۳۶۸۸) لازم به ذکر است که «ایذج با (ذال معجمه) به

عادت ایرانیان متاخر ـ که اغلب (دال) فارسی را با (دال مهمله) تلفظ می کنند ـ ایدج نیز گفته می شود. (غنی، ۱۳۸۰: ۱۵۷) بنا به روایت کتاب «**شرح شوق**» ممدوح حافظ در این غزل، اتابک سلغر شاه و موضوع به سلطنت نشستن او مورد توجه قرار گرفته است. (حمیدیان، ۱۳۹۱، ج۴: ۳۵۵۸) و با توجه به این که پایتخت سلسلهٔ این اتابکانِ لرستان در زمان سلاطین آل مظفر، «ایذج» بود، حافظ می گوید: «اگر بعد ازین با عطری که از خلق خوش تو برمی خیزد، از بیابان‌های ایذج، بجای بوی علف و گیاه بوی مشک ختن برخیزد جای شگفتی نیست.» (هروی، ۱۳۸۱، ج۳: ۱۶۴۹) برخی از تصحیح ها از جمله حافظ قدسی به مناسبت آن که واژهٔ «**ایذج**» را صحیح نمی‌دانستند و «**صحرای ایرج**» را مقبول‌تر می‌یافتند، آن را به «**صحرای ایران**» تبدیل کرده‌اند.(فرزاد، ۱۳۴۹، ج۲: ۱۰۴۲-۱۰۴۱) با این تفاصیل، «صحرای ایذج» که انتخاب اکثر نسخه های معتبر هم هست، صحیح‌تر و مرجح‌تر به نظر می‌رسد.

نتیجه گیری:

در تاریخ تصحیح *دیوان حافظ*، یکی از نخستین کسانی که کوشیده بنا به ذوق شخصی و با بهره‌گیری از چند نسخهٔ خطّی، دیوانی یکدست و منسجم، عرضه کند، «میرزا ابوطالب خان تبریزی اصفهانی لکهنوی» (۱۱۶۶ ـ ۱۲۲۰ق.) است. تصحیح دیوان میرزا ابوطالب‌خان را می‌توان نخستین تصحیحِ چاپ‌شدهٔ *دیوان حافظ* محسوب کرد که با مقابلهٔ دوازده نسخهٔ خطّی در ۱۷۹۱م. در کلکتهٔ هندوستان منتشر شده است؛ درطی مقابلهٔ نسخهٔ مذکور با پنج نسخهٔ برتر عصر حاضر ـ غنی و قزوینی، خانلری، سایه، نیساری و عیوضی ـ که از طرف نگارنده و همکار علمی‌اش، مراحل پایانی خود را می‌گذراند، موارد مهم و قابل توجهی در اختلاف نگارش و دگرخوانی‌ها برخی از کلمات به چشم می‌خورد بررسی هر یک از آنها علاوه بر روشن‌شدن غث و سمین نسخهٔ مذکور، به خوانش صحیح تری از دیوان حافظ کمک می‌کند؛ در این نوشتار برای رعایت اختصار، ۲۱ مورد از واژه‌هایی در نسخهٔ ابوطالب خان و شروح برتر عصر حافظ، تفاوتهائی که در ضبط آنها وجود داشت، در سه بخش زیر مورد بحث و بررسی قرارگرفت:

- واژه‌هایی که کاربرد هردو شکل آنها بنا به گواهی کتب لغت و نگارشی فارسی، صحیح است؛ هرچند که برخی از نسخه‌پژوهان و شارحان دیوان حافظ جانب یک شکل آن را گرفته‌اند.
- واژه هائی که کاربستِ یک شکل از آنها به جهت هم نوائی با معنای مورد نظر حافظ در بیت منظور، صحیح است؛ حال آن که در برخی از موارد شکل غلط آن انتخاب نسخهٔ ابوطالب خان/ تصحیح های مورد بررسی شده بوده است.

- واژه‌هایی که به جهت اختلاف در نقطه‌گذاری و یا تفاوت در یک حرف از واژه ـ که یک شکل آن صحیح بوده ـ باعث اختلاف نگارشی در نسخه های خطی شده است.

تحلیل نمونه‌ها و شواهد هر یک از اقسام سه‌گانه فوق در مجموع، بیانگر آن است که: رویکرد تصحیحیِ میرزا ابوطالب‌خان، از جهت رسم‌الخط با سبک و سیاق سایر متون چاپی هندوستان در قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی، همسانی‌های بسیار دارد. اما از جهت واژه‌گزینی و محتوایی، به نظر می‌رسد: میرزا ابوطالب‌خان از نسخه‌های متأخری بهره برده که ضبط‌های جدیدتر (قرون دهم و یازدهم) را نشان می‌دهد. در مقام قیاس، می‌توان همسانی‌هایی با تصحیح ابوطالب‌خان و تصحیح قدسی و چاپ‌های سنگی قاجاری مشاهده کرد.

منابع و مآخذ:

- **قرآن کریم**، ترجمهٔ :حسین انصاریان، نشر تلاوت، تهران، (۱۳۹۳).
- انوری، حسن، **فرهنگ بزرگ سخن**، ج ۸-۱، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن، (۱۳۸۵).
- انوری، حسن و عالی عباس آباد، یوسف ، (۱۳۸۵). **فرهنگ درست‌نویسی سخن**، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
- تبریزی اصفهانی، میرزا ابوطالب‌خان، (۱۳۶۳). **مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان**، تصحیح: حسین خدیو جَم، چاپ دوم، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- تبریزی اصفهانی لکهنوی، میرزا ابوطالب خان، (۱۷۹۱م.). **دیوان خواجه حافظ شیرازی معه دیباچه و قصائد**، با همکاری ریچارد جانسُن، انتشارات ا. آبجان (A. Upjohn)، چاپ اوّل، هندوستان: کلکته.
- خرمشاهی، بهاء الدین ، (۱۳۸۴). **ذهن و زبان حافظ**، ویراست سوم، چاپ هشتم، تهران: انتشارات ناهید.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد ،(۱۳۷۵) . ***دیوان حافظ***، به تصحیح: پرویز ناتل خانلری، ۲ج، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ــــــــــــ ، (۱۳۸۵). **دیوان حافظ**، براساس نه نسخهٔ کامل کهن، تصحیح رشید عیوضی، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
- ــــــــــــ ،(۱۳۸۷). **دیوان حافظ**، براساس نسخه های خطی سدهٔ نهم، تدوین: سلیم نیساری، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
- ــــــــــــ ، (۱۳۸۷). **دیوان حافظ**، به تصحیح: محمد قدسی، به کوشش: حسن ذوالفقاری و ابوالفضل علیمحمدی، تهران: نشر چشمه.

- ــــــــــــــ ، (۱۳۹۵). **دیوان حافظ به سعی سایه**، تصحیح: هوشنگ ابتهاج، چاپ نوزدهم، تهران: نشر کارنامه.
- ــــــــــــــ ، (۱۴۰۱). **دیوان حافظ**، تصحیح: محمد قزوینی و قاسم غنی، به اهتمام: عبدالکریم جربزه‌دار، چاپ دهم، تهران: انتشارات اساطیر.
- حمیدیان، سعید،(۱۳۸۹). **شرح شوق: شرح و تحلیل بر اشعار حافظ**، ج ۵-۱، تهران: نشر قطره.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷). **لغت نامه دهخدا**، به سرپرستی: سیدجعفر شهیدی، ۱۵ جلد، تهران: انتشارات مؤسسه دهخدا.
- راستگو، سید محمد،(۱۳۹۵). **در پی آن آشنا**، دفتر دوم «آشنایان بیگانه»، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- رامپوری، غیاث الدین محمد،(۱۲۴۲ق). **غیاث اللغات**، تصحیح: محمد دبیر سیاقی، ۲ج، تهران: انتشارات کانون معرفت.
- غنی، قاسم ،(۱۳۸۰). **تاریخ عصر حافظ**، چاپ هشتم، تهران: انتشارات زوار.
- فرزاد، مسعود ، (۱۳۴۹). **حافظ، اصالت غزل‌ها و صحت کلمات**، ج۲-۱، تهران: انتشارات کیهان.
- مایل هِروَی، نجیب، (۱۳۷۹). **تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطّی**، چاپ اوّل، تهران: انتشارات کتابخانه مجلس شورای اسلامی .
- محجوب، محمّد جعفر، (۱۳۶۷). «**دیوان‌های چاپی حافظ از گذشته تا امروز**»، مجلّه کتاب جمعه ها، شماره ۱۳، پاییز، ص ۵ ـ ۸۴.
- منشی، ابوالمعالی نصرالله، (۱۳۷۳) . **کلیله و دمنه**، تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات امیرکبیر، .
- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی ،(۱۳۲۷). **چهارمقاله**، به کوشش: محمد معین، تهران: انتشارات ارمغان.
- نجفی، ابوالحسن، (۱۳۸۷). **غلط ننویسیم (فرهنگ دشواری های زبان فارسی)**، چ۱۴، تهران: مرکز نشر دانشگاهی .
- نورالدینی اقدم، یحیی و باطنی، غلامرضا (در دست انتشار) **بازپیراییِ تصحیح دیوان حافظ اثر میرزا ابوطالب‌خان تبریزی اصفهانی لکهنوی**، ۴۵۰ صفحه.
- هروی، حسینعلی (۱۳۸۱) ، **شرح غزل های حافظ**، جلد ۴-۱ ،چاپ ۱۱، تهران: فرهنگ نشر نو.

مجموعه مقالات علمی دومین همایش بین المللی تحقیق و تصحیح نسخه های خطی ایران
انجمن علمی تحقیق و تصحیح نسخه های خطی ایران کد اختصاصی ISC: ۲۰۴۲۲-۰۲۲۳۰
اخبار و گزارشها | مقالات علمی | مطالعات علمی

تصحیح و تحلیل نسخهٔ خطی *مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان*، نویسنده ناشناس، از کتابخانهٔ مجلس

امیرحسین داودوندی[۱]

چکیده

موضوع این مقاله دربارهٔ کتابی با عنوان *مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان* از مؤلفی گمنام است که سال‌های حیاتِ وی بین اواسط دورهٔ صفوی تا اوایل قرن ۱۴ قمری تخمین زده می‌شود. دو نسخهٔ نفیس و پاکیزه از این کتاب به صورت نستعلیق زیبایی در دست است که متعلق به کتابخانهٔ مجلس هستند. کاتب نسخهٔ اساس (نسخهٔ ۴۸۹/۱ک) میرزا علی‌خان نائینی و کاتب نسخه بدل (نسخهٔ ۳۵۱-فیروز) نامشخص، همچنین محل کتابت دو اثر نیز نامشخص است. هدف نخست این مقاله آن است که نسخه‌ای تصحیح شده از این اثر با روش تصحیح برمبنای نسخهٔ اساس ارائه دهد، بنابراین با توجه به افتادگی‌های بیشتر و لغزش‌های نگارشی و تاریخی زیادتر در نسخهٔ ۳۵۱- فیروز، این نسخه را نسخه بدل گرفته و نسخهٔ ۴۸۹/۱ک، نسخهٔ اساس در نظر گرفته شده است. هدف دوم مقاله آن است که در حاشیهٔ نسخه به شرح و بیان برخی دشواری‌ها، اشکالات بپردازد و اختلافات با نسخه بدل را بیان کند. هدف سوم آن است که به معرفی نسخه‌شناسانهٔ اثر توجّه کند و همچنین در آخر به تحلیل این مکتوب و جایگاه این اثر در بین تواریخ عمومی اعتنا کند. مهم‌ترین نتایج در این اثر نوآوری مؤلف نسبت به منابع خود در بیان هم‌زمانی وقایع و حیاتِ شاهان و پیامبران یا شاهان و خلفا و ائمه بوده است. عدمِ نام بردن از همهٔ منابع خود، و کمبود اطلاعات پیرامون زندگی اشخاص نیز بیش از تواریخ مجمل پیشین این کتاب را موجز کرده بود. این کتاب اطلاعات نوآورانه یا خاصی نسبت به منابع پیشین ندارد. اشکالات و اغلاط در متن نیز از ارزش این کتاب کاسته است. این نسخه، اثر مهمی در تاریخ‌نگاری به شمار نمی‌رود زیرا قسمت اعظم مطالب آن از *تاریخ جهان‌آرا* نوشتهٔ احمد غفاری است. در آخر می‌توان از

[۱]. دانشجوی کارشناسی ارشد رشتهٔ تاریخ ایران اسلامی، دانشکدهٔ علوم انسانی، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران
adavoodvandi@znu.ac.ir

ترکیب سبک تاریخ‌نگاری سالشمارانه و تاریخ عمومی در برخی قسمت‌های این اثر سخن گفت.

کلمات کلیدی: تصحیح نسخهٔ خطی، نسخهٔ خطی، مجمل تاریخ سلطنت سلجوقیان، تاریخ ایران، تاریخ عمومی.

۱ـ مقدمه

تواریخ عمومی، دسته‌ای از آثار مهم و قابل توجّه در تاریخ اسلام به شمار می‌روند. تاریخ عمومی نوعی از انواع تاریخ‌نگاری اسلامی است که پدیدآور یا پدیدآورندگان آن از منظر دینی و الهی به تاریخ نگریسته و از نظر آنان تاریخ جریانی پیوسته بوده است، به همین سبب اطلاعاتی مجمل یا مبسوط از حضرت آدم تا روزگار مورد نظر خود را گرد می‌آورده‌اند. در این تاریخ‌نگاری مطالب را عموماً به ترتیب زمانی می‌نویسند و برخی تداخل‌ها همچون هم‌زمانی سلسله‌ها را در نظر نمی‌گیرند. مقالهٔ حاضر در باب یکی از این نوع تواریخ با عنوان *مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان* است. کتابخانهٔ مجلس نسخه‌ای با عنوان مذکور را با شماره نسخهٔ ۴۸۹/۱ک داراست. نسخهٔ دیگری از این تاریخ‌نگاری نیز بدون عنوان خاص در کتابخانهٔ مجلس به شماره نسخهٔ ۳۵۱- فیروز موجود است که در فهارس با عنوان *مرقع* ثبت شده. نسخهٔ ۱/۴۸۹متأخر و معمول است و نسخهٔ ۳۵۱- فیروز معمول است؛ امّا دربارهٔ متأخر بودن آن تردید وجود دارد. هر دو دارای تزئینات و آرایه‌های نفیس‌اند که پیرامون آنها سخن خواهد رفت.

هدف نخست این مقاله آن است که نسخه‌ای تصحیح شده از این اثر با روش تصحیح برمبنای نسخهٔ اساس ارائه دهد، بنابراین با توجه به افتادگی‌های بیشتر و لغزش‌های نگارشی و تاریخی زیادتر در نسخهٔ ۳۵۱- فیروز، این نسخه را نسخه بدل گرفته و نسخهٔ ۴۸۹/۱ک نسخهٔ اساس در نظر گرفته شده است. این تاریخ حجمی متوسط ۵۷۰۰ کلمه دارد و نام مؤلف آن بر ما معلوم نیست. نام کاتب نسخهٔ اساس علی مشتاقی نائینی و همچنین سال کتابت آن مورّخ ۱۳۰۴ قمری در نسخه آمده که مقارن چهلمین سال سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار (حک. ۱۳۱۳-۱۲۶۴ق) است، امّا از محل کتابت نسخه خبری در دست نیست. نام کاتب نسخهٔ بدل و محل کتابت آن نیز در دست نیست. هدف دوم مقاله آن است که در حاشیهٔ نسخه به شرح و بیان برخی دشواری‌های آن بپردازد و اختلافات با نسخه بدل را بیان کند. هدف سوم آن است که به معرفی نسخه‌شناسانهٔ اثر توجّه کند و همچنین در آخر به تحلیل این مکتوب و جایگاه این اثر در بین تواریخ عمومی اعتنا کند. لازم به ذکر است در متن از نسخهٔ اساس با علامت اختصاری م۱ و از نسخه بدل با علامت اختصاری م۲ نام برده

شده است.

۲ـ پیشینهٔ پژوهش

عنوان نسخهٔ تاریخی مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان در کتاب فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا) (درایتی، ۱۳۹۲: ۳۱۱/۲۸) و همچنین با عنوان مرقع در فهرست مذکور (درایتی، ۱۳۹۲: ۱۷۱/۲۹) و در کتاب فهرستواره دست‌نوشت‌های ایران (دنا) (درایتی، ۱۳۸۹: ۴۳۸/۹) آمده است.

نوشته‌های درایتی بر این اثر کوتاه است و اطلاعات چندانی به دست نمی‌دهد. تنها نکات مهمی که به آن اشاره کرده است این موارد است:

الف- اینکه نام مؤلف علی‌رغم بررسی فراوان درایتی در مصادر و فهارس مورد شناسایی قرار نگرفته است. تنها احتمال ضعیفی به دست داده که ممکن است مؤلف همان کاتب نسخهٔ م۱ باشد (درایتی، ۱۳۹۲: ۳۱۱/۲۸).

ب- نام کاتب را نسخهٔ م۱ را علی نائینی عنوان می‌کند که نام مذکور براساس نوشتهٔ داخل سرلوح ثبت شده است (درایتی، ۱۳۹۲: ۳۱۱/۲۸).

ج- در متن از ابوریحان بیرونی و احمد بن محمّد غفاری نام برده شده که از منابع مؤلف بوده است: «*ابوریحان در قانون مسعودی* از طوفان نوح تا حضرت ابراهیم یکهزار و هشتصد و یکسال نوشته و در این باب اختلاف بسیار کرده‌اند و احمد بن محمّد غفاری یکهزار و صد و چهل سال نوشته»، *درایتی اشاره می‌کند که «در آن از نگارستان قاضی احمد غفّاری یاد شده» است (درایتی، ۱۳۹۲: ۱۷۱/۲۹؛ درایتی، ۱۳۸۹: ۴۳۸/۹). امّا با بررسی کتب قاضی احمد، نکتهٔ مزبور در کتاب تاریخ جهان‌آرای وی یافت می‌شود (غفّاری، ۱۳۴۳ :۹). ناگفته نماند که استفادهٔ مؤلف از نگارستان رد نمی‌شود، بلکه با توجه به برخی قسمت‌های نسخه مشخص می‌شود که وی از هر دو کتاب بهره برده است.*

د- درایتی تاریخ کتابت نسخهٔ م۱ را در فنخا ۱۳۰۴ قمری ثبت کرده که برابر با اوایل قرن ۱۴ قمری است (درایتی، ۱۳۹۲: ۳۱۱/۲۸)، امّا در فنخا و دنا تاریخ کتابت نسخهٔ م۲ را حدود قرن ۱۲-۱۳ نوشته است.

ه- درایتی در فنخا در توضیح مطالب این اثر، این رساله را «تاریخ مختصری از پیامبران، امامان، خلفا، شاهان تا سلسلهٔ سلجوقیان تا حدود سال ۴۵۰ق» می‌داند (درایتی، ۱۳۹۲: ۳۱۱/۲۸)، اما با توجه به اینکه آخرین سلطان سلسلهٔ سلجوقی که در متن ذکر شده ارسلان بن طغرل بن محمّد بن ملکشاه (حک. ۵۷۱-۵۵۵ق) است به اشتباه وی در درج تاریخ در این توضیحات می‌توان پی برد.

نکات چندان مهم دیگری در توضیحات درایتی وجود ندارد، گرچه می‌توان با مراجعه به متن و به کار بردن استدلال نکاتی یافت که در جای خود خواهد آمد.

۳ـ روش پژوهش

با توجه به اینکه تنها دسترسی به تصاویر دیجیتالی دو نسخه از طریق کتابخانهٔ دیجیتال مجلس مقدور شد و با اینکه فهارس موجود که از آنها یاد شد، تاریخ کتابت نسخهٔ م۲ را متقدّم بر نسخهٔ م۱ دانسته‌اند و با اینکه نسخهٔ م۲ نفیس‌تر از نسخهٔ م۱ بود، امّا به دلیل صحّت و سلامت فیزیکی بیشتر نسخهٔ م۱ نسبت به نسخهٔ م۲ که در چندین جا افتادگی دارد و همچنین صحّت نسبی مطالب م۱ نسبت به م۲ ترجیح بر این شد که از روش تصحیح برمبنای نسخهٔ اساس استفاده شود. بدین رو نسخهٔ م۱ را نسخهٔ اساس و نسخهٔ م۲ نسخه بدل در نظر گرفته شد. دشواری‌های متن در قالب یادداشت‌های حاشیهٔ نسخهٔ مصحَّح توضیح داده شده‌اند. همچنین اختلاف واژگان و جملات در نسخهٔ م۲ نیز در حاشیه نگاشته شده است. در یک مورد افتادگی در نسخهٔ م۱، از نسخهٔ م۲ در داخل قلاب جایگزین شده و مطالب دیگرِ داخل قلاب‌ها افزودهٔ مصحح‌اند و ایضاً روزآمدسازی رسم‌الخطِ متن اثر، نشانه‌گذاری‌ها و پاراگراف‌بندی متن نیز از مصحح است.

۴ـ معرفی اثر

در این بخش توضیحاتی مجمل دربارهٔ مؤلف، کاتب، مشخصات نسخه‌های موجود ارائه می‌شود؛ و امید است که در آینده اطلاعات بیشتری پیرامون این نکات به دست محققان حاصل شود.

۱ـ۴ـ مؤلف اثر

چنانکه در مقدّمه آمد، متأسفانه نام مؤلف بر ما پوشیده است و درایتی در توضیحات نسخهٔ م۱ احتمالی ضعیف مبنی بر اینکه مؤلف اثر همان کاتب اثر داده است، که باید مورد مداقّه قرار گیرد (درایتی، ۱۳۹۲: ۳۱۱/۲۸).

مؤلف در اثر، نه تنها نامی از خود به جای نگذاشته، بلکه در متن اثر نیز شواهد چندانی از سالهای حیات خود به دست نمی‌دهد و اطلاعاتی بس اندک می‌توان از دورهٔ زندگی وی به دست آورد. برای نمونه مؤلف کتابی چون *مجمل‌التواریخ و القصص* اگرچه نامی از خود به جای نگذاشته است اما در چندین جای شواهدی به دست داده که مصححانی سالهای حیات وی را تخمین زده‌اند. امّا دربارهٔ *مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان* دلایل کمی از متن برای چنین تخمینی در دست است.

آنچه که در نگاهِ اول به عنوان نسخه برمی‌آید این است که مؤلف پس از دورهٔ سلجوقیان می‌زیسته، زیرا تا آخرین شاهان سلجوقیان را نام می‌برد. همچنین با تفحّص در متن به نام احمد بن محمّد غفاری برمی‌خوریم که همان قاضی احمد غفّاری قزوینی (۹۰۰-۹۷۵ق) مورّخ معروف است که در اوایل عهد صفویان می‌زیست. وی دو کتاب مشهور به نامهای *نگارستان* و *تاریخ جهان‌آرا* نگاشته که اوّلی به سال ۹۵۹ (غفاری، ۱۳۴۳: ج) و دومی به سال ۹۷۳ (غفاری، ۱۳۴۳: ح) به پایان رسیده است و چناچه پیشتر گفتیم به احتمال زیاد او از هر دو کتاب در اثر خویش سود جسته است. پس می‌توان حدود زمانی حیات وی را با یقین از «پس از سلجوقیان» به «پس از میانهٔ صفوی» محدودتر کرد.

نکتهٔ بعدی که حائز است تاریخ کتابت دو نسخهٔ به جا مانده از این اثر است که در فهارس، نسخهٔ م۲ را قرن ۱۲-۱۳ *(درایتی، ۱۳۹۲: ۱۷۱/۲۹؛ درایتی، ۱۳۸۹: ۴۳۸/۹)* در نظر گرفته‌اند و دانسته است که صفویان تا اواسط قرن ۱۲ هجری بر ایران حاکم بودند. در نسخهٔ م۱ نیز تاریخ دقیق کتابت، ۱۳۰۴قمری برابر با اوایل قرن ۱۴*(درایتی، ۱۳۹۲: ۳۱۱/۲۸)* است. نتیجهٔ آنکه مؤلف مابین گسترهٔ زمانی از میانهٔ صفوی تا سال ۱۳۰۴ قمری می‌زیسته.

اطلاع دیگری که از متن به دست می‌آید این است که مؤلف مسلمان و شیعه اثنی‌عشری بوده، زیرا در متن واژه‌هایی در ستایش ائمه اطهار به کار می‌برد، ولی برای یکی از خلفای راشدین از عبارت «خلافت ناحق» و برای خلفای اموی و خلفای عباسی از واژه‌هایی چون «هلاکت» و «ملعون» استفاده می‌کند.

۲ـ۴ـ کاتب اثر

۱ـ۲ـ۴ـ کاتب نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس به شماره نسخهٔ ۴۸۹/۱ک (م۱)

در نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس به شماره نسخهٔ ۴۸۹/۱ک (م۱) نام کاتب علی نائینی در داخل سرلوح درج شده است. در مجموعه‌ای که نسخهٔ *مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان* در آن قرار دارد، نسخهٔ دیگری نیز با عنوان *قصیدهٔ قلمیه* وجود دارد که علی نائینی کاتب و شاعر آن معرفی شده است.

میرزا علی‌خان منشی نائینی مشهور به صفاءالسّلطنه و متخلّص به مشتاقی از شاگردان استاد غلامرضای نعمت‌اللّهی معروف به مشتاق‌علی‌شاه بود که نائینی تخلّص خود را از نام استادش گرفته است (بیانی، ۱۳۴۶: ۴۸۸/۲). وی در تاریخ ۱۶ رمضان ۱۲۴۶ قمری متولّد شد و در تاریخ ۲۳ سال ذی‌القعده سال ۱۳۱۸ قمری به سن ۷۳ سالگی در کربلا درگذشت و همانجا در جوار مرقد حضرت عباس (ع) به خاک سپرده شد (بیانی، ۱۳۴۶: ۴۸۹/۲). وی فرزند حاجی میرزا محمّد مجتهد نایینی و نوادهٔ مرحوم حاج میرزا هادی راثی است (نائینی، ۱۳۶۱: ۱۲۵).

میرزا علی‌خان تا ۱۲۸۹قمری نایب وزارت انطباعات و سپس از مستوفیان معاون‌الملک قوام‌الدوله و پس از آن در سال ۱۲۹۵ قمری منصب منشی‌باشی عباس میرزا ملک‌آرا را داشت، سپس به تهران آمده در خدمت صدر اعظم بود. در سال ۱۳۰۰در مشهد منشی و معاون وزارت خراسان بود، سال ۱۳۰۱ احکام عدلیّه را می‌نوشت و ۱۳۰۳ منشی وزارت داخله شد و سپس به وزارت خارجه رفت. کتاب *کنزالمعجزات* خود را به مظفّرالدّین‌شاه تقدیم کرد و به خطاب «جناب» و لقب «صفاءالسّلطنه» و منصب «نیابت» در وزارت امور خارجه رسید. سال ۱۳۱۷ به سمت کارگزاری به کربلا رفت و همانجا درگذشت (بیانی، ۱۳۴۶: ۲/ ۹-۴۸۸).

میرزا احمد دیوان‌بیگی در *حدیقةالشعرا* دربارهٔ میرزا علی نائینی نوشته است:

> *«آن‌قدر از حالش محقق است که اسمش علی است. و مشغول روزنامه‌نگاری دولت و این روزنامه‌های اخبار که چاپ می‌شود خط اوست. چندی قبل جُنگی جمع و طبع کرده است مشتمل بر قصاید و غزلیات چند که در مدایح ائمهٔ هدی سلام‌اللّه علیهم گفته شده و در آنجا سه قصیده هم از خودش ثبت نموده. چون مجموعه‌اش مشتمل بر مدایح است ان‌شاءاللّه برای او اجر اخروی دارد. لیکن از چند قصیده که از مشاهیر شعرا در آنجا ثبت*

کرده بگذری باقی نه قائلش معروف است و نه اشعارش صحیح و درست و اشعار سه قصیدهٔ خودش بهتر از آنهاست» (دیوان‌بیگی، ۱۳۶۶: ۱۶۴۵/۳).

۲ـ۲ـ۴ـ کاتب نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس به شماره نسخهٔ ۳۵۱- فیروز (م۲)

دربارهٔ نام کاتب این نسخه اطلاعاتی در دست نداریم و محل کتابت نیز مشخص نیست.

۳ـ۴ـ منابع اثر

نویسندهٔ *مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان* در تألیف خود، منابع اندکی را ذکر می‌کند که بدین قرار است:

الف. *قانون مسعودی*، تألیف ابوریحان محمّد بن احمد بیرونی (۴۴۰-۳۶۲ ق)، یکی از برجسته‌ترین آثار نجومی دورهٔ اسلامی است. این کتاب به زبان عربی در سال ۴۲۷ قمری به پایان رسیده و به سلطان مسعود غزنوی تقدیم شده است. *قانون مسعودی*، شامل یازده فصل است که در فصل دوم آن تواریخ اُمم مختلف و استخراج بعضی از آن‌ها از بعض دیگر گفته شده که مورد استفاده مؤلف قرار گرفته است. از این کتاب ترجمه‌ای به فارسی تاکنون در دست نیست.

ب. *تاریخ نگارستان*، تألیف قاضی احمد بن محمّد غفّاری به سال ۹۵۹ قمری، کتابی تاریخی به زبان فارسی حاوی حدود ۳۳۰ داستان و حکایت تاریخی از ایران و اسلام است. تاریخ نگارستان تا حوادث سال ۹۰۸ قمری را در خود دارد که تا زمان آخرین امراء آق‌قویونلو است. قاضی احمد از منابع زیاد و مهمی همچون *تاریخ طبری*، *تاریخ فتوح*، *تاریخ مروج‌الذهب* مسعودی، *تاریخ تنظیم*، *تاریخ آل عیسی* اربلی، *جامع‌الحکایات*، *تاریخ مرآت‌الجنان*، *جامع‌التواریخ*، *تاریخ گزیده*، *نزهة‌القلوب*، *وصایای خواجه نظام‌الملک*، *تاریخ قاضی قوام‌الملک*، *فردوس‌التواریخ*، *طبقات ناصری*، *تاریخ وصّاف*، *تاریخ بناکتی*، *مجمع‌النوادر*، *تاریخ ظفرنامه*، *تاریخ جهانگشا*، *مجموعه اخبار*، *فتوحات میرانشاهی*، *مسالک‌الممالک*، *روضة‌الصفا* و *حبیب‌السیر* و ... در تألیف اثر خود استفاده کرده است (غفاری، ۱۴۰۴ق: ۴-۵). یافتن علل فراز و فرود سلسله‌ها با توجه به وقایع و روایات هدف وی از تألیف کتاب بوده است. این کتاب به شاه طهماسب تقدیم شده است.

ج. *تاریخ عالم‌آرا*، تألیف قاضی احمد بن محمّد غفّاری به سال ۹۷۳ قمری، به نام شاه طهماسب تألیف شد. این کتاب که تاریخی عمومی به زبان فارسی است، در سه قسمت است: قسمت اول، در احوال انبیا و اوصیا

صلوات‌اللّه علیهم که از حضرت آدم تا ائمهٔ اثنی‌عشر را در بر می‌گیرد؛ قسمت دوم، در احوال سلاطین که تاریخ اساطیری ایران و تاریخ ایران قبل از اسلام و اشاراتی به سلاطین غیر عجم نیز دارد؛ قسمت سوم، شرح حوادث ایران از پس از اسلام از زمان خلفا و حکومت‌های مختلف تا سال ۹۷۲قمری است. در بخش آخر کتاب نیز دربارهٔ سلاجقهٔ شام، نواحی میان مصر و شام، امرای عرب و ملوک مغرب و حکام ترکستان اطلاعاتی به‌دست داده است.

گرچه مؤلف منابعی را نیز ذکر نکرده که با تتبّع در متن می‌توان آنها را یافته و برشمرد:

د. *مُروجُالذّهَب و مَعادنُ الجَوهَر*، تألیف علی بن حسین مسعودی مورخ شیعی در قرن چهارم هجری. *مروج‌الذهب* تاریخی عمومی است که علاوه بر تاریخ مسلمانان، به تاریخ جهان و احوال دیگر ملل نیز پرداخته است. روش مسعودی در تاریخ‌نگاری، به شیوه موضوعی است، *مروج الذهب* دارای دو بخش است: بخش نخست تاریخ خلقت و انبیاء و ملل مختلف تا قبل از بعثت پیامبر(ص) بررسی شده است؛ بخش دوم کتاب با بعثت پیامبر آغاز و با ذکر حوادث تا سال ۳۳۶ پایان می‌یابد.

ه. *تاریخ الرسل و الملوک* یا *تاریخ الامم و الملوک* معروف به *تاریخ طبری* ،به زبان عربی که توسط محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری، پژوهشگر و تاریخ‌نگار ایرانی مسلمان در اواخر سده سوم پس از هجرت به رشته تحریر درآمده‌است. در این کتاب، تاریخ از زمان خلقت آغاز شده و سپس به نقل داستان پیامبران و پادشاهان قدیمی می‌پردازد. طبری در ادامه به نقل تاریخ پادشاهان ساسانی پرداخته، و پس از آن زندگی پیامبر اسلام را نقل می‌کند. در این کتاب وقایع پس از شروع تاریخ اسلامی (مقارن با هجرت به مدینه) به ترتیب سال تنظیم شده و تا سال ۲۹۳ هجری شمسی را در بر می‌گیرد.

و. *تاریخ یعقوبی*، از قدیمی‌ترین تاریخ‌های عمومی به زبان عربی، نوشتهٔ احمدبن ابی یعقوب بن جعفربن وَهْب بن واضح یعقوبی است. این کتاب خلاصهٔ تاریخ جهان از آغاز تا میانه‌های سدهٔ سوم قمری است که نکاتی را در مورد سازمان اداری و تشکیلاتی حکومت‌های سده‌های دوم و سوم قمری روشن می‌کند. منشی‌گری و کاتب بودن یعقوبی باعث شد تا وی اطلاعات ارزشمندی را در کتاب خود بگنجاند.

ز. *مُجمَل التواریخ و القصص*، کتابی است از مؤلفی ناشناس، به زبان فارسی دربارهٔ تاریخ جهان از زمان خلقت تا ۵۲۰ قمری، تألیف کتاب هم در همین سال یا اندکی پس از آن بوده‌است.

ح. *الکامل فی التاریخ*، کتابی تاریخی است دربارهٔ سرگذشت آدمی و رویدادهای تاریخی سده هفتم قمری، نوشتهٔ عزالدین بن اثیر که مشهورترین کتاب وی و جامع‌ترین تاریخ عمومی و اغلب آن دربارهٔ تاریخ اسلام است. در این کتاب از تاریخ آفرینش تا سال ۶۲۸ قمری (۱۲۳۱ میلادی) یعنی دو سال پیش از مرگ نویسنده جای گرفته است.

ط. *روضةالصفا فی سیرة الانبیاء و الملوک و الخلفاء* یا اختصاراً *روضةالصفا*، تاریخ عمومی به زبان فارسی نوشتهٔ محمّد بن خاوندشاه معروف به میرخواند است. وی حوادث تاریخ جهان، از آغاز آفرینش تا روزگار خود یعنی دوران حکومت سلطان حسین بایقرا را در این کتاب آورده‌است. پس از درگذشت میرخواند، نوهٔ دختری او ،خواندمیر، کتاب را تکمیل کرده و حوادث تاریخی را از شرح تاریخ حیات سلطان حسین بایقرا تا حوادث سال ۹۲۹ قمری به‌صورت تکمله‌ای بدان افزود.

ی. *تاریخ گزیده*، کتابی تاریخی به فارسی نوشتهٔ حمدالله مستوفی، تاریخ عمومی جهان از آغاز آفرینش تا زمان زندگی نویسنده در بر دارد که در ۷۳۰ قمری به نام غیاث‌الدّین محمّد، پسر خواجه رشیدالدّین فضل‌الله تألیف شده است.

مؤلف کتاب *مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان* از منابع متعدد و متنوعی بهره بردهاما یافتن همهٔ آنها از طریق متن دشوار به نظر می‌رسد.

۴ـ۴ـ مشخصات نسخه‌های اثر

براساس اطلاعات فعلی دو نسخه از *مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان* در دست داریم که هر دو متعلّق به کتابخانهٔ مجلس است. با توجه به تعداد نُسَخی (دو نسخه) که در اختیار داریم، می‌توان گفت این رساله کمیاب و نادر است، مگر آنکه نسخی دیگر از این اثر یافت شود. دربارهٔ تاریخ کتابت و کاتبان آن بالاتر سخن گفته شد، دربارهٔ صاحبان نُسَخ و همچین ویژگی‌های نسخه‌شناسانهٔ آنها سخن خواهیم گفت.

۱ـ۳ـ۴ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس به شماره نسخهٔ ۴۸۹/۱ک (م۱)

نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس به شماره نسخهٔ ۴۸۹/۱ک (م۱) با محل کتابت نامعلوم، نسخه‌ای پاکیزه و خواناست که به خط نستعلیق زیبایی به دست علی نائینی نگارش یافته است. این نسخه در مجموعه‌ای بدون جلد از

جانب محمّدعلی کریم زاده تبریزی در سال ۱۳۷۷ شمسی به کتابخانه مجلس اهدا شده است. مُهری که در برخی صفحات نسخه نقش بسته نام اهداکننده و سال اهدای نسخه را مشخص می‌کند.

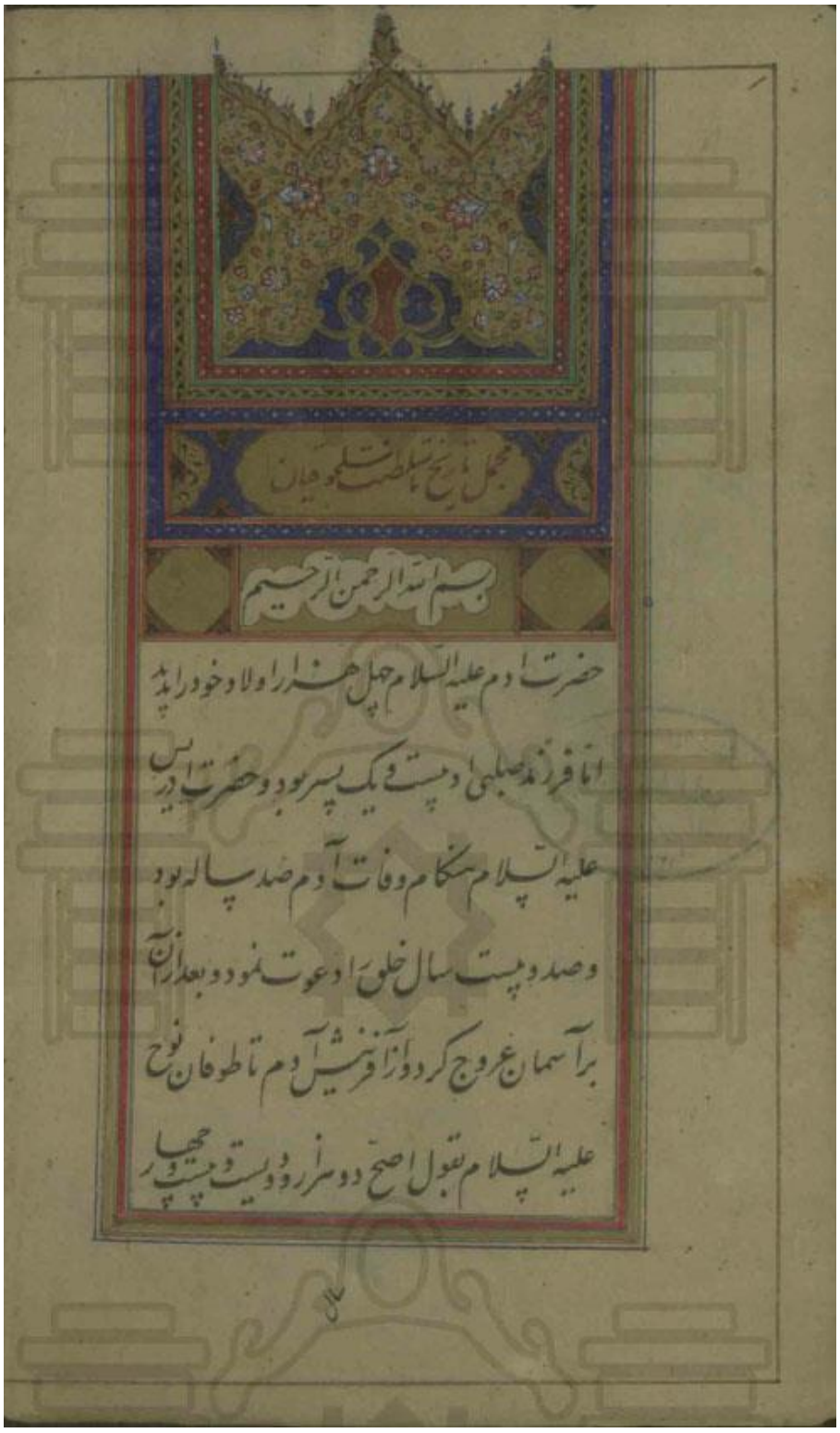
عناوین و نشانی‌ها با مرکب مشکی و قرمز (برخی نانوشته) بر روی کاغذ ترمه آهار مهر شده در ۲۶ برگ به ابعاد ۲۰×۱۲ سانتی‌متری در ده سطر نوشته شده که ابعاد متن ۱۳٫۵×۶٫۵ سانتی‌متر است. در حاشیهٔ یکی از صفحات کاتب تصحیحی انجام داده و در حاشیهٔ پایین صفحاتِ پشت واژهٔ نخستین صفحات رو بعدی را نوشته است. این نسخه به خاطر افتادگی و لغزش کمتر معیار و اساس تصحیح قرار گرفت.

در برگ آغازین دارای یک سرلوح مذهّب هنری زیبا به سبک قاجار با زمینهٔ طلایی و لاجورد و گل و بوته، الوان و جداول طلا، لاجورد، شنگرف و مرکب مشکی است؛ و نیز دارای بازوبندی با زمینه لاجورد و طلا که در میان جوف آن به شنگرف نام اثر «*مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان*» نوشته شده و نیز در پایین آن بازوبندی دیگر است با زمینه‌ی طلایی که در میان آن «بسم اللّه الرحمن الرحیم» که با طلا دندان موشی شده است. برگ‌ها مجدول به طلا، شنگرف و لاجورد و مرکب مشکی و نیز دارای کمندکشی طلایی و مشکی است. [نک. تصویر ۱]

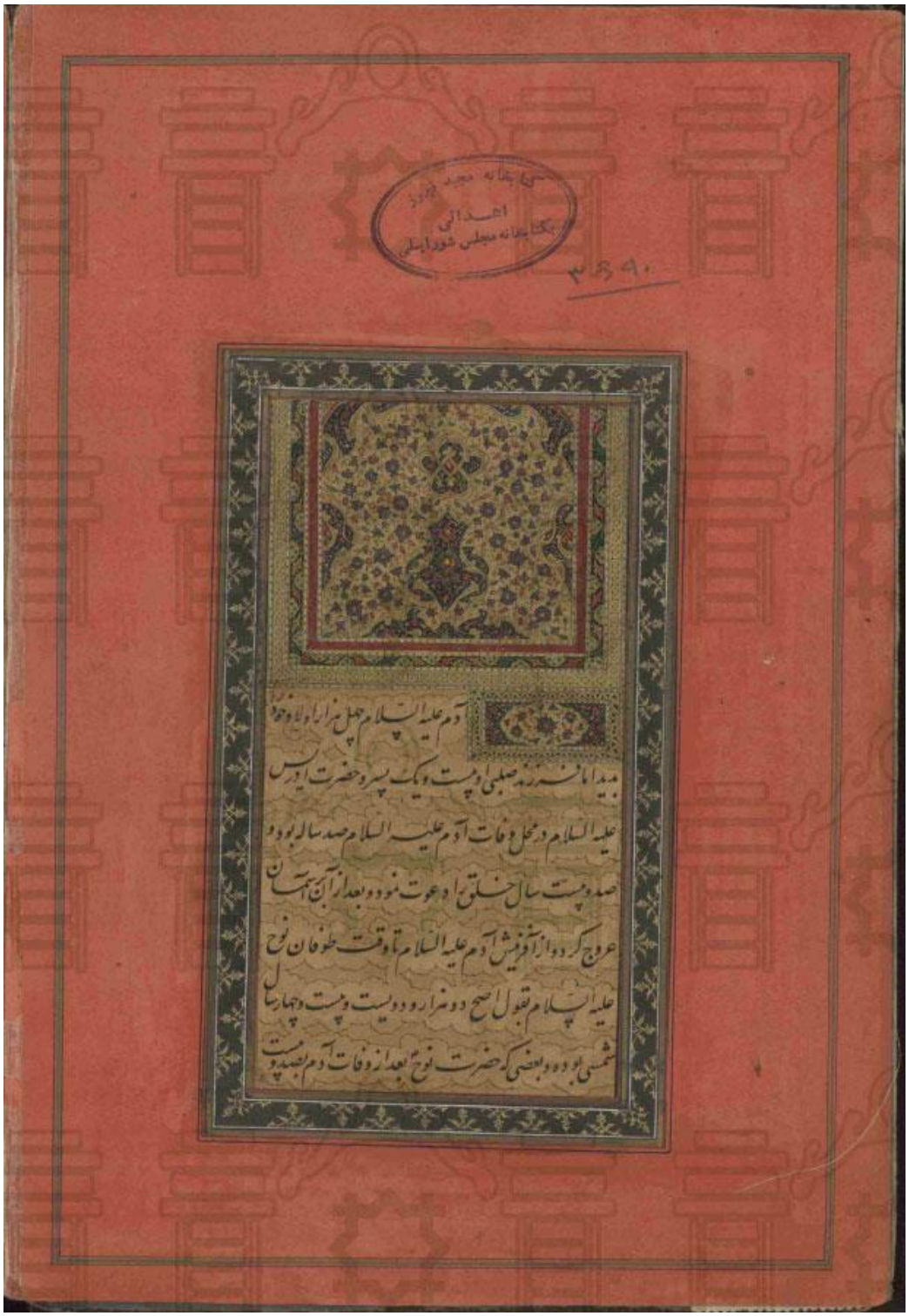
۲ـ۳ـ۴ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس به شماره نسخهٔ ۳۵۱-فیروز (م۲)

نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس به شماره نسخهٔ ۳۵۱-فیروز (۲۱)، نسخه‌ای نفیس‌تر از نسخهٔ قبلی است. این نسخه در فهارس عنوان «معرّق» بر خود دارد. در این نسخه بسمله و عنوان متن وجود ندارد. این نسخه نیز پاکیزه و خوانا با نستعلیقی بسیار خوش است. نام کاتب و محل کتابت آن مشخص نیست. نسخهٔ مذکور با جلد تیماج مشکی حاشیه‌دار و با مقوا و متن شکری از جانب تیمسار سرلشکر مجید فیروز (ناصرالدوله) (ف. تیر ۱۳۳۸) به کتابخانهٔ مجلس اهدا شده است. تمام صفحات نسخه به مُهر اهدای کتاب ممهور شده است.

ابعاد نسخه ۳۰×۲۰ رحلی است. این نسخه دارای ۴۰ قطعه مرقع و هر برگ دارای حاشیه‌های مشکی و طلایی و لاجورد و گل‌کاری و تذهیب بین سطور است. در برگ نخست سرلوح مذهّب و مرصّع و زیبایی به چشم می‌خورد. [نک. تصویر ۲] در این نسخه افتادگی صفحات ۱۸پ، ۱۹ر و ۲۱پ مشاهده می‌شود.



تصویر ۱. برگ ۱پ (صفحهٔ آغازین) نسخهٔ ۴۸۹/۱ک (م۱)



تصویر۲. برگ ۱پ (صفحهٔ آغازین) نسخهٔ ۳۵۱- فیروز (م۲)

۵ـ متن مصحَّح *مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان*

نشانه‌های اختصاری مصحح:

م۱: نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس به شماره نسخهٔ ۴۸۹/۱ک.

م۲: نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس به شماره نسخهٔ ۳۵۱-فیروز.

+ (در پانوشت صفحات): نسخهٔ مشخص شده کلمه یا عباراتِ بعد از این نشانه را اضافه دارد.

-(در پانوشت صفحات): نسخهٔ مشخص شده کلمه یا عباراتِ بعد از این نشانه را ندارد.

❋ (در متن کتاب) آغازِ افتادگی نسخهٔ مشخص شده را نشان می‌دهد.

مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان[۲]

بسم‌اللّه الرحمن الرحیم[۳]

حضرت[۴] آدم علیه‌السّلام چهل هزار اولاد خود را بدید امّا فرزند صلبی او بیست و یک پسر بود[۵] و حضرت ادریس علیه‌السّلام هنگام[۶] وفات آدم[۷] صد ساله بود و صد و بیست سال خلق را دعوت نمود و بعد از آن بر آسمان عروج کرد و از آفرینش آدم[۸] تا طوفان نوح علیه‌السّلام به قول اصحّ[۹] دو هزار و دویست و بیست و چهار سال شمسی بود و بعضی گفته‌اند که نوح علیه‌السّلام[۱۰] بعد از وفات آدم به صد و بیست سال متولّد شد و

۲. عنوان در نسخهٔ م۱ در سرلوحه آمده، اما نسخه م۲ بدون عنوان است.
۳. بسمله در در نسخهٔ م۱ در سرلوحه آمده، اما نسخه م۲ بدون بسمله است.
٤. م۲: - حضرت.
٥. م۲: - بود.
٦. م۲: در محل.
۷. م۲: + علیه‌السّلام.
۸. م۲: + علیه‌السّلام.
۹. صحیح تر، درست تر (معین).
۱۰. م۲: علامت اختصاری ع.

دویست و پنجاه ساله مبعوث گشت و نهصد و نود و شش سال به مراسم هدایت اشتغال نمود و در همان سال که از کشتی بیرون آمد به بهشت خرامید و بعضی بعد از پنجاه سال و[۱۱] بیشتر گفته‌اند و در عمرش نیز اختلاف بسیاری کرده‌اند[۱۲] و از حضرت نوح تا حضرت ابراهیم هزار و دویست سال بود[۱۳] و در این عرض[۱۴] غیر از حضرت هود و صالح پیغمبری مبعوث نگشت و بعضی برآنند که ذوالقرنینِ اکبر بعد از صالح و قبل از ابراهیم به رتبهٔ نبوت فایز[۱۵] و اکثر ممالک ربع مسکون[۱۶] را سیر کرد و حضرت خضر که به شش پشت به سام بن نوح میرسید به مقدمهٔ ذوالقرنین بسر چشمهٔ آب حیوة[۱۷] رسیده از آن آشامیده و زندگی جاوید یافت و پادشاهانی که در این عرض[۱۸] تا زمان ابراهیم علیه‌السّلام بوده‌اند که ایشان را طبقهٔ اول ملوکِ عجم گویند:[۱۹]کیومرث و هوشنگ بن سیامک بن کیومرث و[۲۰] طهمورث دیوبند بن هوشنگ و[۲۱] جمشید که بعضی پسر و بعضی برادر طهمورث گفته‌اند[۲۲] و شدّاد[۲۳] که بهشت دنیا ساخت و نیز در آن اوان بر دیار شام مستولی شد، ضحّاک را بر سر جمشید فرستاد و بر او[۲۴] غالب آمده او را کشت و مدّتی بر ایران مستولی بود و بعضی ضحّاک را خواهرزاده

---

۱۱. م۲: - و.
۱۲. م۲: کرده.
۱۳. م۲: - بود.
۱٤. م۱: در اینعرض، م۲: درین عرض.
۱۵. رستگار (عمید)؛ م۲: + شد.
۱٦. قسمت معمور و مسکون از کرهٔ ارض (دهخدا).
۱۷. آب زندگانی ؛ گویند چشمه ای است در ظلمت که هر که از آن بنوشد عمر جاودان پیدا می کند(معین)؛ م۲: حیات.
۱۸. م۱: در اینعرض، م۲: درین عرض.
۱۹. منظور سلسلهٔ اساطیری پیشدادیان است.
۲۰. م۲: - و .
۲۱. م۲: - و .
۲۲. در منابع اوستایی و پهلوی عموماً جمشید فرزند ویونگهان است(کریستین‌سن، ۱۳۹۳). در بررسی منابع متقدّم دورهٔ اسلامی، تنها فردوسی در شاهنامه جمشید را فرزند تهمورث می‌داند (فردوسی، ۱۳۹۴، ج۱: ۱۶۳)، ولی در دیگر منابع متقدّم اسلامی همچون تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، مروج‌الذهب مسعودی، الفهرست ابن ندیم و دیگران (به استثنای مطهّر بن طاهر)، جمشید فرزند ویونگهان و برادر تهمورث است. (کریستین‌سن، ۱۳۹۳).
۲۳. ابن عاد، گویند مملکت او ساویه نام داشت و قصور و بساتین او را بهشت شداد و بهشت ارم و ارم ذات العماد نام دهند و به تناسب لفظ ارم ممکن است این کلمه از آرام و آرامی باشد و در قرآن نام ارم ذات العماد آمده است (دهخدا).
۲٤. م۲: برو.

جمشید دانند[۲۵] چه خواهر خود را به یکی از ملوک شام داده بود، از او[۲۶] به هم رسید و نمرود جبّاری بود از جانب ضحّاک بر دیار بابل مستولی گشت که حضرت ابراهیم علیه‌السّلام[۲۷] به دعوت او مأمور گردید[۲۸] و نمرود نخست مناره‌ای[۲۹] ساخت که به آسمان رود و بار دیگر به بال کرکسان میل عروج آسمان کرد و حضرت ابراهیم علیه‌السّلام را با منجنیق به آتش انداخت[۳۰] که آتش گل و ریحان گردید و در آخر از پشّه‌ای که بفرمان الهی[۳۱] به کاخ دماغ او رفت به جهنّم واصل شد.

ابوریحان در *قانون مسعودی* از طوفان نوح تا حضرت ابراهیم یک‌هزار و هشتصد و یک سال نوشته و در این باب[۳۲] اختلاف بسیار کرده‌اند و احمد بن محمّد غفاری یک‌هزار و صد و چهل سال نوشته[۳۳] و از حضرت ابراهیم تا حضرت موسی علیه‌السّلام[۳۴] پانصد و هفتاد و پنج سال، پیغمبران مشهور بعد از حضرت ابراهیم و قبل از حضرت موسی، اسماعیل و اسحاق که پسران حضرت ابراهیم‌اند و یعقوب ولد اسحاق و یوسف ولد یعقوب و ایّوب که در عهد یعقوب و داماد او بود گویند که از اولاد اسحق است و لوط در زمان حضرت ابراهیم بر مُؤْتَفِکَات[۳۵] که عبارت از پنج شهر[۳۶] است و گویند در زمین کرمان بوده است و[۳۷] همه به لواط مشغول بوده‌اند مبعوث گشت و حضرت شعیب علیه‌السّلام[۳۸] که بعضی گفته‌اند از اولاد حضرت ابراهیم است.

---

۲۵. م۲: می‌دانند.
۲۶. م۲: ازو.
۲۷. م۲: علامت اختصاری ع.
۲۸. در تورات، دربارهٔ ملاقات بین نمرود و ابراهیم و گفتگوی آنها چیزی نیامده؛ به روایت تورات، فاصلهٔ ابراهیم با نمرود هفت نسل است، نمرود پسر نوادهٔ نوح و ابراهیم دهمین نوادهٔ از تبار نوح محسوب می‌شود (عهد عتیق، پیدایش، ۱۱: ۱۰). نام نمرود در قرآن نیامده، اما از مباحثهٔ ابراهیم با پادشاهی سخن به میان رفته‌است (قرآن، بقره: ۲۵۸).
۲۹. م۲: منارى.
۳۰. روایات یهودی دربارهٔ نمرود پس از در آتش افکندن ابراهیم، دیدگاه متفاوتی دارند.
۳۱. م۲: به فرمان الهی از پشه که.
۳۲. م۱: در این باب، م۲: درین باب.
۳۳. قاضی احمد غفّاری در کتاب تاریخ جهان‌آرا.
۳۴. م۲: علامت اختصاری ع.
۳۵. شهرهای قوم لوط که زیر و زبر و سرنگون شدند (دهخدا).
۳۶. مؤتفکات پنج شهر بوده است و آن: صعبه، صعدة، عمرة، دوما، و سدوم می‌باشد (دهخدا).
۳۷. م۲: بوده که.
۳۸. م۱ و م۲: علامت اختصاری ع.

و پادشاهانی که از ایّام حضرت ابراهیم تا حضرت موسی بوده‌اند: فریدون پسرزادهٔ جمشید که بعد از استیلای ضحّاک مخفی بود پس از خروج[۳۹] کاوه آهنگر اصفهانی بر ضحّاک، فریدون را پیدا کرده پادشاه کردند و مدّت سلطنت او پانصد سال بوده[۴۰]، معموره عالم را مسخّر کرد و بر سه پسر خود که سلم و تور و ایرج[۴۱] بودند چنانکه[۴۲] مشهور است قسمت نمود[۴۳] و منوچهر ولد ایرج که سلم و تور را بخون پدرش ایرج کشت و پشنگ ولد تور، افراسیاب پسر خود را[۴۴] به خون‌خواهی پدر بر سر منوچهر فرستاد تا آخر قرار به صلح دادند و تیری از کوه دماوند انداختند که به هر جا برسد سرحدّ ممالک[۴۵] باشد. آرش آن تیر به جانب مشرق انداخته به کنار جیحون افتاد و منوچهر یکصد و بیست سال پادشاهی کرده[۴۶]، نوذر پسر خود را ولیعهد کرد. بار دیگر افراسیاب لشکر به ایران کشیده،[۴۷] نوذر را به قتل آورده، دوازده سال بر ایران مستولی بود تا آنکه زال و اعیان ایران اتّفاق نموده زاب بن طهماسب بن منوچهر را پادشاه کرده بر افراسیاب غالب شد و بعد از زاب برادرزاده‌اش گرشاسب پادشاه شد و پیشدادیان[۴۸] به او منتهی شد.

و از حضرت موسی[۴۹] تا حضرت داود[۵۰] صد و هفتاد و نه سال بود[۵۱] پیغمبرانی که در این عرض بوده‌اند:[۵۲] هارون برادر موسی[۵۳] که هم در ایّام حیات موسی فوت شد و یوشع و کالوب و حزقیل و الیاس[۵۴] که بر قومی

---

۳۹. م۲: بعد.
۴۰. م۲: - بوده.
۴۱. م۲: - بودند.
۴۲. م۲: چنانچه.
۴۳. م۲: کردند.
۴۴. م۲: - را.
۴۵. م۲: مملکت.
۴۶. م۲: کرد.
۴۷. م۲: + و.
۴۸. م۲: پیش دادیان.
۴۹. م۲: + علامت اختصاری ع.
۵۰. م۲: + علامت اختصاری ع.
۵۱. م۲: بوده.
۵۲. نک به پانوشت ۱۷.
۵۳. م۲: + علامت اختصاری ع.
۵۴. م۲: +علامت اختصاری ع.

مبعوث شد قوم ایمان نیاوردند، الیاس[۵۵] به تنگ آمده از ایشان کناره کرد[۵۶] حق عزّ و علا تا صور نخستین وی را[۵۷] مهلت داده بر بیابان‌ها موکّل ساخت، الیسع و ذوالکفل و اشموئیل.

و پادشاهانی که در این عرض بوده‌اند: نوذر بن منوچهر، زاب بن طهماسب بن منوچهر و به قولی گرشاسب برادرزادهٔ زاب که پیشدادیان به او منتهی شدند و طبقهٔ دوم[۵۸] از ملوک عجم که ایشان را کیان گویند کیقباد بن زاب بن طهماسب بن منوچهر لقبش کی یعنی جبّار، رستم بن زال در زمان او جهان‌پهلوان شد دارالسّلطنه‌اش اصفهان بود و صد سال پادشاهی کرد، کیکاوس بن کیقباد بعضی گویند نمرود که به بال کرکسان میل عروج آسمان کرد اوست و در زمان حضرت موسی،[۵۹] قابوس بن مصعب فرعون مصر بود که با هزار هزار آدم که از عقب حضرت موسی می‌خواست برود به رود نیل غرق شدند و از حضرت داود علیه‌السّلام تا حضرت عیسی علیه‌السّلام یک‌هزار و سی و پنج سال و پیغمبرانی که در این عرض بودند: سلیمان[۶۰] و لقمان حکیم اگرچه بعضی برآنند که پیغمبر نبوده امّا چون اکثر اوقات به خدمت حضرت داود علیه‌السّلام می‌رسیده اینجا قلمی شد و بیت‌المقدّس را حضرت داود علیه‌السّلام بنا کرد و[۶۱] حضرت سلیمان به اتمام رسانید، اشعیا از نسل حضرت سلیمان[۶۲] بوده، ارمیا و دانیال که بخت‌النّصر را خبر داده بود از پادشاهی و خرابی بیت‌المقدّس و رمل[۶۳] از معجزات اوست و عزیر که در صِغَرِ سن[۶۴] بخت‌النّصر او را اسیر کرده به بابِل برد[۶۵] و یونس و زکریّا و یحیی.

---

۵۵. م۲: - الیاس.
۵۶. م۲: کرده.
۵۷. م۲: وی را تا صور نخستین.
۵۸. م۲: دویم.
۵۹. م۲: + علامت اختصاری ع.
۶۰. م۲: + علامت اختصاری ع.
۶۱. م۲: امّا.
۶۲. م۲: + علامت اختصاری ع.
۶۳. علمی است پیداکردهٔ دانیال پیغمبر علیه‌السّلام که جبرئیل علیه‌السّلام آن را نقطه‌ای چند بنموده و گویند علمی است که در آن از اشکال شانزده‌گانه بحث می‌شود و نتیجهٔ آن استعلام از مجهولات احوال عالم است و موضوع آن اشکال شانزده‌گانه و هدف آن وقوف بر احوال عالم است و صاحب این علم را رَمّال گویند (دهخدا).
۶۴. خردی عمر و خردسالی (دهخدا).
۶۵. م۲: برده؛ م۲: + و این حال اوست.

و پادشاهانی[۶۶] که از زمان حضرت داود[۶۷] تا حضرت عیسی[۶۸] بودند:[۶۹] کیکاوس[۷۰] و کیخسرو بن سیاوش[۷۱] بن کیکاوس که در زمان حضرت سلیمان علیه‌السّلام بوده[اند] مدّت پادشاهی او و کیخسرو بعضی شصت سال و بعضی صد سال گفته‌اند، لهراسب را که از اولاد کیقباد بود[۷۲] ولیعهد خود کرده شبی از میان ناپدید شد. لهراسب بلخ را پایتخت ساخته و رهّام گودرز را که بعضی گویند بخت‌النّصر او است[۷۳] به ایالت عراقِ عجم فرستاده، فرمود که هر بلدی[۷۴] که در جانب مغرب [است] مسخّر کند از او باشد. اکثر بلاد مغرب را مسخّر کرده، بیت‌المقدّس را خراب کرد و بعضی گویند بخت‌النّصر یتیمی بود در دیار بابل،[۷۵] پادشاه بابل در ناصیهٔ[۷۶] او علامات اقبال مشاهده کرده تربیتش می‌کرد تا به مرتبهٔ امارت رسانید. چون ملک درگذشت[۷۷] به جای او نشست[۷۸] و لشکر به بیت‌المقدّس کشید. گشتاسب بن لهراسب که[۷۹] به اغوای پسرش اسفندیار[۸۰] به دین زردشت آمده[۸۱] جمیع عالمیان را دلالت به این دین کرده مجوس شدند و از آن روز آتش‌پرستی بهم رسید و اسفندیار چنانکه[۸۲] مشهورست به دست رستم زال کشته شد. پسرش بهمن که اردشیر نیز گویند پادشاه شد. همای دختر او،[۸۳] داراب بن بهمن که از همای بهم رسیده،[۸۴] اسکندر بن داراب بن بهمن که مشهور به اسکندر

---

٦٦. م۲: پادشاهی.
٦٧. م۲: + علامت اختصاری ع.
٦٨. م۲: + علامت اختصاری ع.
٦٩. م۲: بود.
٧٠. م۲: کیکاووس.
٧١. م۲: سیاووش.
٧٢. م۲: است.
٧٣. م۲: او است.
٧٤. م۲: بلادی.
٧٥. م۲: + که.
٧٦. چهره، رخ، رخسار، رو، وجنه (*مترادف و متضاد*).
٧٧. م۲: تا ملک وفات یافته.
٧٨. م۲: بنشست.
٧٩. م۲: + که زردشت از نسل او پیدا شده.
٨٠. م۲: اسفندیار پسرش.
٨١. م۲: رفته.
٨٢. م۲: چنانچه.
٨٣. م۲: - او.
٨٤. م۲: + دارای بن داراب.

فیلقوس[۸۵] رومی است چه از دختر فیلقوس است که داراب خواسته بود دختر را بعد از حمل به اسکندریّه دیار روم پیش پدر فرستاد و آخر کیان است.

امّا طبقهٔ سیّم از ملوک عجم که ملوکِ طوایف[۸۶] و اشکانیان گویند چون اسکندر بر عالم دست یافت هر جانبی را به کسی داد. بعد از اسکندر هر کسی مملکت خود را تصرّف نموده، مال و خراج به کسی نمی‌دادند. بنابراین ملوک طوایف نامیده شدند[۸۷] و چون اشک بن اشکان که یکی از گماشتگان اسکندر بود به جهت آنکه از اولاد دارا بود ملوک طوایف او را بر خود مقدّم می‌داشتند[۸۸] و او با ایشان مدارا می‌کرد تا پادشاهی[۸۹] به اولاد او قرار یافت، بدین ترتیب اشک بن اشکان، اشک بن اشک، شاپور بن اشک، بهرام بن شاپور، بلاش بن بهرام، هرمز بن بلاش، فیروز بن هرمز، بلاش بن فیروز، خسرو بن بلاش گویند قضیهٔ اصحاب کهف در زمان او واقع شد، بلاش بن بلاش، اردوان بن بلاش، اردوان بن اشع بر اشکانیان خروج کرده ملک از ایشان انتزاع نمود[۹۰] و درعهد او[۹۱] تمام ملوک بت‌پرست شدند و بعضی گویند در این اوان جرجیس علیه‌السّلام[۹۲] بدیشان مبعوث شد، خسرو بن اشع، بلاش بن اشع گویند عیسی علیه‌السّلام در زمان او متولّد شد، گودرز بن بلاش تولّد حضرت مسیح علیه‌السّلام را بعضی در زمان گودرز گفته‌اند، نرسی بن گودرز، گودرز بن نرسی، نرسی بن نرسی، اردوان بن نرسی[۹۳] که آخر ملوک طوایف است.

---

۸۵. داستانی در شاهنامه می‌آید که بنا بر آن اسکندر به داراب منتسب می‌شود: داراب در یکی از نبردهای خود با روم، با فیلقوس (فیلیپ مقدونی) نبرد می‌کند و سپاه او را شکست می‌دهد و پس از صلح، ناهید دختر فیلقوس را به همسری برمی‌گزیند و با خود به ایران می‌آورد. داراب از ناهید به دلیل نفس بد بویش دل‌آزرده می‌شود و او را که باردار است به روم بازمی‌گرداند. اسکندر از ناهید در خانهٔ فیلقوس به دنیا می‌آید. به دلیل ترس از سرافکندگی تولد اسکندر مستور می‌ماند و اسکندر پسر فیلقوس شناخته می‌شود (آموزگار، ۱۳۹۵: ۸۵).

۸۶. نویسندگان قرون اول اسلامی، دورهٔ حکومت اشکانیان و دورهٔ ماقبل آن یعنی دورهٔ سلوکیه را ملوک‌الطوایف نامیده‌اند (دهخدا).

۸۷. م۲: می‌گویند.

۸۸. م۲: داشتند.

۸۹. م۲: پادشاهت.

۹۰. م۲: نموده.

۹۱. م۲: وی.

۹۲. م۲: - علیه‌السّلام.

۹۳. اردوان چهارم (اشک سی‌اُم) که در تاریخ‌نگاری قدیم اردوان پنجم نامیده می‌شود، سی‌اُمین و آخرین شاهنشاه از خاندان اشکانی است و نام پدرش بِلاش، مشهور به بلاش پنجم بوده است (کالج، ۱۳۹۱).

از تولّد حضرت عیسی علیه‌السّلام تا زمان و ولادت پیغمبر ما حضرت[۹۴] محمّد صلّی‌اللّه علیه و آله ششصد سال بود و[۹۵] برگزیدگان انبیا یعنی حواریّون[۹۶] دوازده نفر بوده‌اند[۹۷] در خدمت[۹۸] عیسی علیه‌السّلام. بعد از رفع[۹۹] آن حضرت به آسمان بر وصیّت حضرت عیسی،[۱۰۰] شمعون‌الصّفا که از جملهٔ ایشان است هر شخصی از ایشان را به دعوت قومی نامزد کرد و هر فردی از ایشان عالم به لغت[۱۰۱] طایفه‌ای که به دعوت ایشان مأمور شده بودند شدند و پیغمبران[۱۰۲] بعد از حضرت عیسی علیه‌السّلام حنظلةالصّادق[۱۰۳] و جرجیس را[۱۰۴] گفته‌اند و خالدبن سِنان عَبْسی[۱۰۵] که دخترش در کِبَرِ سن به خدمت حضرت رسول صلّی‌اللّه علیه و آله رسید.

و بعضی گویند که از زمان آدم علیه‌السّلام تا خاتم[۱۰۶] صد و بیست و چهار هزار پیغمبر مبعوث شدند و بعضی هزار گفته‌اند و بعضی هشت هزار، چهار هزار بر بنی اسرائیل و چهار هزار بر[۱۰۷] اُمم مختلفه. و فرقهٔ اوّل گویند که از جمله صد و بیست و چهار هزار، سیصد و سیزده نفر مرسلند و باقی غیر مرسل. مرسل آنست که وحی الهی بر او به توسّط جبرئیل علیه‌السّلام نازل شده باشد و غیرمرسل آنکه بنابر الهام یا به مجرّد منام[۱۰۸] به دعوت قومی مأمور شده باشد و اولوالعزم واضع شریعت است. بر این تقدیر نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد صلی‌اللّه علیه و آله و علیهم[۱۰۹] اولوالعزم باشند و پادشاهانی که از زمان حضرت عیسی علیه‌السّلام تا

---

۹۴. م۲: - حضرت.
۹۵. م۲: یعنی.
۹۶. م۲: حوریّان.
۹۷. م۲: بودند.
۹۸. م۲: + حضرت.
۹۹. بالا بردن ، برکشیدن (*معین*).
۱۰۰. م۲: + علامت اختصاری ع.
۱۰۱. م۱: لغة، م۲: لغت.
۱۰۲. م۲: پیغمبر آن بود.
۱۰۳. م۲: حنطله‌الصادق.
۱۰۴. م۲: + بعد از حضرت عیسی علیه‌السّلام.
۱۰۵. م۱، م۲: عیسی. خالدبن سِنان عَبْسی، از شخصیتهای دوره فترت و از حنفا که به قول مشهور پیامبر بوده است (دانشنامهٔ جهان اسلام).
۱۰۶. م۲: + علامت اختصار ع.
۱۰۷. م۲: دیگر به.
۱۰۸. خواب (عمید).
۱۰۹. م۲: وصلّم.

زمان حضرت پیغمبر ما صلّعم[۱۱۰] بوده‌اند که طبقهٔ چهارم از ملوک عجم‌اند و[۱۱۱] ایشان را ساسانیان و اکاسره[۱۱۲] گویند. اوّلِ ایشان اردشیر بابکان که از اولاد بهمن بن اسفندیار است و گویند که حضرت عیسی علیه‌السّلام در زمان او مبعوث گشت، شاپور[۱۱۳] بن اردشیر، هرمز بن شاپور، بهرام بن هرمز، بهرام بن بهرام، بهرام بن بهرام بن بهرام، نرسی بن بهرام، هرمز بن نرسی، شاپور ذوالاکتاف[۱۱۴] بن هرمز که بعد از پدر[۱۱۵] در شکم مادر بود چون دیگر[۱۱۶] فرزند نداشت تاج شاهی بر[۱۱۷] سر مادرش آویختند و چون اکثر سیاست او این بود که شانه‌های[۱۱۸] گناهکاران را سوراخ می‌کرد و ریسمان در کتف‌های ایشان می‌کشید موسوم به ذی‌الاکتاف[۱۱۹] شد هفتاد و دو سال پادشاهی کرد، اردشیر بن هرمز، شاپور بن ذی‌الاکتاف[۱۲۰]، بهرام بن شاپور ذی‌الاکتاف[۱۲۱]، یزدجرد که[۱۲۲] بعضی پسر و بعضی برادر بهرام گفته‌اند، بهرام بن یزدجرد، یزدجرد بن بهرام، هرمز بن یزدجرد، فیروز پسر[۱۲۳] یزدجرد، بلاش بن فیروز، قباد بن فیروز، کسری بن قباد مشهور به انوشیروان[۱۲۴] عادل که حضرت پیغمبر ما صلّی‌اللّه علیه و آله در زمان او متولّد شده، هرمز بن نوشیروان، خسرو پرویز بن هرمز که نامهٔ حضرت را پاره کرده و به اندک روزی شکمش را پاره کردند، قباد بن خسرو مشهور به شیرویه، اردشیر بن شیرویه، کسری[۱۲۵] بن قباد که شهریار نیز گویند، پوران‌دخت بنتِ[۱۲۶] خسرو پرویز که حضرت رسول صلّی‌اللّه علیه و آله در زمان

---

۱۱۰. اختصار صلّی‌الله علیه و سلم (عمید). م۲: صلوات‌اللّه علیه.
۱۱۱. م۲: که.
۱۱۲. جِ کسری؛ لقب پادشاهان ساسانی (معین).
۱۱۳. م۱، م۲: بهرام.
۱۱۴. م۲: ذوی‌الاکتاف.
۱۱۵. م۲: هرمز.
۱۱۶. م۲: - دیگر.
۱۱۷. م۲: + بالای.
۱۱۸. م۱، م۲: شانهای.
۱۱۹. م۲: ذوی‌الاکتاف.
۱۲۰. م۲: ذوی‌الاکتاف.
۱۲۱. م۲: ذوی‌الاکتاف.
۱۲۲. م۲: - که.
۱۲۳. م۲: بن.
۱۲۴. م۲: انوشیروان.
۱۲۵. م۲: کسر.
۱۲۶. م۲: بن.

او رحلت فرمود،[۱۲۷] آزرمی‌دخت خواهرش، فرخزاد بن خسرو، یزدجرد بن شهریار که از نهیب تیغ اسلام به مرو گریخته و در آنجا به دست آسیابانی کشته شده، این طبقه بدو منقرض شدند.

ولادت حضرت سیّد کائنات محمّد مصطفی صلّی‌اللّه علیه و آله بن عبداللّه بن عبدالمطّلب بن هاشم بن عبدِمناف که جمهورِ[۱۲۸] مورّخین[۱۲۹] برآنند که اسماعیل و ابراهیم و ادریس و شیث در سلک اجداد خیرالانام[۱۳۰] انتظام دارند[۱۳۱] روز جمعه هفدهم شهر ربیع‌الاوّل محلّ طلوع شمس طالع جَدی[۱۳۲]، عبداللّه پدر حضرت پیش از ولادت حضرت وفات یافت و در سال ششم از ولادت، حضرت، آمنه والدهٔ آن حضرت وفات نمود.[۱۳۳] عمّش ابوطالب کفیل آن حضرت شد و در روز دوشنبه بیست و هفتم شهر رجب‌المرجّب سال چهلم از عمر مبارک[۱۳۴]، بعثت[۱۳۵] آن حضرت اتفاق افتاده،[۱۳۶] جبرئیل به آن حضرت نازل[۱۳۷] [شده] و در خفیه جمعی ایمان آوردند و در سال چهل و چهارم[۱۳۸] آشکارا کرده، در سال پنجاه و دوم،[۱۳۹] معراج واقع شد و در پنجاه و سیّم، هجرت[۱۴۰] و[۱۴۱] نماز سفر و حضر مقرّر شد و با حضرت امیر عقد اخوّت بستند و در سال دوّم[۱۴۲] قبله از بیت‌المقدّس به

---

۱۲۷. م۲: کرد.
۱۲۸. توده (عمید).
۱۲۹. م۲: مورّخان.
۱۳۰. از القاب پیامبر اسلام (عمید).
۱۳۱. م۲: + به حضرت اسماعیل می‌رسد.
۱۳۲. دهمین برج از برج‌های دوازده‌گانه، برابر با دی؛ بزغاله (عمید).
۱۳۳. م۲: یافت.
۱۳٤. م۲: آن حضرت.
۱۳۵. م۲: - بعثت. جمله در نسخهٔ م۲ مبهم شده.
۱۳٦. م۲: واقع شده.
۱۳۷. م۲: + شد.
۱۳۸. م۱: چارم.
۱۳۹. م۲: دویم.
۱٤۰. م۲: + از مکّه به مدینه فرمودند.
۱٤۱. م۲: + در سال اوّل هجرت.
۱٤۲. م۲: دویم.

مکّه محوّل[۱۴۳] و روزه ماه رمضان فرض شد و امر به جهاد رسید[۱۴۴] و قضیهٔ بدر که مکانی است در[۱۴۵] میان مکّه و شام و قتل ابوجهل روی داد و در سال سیّم واقعهٔ احد روی نمود و در سال چهارم غزوه بنی‌نضیر[۱۴۶] واقع شد و در سال پنجم غزوه بنی‌المصطلق و غزوه خندق که احزاب نیز گویند و غزوه بنی قُرَیظه[۱۴۷] و در سال ششم حج مفروض شد و حضرت تا حوالی مکّه آمده مشرکان مانع شدند،[۱۴۸] چون حضرت به عزم جنگ نیامده بود با مردم مکّه صلح کردند به شرط آنکه در سال آینده بیایند و حج بگذارند و در همانجا قربانی فرموده مراجعت فرمودند و[۱۴۹] به اطراف فرستاده پادشاهان را به دین اسلام دعوت کرد و در سال هفتم غزوه خیبر و کندن در خیبر به دست حضرت امیر علیه‌السّلام و ردّ آفتاب به جهت نماز حضرت امیر علیه‌السّلام واقع شد[۱۵۰] و به مکّه رفته حج گذارده به مدینه مراجعت فرمودند و در سال هشتم فتح مکّه معظمه و پاک شدن حرم از لوث اصنام و پای نهادن حضرت امیر[۱۵۱] بر دوش حضرت به جهت شکستن اصنام و غزوه حنین و در سال نهم غزوه تبوک که موضعی است در حوالی شام و این آخرین غزوات است و در سال دهم حضرت امیر علیه‌السّلام را به جانب یمن روان ساخت و خود به جانب مکّه معظّمه رفتند و حضرت امیر علیه‌السّلام در مکّه به خدمت حضرت رسیده حج گذاردند و این حجةالوداع است و در محلّ مراجعت از مکّه قضیهٔ غدیرخم واقع شد و در سال یازدهم از هجرت که[۱۵۲] شصت و سه سال از سنّ مبارکِ آن حضرت گذشته بود به بهشت غبر[۱۵۳] سرشت خرامید و اولاد امجادش[۱۵۴] پنج پسر بود و پنج دختر، امّا بعد از حضرت از فرزندان بازنماندند الّا فاطمه صلوات‌اللّه علیها و فتح قلاع طوایف اعراب و خیبر و قموص[۱۵۵] و مکّه و طایف و یمن تا حدود شام

---

۱۴۳. م۲: + شد.
۱۴۴. م۲: +شد.
۱۴۵. م۲: - در.
۱۴۶. م۱: نضر، م۲: نصر.
۱۴۷. م۲: بنی قریطه.
۱۴۸. م۲: آمدند.
۱۴۹. م۲: حضرت.
۱۵۰. م۲: - واقع شد.
۱۵۱. م۲: + علامت اختصاری ع.
۱۵۲. م۲: - که.
۱۵۳. باقی و پاینده و درگذرنده (دهخدا).
۱۵۴. جِ ماجد، مجید؛ بزرگواران (معین).
۱۵۵. کوهی است به خیبر و بر آن کوه است حصار ابوالحقیق یهودی (دهخدا).

خود فتح کردند.

ولادت حضرت امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السّلام[۱۵۶] روز جمعه سیزدهم شهر رجب‌المرجّب در اندرون خانهٔ کعبه [روی داد]، در محلّ ولادت حضرت امیر علیه‌السّلام، رسول صلعم سی ساله بود[۱۵۷] و در سال چهلم که[۱۵۸] حضرت رسول [۱۵۹]به نزول جبرئیل مبعوث شد، سنّ حضرت امیر علیه‌السّلام به ده رسیده بود، بی‌تأمل تصدیق فرموده و فوت ابوطالب در سال دهم از بعثت واقع شد و در[۱۶۰] محلّ هجرت از مکّه به مدینه حضرت امیر علیه‌السّلام بیست ساله بود که خود را فدای پیغمبر نموده و در جامهٔ خواب آن حضرت خوابیده از عقب آن حضرت خود را پیاده رسانیده و در حجةالوداع در[۱۶۱] غدیر خم حضرت نبی صلّی‌اللّه علیه و آله، حضرت امیر علیه‌السّلام را به ولایت و خلافت نصب فرموده، بعد از حضرت رسول صلّی‌اللّه علیه و آله به واسطهٔ خلاف[۱۶۲] طالبان دنیا خلافت حضرت در پردهٔ حجاب ماند تا آنکه در روز جمعه بیست و پنجم ذی‌الحجةالحرام سنهٔ سی و پنج که روز نوروز بود اکابر و انصار بدان حضرت بیعت کردند و آن حضرت بدسلوکی عمّال عثمان را می‌دانست، ارادهٔ تغییر آنها نموده عمّال نصب فرموده و طلحه و زبیر که امارت بصره و کوفه می‌خواستند و حضرت نداد از خدمت حضرت رفته[۱۶۳] با عایشه که دم از مخالفت امیر علیه‌السّلام می‌زد و حکّام معزول در مخالفت آن حضرت[۱۶۴] یکجهته[۱۶۵] شده مکتوبات به شام فرستاده معاویه علیه‌اللعنهٔ را که از جانب عثمان حاکم شام بود بر مخالفت و محاربت[۱۶۶] حضرت امیر علیه‌السّلام و طلب خون عثمان از آن حضرت تحریض[۱۶۷]

---

۱۵۶. م۲: + بن عبدالمطلّب.
۱۵۷. م۲: بوده.
۱۵۸. م۲: - که.
۱۵۹. م۲: + که.
۱۶۰. م۲: - در.
۱۶۱. م۲: + منزل.
۱۶۲. م۲: خلافت.
۱۶۳. م۲: + شروع در فساد کردند و به جانب مکّه رفته.
۱۶۴. م۲: حضرت امیر.
۱۶۵. م۲: یکجهت.
۱۶۶. م۲: محاربه.
۱۶۷. برانگیختن، به شوق آوردن، بر سر میل و رغبت آوردن، وادار کردن (عمید).

نموده[۱۶۸] و کتابات به کوفه نوشته این همه فساد در عالم انداختند و در شب چهارشنبه نوزدهم شهر[۱۶۹] رمضان سنهٔ چهل، عبدالرحمن بن ملجم مرادی علیه‌اللعنه در مسجد کوفه تیغی بر فرق مبارک آن حضرت زده در شب بیست و یکم به بهشت برین رحلت فرمودند. اولاد امجاد آن حضرت[۱۷۰] ذکوراً و اناثاً بیست و هفت [نفر بودند]، سنّ مبارک موافق سنّ مبارک حضرت رسول صلّی‌اللّه علیه و آله شصت و سه بود.

بعد از حضرت رسول صلعم دو سال و سه ماه ابی‌بکر خلافت ناحق کرده و فتح یمامه و کشته شدن مسیلمهٔ[۱۷۱] کذّاب و طلحهٔ بن خویلد که دعوی نبوّت می‌کردند در آن اوقات شد و بعد از او عمر ده سال و نیم و فتح شام و حلب و بیت‌المقدّس و مصر و اسکندریّه و مداین و اصفهان و ری و کرمان تا حدود کرمان در آن اوقات شد و بعد از او عثمان دوازده سال و[۱۷۲] فتح خراسان و بلخ و کشته شدن یزدجرد بن شهریار در مرو در آن اوان واقع شد.

ولادت خیرالنّسا فاطمهٔ زهرا صلوات‌اللّه علیها در سیّم شهر جمادی‌الاخره[۱۷۳] سال پنجم از بعثت در مکّه از خدیجه کبری [واقع شد] و فوت خدیجه در سال دهم از بعثت [روی داد] و در سال دوازدهم حضرت رسول صلّی‌اللّه علیه و آله او را با حضرت امیر علیه‌السّلام عقد بست.[۱۷۴] اولاد امجادش حسن و حسین و زینب کبری و زینب صغری که امّ‌کلثوم نیز گویند [بودند] و وفاتش در جمادی‌الاخره[۱۷۵] سال یازدهم از هجرت [بود] بعد از پدر به نود و هفت روز و بعضی نود و پنج گفته‌اند و مدفنش مدینهٔ طیّبه،[۱۷۶] بعضی در حوالی قبر رسول و بعضی در بقیع در حوالی قبر امام حسن علیه‌السّلام گفته‌اند.[۱۷۷]

ولادت حضرت امام حسن علیه‌السّلام در مدینه شب پانزدهم شهر رمضان‌المبارک ثلاث از هجرت و چون

---

۱۶۸. م۲: نمودند.
۱۶۹. م۲: - شهر.
۱۷۰. م۲: امجادش.
۱۷۱. م۲: مسلمه.
۱۷۲. م۲: - و.
۱۷۳. م۲: جمادی‌الاخر.
۱۷۴. م۲: بستند.
۱۷۵. م۲: جمادی‌الاخر.
۱۷۶. م۲: - طیّبه.
۱۷۷. م۲: - گفته‌اند.

بی‌وفایی کوفیان بر آن حضرت ظاهر بود شش ماه و سه روز بعد از پدر ترک شغل دنیا کرده در مدینه طیّبه بر سر قبر جدّش معتکف گردیده،[۱۷۸] ده سال[۱۷۹] به عبادت مشغول بود تا آخر در بیست و هفتم[۱۸۰] شهر [صفرِ سالِ] خمسین هجری به امر[۱۸۱] معاویه ملعون مسموم گشته به فردوس اعلی خرامید. اولاد امجادش از ذکور و اناث شانزده نفر [بودند] و بعضی وفات آن حضرت را در سیّم شهر جمادی‌الاخره[۱۸۲] گفته‌اند و بعضی در چهارم شهر[۱۸۳] رجب نوشته‌اند.[۱۸۴]

ولادت حضرت امام حسین علیه‌السّلام در مدینه در سیّم شهر شعبان‌المعظّم و سلخ[۱۸۵] ربیع‌الاول نیز گفته‌اند. بعد از هجرت[۱۸۶] شش ماهه متولّد شد. اولاد امجادش شش نفر [بودند]، شهادتش به گفته یزید علیه‌اللّعنه بن معاویهٔ بن ابی‌سفیان[۱۸۷] بن حرب بن عبدالشّمس بن عبدِمناف در روز جمعهٔ عاشورای سنهٔ شصت و یک [بود] و یزید علیه‌اللّعنه بعد از سه سال به جهنّم واصل شد[۱۸۸] و بعد از او معاویهٔ بن یزید به جای پدر نشسته، بعد از چهل روز بر سر منبر رفته پدر و جدّ خودش[۱۸۹] را لعنت کرده، گوشه‌ای گرفت و بعد از او مروان بن حکم بن ابی‌العاص[۱۹۰] به جای او نشست. یکسال و چهار ماه حکومت کرده، مُرد و عبدالملک بن مروان به جای او نشسته و در آن اوان مختار بن ابوعبیده[۱۹۱] ثقفی[۱۹۲] در سنهٔ شصت و شش خروج کرده، جمعی کثیر[۱۹۳] که با حضرت

---

۱۷۸. م۲: گردید.
۱۷۹. م۲: + در آنجا.
۱۸۰. م۲: بیست و هشتم.
۱۸۱. م۲: به فرموده.
۱۸۲. م۲: جمادی‌الاخر.
۱۸۳. م۲: - شهر.
۱۸٤. م۲: - نوشته‌اند.
۱۸۵. روز آخر ماه قمری که در شام آن هلال در آسمان دیده شود؛ آخر ماه قمری (عمید).
۱۸٦. م۲: + و آن حضرت.
۱۸۷. م۲: ابوسفیان.
۱۸۸. م۲: فوت شد.
۱۸۹. م۲: - خودش.
۱۹۰. ابوالعاص؛ م۲: + بن امیر.
۱۹۱. م۲: ابی عبیده.
۱۹۲. م۲: - ثقفی.
۱۹۳. م۲: + از جماعتی.

امام حسین علیه‌السّلام حرب کرده بودند کشت و چون عبداللّه زبیر در آن اوقات بر حجاز و یمن مسلّط شده بود، برادرش مصعب را به کوفه به حرب مختار فرستاده، مختار کشته شد. عبدالملک[۱۹۴] لشکر بر سر مصعب کشیده او را کشته، کوفه را تصرّف کرده و حجّاج را به مکّه بر سر عبداللّه زبیر فرستاد و عبداللّه زبیر بر دست حجّاج کشته شد و در سنهٔ هفتاد و پنج حکومت بصره و تمام عراق را[۱۹۵] به حجّاج داده حکمش[۱۹۶] در تمام بلاد شرقی[۱۹۷] روان بود و مدّت حکومتش بیست سال بود و آدم بسیاری بکشت چنانکه[۱۹۸] گویند سوای آنچه در معارک[۱۹۹] کشته شده بودند یکصد و بیست و شش هزار کس کشته بود و پنجاه هزار کس در زندان او بود و عبدالملک بیست و یکسال حکومت کرده فوت شد[۲۰۰] ولید ولد او به جای پدر بنشست.

ولادت حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السّلام در مدینهٔ طیّبه در منتصف[۲۰۱] شهر جمادی‌الاخره سنهٔ ❊سی و هفت از هجرت[۲۰۲] و بعضی پنجم شعبان گفته‌اند. اولاد امجادش ذکوراً و اناثاً پانزده نفر [بودند] و شهادتش بفرمودهٔ ولید لعنه‌اللّه[۲۰۳] در هجدهم محرم‌الحرام سنهٔ نود و پنج مسموم شد. ولید بعد از یکسال بمرد و عمر بن عبدالعزیز بن مروان به جای او نشست. وصّیت حضرت را برطرف کرده بعضی از دیار هند را[۲۰۴] مسخّر نمود[۲۰۵]، در سنهٔ صد و یک کشته شد. یزید بن عبدالملک به جای او نشست و در سنهٔ صد و پنج بمرد. هشام بن عبدالملک به جای او نشست.

امّا ولادت حضرت امام محمّدباقر علیه‌السّلام[۲۰۶] در سیّم شهر صفر و بعضی غرّه[۲۰۷] رجب گفته‌اند از سنهٔ پنجاه

---

۱۹۴. م۲: - عبدالملک.
۱۹۵. م۲: - را.
۱۹۶. م۲: بر.
۱۹۷. م۲: + تا کابل.
۱۹۸. م۲: چنانچه.
۱۹۹. ج معرکه (عمید).
۲۰۰. م۲: شده.
۲۰۱. نیمه و وسط چیزی (عمید).
۲۰۲. م۲: از ستاره تا شمارهٔ پانوشت در نسخه مخدوش شده و بالای واژهٔ قبلی ۳۷ ریزی نوشته شده است.
۲۰۳. م۲: - لعنه‌اللّه.
۲۰۴. م۲: - را.
۲۰۵. م۲: کرد.
۲۰۶. م۲: + در مدینهٔ طیّبه.
۲۰۷. [مقابلِ سلخ] روز اول ماه قمری (عمید).

و هفت. اولاد امجادش ذکوراً و اناثاً هفت [تن بوده‌اند]، شهادتش به گفتهٔ[۲۰۸] هشام بن عبدالملک در هفتم ذی‌الحجهٔالحرام سنهٔ صد و چهارده مسموم شد و در سنهٔ صد و بیست و پنج هشام فوت شد. ولید بن یزید به جای او[۲۰۹] نشسته در همان سال بمرد. ابراهیم بن ولید به جای پدر[۲۱۰] نشسته بعد از یکسال کشته شد. مروان بن محمّد بن مروان به جای او نشسته[۲۱۱] بعد از پنج سال کشته شده، بنی امیّه لعنهم‌اللّه[۲۱۲] بدو منقرض شدند و بنی عبّاس خروج نمودند. مجملی از آن[۲۱۳] مفصّل آنکه ابراهیم بن محمّد بن علی بن عبداللّه بن عبّاس بن عبدالمطّلب دعوت نموده،[۲۱۴] ابومسلم مروزی که مولد او اصفهان است و در کوفه بود[۲۱۵] در سنهٔ صد و بیست و نه به دعوت او[۲۱۶] با ملازمانش ملّبس به لباس‌های سیاه شده در مرو خروج کرده[۲۱۷] و از این جهت[۲۱۸] او را مروزی گویند.[۲۱۹] تمام عراق و خراسان را مسخّر کرد چون مروان مطّلع شد ابراهیم را کشت. عبداللّه برادر ابراهیم به کوفه رفته جمعی کثیر[۲۲۰] بر سر او[۲۲۱] فرستاده مروان کشته شد.

عبداللّه، اوّلِ خلفای بنی عبّاس است که کنیتش ابوالعباس[۲۲۲] [بود] و لقبش سفّاح است.[۲۲۳] ایّام حکومتش چهار سال و نه ماه بود.[۲۲۴] ابومسلم از او مرخّص شده به مکّه رفت در اثنای مراجعت از[۲۲۵] مکّه سفّاح فوت

---

۲۰۸. م۲: به فرمودهٔ.
۲۰۹. م۲: پدر.
۲۱۰. م۲: او.
۲۱۱. م۲: نشست.
۲۱۲. م۲: - لعنهم‌اللّه.
۲۱۳. م۲: این.
۲۱٤. م۲: - دعوت نموده.
۲۱۵. م۲: تا.
۲۱٦. م۲: - به دعوت او.
۲۱۷. م۲: کرد.
۲۱۸. م۱: ازینجهته، م۲: از اینجهته.
۲۱۹. م۲: + و.
۲۲۰. م۲: + با او بیعت کرده و لشکر.
۲۲۱. م۲: مروان.
۲۲۲. م۲: + بود.
۲۲۳. م۲: بود.
۲۲٤. م۲: - بود.
۲۲۵. م۲: - از.

شد.[۲۲۶] برادرش عبداللّه که کنیتش ابوجعفر[۲۲۷] و لقبش منصور و[۲۲۸] بنابر خسّت طبع تا دانقی[۲۲۹] مضایقه می‌کرد به دوانیقی[۲۳۰] اشتهار یافت به جای برادر[۲۳۱] نشست، چون از ابومسلم متوهّم بود او را به قتل رسانید و بنای شهر بغداد[۲۳۲] کرد.

ولادت حضرت امام جعفر صادق علیه‌السّلام در مدینهٔ طیّبه در هفدهم شهر ربیع‌الاوّل سنهٔ هشتاد[۲۳۳] [بود]، اولاد امجادش ده نفر [بوده‌اند]، شهادتش به گفتهٔ[۲۳۴] ابوجعفر دوانیقی[۲۳۵] در منتصف رجب‌المرجّب سنهٔ صد و چهل و هشت و ابوجعفر[۲۳۶] مذکور حکومتش بیست و دو سال بود،[۲۳۷] در سنهٔ صد و پنجاه و هشت بمرد و بعد از او پسرش محمّد که لقبش[۲۳۸] [مهدی بود به جای پدر نشسته درسنهٔ صد و شصت و نه بمرد. موسی بن محمّد که لقبش][۲۳۹] هادی[۲۴۰] بود به جای پدر نشست[۲۴۱] [ولی] بیش از یکسال نزیست. هارون بن[۲۴۲] محمّد که لقبش رشید بود به جای برادر نشست[۲۴۳] و یحیی برمکی را وزیر خود کرد و فضل بن یحیی که همشیر و

---

۲۲۶. م۲: شده.
۲۲۷. م۲: جعفر.
۲۲۸. م۲: - و.
۲۲۹. یک‌ششم دِرهم (عمید).
۲۳۰. ج دانق، معرب دانگ (دهخدا).
۲۳۱. م۲: پدر. منصور حدود ده سال از سفّاح بزرگتر بوده و واژهٔ برادر که در نسخهٔ م۱ آمده صحیح است.
۲۳۲. م۲: +او.
۲۳۳. م۲: مخدوش شده و بر روی سال نقش ونگار زده‌اند و بالای واژهٔ پیشین ۸۰ ریزی نوشته شده؛ در منابع ۸۳ آمده است.
۲۳۴. م۲: به فرمودهٔ.
۲۳۵. م۲: دوانیق.
۲۳۶. م۲: جعفر.
۲۳۷. م۲: - بود.
۲۳۸. م۱: افتادگی دارد، م۲: + مهدی بود به جای پدر نشسته درسنهٔ صد و شصت و نه بمرد موسی بن محمّد که لقبش؛ کاتب نسخهٔ م۱ مابین دو واژهٔ "لقبش" را احتمالاً به سهو جا انداخته.
۲۳۹. براساس نسخهٔ م۲ به متن اضافه شد.
۲۴۰. م۱: هادی، م۲: مهدی.
۲۴۱. م۲: نشسته.
۲۴۲. م۲: - بن.
۲۴۳. م۲: نشست.

همسال هارون بود به حکومت خراسان فرستاده شد[۲۴۴] و جعفر بن یحیی مصاحب خلیفه گردید.[۲۴۵]

ولادت باسعادت[۲۴۶] حضرت امام موسی کاظم علیه‌السّلام در هفتم شهر صفر سنهٔ صد و بیست و هشت [بود.] اولاد امجادش سی و هفت نفر [بوده‌اند.] شهادتش بفرمودهٔ هارون‌الرّشید علیه‌اللّعنه[۲۴۷] در ششم شهر رجب و بعضی در بیست و پنجم[۲۴۸] [۱۸۳] گفته‌اند. از[۲۴۹] سنهٔ صد و هشتاد و سه هارون[۲۵۰] بغداد و کوفه و بصره و حجاز و یمن و مصر و شام و بلاد غربی را به پسر بزرگ خود محمّد امین[۲۵۱] داد و عراق و فارس و ماوراءالنهر و کابل و بعضی از بلاد هندوستان که در تصرّف او بود به پسر کوچک خود[۲۵۲] مأمون داده، مقرّر کرد که محمّد امین بغداد را پایتخت کند و مأمون مرو را، و[۲۵۳] در سنهٔ صد و نود و سه هارون بمرد. بعد از او میان برادران مناقشه شده، محمّد امین لشکر بر سر مأمون کشیده شکست خورده، در آخر مأمون لشکر بر سر محمّد امین فرستاده و محمّد امین کشته شد، پادشاهی او چهار سال بود و مأمون کل را متصرّف شده.[۲۵۴]

ولادت حضرت امام علی‌الرّضا صلوات‌اللّه و سلامه[۲۵۵] علیه در مدینهٔ طیّبه روز جمعه پانزدهم شهر رجب‌المرجّب سنهٔ صد و چهل و هشت [بود]. مأمون ملعون آن حضرت را به مرو طلبید که ولیعهد کند جمعی او را مانع آمدند و از مرو به طوس آمد.[۲۵۶] آن حضرت را در هفدهم شهر صفر سنهٔ دویست و سه مسموم ساخته شهید کرد.[۲۵۷] اولاد امجادش چهار پسر و یک دختر [بودند] و مأمون ملعون به بغداد رفته و از آنجا به بلاد روم و در

---

۲۴۴. م۲: فرستاد.
۲۴۵. م۲: شد.
۲۴۶. م۲: - باسعادت.
۲۴۷. م۲: - علیه‌اللّعنه.
۲۴۸. م۲: + شهر رجب.
۲۴۹. م۲: و در.
۲۵۰. م۲: هارون‌الرّشید.
۲۵۱. م۲: به محمّد امین پسر بزرگ خود.
۲۵۲. م۲: کوچکش.
۲۵۳. م۲: - و.
۲۵۴. م۲: تصرف نموده.
۲۵۵. م۲: - سلامه.
۲۵۶. م۲: آمده.
۲۵۷. م۲: کردند.

آنجا بمرد. در محلّی که مأمون از مرو به بغداد می‌رفت پسران اسد سامانی را که از اولاد بهرام چوبین بودند[۲۵۸] به حاکم خراسان سپرده،[۲۵۹] او هر یک را به حکومت بلادی فرستاد تا آنکه حکومت ماوراءالنهر به اسماعیل بن احمد بن اسد سامانی قرار گرفت[۲۶۰] و یکچند بر خراسان و عراق و طبرستان نیز مستولی شدند.ابتدای حکومت ایشان در سنهٔ دویست بود،[۲۶۱] از ایشان[۲۶۲] ده تن[۲۶۳] حکومت کردند بدین ترتیب و[۲۶۴] ایشان را آل سامان گویند چه سامان[۲۶۵] قریه‌ایست از سمرقند، اسماعیل بن احمد بن اسد سامانی، احمد بن اسماعیل، نصر بن احمد، نوح بن نصر، عبدالملک بن نوح بن [نصر][۲۶۶]، منصور بن نوح[۲۶۷]، نوح بن منصور، منصور[۲۶۸] بن نوح، عبدالملک بن نوح[۲۶۹]، اسماعیل بن نوح. انقراض دولتشان در سنهٔ سیصد و نود و پنج [بود.] بعد از فوت مأمون برادرش محمّد بن رشید که لقبش معتصم بود به جای او نشست.

ولادت حضرت امام محمّد تقی علیه‌السّلام پانزدهم شهر رمضان‌المبارک سنهٔ یکصد و نود و پنج در مدینهٔ طیّبه[۲۷۰] [بود]. اولاد امجادش چهارده نفر [و] شهادتش بفرمودهٔ معتصم در بغداد در اواخر ذی‌القعده[۲۷۱] [۲۲۰ق] و در عاشر رجب گفته‌اند فی سنهٔ دویست و بیست و شهر سامره را[۲۷۲] معتصم بنا کرد و در سنهٔ دویست و بیست و هشت[۲۷۳] بمرد. پسرش هارون بن معتصم که لقبش واثق بود به جای او نشست و بعد از

---

۲۵۸. م۲: اند.
۲۵۹. م۲: سفارش نمود.
۲۶۰. م۲: گرفته.
۲۶۱. م۲: - بود.
۲۶۲. م۲: - ایشان.
۲۶۳. م۲: چهارده تن؛ که غلط است.
۲۶۴. م۲: - و.
۲۶۵. م۲: - چه سامان.
۲۶۶. م۱: منصور؛ که غلط است، م۲: - بن نصر.
۲۶۷. م۲: امیر.
۲۶۸. م۲: از دو نام "منصور" که در متن پشت هم آمده فقط یکی را کاتب نوشته.
۲۶۹. م۱: کاتب نام ۴ امیر، ششم تا نهم را در حاشیه آورده است؛ م۲: +بن منصور.
۲۷۰. م۲: - طیّبه.
۲۷۱. م۲: ذی‌قعده.
۲۷۲. م۲: - را.
۲۷۳. ۲۲۷ صحیح است (خضری، ۱۳۸۴: ۱۰۴).

پنج سال بمرد.[۲۷۴] جعفر برادرش که متوکّل لقب داشت[۲۷۵] به جای او بنشست. این ملعون مردم را از زیارت حضرت ائمهٔ معصومین علیهم‌السّلام منع کرد و در سنهٔ دویست و چهل و هشت[۲۷۶] به دست غلامان خود کشته شد. محمّد که لقبش منتصر بود به جای پدر نشست، مردم را رخصت زیارت حضرت ائمه داد و بیش از یکسال نزیست. احمد که لقبش مستعین بن [محمّد بن] معتصم[۲۷۷] بود به جای او[۲۷۸] نشست و بعد از چهار سال کشته شد. محمّد که لقبش معتز بود به جای برادر نشست.

ولادت حضرت امام علی نقی علیه‌السّلام در مدینه مبارکه که در منتصف شهر ذی‌الحجهٔالحرام سنهٔ دویست و دوازده [بود و] اولاد کثیرالسّعادات[۲۷۹] آن حضرت[۲۸۰] چهار پسر و یک دختر [بودند]. شهادتش بفرمودهٔ معتز در روز دوشنبه هشتم[۲۸۱] شهر رجب‌المرجّب سنهٔ دویست و پنجاه و چهار [بود] و معتز را بعد از یکسال حبس نمودند و در حبس به جهنّم رفت. محمّد پسر واثق که لقبش مهتدی[۲۸۲] بود به جای معتز بنشست و بعد از دو سال هلاک شد. احمد ولد متوکّل که لقبش معتمد بود به جای مهدی[۲۸۳] بنشست و در این عصر یعقوب بن لیث صفار که گویند از نسل خسرو پرویز است سر به مسگری فرو نیاورده ملازم حاکم سیستان شد تا آنکه حکومت سیستان به او قرار یافت. و در سنهٔ دویست و سی و هشت اکثر از ایالت[۲۸۴] خراسان و کرمان و عراق و فارس تصرّف نموده بمرد.[۲۸۵] عمرو بن لیث به جای برادر نشست و[۲۸۶] ایشان شش تن حکومت کردند بدین ترتیب یعقوب بن لیث صفّار، عمرو بن لیث، طاهر بن محمّد[۲۸۷] بن عمرو، لیث بن علی بن لیث، معدل بن علی،

---

۲۷٤. م۲: به آخرت رفت.
۲۷۵. م۲: لقبش متوکّل بود.
۲۷٦. ۲۴۷ صحیح است (خضری، ۱۳۸۴: ۱۱۲).
۲۷۷. م۱، م۲: مستعین به معتصم.
۲۷۸. م۲: پدر.
۲۷۹. م۲: کثیرالسّعاداتش.
۲۸۰. م۲: - آن حضرت.
۲۸۱. م۲: بیستم.
۲۸۲. م۱، م۲: مهدی؛ که غلط است.
۲۸۳. م۱، م۲: مهدی؛ که غلط است.
۲۸٤. م۲: - از ایالت.
۲۸۵. م۲: بعد از او.
۲۸٦. م۲: -و.
۲۸۷. م۲: - بن محمّد.

عمرو بن یعقوب بن محمّد بن عمرو لیث و بعد از ایشان کسی دعوی پادشاهی نکرد [و] از جانب آل سامان[۲۸۸] حکومت سیستان کردند. بعضی از ایشان عراق و خراسان و فارس و کرمان و زابل را[۲۸۹] داشتند و بعضی حکومت سیستان داشتند و عمرو لیث بر سر بلخ رفته به دست اسماعیل سامانی گرفتار شد.

ولادت حضرت امام حسن عسکری علیه‌السّلام در مدینهٔ مشرّفه در شب جمعه هشتم شهر ربیع‌الثّانی[۲۹۰] سنهٔ دویست و سی و دو و بعضی غرّهٔ[۲۹۱] ربیع‌الثّانی گفته‌اند و ثانی اصحّ است و خلف صالح آن حضرت منحصر است به[۲۹۲] حضرت صاحب‌الامر صلوات‌اللّه علیه و شهادتش بفرمودهٔ معتمد در هشتم ربیع‌الاوّل سنهٔ دویست و شصت [بود] و معتمد در سنهٔ دویست و هفتاد و نه به جهنّم رفت. احمد برادرزاده‌اش که لقبش معتضد بود به جای او بنشست و در سنهٔ دویست و هشتاد و نه بمرد. علی که لقبش مکتفی بود به جای پدر بنشست و در سنهٔ دویست و نود و پنج هلاک شد. جعفر که لقبش مقتدر بود به جای برادر بنشست و در عهد او حسین بن منصور حلّاج را در بغداد کشته، سوختند و در ان اوان مرداویج[۲۹۳] که سپهسالار حاکم نیشابور بود[۲۹۴] بر جرجان[۲۹۵] دست یافته تمام طبرستان را تصرّف نموده وشمگیر برادر او به حکومت نشست و بعد از او قابوس پسر وشمگیر بود،[۲۹۶] از ایشان هفت تن حکومت کردند بدین ترتیب مرداویج[۲۹۷] بن زیار، وشمگیر بن زیار[۲۹۸]، قابوس بن وشمگیر، منوچهر بن قابوس، امیر کالنجار بن منوچهر، کاوس بن اسکندر بن قابوس، گیلانشاه. بعضی از[۲۹۹] اوقات ری و قزوین و همدان را نیز داشتند و در سنهٔ چهارصد و هشتاد منقرض شدند و مقتدر سنهٔ سیصد و بیست بمرد و محمّد که لقبش قاهر بود به جای برادر بنشست. بعد از دو سال او را مکحول[۳۰۰]

---

۲۸۸. م۲: + و غیره.
۲۸۹. م۲: - را.
۲۹۰. م۲: ربیع‌الآخر.
۲۹۱. م۲: چهارم.
۲۹۲. م۲: در.
۲۹۳. م۲: مرداونج.
۲۹۴. م۲: - بود.
۲۹۵. معرب گرگان است و آن شهری باشد از دارالملک استرآباد (دهخدا).
۲۹۶. م۲: - بود.
۲۹۷. م۲: مرداونج.
۲۹۸. م۲: - قابوس بن وشمگیر.
۲۹۹. م۲: - از.
۳۰۰. میل کشیده، نابینا کرده. (دهخدا)

ساخته، محمّد ولد مقتدر که لقبش راضی بود به جای عم بنشست و در اوّل عهد او علیّ بن بویه دیلمی که[۳۰۱] ملازم مرداویج[۳۰۲] بود و کَرَهرُود[۳۰۳] را به وی[۳۰۴] داده بود، گویند که از اولاد بهرام گور است، بر سر اصفهان رفته با مظفر که از غلامزاده‌های عبّاسیان[۳۰۵] و والی[۳۰۶] اصفهان بود[۳۰۷] حرب کرده ظفر یافته اصفهان را تصرّف نمود و[۳۰۸] از آنجا به شیراز رفته شیراز را نیز در ضبط آورد و[۳۰۹] دارالملک ساخت و حسن و احمد برادران خود را به اُلکه[۳۱۰] گیری فرستاد و عراق و فارس و کرمان و بصره را تصرّف کردند و هر یک از ایشان به حکومت جایی مشغول شدند و[۳۱۱] حمایت یکدیگر می‌کردند و بعضی از ایشان[۳۱۲] رفته سپهسالار خلفا شدند، چنانکه اختیار عزل و نصب خلفا را[۳۱۳] داشتند و از ایشان هفده تن حکومت کردند و به القاب ملقّب شدند. ایشان را دیالمه و آل بویه گویند و اسامی و القاب ایشان ❊از این قرار است علی بن بویه الملقّب به عمادالدّوله، حسن بن بویه الملقّب به رکن‌الدوله، احمد بن بویه الملقّب به معزالدّوله، ابوشجاع بن حسن الملقّب به عضدالدّوله، مؤیدالدّوله بن حسن، علیّ بن حسن الملقّب به فخرالدّوله، ابوالفوارس بن عضدالدّوله الملقّب به شرف‌الدّوله، مرزبان بن عضدالدّوله الملقّب به صمصام‌الدّوله، فیروز بن عضدالدّوله الملقّب به بهاءالدّوله، ابوطالب بن علی الملقّب به مجدالدّوله، ابوشجاع بن بهاءالدّوله الملقّب به سلطان‌الدّوله، ابوعلی بن بهاءالدّوله الملقّب به مشرف‌الدّوله، ابوطاهر بن بهاءالدّوله الملقّب به جلال‌الدّوله، ابوالفوارس بن بهاءالدّوله المشهور به قوام‌الدّوله، مرزبان بن سلطان‌الدّوله المشهور به عزّالملک ابوکالنجار، خسرو فیروز بن ابوکالنجار المشهور به ملک رحیم، ابومنصور فولاد ستون بن ابوکارلنجار و در سنهٔ چهارصد و پنجاه بدو منقرض شدند.

---

۳۰۱. م۲: + از دیلمان گیلان است و.
۳۰۲. م۲: مرداونج.
۳۰۳. قصبه ای است میان اصفهان و همدان و ظاهراً کرج ابودلف همین قصبه است. (دهخدا)
۳۰٤. م۲: بدو.
۳۰۵. م۲: + بود.
۳۰٦. م۲: به والی.
۳۰۷. م۲: - بود.
۳۰۸. م۲: - و.
۳۰۹. م۲: - و.
۳۱۰. ناحیه، بَلَد، اُلکا (دهخدا).
۳۱۱. م۲: شده.
۳۱۲. م۲: + به بغداد.
۳۱۳. م۲: - را.

ولادت حضرت صاحب‌الزّمان صلوات‌اللّه علیه در سامره شب پانزدهم شهر شعبان‌المعظّم سنهٔ دویست و پنجاه و پنج و آن حضرت را دو غیبت دست داد، غیبت صغری در سنهٔ دویست و شصت و شش در زمان معتمد و غیبت کبری در سنهٔ سیصد و بیست و هشت در عهد راضی و فرق بین‌الغیبتین آنکه در صغری میانهٔ آن حضرت صلحای امّت در توقیعات[۳۱۴] و اوامر واجبات واسطه بودند و در کبری آمد و شد ایشان منقطع شد و راضی خلیفه در سنهٔ سیصد و بیست و نه بمرد و ابراهیم مقتدی که لقبش متّقی بود به جای او نشست بعد از چهار سال توران سپهسالار او را میل کشیده، عبداللّه ولد مکتفی را که لقبش مستکفی بود به جای او نشاندند و توران وفات یافته،[۳۱۵] معزالدّوله دیلمی لشکر سنگین به بغداد رفته با خلیفه بیعت کرده صاحب اختیار شد و در سنهٔ سیصد و سی و چهار بفرمودهٔ معزالدّوله، مستکفی معزول[۳۱۶] شده، فضل بن مقتدر را[۳۱۷] که لقبش مطیع بود به جای او نشانده، چون اکثر اوقات بیمار بود خود را خلع نموده در سنهٔ سیصد و شصت و دو عبدالکریم ولد خود را که لقبش طایع بود به جای خود نشاند.

در آن اوان سبکتکین که غلام البتکین و البتکین غلام آل سامان[۳۱۸] [بود]، اسحاق پسرش والی خراسان شده، بعد از او حکومت خراسان به سبکتکین قرار گرفت و در سنهٔ سیصد و شصت و چهار سکّه به نام خود زده، پادشاه شد و غزنین را دارالملک ساخته متوجّه دیار هند گشته،[۳۱۹] اکثر دیار هند را مسخّر کرده از ایشان چهارده تن حکومت کردند[۳۲۰] بدین ترتیب سبکتکین و سلطان محمود بن سبکتکین ماوراءالنهر و خراسان تا اقصای هند داشت و تا اواخر[۳۲۱] عراق را نیز گرفت اما اولادش نگاه نداشتند، سلطان محمّد بن سلطان محمود، سلطان مسعود بن سلطان محمود[۳۲۲]، مودود بن مسعود، علیّ بن مسعود، عبدالرّشید بن محمود، فرخزاد بن مسعود، ابراهیم بن مسعود، مسعود بن ابراهیم، ارسلان‌شاه بن مسعود، بهرام‌شاه بن مسعود، خسروشاه بن

---

۳۱۴. فرمان (عمید).
۳۱۵. م۲: از ستاره تا شمارهٔ این پانوشت افتادگی دارد.
۳۱۶. م۱: در بالای واژهٔ معزول، به خطّ ریز مکحول نیز نوشته شده؛ م۲: مکحول.
۳۱۷. م۲: - را.
۳۱۸. م۲: + بود.
۳۱۹. م۲: شده.
۳۲۰. م۲: کرده.
۳۲۱. م۲: آخرها.
۳۲۲. م۲: محمّد.

بهرام‌شاه.[۳۲۳] و در سنهٔ پانصد و هفتاد و نه منقرض شدند و در سنهٔ سیصد و هشتاد و یک طایع خلیفه را بفرمودهٔ بهاءالدّوله دیلمی خلع کرده، احمد بن اسحاق بن[۳۲۴] مقتدر که لقبش قادر بود به جای او نشاندند. قادر استقلالی به هم رسانده،[۳۲۵] پاره‌ای[۳۲۶] دست دیالمه را کوتاه کرده و در سنهٔ چهارصد و بیست و یک بمرد. عبداللّه ولد او که لقبش قائم بود قائم مقام پدر شد و در عصر او طغرل‌بیک بن میکال بن سلجوق یکی از عظمای ترکستان بود منظور نظر یبغوی[۳۲۷] پادشاه آن ولایت شده بنابر حسد جمعی بدگویان یبغو اراده قتل سلجوق کرد. سلجوق با ایل و جماعت خود متوجّه سمرقند شده در آن حدود به شرف اسلام مشرّف شده[۳۲۸] به سر می‌برد تا جمعی کثیر به او پیوستند. بعد از فوت سلجوق، طغرل بیک و چغربیک[۳۲۹] که پسرزادهای سلجوق بودند به حوالی نسا آمده در محلّ فرصت مرو را مسخّر کردند و با امرای سلطان مسعود غزنوی جنگها کردند تا دولت غزنویّه و آل بویه بدیشان منتقل شد در اندک زمانی خراسان و عراق و آذربایجان را[۳۳۰] مسخّر کردند.

در سنهٔ چهارصد و چهل و هفت طغرل‌بیک پادشاه شد، برادر خود را در خراسان گذاشته خود به بغداد رفته، دختر قائم[۳۳۱] خلیفه را بخواست و بازگشت و[۳۳۲] در ری وفات یافت.[۳۳۳] چغربیک[۳۳۴] نیز در خراسان درگذشت، چون طغرل‌بیک فرزندی نداشت الب‌ارسلان پسر چغربیک[۳۳۵] در سنهٔ چهارصد و پنجاه و چهار به جای عم پادشاه شد و مملکت او از کنار جیحون بود تا دجله و نظام‌الملک وزیر او بود[۳۳۶] و بعد از او وزارت به سلطان

---

۳۲۳. م۲: + خسروملک بن خسروشاه.
۳۲٤. م۲: - بن.
۳۲۵. م۲: رسانیده.
۳۲٦. م۲: پاره.
۳۲۷. در نسخه بیغو نوشته شده.
۳۲۸. م۲: - شده.
۳۲۹. م۲: جعفربیک.
۳۳۰. م۲: - را.
۳۳۱. م۲: قائم‌مقام.
۳۳۲. م۲: - و بازگشت و .
۳۳۳. م۲: یافته.
۳۳٤. م۲: جعفربیک.
۳۳۵. م۲: جعفربیک.
۳۳٦. م۲: - بود.

ملکشاه پسرش کرد و ایشان را در ایران چهارده تن پادشاهی کردند بدین ترتیب طغرل بیک، الب ارسلان بن چغربیک[۳۳۷]، سلطان ملکشاه بن الب ارسلان، برکیارق بن ملکشاه، سلطان محمّد بن ملکشاه، سنجر[۳۳۸] بن ملکشاه که چهل سال پادشاهی کرد با نهایت عظمت در آخر به دست جماعت غزان[۳۳۹] که از جملهٔ رعایای او[۳۴۰] و در حدود بلخ متوطّن بودند[۳۴۱] گرفتار شده[۳۴۲]، قریب به چهار سال محبوس بود و در آخر خلاص شد امّا چندانی نزیست، سلطان محمود بن محمّد، سلطان طغرل بن محمّد، سلطان مسعود بن محمّد، ملکشاه بن محمود بن محمّد، ❊محمّد بن محمود بن سلطان ملکشاه، سلیمانشاه بن ملکشاه، ارسلان بن طغرل بن محمّد بن ملکشاه.[۳۴۳]

۶ـ تحلیل منابع و مطالب مهم *مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان*

مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان اطلاعات چندان خاصی نسبت به منابع پیش از خود ارائه نمی‌دهد و می‌توان گفت: متنی فشرده و خلاصه از منابعی است که از آنها نام برده. با این وجود نکات و خصوصیاتی در این متن وجود دارد که قابل توضیح و تحلیل است:

۱ـ۶ـ مختصات دستوری و سبکی نوشتاری متن

مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان انشایی بی‌تکلّف و ساده دارد که یادآور ایجاز و سادگی نثرهای متقدّم فارسی است. پرهیز از به کارگیری صناعات لفظی و استعمال اندک از مترادفات از مشخصات انشای مؤلف است. کتاب مزبور به سبب شهرتِ کم خود کمتر مورد دستبرد نسّاخان و کاتبان بعدی قرار گرفته و نحوهٔ

---

۳۳۷. م۲: جعفربیک.
۳۳۸. م۲: سلطان سنجر.
۳۳۹. م۲: غز.
۳۴۰. م۲: + بودند.
۳۴۱. م۲: - بودند.
۳۴۲. م۲: شد.
۳۴۳. م۲: از ستاره تا شمارهٔ این پانوشت افتادگی داد.

نویسندگی مؤلف، سبک نگارش نویسندگانی چون بلعمی را به خاطر می‌آورد. نویسنده برخی مواقع ارکان کلام را در جای خود نیاورده است.

۲ـ۶ـ تحلیل محتوای متن

کتاب *مجمل تاریخ از سلطنت سلجوقیان* تاریخ عمومی است که برخلافِ منابعِ خود که تاریخ پیامبران، تاریخ شاهان، تاریخ ائمه و تاریخ خلفا را از یکدیگر جداگانه و سلسله‌وار بررسی کرده‌اند، مؤلف در این کتاب اطلاعات را در هم آمیخته و از نظر زمانی در کنار یکدیگر قرار داده تا تصویری روشن‌تر از تاریخ و وقایع به دست دهد، نوآوری وی نسبت به منابعی که از آنها کمک گرفته شاید در همین نکته نهفته باشد. خودِ محتوای متن موضوع جدیدی نسبت به منابعش ندارد و مطالب را تا بیشترین حد ممکن خلاصه و کوتاه بیان کرده است. چندان به زندگی و وقایع پرشمار حیاتِ پیامبران، خلفا، ائمه و شاهان نمی‌پردازد و بیشترِ تمرکزش بر آن است که بصورتِ گذرا و سالشمارانه تاریخ ولادت و درگذشت افراد مذکور و همزمانی آنان با شاهان و رهبران مذهبیِ دیگر را نشان دهد. در موارد کمی حکایات و وقایعی از زندگی آنان بیان می‌کند.

متنِ نسخه در قسمت‌هایی که به زندگی پیامبران پرداخته از حضرت آدم (ع) آغاز و تا حضرت محمّد (ص) پیغمبرِ اسلام به نکات چندان مهمی در زندگی آنان اشاره نکرده است. به عنوان نمونه مطالب پیامبران این است: دربارهٔ آدم فقط به تعداد فرزندان وی اشاره می‌کند. در ادامه دربارهٔ حضرت ادریس به سن و تعداد سالهای پیامبری‌اش، دربارهٔ نوح به روایاتِ فاصله زمانی‌اش از آدم و سالهای پیامبری‌اش و میزان عمرش اشاره کرده و چیزی اضافه‌تر نگفته است. در ادامه از هود و صالح و ذوالقرنین اکبر و خضر نام می‌برد و توضیح بسیار کوتاهی دربارهٔ ذوالقرنین و خضر می‌دهد. سپس دربارهٔ ابراهیم به همزمانی وی با نمرود می‌پردازد و نمرود را کارگزارِ ضحّاک می‌نامد. در ادامه نام پیامبران مابین ابراهیم و موسی را که اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و ایّوب و لوط و شعیب بوده‌اند می‌برد و فقط دربارهٔ لوط توصیح موجزی بیان می‌کند. سپس در ادامه از موسی تا داود را به لحاظ زمانی و نام پیامبران عنوان می‌کند و فقط دربارهٔ موسی و الیاس سخنی کوتاه می‌گوید و پس از آن از به همین شکل پیامبرانِ مابین موسی تا عیسی را نام برده و توضیحات مجملی دربارهٔ آنان می‌نویسد. ولادت حضرت عیسی را در عهد اشکانیان می‌شمارد و پیامبری‌اش را در عهد اردشیر اول ساسانی و بنابر روش سابق پیامبران مابین عیسی و محمّد (ص) را نام برده و توضیحاتی بسیار مختصر عرضه

می‌دارد. سپس به تعداد پیامبران و تفاوت پیامبران مرسل و غیر مرسل اشاره کرده و نام پیامبران اولوالعزم را بیان می‌کند. تنها پیامبری که مؤلف سعی بر آن دارد تا اطلاعات مبسوط‌تری از وی در اختیار مخاطب بگذارد، حضرت محمّد (ص) است که در توصیف زندگی وی از نسب‌نامه و سال ولادت و دوران کودکی و سال بعثت و وقایع پس از آن، سالهای غزوات، حجةالوداع و وفات و تعداد فرزندانش گفته است.

آنچه در قسمت‌های زندگی پیامبران به آن پرداخته شده بسیار مجمل و کوتاه است و دربارۀ زندگی آنان و حوادث و وقایع آن (به جز حضرت محمّد (ص)) چند مورد معدود در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. نوشتارهای مربوط به پیامبران به دو بخش تقسیم می‌شود. نخست از آدم تا عیسی که این پیامبران را هم‌زمان با شاهان اساطیری پیشدادی و کیانی قلمداد کرده است و چنین هم‌زمانی‌ای سندیّت ندارد و از اعتبار تاریخی برخوردار نیست.به این دلیل که سلسله‌های پیشدادی و کیانی اساطیری‌اند و وجود خارجی و حقیقی نداشته‌اند. برای نمونه در این بخش در متن به هم‌زمانی ابراهیم و نمرود اشاره شده، اما در تورات دربارۀ ملاقات این دو مطلبی دیده نمی‌شود و به روایت تورات فاصلۀ ابراهیم و نمرود هفت نسل است (*عهدعتیق، پیدایش*،۱۱: ۱۰) و همچنین در قرآن نیز نامی از نمرود نیامده، گرچه از مباحثۀ ابراهیم با پادشاهی سخن رفته است (*قرآن*، بقره: ۲۵۸). امّا در روایات و تواریخ اسلامی از ملاقات این دو و وقایع و مباحثۀ آنان سخن گفته شده (طبری، ۱۳۷۵: ۱۷۹-۱۸۰؛ یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲۳). در بخشی از متن در دورۀ پیامبری لوط از موتفکات نام برده شده، که آن را پنج شهرِ وابسته به کرمان دانسته است، امّا در برخی منابع متقدّم اسلامی نظیرِ کتاب *آفرینش و تاریخ* آمده است که موتفکات چهار قریه در فلسطین بوده است (مقدسی، ۱۳۷۴: ۴۴۴). در منابع مختلف بین تعداد آن یعنی ۵ شهر و ۴ شهر اختلاف دیده می‌شود. بخش دوم این نوشتار از عیسی به بعد است که همزمان با اشکانیان در نظر گرفته شده و بخش تاریخی این بخش را شامل می‌شوند. تاریخ ولادت عیسی را بلاش بن اشع یا گودرز بن بلاش گفته که با توجه به کمبود منابع دربارۀ اشکانیان در دورۀ حیات مؤلف و آشفتگی منابع اسلامی در این خصوص، گفتۀ مؤلف اعتباری ندارد. براساس منابع تاریخی تاریخ ولادت عیسی (ع)، در زمان فرهاد پنجم اشکانی بوده است (ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۶۷). مؤلف زمان بعثت عیسی را نیز هم‌عصر با پادشاهی اردشیر اول ساسانی برشمرده که این نیز با توجه به فاصلۀ زمانی ولادت عیسی (ع) و سلطنت اردشیر بابکان که بیش از ۲۰۰ سال است جنبۀ عقلانی نداشته و صحیح نیست.[۳۴۴] اقوال دربارۀ پیامبری جرجیس و خالد

[۳۴۴]. اردشیر یکم ساسانی در سال ۲۲۴ میلادی با غلبه بر اردوان پنجم اشکانی شاهنشاهی ساسانی را بنیان گذاشت (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۱).

بن سنان عبسی نیز در منابع، گوناگون است و برای نمونه علامه مجلسی پس از روایتِ همهٔ اقوال، دلالت بر پیامبری خالد بن سنان را قوی‌تر می‌داند(مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴/ ۴۵۱). اطلاعات درج شده دربارهٔ پیامبر اسلام دقیق‌تر بیان شده و با توجّه به اقوال و منابع بسیار در این مورد، چنین می‌نماید که ضعف چندانی در آن راه ندارد. تنها یک مورد آن هم ذکر تعداد فرزندان آن حضرت است که ده تن: پنج پسر و پنج دختر عنوان شده اما بنابر قول شیعیان وی تنها یک دختر (حضرت فاطمه) داشته و بنابر قول اهل تسنن سه پسر و چهار دختر داشته (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۴۰۴) و مشخص نیست براساس کدام روایت و قول و برمبنای کدام منبع این تعداد را نوشته است.

متنِ نسخه دربارهٔ شاهان اساطیری ایران (پیشدادیان و کیانیان) از بیشینهٔ آنها تنها نامی روی کاغذ آورده و تنها به حکایاتی دربارهٔ چندتن از آنان بسنده کرده است. دربارهٔ جمشید گفته شده که در منابع برخی وی را پسر و برخی وی را برادر طهمورث دانسته‌اند. براساس منابع متقدّم دوران اسلامی فقط فردوسی وی را فرزند طهمورث شمرده و باقی منابع وی را پسر ویونگهان و برادر طهمورث می‌دانند. (فردوسی، ۱۳۹۴، ج۱: ۱۶۳؛ کریستین‌سن، ۱۳۹۳). در قسمتی ضحّاک را خواهرزادهٔ جمشید دانسته که این نیز در منابع متقدّم اسلامی قابل مشاهده است (طبری، ۱۳۷۵: ۱۳۶/۱؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۱؛ مستوفی، ۱۳۸۷: ۸۲). در قسمتی دیگر به داستانی از نمرود می‌پردازد و وی را حاکمی از جانب ضحّاک بر بابل می‌داند. در منابع متقدّم اسلامی همچون طبری، ابن اثیر و همچنین مقدسی در کتاب *آفرینش و تاریخ*، نمرود همان ضحّاک قلمداد شده، نه حاکمی تابع وی (طبری، ۱۳۷۵: ۱۳۸؛ ابن‌اثیر،۱۳۸۳: ۷۹/۱؛ مقدسی،۱۳۷۴: ۴۲۸)، دینوری نیز نمرود را به جای فریدون گرفته و او را کسی می‌داند که در بابل ضحّاک را شکست داده است (دینوری، ۱۳۷۱: ۴۶). امّا ابن‌اثیر در *الکامل* آورده که:

> *«عامهٔ اهل اخبار گویند: نمرود، فرمانروایی از سوی آژی‌دهاک بود» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۳: ۱۰۳/۱).*

همچنین نام شدّاد در بین طبقهٔ اوّل ملوک عجم یعنی پیشدادیان آمده که صحیح نبوده و از شاهان ایران قلمداد نمی‌شود. احتمالاً ور جمشیدکرد همان بهشت شدّاد در نظر گرفته شده و منظور از شدّاد در این متن همان جمشید باشد. البته در برخی منابع متقدّم دورهٔ اسلامی شدّاد را پسرعموی ضحّاک دانسته‌اند (*مجمل‌التواریخ*، ۲۰۰۰: ۱۴۷) که ممکن است که نویسندگانِ تواریخ از تطبیقِ روایت‌های اساطیری به این

نتایج رسیده باشند زیرا شدّاد از قوم عاد بوده است، نه از شاهان ایران (*مجمل‌التواریخ*، ۲۰۰۰: ۱۱۴). در جایی کیکاووس را همان نمرود دانسته، در *مجمل‌التواریخ و القصص* چنین آمده است:

> *«اندر نسب این جماعت بعضی روایت دیگر هست که آن را ننوشتم، که از حقیقت دور است و محال. چنان که عادت مغان است، و یا از نقل سهوها بوده است و گردش روزگار دراز، دارس*[۳۴۵] *کرده و خلل پذیرفته و بعضی آن است که گویند: فریدون نمرود بود و باز کی‌کاووس را هم نمرود گویند، یعنی که هم به آسمان رفت، و ابراهیم را سیاوش گویند، سبب آن‌که وی در آتش رفت، و سلیمان را جم و نوح را نریمان، و لهراسف را بخت نصر و رستم را نسبت به عرب کنند و افراسیاب را و ضحّاک را همچنین از جنس طرفه... و این همه محالات عظیم است، ولیکن به حکم آنکه در خرافات و کتاب‌های دارس دیده بودیم یادکردیم» (مجمل‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۳۸).*

مستوفی نیز در *تاریخ گزیده* آورده است:

> *«بعضی نمرود را کاووس شمارند و این قول ضعیف است» (مستوفی، ۱۳۸۷: ۲۹).*

در جایی دیگر اذعان کرده که بعضی رهّام گودرز را بخت‌النّصر می‌دانند، گرچه در برخی منابع بخت‌النّصر را با دیگر شخصیّت‌های اساطیری یا پهلوانی ایران نیز یکی گرفته‌اند، در متن پهلوی *مینوی خرد*، بخت‌النّصر، اسپهبد لهراسب دانسته شده که به فرمان وی بیت‌المقدس را ویران کرد (*مینوی خرد*، ۱۳۷۹: ۴۷)، امّا در *فرهنگ دهخدا* به نقل از *انجمن آرا* و *آنندراج* آمده که لهراسب آبادکنندهٔ بیت‌المقدس پس از تخریب آن به دست بخت‌النّصر است. اواخر فهرست نام‌های شاهان کیانی از اساطیر خارج و متعلّق به دوران تاریخی است و نام‌هایی از شاهان هخامنشی و همچنین نام اسکندر را همراه با افسانه‌ای دربارهٔ نسب او در بردارد.

دربارهٔ دورهٔ اشکانیان منابع قدیمی و سنّتی بسیار مغشوش و مبهم است. بنابراین فهرستی که از نام‌های شاهان اشکانی در این نسخه آمده، قابل استناد نیست. امّا فهرست اسامی شاهان ساسانی معتبر است و حکایات کوتاهی نیز که در بین اشاره به نام‌ها آمده مبنای تاریخی دارند. دربارهٔ اشکانیان و ساسانیان چندان توضیحی داده نشده و ظاهراً هدف اشاره گذرایی به آنان بوده است.

---

[۳۴۵]. کهنه ، فرسوده (معین).

تاریخ حیات ائمهٔ اطهار و همزمانی زندگی آنان با خلفای اموی و عباسی مندرج در این نسخه نیز تا حدّ زیادی دارای اعتبار است، اما خللی در آن نیز وجود دارد. مؤلف تاریخ ولادت حضرت زهرا (س) را سوم جمادی‌الآخر گفته که این تاریخ، تاریخ وفات آن حضرت است؛ ولی دربارهٔ سال ولادت به قول مشهور یعنی پنجم بعد از بعثت اشاره کرده است. دربارهٔ تاریخ وفات امام حسن (ع) از قول مشهور بهره برده است و دربارهٔ ولادت امام حسین (ع) دو روایت را نقل کرده است که طبق منابع حدیثی و تاریخی این دو تاریخ جزء گزارش‌هایی است که از ولادت این امام ذکر شده. ولادت حضرت امام جعفر صادق نیز سال هشتاد قمری عنوان شده، که صحیح آن هشتاد و سه است. مؤلف در خصوص تاریخ ولادت امام رضا (ع) جمعه پانزدهم ماه رجب را در نسخه آورده که با تتبّع در منابع مختلفِ شیعه، پانزدهم رجب به عنوان ماه تولّد ایشان ناصحیح است و بین اقوال، قول مشهور آن است که وی در ۱۱ ذی‌القعده متولّد شده است. دربارهٔ شهادت امام علی نقی نیز هشتم رجب ناصحیح و سوم رجب تاریخ شهادت آن حضرت است.

پاراگراف کوتاهی که دربارهٔ خلفای راشدین آمده، بی‌خلل است. در قسمت‌های مربوط به خلفای اموی نیز اشتباهاتی وجود دارد، در متن آمده: «ولید بعد از یکسال بمرد و عمر بن عبدالعزیز به جای وی نشست»، و میان دو خلیفهٔ مذکور، دوران خلافت سه سالهٔ سلیمان بن عبدالملک نادیده گرفته شده است. در جای دیگر تاریخ درگذشت ولید بن یزید را یکسال اشتباه مکتوب کرده و همچنین خلافت کوتاه یزید سوم را نیز ثبت نکرده است. قسمت اعظمِ مطالبِ مجملی که دربارهٔ خلفای اموی آمده مربوط به سالهای خلافت و درگذشت آنها و همچنین شهادت ائمه به دست آنها است و مطلب چشمگیری در آن دیده نمی‌شود. دربارهٔ خلفای عباسی نیز همین نکته قابل مشاهده است، و نکات چندان خاصی در این مکتوب وجود دارد. در نسخه وفات معتصم را ۲۲۸ قمری زده، که ۲۲۷ صحیح است و کشته شدن متوکل نیز به سال ۲۴۷ بوده است که در نسخه ۲۴۸ آمده. سال خلع خلیفه مطیع نیز باید ۳۶۳ نگاشته می‌شده است. دربارهٔ منبع برخی مطالب ادوار خلفا باید به منابعی به جز منابع معرفی شده به دست مؤلف رجوع کرد، برای نمونه دربارهٔ تسخیر هند به دست عمر بن عبدالعزیز، *الکامل* ابن‌اثیر اطلاعاتی می‌دهد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۳: ۲۸۲۰/۶).

در خصوص حکومت‌های ایران پس از اسلام از سامانیان تا سلجوقیان اطلاعات مختصری داده شده است. جالب اینکه به کل حکومت طاهریان در این نسخه وجود ندارد. دربارهٔ سامانیان فقط به نحوه و سال قدرت‌گیری و سقوط و اسامی امیران اکتفا شده است. سامانیان را از اعقاب بهرام چوبین دانسته که چنین انتسابی مبنای تاریخی ندارد و حکّام به جهت مشروعیت‌بخشی به خاندانشان برای به دست گرفتن سلطنت از آن استفاده

می‌کرده‌اند. چنانکه دربارهٔ صفاریان نیز آنان را به خسروپرویز منتسب کرده‌اند. اطلاعات چندانی نیز دربارهٔ صفاریان در نسخه موجود نیست و مطالب مانند مطالب دورهٔ سامانیان است. اطلاعات درخصوص دیگر حکومت‌های ایران پس از اسلام اعم از آل زیار، آل بویه، غزنوی و سلجوقی نیز به همین منوال است. در پایان دورهٔ سلجوقی نام طغرل سوم نیامده و سلسله را با ارسلان بن طغرل به پایان برده است.

در کل بررسی مطالب کتاب نشان می‌دهد که نه تنها اطلاعات مهم و خاصی از این نسخه به دست نمی‌آید، بلکه به لحاظ خلل و اشتباهات بسیار در متن اعتبار چندانی نیز ندارد و نمی‌توان به مطالب آن بدون تحلیل و تدقیق اعتماد کرد.

۳ـ۶ـ بررسی مطالب با بهره‌گیری از منابع مورد استفادهٔ مؤلف

با تتبّع و دقّت در منابع مورد استفادهٔ مؤلف که پیشتر از آنها نام برده شد، می‌توان به این نتیجه رسید که عمدهٔ مطالب *مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان* از کتاب *تاریخ جهان‌آرا* اثر قاضی احمد غفّاری وام گرفته شده است و با مطالبی در دیگر منابع در دسترس مؤلف آمیخته شده است. قاضی احمد در کتاب *تاریخ جهان آرا* عنوان کرده که فاصلهٔ زمانی حیات پیامبران از یکدیگر را از ابن‌عباس نقل کرده است و این فواصل زمانی در جایگانِ مربوط به هر پیامبر در متن *مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان* نقل شده است.

قاضی احمد چنانکه بالاتر آمد نخست *کتاب نگارستان* را نگاشته و سال‌ها بعد به تألیف *تاریخ جهان‌آرا* دست زده و آنچه از مقایسهٔ مطالب ذیل فصل‌های هم‌موضوع در هر دو کتاب برمی‌آید این است که: مطالب *تاریخ جهان‌آرا* از منابعی متفاوت و موثق‌تر گرفته شده است و مؤلف *مجمل تاریخ* نیز این مطالب را منعکس کرده است. مصحح *تاریخ نگارستان* این موضوع رو اینگونه بیان می‌کند که گرچه قاضی احمد متتبّع در فنّ تاریخ بوده ولی اطلاعات تاریخی وی در تاریخ نگارستان عمیق نیست بلکه گهگاه اشتباهات دیگر منابع را نیز بی‌کم و کاست نقل کرده است. البته مصحح خطاها را نسبت به مطالب کل کتاب ناچیز قلمداد کرده اما به برخی منابع وی نظیر *چهارمقالهٔ* نظامی عروضی و *سیاست‌نامه* خواجه نظام‌الملک اشاره و چند فقره اشتباهات این منابع را ذکر می‌کند (غفاری، ۱۴۰۴: ۱۳-۱۲).

با اینکه عمده مطالب از *تاریخ جهان‌آرا* است، ولی خللی در متن نسخه نسبت به منبع وجود دارد، برای

مثال در نسخه در بخش پیامبرانِ از نوح تا ابراهیم به سام، حام و یافث که در متن منبع آمده اشاره نمی‌کند و احتمالاً این بخش از مطلب از کتاب *روضة‌الصّفا* آمده است (میرخواند، ۱۳۷۳: ۲۷). یا در فهرست شاهان پیشدادی شدّاد را نام می‌برد که در فهرستِ پیشدادیانِ کتابِ منبع مشاهده نشد و چنانکه پیشتر گفته شد اصلاً از قود عاد است. در جایی بانی بیت‌المقدّس را داود (ع) دانسته امّا در جهان‌آرا آمده:

«سلیمان چون چهارسال از ملکش بگذشت آغاز عمارت بیت‌المقدّس کرد» (غفاری، ۱۳۴۳: ۱۷).

در فهرست شاهان کیانی نام دارا مابینِ همای و داراب نیامده (غفاری، ۱۳۴۳: ۳۰) و در فهرست شاهان اشکانی نیز نام یک شاه (نرسی بعد از هرمز بن بلاش) که در جهان‌آرا وجود دارد جا افتاده(غفاری، ۱۳۴۳: ۳۱). تاریخ‌های مربوط به حیات افراد مندرج در نسخه نیز برخی متفاوت از منابع است که البته برخی را می‌توان به اشتباه کاتب نیز نسبت داد؛ اما ذکر چند مورد از این دست نیز خالی از فایده نیست؛ برای نمونه در *تاریخ جهان‌آرا* و *تاریخ نگارستان* تاریخ شهادت امام حسن (ع) بیست و هشتم آمده (غفاری، ۱۳۴۳: ۲۴؛ غفاری، ۱۴۰۴: ۱۳) امّا در نسخ موجود بیست و هفتم ثبت شده و همچین در نسخ واژۀ «شهر» پس از تاریخ مذکور آمده اما نام ماه ولادت افتاده. یا دربارۀ ولادت امام صادق (ع) هر دو کتاب قاضی احمد سال ۸۳ قمری ثبت کرده‌اند (غفاری، ۱۳۴۳: ۲۶؛ غفاری، ۱۴۰۴: ۱۴) اما در نسخ سال ۸۰ مکتوب شده. نمونه‌هایی از این دست باز هم در نسخِ در دست وجود دارد که به سبب دوری از زیاده‌گویی از ذکر تک‌تکِ آنها گذر می‌کنیم.

مقدار کمی از متن از *تاریخ نگارستان* نقل شده است و مؤلف *مجمل تاریخ* برخی تاریخ‌های ذکر شده در این کتاب را بر *تاریخ جهان‌آرا* ترجیح داده و صحیح‌تر دانسته‌است.

یکی دیگر از منابع که مؤلف از آن نام برده *قانون مسعودی* اثر ابوریحان بیرونی است که به غیر از قسمتی که نام آن در متن آمده، ظاهراً برای تطبیق تاریخ‌ها و به تبع آن همزمانی شاهان و پیامبران از آن استفاده شده است. گرچه فواصل زمانی مابین پیامبران که در *قانون مسعودی* آمده با آنچه قاضی احمد از منابع مختلف نقل کرده متفاوت است. همچنین در نسخه با استناد به *قانون مسعودی* از طوفان نوح تا حضرت ابراهیم را ۱۸۰۱ سال نوشته که بنابر نسخۀ عربیِ تصحیح شدۀ قانون مسعودی عدد ۱۰۸۱ دیده می‌شود (بیرونی، ۱۴۲۲ق: ۱۷۷).

با بررسی متن و منابع، بخش‌هایی در نسخه دیده می‌شود که محقق را به این نتیجه می‌رساند که مؤلف

در متن خود از منابع دیگری نیز بهره برده است. مثلاً اینکه جمشید را پسر طهمورث دانسته و نیز برخی وقایع دورهٔ پیشدادی را آورده، می‌توان گفت از *شاهنامه* بهره جسته است. یا دیگر جا وقتی سخن از چهل هزار اولاد آدم آمده (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۹) و همچنین نام پیامبرانِ مابینِ عیسی (ع) و محمّد (ص) و حکایتشان که در نسخه آورده شده (مسعودی، ۱۳۶۵: ۶۰-۵۷) و نیز برخی مطالب از شاهی فریدون تا پایان پیشدادیان (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۲۱-۲۱۹) و باز حکایات پادشاهی لهراسب و گشتاسب (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۲۴-۲۲۲)، همچنین توضیحاتی دربارهٔ ملوک طوایف، ذکر خلفای راشدین، وقایع دوران عبدالملک بن مروان، خروج ابومسلم همه از *مروج‌الذّهب* مسعودی گرفته شده است. قسمتی از مطلب از *روضة‌الصّفا*، قسمتی از تاریخ طبری و به یقین مؤلف از منابع دیگری نیز یاری جسته است که برخی را حین توضیحات اشاره کرده و برخی را به سبب آنکه در متن نسخه نامی از منابع دیگر نیامده، با بررسی و دقت در منابع بتوان یافت.

۷ـ نتیجه‌گیری

در این مقاله، پس از ذکر مقدمه‌ای پیرامون تواریخ عمومی و نسخه‌های موجود کتاب *مجمل تاریخ تا سلطنت سلجوقیان*، با مؤلفی گمنام و اهداف مشخص شده، جهت شناخت آن نسخه، به پیشینهٔ کم‌دامنهٔ پژوهش اشاره و سپس به معرفی اجمالی اثر و نُسخ و مشخصات خطی آن پرداختیم. با توجه به آنکه اطلاعاتی در فهارس از مؤلف به دست نیامده، تنها توانستیم محدودهٔ زمانی حیاتِ وی را قراین موجود تعیین کرده و درخصوص مذهب وی از شواهد متنی صحبت کنیم. پس از آن دربارهٔ زندگی کاتب نسخهٔ اساس، میرزاعلی خان منشی نائینی سخنی گفته شد، امّا اطلاعاتی درخصوص کاتب نسخه بدل در اختیار نبود. متن مصحح انتقادی اثر، که بی‌تکلّف و ساده و موجز است، به روشی برمبنای نسخهٔ اساس و ضمن توضیح دشواری‌ها و اختلافات نسخ و همچین اشکالات نسخه در حاشیه ارائه شد. مهم‌ترین نتایجی که در توضیح اثر به آن توجه شد این بود که نوآوری مؤلف نسبت به منابع خود در بیان هم‌زمانی وقایع و حیاتِ شاهان و پیامبران یا شاهان و خلفا و ائمه بوده است. همچنین عدمِ نام بردن از همهٔ منابع خود در متن، و کمبود اطلاعات پیرامون زندگی شاهان، پیامبران، ائمه و خلفا نیز بیش از تواریخ مجمل پیشین این کتاب را کوتاه و مجمل و موجز کرده بود. نکتهٔ مهم دیگر اینکه این کتاب اطلاعات نوآورانه یا خاصی نسبت به منابع پیشین به مخاطب خود ارائه نداده است. همچنین اشکالات و اغلاط در متن نیز از ارزش این کتاب کاسته است. در کل می‌توان گفت این نسخه،

اثر مهمی در تاریخ‌نگاری به شمار نمی‌رود، زیرا قسمت اعظم مطالب آن به صورت مستقیم یا غیر مستقیم از *تاریخ جهان‌آرا* نوشتهٔ قاضی احمد غفاری که در اوایل دورهٔ صفوی می‌زیسته برداشته شده است. در آخر می‌توان از ترکیب سبک تاریخ‌نگاری سالشمارانه و تاریخ عمومی در برخی قسمت‌های این اثر سخن گفت.

۸ـ سپاسگزاری

از دکتر سهند سلطاندوست گرامی، بابت راهنمایی‌های بی‌دریغش کمال تشکر را دارم و همچنین از خانم واله رشیدزاده و آقای رامین رمضانیان به سبب بازخوانی متن و ذکر نکات اصلاحی، سپاسگزارم.

مراجع

- **قرآن کریم**، ترجمهٔ مهدی الهی قمشه‌ای. تهران: پیام عدالت، ۱۴۰۰.
- آموزگار، ژاله، **تاریخ اساطیری ایران**، تهران: سمت، ۱۳۹۵.
- ابن‌اثیر، علی بن محمّد. **الکامل فی التاریخ**. ترجمهٔ سیّد حسین روحانی. تهران: اساطیر، ۱۳۸۳.
- ابن‌بابویه، محمّد بن علی. **کتابُ الخصال**. ترجمهٔ علی‌اکبر غفاری. قم: جامعهٔ مدرسین، ۱۴۰۳.
- ابن بلخی. **فارس‌نامه**. تصحیح گای لیسترانج و رینولد نیکلسون. تهران: اساطیر، ۱۳۸۵.
- بقایی نائینی، جلال. **تذکرهٔ سخنوران نائین**. تهران: کتابفروشی تاریخ، ۱۳۶۱.
- بیانی، مهدی. **احوال و آثار خوشنویسان**. جلد ۲. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- بیرونی، ابی‌ریحان. **قانون مسعودی**. جلد ۱. بیروت: دارالکتب‌العلمیهٔ، ۱۴۲۲.
- خضری، سیّد احمدرضا. **تاریخ خلافت عباسی: از آغار تا پایان آل بویه**. تهران: سمت، ۱۳۸۴.
- درایتی، مصطفی. **فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)**. جلد ۲۸. تهران: کتابخانهٔ ملّی، ۱۳۹۲.
- درایتی، مصطفی. **فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)**. جلد ۲۹. تهران: کتابخانهٔ ملّی، ۱۳۹۲.

- درایتی، مصطفی. **فهرستوارهٔ دست‌نوشت‌های ایران (دنا)**. جلد۹. تهران: کتابخانه مجلس، ۱۳۸۹.
- دریایی، تورج. **شاهنشاهی ساسانی**. ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس، ۱۳۸۳.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود. **اخبار الطّوال**. ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی. تهران: نی، ۱۳۷۱.
- دیوان‌بیگی، سیّد احمد. **حدیقه الشعرا**. جلد ۳. تهران: زرّین، ۱۳۶۶.
- **سفر پیدایش، تورات**. ترجمهٔ پیروز سیّار. تهران: هرمس، ۱۳۹۴.
- طبری، محمّد بن جریر. **تاریخ طبری**. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
- غفّاری، احمد بن محمّد. **تاریخ جهان‌آرا**. تهران: کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳.
- غفّاری، احمد بن محمّد. **تاریخ نگارستان**. تهران: کتابفروشی حافظ، ۱۴۰۴.
- فردوسی، ابوالقاسم. **شاهنامه فردوسی**. جلد۱. تصحیح: مهری بهفر. تهران: نشر نو، ۱۳۹۴.
- کالج، مالکوم. **اشکانیان (پارتیان)**. ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا. تهران: هیرمند، ۱۳۹۱.
- کریستین‌سن، آرتور. **نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران**. ترجمهٔ ژاله آموزگار و احمد تفضّلی. تهران: چشمه، ۱۳۹۳.
- مجلسی، محمّدباقر. **بحار الأنوار**. بیروت: مؤسسةالوفاء، ۱۴۰۳.
- **مجمل التواریخ و القصص**. تصحیح سیف‌الدّین نجم‌آبادی و زیگفرید وبر. آلمان: دوموندە، نیکارهوزن، ۲۰۰۰.
- **مجمل التواریخ و القصص**. تصحیح ملک‌الشعرای بهار. تهران: چاپخانهٔ خاور، ۱۳۱۸.
- مستوفی، حمدالله. **تاریخ گزیده**. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷.
- مسعودی، علی بن حسین. **مروج الذهب و معادن الجوهر**. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- مقدسی، مطهر بن طاهر. **آفرینش و تاریخ**. مقدّمه و ترجمهٔ محمّدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه، ۱۳۷۴.

- میرخواند. **روضه الصّفا**. تهذیب و تلخیص عبّاس زریاب. تهران: علمی، ۱۳۷۳.
- **مینوی خرد**. ترجمهٔ احمد تفضّلی. تهران: توس، ۱۳۷۹.
- ولسکی، یوزف. **شاهنشاهی اشکانی**. ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس، ۱۳۸۳.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق. **تاریخ یعقوبی**. جلد ۱. ترجمهٔ محمّد ابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.

پیش‌نیازهای فرهنگی در تصحیح اسناد و نسخ خطی منتشرنشده

سید مهدی عسکری[۱]

چکیده

هر شخصی هم از تاریخ سهم دارد، هم نسبت به آن مسئول است؛ زیرا تاریخ، حق‌الناس است! تصحیح مخطوطات به‌عنوان گنجینه‌های تاریخی به دانشی چندوجهی، تعهدات اخلاقی و ظرفیت نقدپذیری نیازمند است. در این مقاله، ضمن نقدی بر چگونگی تصحیح و انتشار مجموعه‌های اسناد و نسخ خطی منتشرنشدهٔ مربوط به تاریخ قومی، خانوادگی، مشاهیر و علمای محلی، دربارهٔ حقوق صنفی و معنوی اهل قلم، مطالبی اصلی و کلی در فرم و ساخت یک اثر فرهنگی و تاریخی بیان شده و با برشمردن دو بال پژوهش، یعنی بضاعت علمی و کرامت اخلاقی، انتقادی نیز به بی‌طرفی مجلات علمی-پژوهشی در قبال ناهنجاری‌های حوزهٔ نشر و نادیده‌گرفتن و در اولویت نبودن حقوق و اصول فرهنگی و اخلاقی در آن، صورت گرفته و در کنار بیان ضرورت شناخت و رعایت پیش‌نیازهای فرهنگی شامل اولویت‌سنجی تصحیح، مرجع‌شناسی نسخ و... در تصحیح مخطوطات منتشرنشدهٔ قومی و محلی، تأسیس خانهٔ قلم در هر منطقه به منظور جمع‌آوری و آموزش بایسته‌ها، آسیب‌شناسی پژوهش و پاسبانی از حقوق اهل کتاب به‌عنوان اساسی‌ترین اقدام برای بهبود وضعیت فرهنگ، به متولّیان و فعالان فرهنگی پیشنهاد شده است.

کلمات کلیدی: تصحیح مخطوطات، تاریخ محلی، اخلاق در پژوهش، نقدگریزی، کتاب‌سازی.

۱- **کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، مؤسسهٔ ژئوفیزیک دانشگاه تهران** - پست الکترونیک: smehdiaskari@gmail.com

۱- مقدمه

ازآنجاکه تاریخ متعلق به همهٔ مردم و همهٔ نسل‌های امروز و فرداست؛ بنابراین مصداقی برای حق‌الناس است! و باید به عدالت و درستی نگاشته گردد و وظیفهٔ انسانی، تاریخی و آیینی عموم است که نسبت به محتوا و چگونگی نشر آن بی‌تفاوت نباشند. برخی آثار و تواریخ، متعلق به یک جغرافیای محدود و منطقه‌ای نمی‌شوند و حتی گاهی از مرزهای یک کشور نیز فراتر رفته و زمان و زبان‌ها را هم درمی‌نوردند. برای مثال، تاریخ اسلام یا دیوان حافظ، دیگر متعلق به جغرافیای خویش نیستند و هر فردی مختار است آزادانه (با رعایت اصول) دربارهٔ آنها پژوهش کرده و محصول خود را نشر دهد. اما تصحیح و نشر تاریخ‌های قومی، محلی و آثار نویسندگان و شاعران گمنام که به لهجه و گویش محلی و بومی گرایش داشته‌اند نیاز به گذراندن پیش‌نیازهایی دارد که لازم است پژوهشگر یا مصحح، در قدم نخست، آن موارد را آموخته و به آنها متعهد باشد. عمدهٔ این موارد، شامل ضروریات اخلاقی است که البته رعایت آنها به بهبود کیفی کار (مثل ارتقای سطح زبان‌شناسی اثر) نیز کمک خواهد کرد. تا به حال دربارهٔ شیوهٔ تصحیح نسخ خطی و سایر مخطوطات کهن، همچنین سرقت ادبی و آنچه مستقیماً در رابطه با محتواست (یعنی نقد داخلی) کتاب‌هایی متعدد و مقالات و یادداشت‌های بسیاری نوشته شده است. شاید صریحاً بتوان گفت: کمیت مطلب و نقدی که دربارهٔ پیرامون این موضوع و مسائل حاشیه‌ای آن (یعنی امور تأثیرگذار غیرمستقیم که در دستهٔ نقد بیرونی یا خارجی قرار می‌گیرد) منتشر شده نزدیک به صفر است و تنها در مواردی معدود در مختصر جملاتی، نکاتی کلی و گذرا بیان شده است. کمتر پژوهشی به نقد خارجی مثل نقد مؤلف که تأثیر مستقیم بر تألیف دارد و بررسی فرضیه‌ها، پرسش‌ها و ضرورت‌های علمی، فرهنگی و اخلاقی پیش از انتشار یک اثر یا حتی شبهه‌های سرقت ادبی در آن پرداخته است. برای مثال:

- هدف از احیا و تصحیح نسخ و در کل، هدف از نشر چیست؟
- مرجع مخطوطات، چه شخص یا گروهی است و اولویت تصحیح و صلاحیت آن با چه کسانی است؟
- جایگاه اخلاق و کسوت کجاست و تا چه میزان در فرهنگ و نشر به آن اهمیت داده می‌شود؟
- در امر تصحیح، ضرورت یادگیری و رعایت پیش‌نیازهای حقوقی، فرهنگی و اخلاقی تا چه سطحی مورد اعتناست؟
- باتوجه‌به چندبعدی بودن فرهنگ و آمیختگی نیت و عمل، بافت و ساخت، صورت و محتوا یا نما و معنا، صِرف پژوهش و تصحیح عالی (کیفیت محتوا) برای دریافت نمرهٔ قبولی کافی است یا نه؟

و مواردی دیگر که پاسخ به این پرسش‌ها موجب روشن‌شدن زوایای پنهان و ناشناخته دربارهٔ موضوع اثر،

محتوای اثر و اندیشهٔ صاحب اثر شده و به ارتقای علمی پژوهش و نشر صورت‌گرفته می‌انجامد که پیش از مطالعهٔ تاریخ باید مورخ را شناخت؛ همان‌گونه که پیش از شعر، شاعر را و پیش از فلسفه، فیلسوف را...

در این مقاله، به دنبال انتشار مقالات و کتاب‌هایی در سال‌های اخیر در منطقهٔ بیرم لارستان فارس (زادگاه نگارنده) بر اساس مخطوطات محلی بدون رعایت ضوابط فرهنگی و تعهد به حقوق اهل قلم که بیشتر آن به علت ناآشنایی دست‌اندرکاران تألیف با این چهارچوب بوده است به مصداق آیهٔ «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...»[۲] ضمن نقدی بر چگونگی تصحیح و انتشار مجموعه‌های اسناد و نسخ خطی منتشرنشدهٔ مربوط به تاریخ قومی، خانوادگی، مشاهیر و علمای محلی، به نکاتی فرهنگی و اخلاقی که در این زمینه، نادیده گرفته شده، اشاره و کوشش شده تا در کنار یادآوری اصول و حقوق اخلاقی و فرهنگی و استانداردهای کار نشر، با ثبت رخدادهای حال و با خروج از حلقهٔ بستهٔ استناد و ارجاع به گذشته در پژوهش، زبان و روشی نوین را در مقاله‌نویسی، نقد و تاریخ‌نگاری در مقالات علمی و رسمی ارائه نموده و ضمن بازتولید تاریخ با تکیه بر تاریخ شفاهی، خاطره‌نویسی، تفسیر و تحلیل یکی از دلایل اصلی ادامه و گسترش این ناهنجاری‌های فرهنگی یعنی رویهٔ منفعل و محافظه‌کارانهٔ مجلات علمی در انتشار مقالات نقد، مواردی فرعی اما مهم نیز در کار نگارش و نشر بیان گردد.

۲- تاریخ‌نگاری قومی و محلی

نسخه‌های خطی مربوط به اقوام و خاندان یا علما و مشاهیر محلی در گام نخست، زیرمجموعهٔ تاریخ محلی به شمار می‌روند. این مخطوطات گاهی پس از تحقیق، تصحیح و نشر، براساس نقش اقوام در رویدادها یا کیفیت آثار مفاخر ادبی و میزان استقبال مخاطب از آنها در بخش تاریخی و ادبی، از مجموعهٔ تاریخ محلی فراتر رفته و جنبهٔ عمومی و ملی می‌یابند؛ اما در نقطهٔ صفر، باید طبق ضوابط تاریخ‌نگاری محلی مورد تحقیق قرار گیرند و البته محقق در نحوهٔ نگارش و تدوین پژوهش باید مراقبت کند که هیپنوتیزم هوراکشان خانگی نشده و هوشیار و بیدار با پشتکار و استمرار، کاری در سطح ملی و در شأن تاریخ انجام دهد تا در آسیاب زمانه، گرد نگیرد و خاک نگردد!

«تاریخ‌نگاری محلی را می‌توان معادل Local History و City History دانست. در زبان فارسی از آن به تعابیری مانند «تواریخ بلدان»، «تواریخ شهرها و ولایت‌ها» و «تواریخ خصوصی» (در برابر تاریخ‌های عمومی) نیز یاد می‌شود.» (قنوات، ۱۳۸۸: ٤) «ایران قبل از اسلام به نگارش تاریخ‌نویسی ملی (خدای‌نامک) گرایش داشته ولی تاریخ‌نویسی محلی به تفاخرات قومی، شهری و گروهی تمایل داشته است.» (شبانه، ۱۳۹۱: ۵۵) «از

۲- «بدی را به شیوه‌ای نیکو دفع کن...» المومنون (۲۳): ۹۶

مشخصه‌ها و نقش‌های اساسی تاریخ محلی، بهره‌گیری حداکثری از تاریخ شفاهی است که برای بررسی و فهم [تاریخ] اقوام و گروه‌های بی‌نوشتار ارزش والایی دارد و شکل بسیاری از وقایع محلی در سالیان دراز به صورت شفاهی درآمده است که مورخ محلی با نوشتاری کردن آن، حیاتی دوباره به آن می‌بخشد. این مسئله در تاریخ‌نگاری جدید، هم در حوزه‌های تاریخی، هم در دیگر علوم به شدت و قوت مورد استفاده قرار گرفته است.» (عاروان، ۱۳۹۱: ۲۸) «از انواع تواریخ محلی، تلفیقی از تاریخ یک خانواده یا خاندان و شهر محل استقرار آنهاست [...] محتوای این‌گونه آثار، نقش و تأثیر خاندان‌ها را بر بافت و ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی (آداب و رسوم و مردم‌شناسی و...) و علمی، فکری و مذهبی شهرها و محل‌های مختلف روشن می‌کند. افزون بر این، تبارنامهٔ خانوادگی‌شان نیز قابل استنباط و بررسی است. این‌گونه از تاریخ‌نگاری محلی در پیوند با تبارشناسی و علم انساب نیز هست.» (نورایی و همکار، ۱۳۹۰: ۲۲)

«معمولاً نگاه به مورخان محلی این است که هر قشر یا گروه و با هر خواسته یا هدفی می‌توانند با انگیزه‌های شخصی یا علمی به نگارش بپردازند و حتی خیلی‌ها تاریخ محلی را آخرین پناهگاه مورخان آماتوری می‌شمارند که فارغ از گرایشات گروهی یا خواست‌های طبقاتی و مکاتب خاص تاریخ‌نگاری به آن می‌پردازند. اما این شیوهٔ نگارش هرچند دامنهٔ موضوعی تاریخ محلی را گسترده و زمینهٔ جذب افراد را فراهم می‌کند، ممکن است محلی‌کار را در ورطهٔ یکسونگری یا افراط و تفریط گرفتار کند. نگارش تاریخ به صرف لذت یا علاقه، ممکن است منابع خام اولیه را فراهم کند، اما قادر بودن آن را در ارائهٔ اهداف و نتایج درازمدت مورد تردید قرار می‌دهد. هر کسی می‌تواند دربارهٔ مسئلهٔ مورد علاقهٔ خود تاریخ بنویسد اما نمی‌تواند به‌طور علمی و هدفمند، تاریخ محلی بنویسد [...] متأسفانه نمود نگاه غیرکاربردی به تاریخ و گذشته‌نگری مفرط، اندیشه‌های غلطی را بر روح تحقیقات تاریخی حاکم ساخته است. تاریخ محلی، امروزنگری برای دیروز و برای فردایی است که خواهد آمد و مهم‌ترین راهی است که می‌توان تاریخ را در سطح جامعه، عینی و قابل استفاده کرد. باید نگاه نوستالژیک مردم به گذشته به نگاه کاربردی برای تاریخ در زندگی روزمره تبدیل شود.» (حسن‌آبادی، ۱۳۹۱: ۲۲)

تصحیح و احیا در پژوهش بر روی نسخه‌های خطی، معنایی ویژه و خاص دارد. «تصحیح یعنی درست گردانیدن آنچه که درست [کامل] نیست!» (اصغری هاشمی، ۱۳۸۸: ۲۵) «و احیا یعنی مجموعهٔ مراحل تصحیح، تحقیق و طبع آثار علمی پیشینیان.» (همان: ۲۶) «هدف از احیای میراث مکتوب، عرضه کردن متنی است استوار و صحیح از مؤلف.» (همان: ۳۹) بنابراین شرط اصلی برای تصحیح و نگارش تاریخ (و در اینجا تاریخ و تاریخ ادبیات محلی) کاردانی و پاکدستی خود مؤلف است که پژوهش را دو بال است: روش و اخلاق. «رعایت اصول اخلاقی در فرآیند تحقیق و پژوهش اعم از انگیزهٔ تحقیق، نحوهٔ پژوهش و نتیجهٔ پژوهش را اخلاق

پژوهشی گویند و شامل دو بخش است که یکی اصول اخلاقی مربوط به عناوین و یافته‌ها (وجدانیات) و دیگری، اصول اخلاقی مربوط به روش‌ها و فرآیندهای علمی (امانتداری) است.» (سحاقی و همکار، ۱۳۹۵: ٥٤) «هنگامی که از اخلاق در پژوهش صحبت می‌شود، منظور این است که پژوهش، نه تنها بایستی دارای روش کار مناسبی باشد، بلکه از نظر اخلاقی نیز قابل دفاع باشد.» (مهارتی و دیگران، ۱۳۹۱: ۲) اخلاق در پژوهش شامل دو بخش است: یکی، اخلاق در نگارش متن تاریخ و تعهد به سابقون! و دوم، اخلاق در کلیت پژوهش که محتوا تنها یک بخش آن بوده و شامل رفتار و رویکردهای قبل و بعد از تصحیح نیز می‌شود. در نادیده گرفتن دو مورد مذکور در زادگاه نگارنده (منطقهٔ لارستان) می‌توان برای اولی، نشر محتوای بدون ذکر نام مرجع آثار فرهنگی را به‌ویژه در فضای مجازی نام برد و برای دومی، برگزاری مراسم افتتاح موزهٔ گنجینهٔ اسناد وکیل‌الرعایا در بیرم در بهمن ۱۳۹۹ با دعوت از افرادی خاص در بایکوت و تحریم خبری عمومی و بدون اطلاع و دعوت از نوهٔ حاج سید علی تاجر به‌عنوان مرجع و مصدر اسناد. فرهنگ شبیه یک کاسهٔ شیر است که تار مویی آن را بی‌مصرف می‌کند و دورریختنی! از این روی، رسالت یک اثر فرهنگی با نشر آن به انتها نمی‌رسد بلکه نشر، نقطه‌ای در میانهٔ راه است و مراقبت لازم دارد تا در گذر زمان نیز ارزش خود را حفظ کند و صحیح و فصیح به مقصد که تاریخ است برسد. نکتهٔ مهمی که از دید اکثر پژوهشگران پنهان مانده، همین ظاهر نسخه‌های خطی است که یک اصل بزرگ اخلاقی را به اهل قلم گوشزد می‌کند. کافی است پژوهشگر به یک سند قدیمی یا نسخه‌ای دستنویس نگاهی بیندازد تا متوجه شود که با وجود امکانات بسیار اندک و مشکلات فراوان آن روزگار، چگونه هنرمندانی بی‌ادعا با استادی تمام در چند وجه خطاطی، طراحی، صحافی و... در کنار دانش و هنر و ادب خویش، این مخطوطات اصیل و زیبا را برای نسل امروز و تاریخ سرزمین خود به یادگار گذاشته‌اند و این باید سرلوحه‌ای تمام و تلنگری مدام برای قلم‌به‌دستان معاصر باشد که مکتب‌نرفته، خویش را ملای املا و انشا می‌پندارند و بدانند که کیمیاگری بدون شاگردی در چهارسوق مسگرها، هیاهو و زرق‌وبرق راستهٔ بدل‌فروشان است! در این یادداشت، تأکید بر اخلاق در کلیت پژوهش و وفاداری به اصول و حقوق فرهنگی است؛ ضمن اینکه نکاتی فراموش‌شده دربارهٔ شیوهٔ نگارش نیز در ابتدا یادآوری می‌گردد.

۲-۱- دو نکتهٔ نگارشی در پژوهش

در نگارش متن پژوهش دو نکتهٔ مهم، مغفول و در حاشیه مانده و کمتر مورد توجه بوده که به اختصار به آنها اشاره می‌شود: یکی اینکه در ارجاعات لازم است دقت شود که جملات نغز، رسا، شاخص، غیرتکراری، موثر و کلیدی از بزرگان در متن آورده تا به فهم و شیوایی آن کمک گردد؛ نه اینکه جملاتی عادی و معمولی که هر قلمی قادر به خلق آنهاست و معنای چندان خاصی هم ندارند از میان صفحات کتاب‌ها جمع کرده و صرفاً به

قصد افزایش منابع پژوهش، آنها را در میانهٔ تحقیق یا مقالهٔ خویش بگنجانیم! ارجاعات باید دارای یک پایهٔ علمی و رتبهٔ مفهومی و ادبی قابل قبول باشند تا ارزش و شأن مرجع و پژوهش را ارتقا ببخشند. ضمن اینکه در ارجاعات بهتر این است که هرگاه نقل قولی از افراد ارائه می‌شود، چنانچه فرد شناخته‌شده و مشهوری نیست تنها به ذکر نام وی بسنده نشود و با چند کلمهٔ مختصر و مفید در قالب یک جملهٔ کوتاه در پرانتز یا پاورقی دربارهٔ او و جهت فکری‌اش اطلاعاتی به مخاطب داده شود. در تک‌مصراع‌های مشهور یا جملات قصار، برای پیشگیری از افراط در مرجع‌نویسی، به ویژه در مقالات پژوهشی، چنانچه هدف، آوردن مصداق یا یادآوری یک ضرب‌المثل است نیازی به آوردن ارجاع نیست و نام سراینده یا نویسنده کفایت می‌کند؛ مگر اینکه قصد، ارجاع مخاطب به ضمیمه یا توضیحاتی اضافه باشد که منبع اثر نیز ذکر می‌شود.

و دوم، نکته‌ای مهم و اساسی در ترجمهٔ واژگان یا معادل انگلیسی آنهاست اگر واژه‌ای مشخص و استاندارد در زبان انگلیسی برای آن تعریف شده، باید همان را به کار برد و اگر این‌گونه نیست، بهتر است که مطابق تلفظ واژه، معادل (فینگلیش!) آن را نوشت. برای مثال کلمهٔ «سید» به صورت seyed یا seyyid نوشته می‌شود اما نظر بنده (پس از مشورت با اهل فن) این است که املای هر دو لغت، اشکال دارد و بهتر است که Sayyed به کار گرفته شود که تلفظ کلمهٔ سیّد (با تشدید) را در زبان فارسی نشان می‌دهد. یا کلمهٔ «مهدی» که در زبان عربی با فتح میم تلفظ می‌شود اما در زبان فارسی با کسر میم است و بهتر است (برای ایرانی‌ها) در زبان انگلیسی به صورت Mehdi نوشته شود که باتوجه‌به نکات گفته‌شده تا زمانی که صورت یا کلماتی استاندارد برای آنها در زبان انگلیسی تعریف نشده، درست‌ترین املاست. البته این وظیفهٔ سازمان ثبت احوال ، گذرنامه یا فرهنگستان زبان فارسی و دارالترجمه‌هاست که برای کلمات رایج مثل «سید» یک املای استاندارد، درست و کارشناسی‌شده تعریف کنند تا ترجمه‌ها از این آشفتگی و چندگانگی که در شأن اسناد رسمی و بین‌المللی یا متون علمی نیست، رها گردند. ضمن اینکه کتاب دستور خط فارسی توسط فرهنگستان زبان و ادب فارسی منتشر شده و پیوسته نیز ویرایش می‌شود و مؤلفان و پژوهشگران می‌توانند با رجوع به ویراست جدید آن، حتی‌الامکان نوشته‌های خود را طبق شیوه‌نامهٔ موجود، بازنویسی کنند.

۳- نقد و جایگاه آن در فرهنگ

«داستان کتاب در ایران هم تراژدی است هم کمدی!» (تقی‌دخت، ۱۳۹۸: ۳۳۰)[۳] در این بخش مروری مختصر بر «نقد و جایگاه آن در پژوهش‌ها و جامعهٔ فرهنگی امروز» انجام می‌گیرد تا شاید تذکری باشد بر ضرورت آغاز

۳- مطالعهٔ این مقاله که نقدی شیوا و رسا بر وضعیت کتاب و پدیدهٔ کتاب‌سازی است اکیداً پیشنهاد می‌گردد.

دوبارۀ کوشش برای احیای این نهال تکیده و خشکیده در باغ آفت‌زدۀ فرهنگ معاصر که «بنیادی‌ترین آموزۀ معرفت تاریخی، نقد است. بصیرت تاریخی تنها از معبر نقد ممکن است و بس!» (اسماعیلی، ۱۳۹۶: ۳) «نقد، شامل بررسیِ سه بخشِ بافت، متن و معناست. بافت، شامل بستر و زمینۀ محتوا، متن یعنی محتوای موجود و معنا یعنی هدف متن. در متن‌پژوهی با در نظر گرفتن عناصر بافت و متن و تعامل آنها در ایجاد هربارۀ معنا به بازآفرینی آگاهی نو دست می‌یازند.» (آل‌رضا امیری، ۱۳۹۷: ۵۱۵) «رویکرد قرآن نیز به نقد و انتقاد، مثبت است.» (جودکی، ۱۳۹۳: ۲۶۳) تاریخ، چیزی جز فرهنگ نقد نیست. تاریخ، نوشته و خوانده می‌شود تا حقیقت که همان عدالت است، روشن شود و حقیقت در سایۀ سنجش درستی و نادرستی و بررسی رویدادها که همان نقد است، عیان خواهد شد. درنهایت، آنچه اصل و مهم است، دانش و آگاهی به حقیقت است. نویسنده یا مورخ باید از تمام حاشیه‌های بی‌ارزش و بی‌ریشه عبور کند و رها شود و فقط به اصل موضوع بیندیشد و بی‌اعتنا به تمام موارد غیرعلمی، اثری را تدوین کند که در گذر زمان روی پای خود بایستد و راهنمای نسل‌های آینده باشد. «همانگونه که نادیده گرفتن آثار دیگران خطاست، تسلیم آنها شدن یا بی‌تفاوتی نسبت به صحت و سقم مدعیات طرح‌شده در آنها نیز خطاست. نقدکردن به‌واقع گونه‌ای حرمت نهادن به [آثار] دیگران و جدی گرفتن آنهاست. نقد، پژواک نوشته است و نوشته و پژوهشی که نقد نشود، گویی نوشته و منتشر نشده و در ضمیر پژوهشگر مرده است!» (اسلامی، ۱۳۹۱: ۱۹) «ضرورت نقد را می‌توان به دلایل ذیل یک واجب همگانی و مسئولیت عمومی بین نویسندگان دانست و کوتاهی در آن را کوتاهی در ایفای وظیفۀ نویسندگی؛ دفاع از حق فرهنگی جامعه، کمک به خواننده، یاری نویسنده.» (سلطانی، ۱۳۸۶: ۱۱۸)

نقد داخلی، نقد محتواست و نقد خارجی یا بیرونی، نقد عوامل موثر بر تولید محتوا در قبل، حین و بعد از آن. «در نقد خارجی یا بیرونی از مطالبی سخن گفته می‌شود که متوجه تعیین واقعیت مطلب یا شاهد تاریخی است. اصالت یا عدم اصالت منبع، صحت و سقم انتساب منبع (و با فرض صحت انتساب، آیا مؤلف، واقعیت را بیان داشته یا آن را در جهت اهداف و نیات خود غیرواقعی آورده است!) و نقد مؤلف و مورخ در این جهت، در این بخش بررسی می‌شود. برای مثال «نیت و هدف مؤلف از تولید، یک مسئله است. آیا هدف مادی بوده، شهرت‌طلبی یا کمک به پیشبرد علم؟! آیا به‌لحاظ علمی صلاحیت تولید را داشته است؟ [...]» (دهقانی، ۱۳۹۰: ۱۵۲) «به‌طور کلی مجموعۀ تحقیقات و مطالعاتی که منتقد برای فهم و درک اثر در خارج از آن اثر انجام می‌دهد، نقد خارجی است. در نقد خارجی، اسناد و مدارک ازنظر شکل ظاهری و مواردی همچون تاریخ، محل تألیف [و چگونگی تألیف]، مشخصات و احوال مورخ و درنهایت طبقه‌بندی اثر در میان منابع بررسی می‌شود. البته در نقد خارجی هم بعضاً باید از برخی راهکارهای نقد داخلی سود جست. برای مثال، آنچه که در نقد مورخ

و مؤلف منبع، مطرح و در پرتوِ آن سعی در فهم ارزشمندی بیشتر داده‌های تاریخی می‌شود، در نقد داخلی و توضیح اصالت یا عدم اصالت داده‌ها نیز کاربرد دارد.» (رضوی، ۱۳۸۸: ۱۲)

سردبیر مجلهٔ نقد کتاب تاریخ می‌گوید: «نقد شاید مهم‌ترین حلقهٔ مفقود چرخهٔ آفرینش و ثمردهی کتاب در سرزمین ماست. نقد عالمانهٔ کتاب مانند کتابی عالمانه، ترکیبی است از دانش، اخلاق، تکنیک و خلاقیت. نقد، اثری علمی است و شایستهٔ داوری. در سرزمین ما به دو دلیل، ورود به عرصهٔ نقد، ورود به راهی است پرسنگلاخ! اما نه ممتنع؛ نخستین دلیل، برنتابیدن نقد و نیاموختن آداب آن است و دلیل دیگر این است که کوشش و کشش جمعی در این باب، بدان سبب که نخبگان همهٔ حوزه‌های معرفتی، نقدنویسی را دون شأن یا حاشیه‌آفرین یافته‌اند، تاکنون مقرون به توفیق نبوده است. در حوزهٔ معرفتی تاریخ که اهل قلم و معرفت در آن کم‌تعداد هم نیستند، بدان سبب که دانش‌آموختگان و نخبگان، کمتر کمر همت بر نقد آثار تاریخی بسته‌اند، آشفته‌بازاری پدید آمده که از یک‌سو صنعت پلید کتاب‌سازی را فربه کرده است و از سوی دیگر میدان را برای آثاری باز کرده که با داوری حرفه‌ای اهل تاریخ، جز خمیرخانه‌های کتاب، علی‌القاعده نباید جایی پیدا می‌کرد!» (اسماعیلی، ۱۳۹۳: ۲-۳) کتاب‌سازی یکی از مصادیق سرقت ادبی[۴] و افعال غیراخلاقی و ضدفرهنگی است که به حریم تصحیح نسخ خطی و تاریخ‌نگاری محلی نیز راه پیدا کرده و آشنایی با اصول و قوانین نشر، همچنین شیوه‌های نفوذ این بدعت شوم، تأثیر بسیاری در شناخت کج‌دستی‌ها و اقدام به تصحیح اثر دارد. «کتاب‌سازی، بی‌ارزش کردن زحمت عالمان و تنزل دانش است. البته که قانون باید تکلیف این بلیهٔ ضدفرهنگی را روشن کند؛ اما فراتر از قانون هنجار تولید دانش و انتشار کتاب می‌تواند این بلیه را مهار کند. کتاب‌سازی، در حقیقت، کتاب‌سوزی است [...]» (همان: ۱۳۹٤: ۳) در یک گفت‌وگو دربارهٔ وضعیت نامناسب فرهنگ و آشفته‌بازار فعلی نشر کتاب آمده: «کتاب‌سازی و پخته‌خواری، بازار نشر را تهدید می‌کند و این روند در حوزهٔ تصحیح متون به‌مراتب افزایش یافته و افرادی به این حوزه پرداخته‌اند که تخصص لازم را ندارند و هدفشان فقط کسب نام و نان است! [...]» (آذرنگ، ۱۳۹۱: ٦٣-٦٢) و توضیح داده شده که «تا وقتی که سامانه‌های ارزشیابی دانشگاهی و پژوهشگاهی و نقد و بررسی کتاب به وضعیت بهنجار برنگردد، این مشکل حل نخواهد شد و احتمال دارد تشدید هم بشود [...]» (همان)

در پانوشت مطالب فوق باید گفت: بجز در یک دورهٔ کوتاه که در آن بازهٔ زمانی، نقد رونق یافت و مطبوعات

۴- یادآوری می‌شود که بررسی سرقت ادبی در یک اثر خاص می‌تواند در بخش نقد خارجی و نقد مؤلف قرار گیرد؛ اما در کل، بحث سرقت ادبی و هنری و شناخت شیوه‌ها و انواع آن، موضوعی مفصل و مجزاست که در نوشتاری جداگانه باید به آن پرداخت.

به انتشار مقالات نقد همت گماردند، تعطیلی و فقدان مجلات تخصصی نقد کتاب (که احتمالاً به دلیل نامهربانی‌ها بوده!) و عدم حمایت بایسته و شایسته از مقالاتی که در حوزهٔ نقد کتاب نوشته شده‌اند، از طرف مجلات موجود نیز می‌توان به محتوای آنچه گفته شده سنجاق کرد. در حال حاضر (زمان نگارش مقاله) باتوجه‌به توقف انتشار مجلهٔ نقد کتاب تاریخ و ماهنامه‌های نقد، نشریاتی انگشت‌شمار در نقد کتاب فعالند. ازجملهٔ آنها یکی پژوهش‌نامهٔ انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی است که بیشتر به تحقیقات دانشجویی (نقدهای مقالات و کتاب‌های دانشگاهی) اختصاص دارد و کمتر به نشر نقد کتاب‌های عمومی می‌پردازد و دیگری نشریهٔ آینهٔ پژوهش است که به علت اینکه ناشر آن حوزهٔ علمیهٔ قم است، بیشتر به سمت نقد کتاب‌های مذهبی، آیینی و تاریخ اسلام گرایش دارد. در کل می‌توان با قاطعیت و به صراحت گفت که مجلات علمی و پژوهشی فعلی در ایران تمایلی به نشر مقالات انتقادی عمومی (شاخه‌های ادبیات، تاریخ، جامعه‌شناسی، سیاسی و...) ندارند و اگر هم مواردی دیده می‌شود نشر یک‌طرفهٔ یادداشت‌های گزارش‌گونهٔ افراد خودی و خاص است! برای مثال می‌توان مقاله‌ای دربارهٔ انتحال، جعل و کم‌فروشی فرهنگی از نگارنده را نام برد که برای هر دو نشریهٔ نامبرده ارسال گردید و بدون ذکر دلیلی علمی و فنی (به جای حمایت از نقد و تصحیح انجام‌شده) از بررسی و انتشار آن خودداری شد! مثال دیگر، عدم انتشار مقالهٔ زبان‌شناسی، بهانه‌ای برای غلط نوشتن نوشتهٔ زهرا عنایت است که در پاسخ به مقالات محمدرضا باطنی در نقد کتاب غلط ننویسیم ابوالحسن نجفی در نشریهٔ آدینه بوده؛ و اینها تنها دو مورد از نمونه‌های فراوان اهمال در حق نقد و نادیده گرفتن تعهد به حقیقت و دانش است![۵] درحالی‌که اولاً، همهٔ مجلات پژوهشی بجز چند مورد خاص (مثل فصلنامهٔ متوقف‌شدهٔ پیام بهارستان) علاوه بر اینکه هیچ حق‌الزحمه‌ای به نویسندگان مقالات پرداخت نمی‌کنند، هزینه‌ای را هم برای انجام داوری و چاپ مقالات از آنان دریافت می‌کنند که با این معیار جاافتاده می‌توانند در راستای حمایت از صداقت و قداست علم تاریخ، برای چاپ مقالات نقد و خطرات احتمالی! هزینه‌ای بیشتر دریافت دارند و دست‌کم پلی را برای بازگشت به تاریخ باقی بگذارند! ثانیاً، همین مجلات با عناوین مختلف به وضعیت نشر، کتاب‌سازی، سرقت ادبی و... اعتراض دارند و این تناقض در کلام و رفتار، طنزی تلخ و طرزی شگفت است!

این قلم کوتاه، همیشه در تمام سیاه‌مشق‌ها حامی فرصت برابر و مخالف با انحصار و انکار تمامیت‌خواهی در هر شاخه‌ای از علم و هنر بوده است. فراوانی و تنوع شاخه‌ها و سبک‌های هنری و ادبی و تعدد و تکثر

۵- عناوین تحصیلی اشخاص در این مقاله به منظور یکدست‌سازی متن و پیشگیری از نادیده گرفتن مقام و حرمت پیشینیان ذکر نشده است.

هنرمندان، خوانندگان، شاعران، نویسندگان، منتقدان و... و به دنبال آن افزونی آثار هنری و ادبی تولیدی و مطبوعات عمومی و تخصصی، مسیر طبیعی و درستِ رشد و بالندگی هنری، ادبی و علمی است. فزونی مجلات علمی-پژوهشی در دورهٔ معاصر، یکی از همین موارد است که موجب انتشار مقالات بسیاری در سال‌های اخیر شده است. اما در کنار مطالبی که در فوق آمد، نقدی که به روال انتشار برخی و بلکه بسیاری از این مجلات وارد است این است که صراحت و ظرافت علم در آنها موضوعیتی ندارد و انگار منتشر می‌شوند تا منتشر شده باشند! و وقتی با نگاهی فنی و علمی به خروجی اکثر آنها نگریسته می‌شود، حلبی‌آبادی دیده می‌شود در لعاب طلا که قدر زر را ندانسته و گوهر دانش را در هیاهوی بازار مکارهٔ عافیت‌طلبی به حراج گذاشته است. این مجلات، شیوه‌ای شبیه به برنامه‌های ورزشی تلویزیون دارند که تا نوبت صحبت کارشناسی می‌رسد، وقت برنامه تمام شده و معلوم نیست چرا تهیه‌کنندگان برنامه از قبل به فکر زمان برنامه نبوده‌اند و اصلاً چرا کارشناس دعوت کرده‌اند!! و فلسفه و رسالت تلویزیون و برنامه‌سازی چیست و چرا پخش یک آگهی و پیام بازرگانی یا میان برنامه‌ای معمولی بر یک سخن کارشناسی کاربردی و موثر ترجیح داده می‌شود؟... نشریات پژوهشی یک شیوه‌نامه دارند که برای انتشار مقاله، لازم است هر فرد، متن خود را طبق همان شیوه‌نامه ارسال کند. تا اینجایش به ظاهر، لازم و درست است؛ اما مصیبت از آنجا آغاز می‌شود که هر چه نویسنده و پژوهشگر جلوتر می‌رود با هفت‌خوان پیچ‌درپیچ بوروکراسیِ بدون دلیل و کارشناسی‌نشده و مسیر پُر از ایرادی مواجه می‌شود که یا قید انتشار مقاله‌اش را می‌زند یا مجبور است به همان شیوه‌نامهٔ ناقص و نادرست، تن داده و مقاله‌ای را که حاصل ماه‌ها و شاید چند سال، تحقیق و ویرایش مداوم بوده است با درصد بالایی از اصلاحات غیرمعقول و بی‌دلیل و در بعضی موارد دستکاری منجر به نقص بار علمیِ نوشته توسط داوران و مسئولان نشریه، به دست چاپ بسپارد که درنهایت جز خستگی و ناامیدی در تن و روح او به‌عنوان مسئول مقاله، دستاوردی برایش ندارد! اصل مطلب این است که اگر این مجلات برای گسترش علم و پژوهش و تولید محتوا منتشر می‌شوند، چرا خود دانش و محتوا در حاشیه و مظلومیت است و اسیر و قربانی صفحه‌بندی و قراردادهای غیرمنطقی و حتی من‌درآوردی شیوه‌نامه‌ها می‌شود؟!

نکتهٔ مهم دیگر این است که هر مجله‌ای نیز یک شیوه‌نامهٔ مخصوص به خود دارد و چنانچه فردی مقاله‌اش در یک نشریه پذیرفته نشود یا خواهان تغییر مجله باشد، مجبور است دوباره با صرف زمان بسیار، مقاله‌اش را طبق شیوه‌نامهٔ مجلهٔ جدید تغییر دهد که بدون تردید به کیفیت محتوا نیز لطمه خواهد زد! در حالی که می‌توان با یکسان‌سازی و درج یک شیوه‌نامهٔ استاندارد و کارشناسی‌شده برای تمام مجلات علمی-پژوهشی، بار بزرگی را از دوش نویسندگان و پژوهشگران برداشت و به انتشار درست و کامل مقالات علمی نیز کمک کرد. برای مثال

در حال حاضر مقالات با یک قلم و به شکلی همسان در یک مجله منتشر می‌شوند و مؤلف حتی اختیار این را ندارد که جملات مهم مقاله‌اش را برجسته (بولد) کرده تا نوشته دارای فرم و شکل بهتر و جذاب‌تری شود. این نابسامانی و سهل‌انگاری در همایش‌ها یا کنفرانس‌های علمی نیز وجود دارد و به‌خاطر اینکه نوع نرم‌افزارهای نگارشی در رایانه‌های مختلف، متفاوت است مقالات بسیاری در مجموعهٔ چکیدهٔ مقالات یا مجموعهٔ مقالاتِ منتشرشده با ظاهری نامرتب و به‌هم‌ریخته به مخاطب ارائه گردیده که انتشار این‌چنینی در شأن کنفرانس‌های بین‌المللی و پایگاه‌های رسمی علمی نیست! و دلیل آن عدم بررسی نهایی مقالات توسط دبیرخانهٔ همایش، همچنین عدم هماهنگی با مسئول مقاله و دریافت تأییدیه از اوست![۶] لازم است که مسئولان فرهنگی و علمی، در کنار افتخار به تولید انبوه دانش! لحظه‌ای هم به بوروکراسی موجود و موانع پیش روی پژوهشگران مثل محدودیت‌های غیرضروری شیوه‌نامه‌های مقالات یا تعداد تصاویر یا صفحات و حجم مقالات که تنها دستاوردش تلف کردن زمان زیادی از وقت نویسنده و نقص عضو! محتوای تولیدی است بیندیشند و با اصلاح این مسیر ناهموار و پُردست‌انداز، اهل قلم را رنجور و پریشان و پشیمان نخواهند!

دستکاری مقاله تا رسیدن به سطح شیر بی یال و دم و اشکم توسط داوران و مسئولان نشریات علمی و عدم استقبال از مقالات انتقادی که باعث سرخوردگی صاحب‌نظران، ناقدان و دلسوزان فرهنگ شده و قلم‌های متعهد را خانه‌نشین و میدان را به کاسبان فرهنگ واگذار نموده، از موارد دیگری است که منجر به از دست رفتن یک سنگر امن برای اهل قلم و گم شدن دانش و اخلاق در بی‌بندوباری موجود شده است. اولاً ، این جمله که «مجله در ویرایش مطالب، آزاد است!» در مقالات علمی، فقط در وجه نگارشی و املایی (آن هم با نظارت نویسندهٔ مقاله) کاربرد و مناسبت دارد و در موارد دیگر نابجاست! زیرا کوچک‌ترین تغییر در محتوای مقالات علمی، موجب تغییر مفهوم مورد نظر نویسنده شده و مجلات علمی، در حقیقت (به این دلیل که از نظر یک نویسندهٔ متعهد، هیچ چیزی در مقاله‌اش اضافه نیست!) چنین حقی را ندارند که متن را به بهانهٔ ویرایش یا حذف اضافات، دستکاری و دگرگون کنند. همچنین مسئولیت محتوای یک مقالهٔ علمی با نویسندهٔ مسئول مقاله است و هرگونه تغییر در فرم و نگارش آن در صلاحیت او یا با نظارت و تأیید وی امکان‌پذیر است! اگر هم متن دارای نقص فنی است، باید با اطلاع و هماهنگی نویسندهٔ آن اصلاح شود. ثانیاً، ویرایش به قصد

۶- البته در اینجا قصد انتقاد یا نادیده‌گرفتن زحمات مسئولان و گردانندگان مجلات و همایش‌های علمی نیست که احتمال اشکالات صوری، شکلی و نگارشی به دلیل استفاده از نرم‌افزارهای متفاوت در کنار زمان اندک دست‌درکاران برای بازبینی آثار با وجود مشکلات و دغدغه‌های فراوان شغلی، اقتصادی و اجتماعی وجود دارد. هدف، گفتن این مطلب است که به سادگی و با کمی هماهنگی با مسئول هر مقاله، می‌توان از بروز این خطاها پیشگیری کرد.

خنثی‌سازی مقالات! یا امتناع از انتشار آنها، در بیشتر موارد، نه به دلیل نقص علمی یا سطح پایین نوشتار، بلکه به دلایلی غیرمنطقی و گاهی تعجب‌برانگیز است! ازآن‌جهت که توقع از اهل فن و دانش این است که به نقد، دانش و اصول علمی احترام بگذارند و بر آن تأکید بورزند و صاحبان قلم‌های راستین را حمایت کنند. چرا باید از نقد ترسید وقتی که در بدترین حالتش یک نوشتهٔ کج‌فهم است و می‌توان در قالب نقدِ نقد، هم آن را پاسخ داد، هم اصلاح کرد! باتوجه‌به نقدگریزی اکثر مجلات باید گفت که در رویهٔ فعلی نشریات علمی، نقد، تنها در حالتی که به تعریف و تمجید اثر پرداخته باشد، اجازهٔ انتشار می‌یابد و جز نوشتارهایی معدود و خاص، مقالات عمومی نقد که به تصحیح یک اثر و انکار موارد نادرست آن پرداخته باشند، به دلیل ملاحظه‌کاری و محافظه‌کاری نابجا و نادرست، انفعال در موضع‌گیری و ترس از واکنش‌ها، همچنین عافیت‌طلبی و اصرار نابجا در بی‌طرفی (درحالی‌که اهل دانش باید طرف دانش باشد!) و... از طرف سردبیر و مدیرمسئول نشریات علمی رد می‌شوند که این مایهٔ تاسف و تأمل است که مرجع دانش، در عمل، علیه دانش شده و خودزنی‌اش را حرمت قلم و اخلاق فرهنگی تصور می‌کند! مسئله این است که چرا باید انکار یک مطلب نادرست و تصحیح آن، بی‌احترامی یا تخریب قلمداد شود؟! و با این سفسطه و معیار نامیزان و نادرست چگونه می‌توان یک خطای علمی را اصلاح کرد؟! در همین موضوع در کتاب نقد و تحقیق آمده که «ما تا حالا فکر می‌کردیم که اگر راستی را نستاییم، اگر مردمی را بزرگ نشماریم، اگر شجاعت را تقبیح نکنیم، اگر حقیقت را والا نگیریم، اگر خدمت را خیانت قلمداد کنیم، اگر خیانت را خدمت به حساب آوریم، خلاف حرمت قلم رفتار کرده‌ایم!» (رضازاده ملک، ۱۳۵۳: ٤٤) «در خصوص نقد باید به این سوال، پاسخ داده شود که در صورت نبودن نقد چه اتفاقی می‌افتد؟!» (جودکی، ۱۳۹۳: ٢٦٧) «برخی انتقاد را به انواع مختلفی تقسیم می‌کنند: انتقاد سازنده، مخرب، چماقی، کوبنده و... واقعیت این است که انتقاد، سازنده و اصلاح‌کننده است. آنچه مخرب [...] نامیده می‌شود چیز دیگری است و شاید بتوان نام آن را تهمت، افترا، بهتان، عیب‌جویی و... نهاد. انتقاد به معنای تمیز و تشخیص خوب از بد و سره از ناسره است. در درون این تشخیص، احساس دلسوزی و اصلاح‌گری نهفته است.» (همان: ۲۷۱)

چه خوش گفت یک روز داروفروش: شفا بایدت، داروی تلخ نوش[۷]

«گذشته از اینها، انتقاد، دنیای ادب را غالباً از خطر استیلای گزافه‌گویی و دکانداری نجات داده و اگر جز این، هیچ خدمت دیگری به عالم انسانیت نکرده باشد برای ارزش و بهای آن کافی است [...]» (زرین‌کوب، ۱۳۸٦: ۳۰۲)

۷- از سعدی

حقیقت این است که کیفیت‌هایی به نام تند و کند و تیز و نرم و آرام و جنجالی و طوفانی و... در احساسات معنا دارند و در علم و منطق جایی ندارند! یک سخن علمی و نقد یا درست و حق است یا غلط و ناحق! کسی که در علوم، قاطعیت و صراحت را به تندروی و گستاخی! و جسارت و پا را از گلیم خود بیرون نهادن و بی‌احترامی به طرف مقابل و اندیشهٔ مخالف! و... تعبیر می‌کند در طرف نادرست ایستاده و شفاف باید گفت یا به دلیل ناآگاهی به بیراهه می‌رود یا به علت اینکه ذینفع است و منافع ناحقش به خطر افتاده قصد دارد با این اصطلاحات، در بحث، انحراف ایجاد کند! در جدال حق و باطل و درست و غلط، چیزی به نام «اختلاف» و «عقیده» وجود ندارد که از احترام به عقاید مخالف و طبیعی بودن اختلافات، صحبت می‌شود! یک طرف، حق است و حق با اوست و طرفِ دیگر ناحق است و مردود! اعتقاد و اندیشه‌ای در کار نیست که مورد احترام طرف مقابلش باشد! از طرفی آنچه شایستهٔ احترام است حقایق، عدالت، دانش، اخلاق و سایر ارزش‌های حقیقی است وگرنه که عقیده می‌تواند مخرب و منفی باشد و محترم شمردن آن سنگین‌تر کردنِ هیچ و افزودن به نیمهٔ خالی است! نکتهٔ مهمی که در نقد باید به آن توجه کرد این است که هر اثری که با ریاضت و صداقت تولید شده، حتی در صورت نقص نیز (در کنار تصحیح) شایستهٔ احترام است و از آن سوی، هر نوشته‌ای که برگرفته از نیتی صادق و قلمی عاشق نیست، حتی در صورت کوشش بسیار به دلیل خاصیت علم و ادب که راستی‌محور و کمال‌پرور است به نقص و خطا دچار خواهد شد و نقد و اصلاح آن ضروری خواهد بود. بنابراین نگاه علمی و محتوایی به نقد و حمایت از ناقدان می‌تواند ناجی اصالت فرهنگ و سپری ایمن در برابر ناهنجاری‌ها و ناراستی‌ها باشد و سهم امروز از تاریخ و نقش امروز در تاریخ را خوشنویسی کند.

۳-۱- نقد در جامعه

بی‌شک تا به حال در فیلم‌ها دیده‌اید که اسبی زخمی می‌شود و صاحبش برای اینکه زبان‌بسته زجر نکِشد، چشم را بسته و به اسب، شلیک می‌کند. نقد برای من شبیه این صحنه است! تلخی شلیک به عضوی از خویش! یک تراژدی تاریک! یک خودکشی سفید!! علتش هم روشن است؛ وقتی مخاطبان، نکات پایه و اساسی خوانش و فهم یک متن انتقادی را نیاموخته باشند، دچار خطا در درک مطلب شده و در قضاوتی نادرست، متن (و نقد) علیه نویسنده‌اش خواهد شد! انتشار نقد در جامعه‌ای که هنوز آداب بحث و نقدخوانی را فرانگرفته، باوجود ضرورتی که دارد به هدف مقدس خود نخواهد رسید! که «جایی که پشک و مشک به یک نرخ است، عطار گو ببندد دکان را!»[۸] و از آن سمت نیز باید در اجتماع، میل به آموختن باشد که فعلاً در جامعهٔ امروزی، تمایل به

۸- از قاآنی

یادگیری، بسیار کمرنگ است! نقد (چه داخلی، چه خارجی) با تألیف (اصول و قانون کار، همچنین اثر و محتوای ارائه‌شده) کار دارد و مخاطب عام تصورش این است که با مؤلف (سن، جایگاه اجتماعی، تحصیلات و...) کار دارد! اما نقد حتی در بخش نقد مؤلف (که در گروه نقد خارجی یا بیرونی قرار می‌گیرد) نیز به نقد تألیف برمی‌گردد و کاری با مؤلف ندارد که «فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ»[۹] و همین تناقض و تضاد مفهومی، بارها بسیاری ازجمله این قلم را از نشر نقد آثار فرهنگی دور نموده که محرم اسرار کجاست؟!

معمولاً نخستین واکنش عامهٔ مردم به یک متن انتقادی و در کل به مطالبهٔ حق، انگ‌زدن تحقیرآمیز مثل نسبت‌دادن صفاتی از قبیل حسادت و خودبینی است! (که ناقد را در رتبه‌ای پایین‌تر از خالق می‌پندارند درحالی‌که ناقد باید در سطح بالاتری بر مؤلف باشد تا بتواند نقدی جامع، ارائه کند!)[۱۰] این پایین‌ترپنداری نادرست و بی‌اساسِ ناقد بر مؤلف یا مدعی بر مادرحساب را نه فقط در انتقادهای ادبی و نگارشی که در ابعاد گسترده‌تر در مطالبات اجتماعی و حتی خانوادگی مثل مطالبات ارثی نیز (دست‌کم در جامعهٔ محلی نگارنده) امری معمول و رایج است که باعث شده بسیاری از مردم از واهمهٔ همین برچسب‌ها از حقوق طبیعی، قانونی و شرعی خود نه با میل که به اجبار بگذرند! اما همان‌گونه که یک قاضی باید نسبت به مسائل جانبی و غیرمرتبط با اصل موضوع، بی‌اعتنا باشد و براساس قانون و حقیقت، حق را میزان رأی خود قرار دهد، وظیفه و هنرِ قلمِ مستقل و آزاد نیز -براساس مسئولیتی که نسبت به تاریخ و نسل‌های آینده دارد- نگارش حق و حقیقت است و نگرانی از برچسب‌های پوپولیستی مثل کینه‌ورزی، کوتاه‌بینی، سیاه‌نمایی، تخریب‌گری و... -که توسل به این گفتمان، ناشی از عدم درک و نبود آموزش اصول و دانش فرهنگی، همچنین ابزاری برای فرار از پاسخگویی نزد نابلدان یا ریگ‌به‌کفش‌داران است!- نباید وقفه‌ای در این مسیر درست و خللی در این بنای مستحکم ایجاد کند! (که در کل نخواهد کرد!) در حقیقت، منتقد، کارش نقد کردن است و کسی که معتقد است که نقد و انتقاد، دخالت در کار دیگران است، اتفاقاً خودش در کار ناقد یا منتقد دخالت می‌کند! و راهش این است که در نقدِ نقد، خود نیز در مقام یک منتقد به موارد شبهه، پاسخ دهد. نکتهٔ دیگر اینکه نقد، محصول رعایت اخلاق و اصول فرهنگی است؛ زیرا کسی که نقد می‌کند به جای زیرآب‌زنی و غافل‌کشی! دارد با به خطر انداختن اعتبار خویش در معرکهٔ بدبینی‌ها و بهتان‌ها به ویژه در جمع عام، چشم‌درچشم و با زبان فرهنگی، نکاتی را به طرف مقابل می‌رساند تا او را متوجه مسائل کند و این، نهایت مراعات انسانی و منش ادبی است که حتی در بدترین حالت

۹- «بگو که از کردارتان بیزارم!» شعراء (۲۶): ۲۱۶

۱۰- دربارهٔ حسادت نیز در انتهای همین نوشتار، نکاتی گفته خواهد شد.

به جای خنجر از پشت زدن، شمشیر از رو بسته است!! «نقد همواره نوعی به چالش کشیدن و تعرض فکری به آرا یا یافته‌های علمی فرد یا گروهی خاص است و از همین روی همواره نیازمند آمادگی و رویارویی است؛ زیرا منتقد با نشر آرای انتقادی خود، دیگران را مستقیماً و آشکارا به چالش فکری دعوت می‌کند و در عین حال، خود نیز پیشاپیش به میدان چالشی قدم نهاده که ممکن است مغلوب یا غالب باشد. به این ترتیب، منتقد، آگاهانه وارد گودی خطرپذیر و همراه با هزینهٔ اجتماعی-علمی خاص می‌شود.» (دهقانی، ۱۳۹۰: ۱۴۷)

بنده در محیط جغرافیایی زادگاه خود به علت سوابق -هرچند ناچیز- قلمی، باوجود ملاحظات و مراعات بسیار در عمل و گذشت نسبت به ناهنجاری‌های فرهنگی مثل سرقت ادبی یا نادیده گرفته شدن حقوق شخصی، خود را موظف به دفاع از اصول فرهنگی و حقوق اهل قلم، همچنین خود را ملزم به حمایت از هم‌صنف خویش در جایی که مظلوم واقع شده می‌دانم. البته بندهٔ کوچک واقفم که از جغرافیای محلی خویش به دلیل دوری از بطن و متن جریان فرهنگ، نباید توقع مدینهٔ فاضله داشت که نقد به همان مرکز و گود زورخانه! هم فراوان است و وقتی زور به بادبازوهای پهلوان‌پنبه نمی‌رسد، مرشدزنی و نوچه‌کُشی، خود به دور از اخلاق است! و یقین هم دارم که این سنخ دفاعیه‌ها نیز تنها در بایگانی کاغذها به تاریخ سپرده می‌شوند و مورد اعتنا قرار نمی‌گیرند؛ اما یوسفی باید که بازار زلیخا بشکند!![11] که نوشتهٔ حاضر هم یک تاریخ‌نگاری فرهنگی مبتنی بر جایگاه اخلاق در فرهنگ است که ستون اصلی این بناست. آنچه اهمیت دارد کوشش و پیوستگی اندیشه در مسیر درست تکامل فرهنگی است حتی اگر به‌ظاهر، نتیجه‌ای کم یا هیچ داشته باشد! زیرا نه قرار است خط و خطا در یک کفه، وزن شوند، نه مقرر شده که تا ابد، جهان بر یک چرخ بگردد! به گفتهٔ ویکتور هوگو در بینوایان: «شنیده نشدن، دلیلی برای ساکت ماندن نیست!»

٤- رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود![12]

در حدود یک دههٔ پیش در دیدار با جناب رنجبر، ریاست وقت سازمان اسناد فارس، ایشان به نکته‌ای جالب اشاره کردند: در حدود یک دهه است که مشغول کار بر روی یک مقاله‌اند و هنوز ازنظر ایشان ناقص است. ایشان مرا نصیحت کردند که در انتشار متون تاریخی، شتاب‌زده عمل نکنم و هرگز در کوتاه‌مدت آن را تکمیل‌شده ندانم! که نشر نادرست یا ناقص یک مطلب تاریخی نه تنها ضربه‌ای به خود که تضییع حقوق دیگران است و به کار آنان نیز خسارت وارد می‌سازد. زیرا اگر فردی در همان مضمون و محتوا مشغول پژوهش باشد، با انتشار

۱۱- همت مردانه می‌خواهد گذشتن از جهان — یوسفی باید که بازار زلیخا بشکند! (صائب تبریزی)

۱۲- رهرو آن نیست که گه تند و گهی خسته رود — رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود! (منسوب به سعدی)

زودهنگام، دیگر پژوهش وی از حالتِ دست اول خارج شده و کار، به اصطلاح، لوث می‌شود! اگرچه براساس سنجش محتوای علمی، جایگاه خود را دارد... این اتفاق، یک بار برای خود من نیز افتاده و موضوعی نو همراه با مطالبی دست اول که چندین سال با امکانات اندک موجود در دهه‌های پیشین فراهم آورده و مشغول تکمیلش بودم به صورتی دم‌دستی و ناقص و همراه با اشتباه محتوایی در کتابی تاریخی مربوط به منطقهٔ خویش دیدم و منجر به این شد که بخشی از آن پژوهش، صرف تصحیح اشتباه مذکور شد و بقیهٔ مطلب نیز در بایگانی‌ام خاک می‌خورَد و بلااستفاده مانده است!

کاش بودم چون کتاب افتاده در کنجی خموش تا نگردد روبه‌رو جز مردم دانا مرا[۱۳]

کار تمام و درست، محصول صرف وقت و دقت فراوان است و ارزش و جایگاهی والا دارد و باید در انتشار اطلاعات و مطالب تاریخی، به‌ویژه اسناد و نسخ خطی و قدیمی منتشرنشده در کتاب یا مقالات رسمی، با سنجش ارزش آثار و جایگاه آن، مراقب نشر عمومی پیش از انتشار رسمی (یعنی نشر در سایت‌ها و فضای مجازی و موزه‌ها و کتابخانه‌ها) همچنین انتشار ناقص و پراشتباه در آثار رسمی (مثل کتاب یا مقاله) بود که در این صورت، به علت خسرانی که ممکن است به زحمات اهل قلم وارد آید، کار فرهنگی به یک عمل علیه فرهنگ تبدیل نشود! نکتهٔ مهم این است که ما نباید به فرهنگ و تاریخ افتخار کنیم، بلکه این تاریخ و فرهنگ است که باید به ما افتخار کند! به این شکل که این خود ماییم که تاریخ را می‌سازیم و کردار ما تاریخ آینده است؛ پس چنان باید که تاریخ را شاید! قلم، دست سوم است و از تن و خویشتن جدا نیست! نویسندهٔ متعهد، وقف تاریخ است و هر واژه‌اش تاریخ او به روایت خویش است! نگارنده نیز با همین دیدگاه -که تاریخ را همواره صاحب صحبت خود دیده و ناگفتن آنچه را باید گفت، خیانت در امانت پنداشته- سِر اندیشه را فاش گفته و گاهی حتی (برای حقیقت و رسالت) به تعبیر دیگران به خودزنی نیز رسیده است! خودتاریخ‌نگری تنها، نباید بر تاریخ‌نگاری‌مان ناظر باشد، بلکه باید به زندگی و شخصیت خود نیز تعمیم یابد. انتظار عموم این است که فرهنگیان در گره‌های فرهنگی، نسبت به جوانان در نقش راهنما و نسبت به پیشکسوتان با حالت احترام باشند و این توقع بجایی است؛ اما وقتی پای تاریخ، حقوق عمومی یا حق‌الناس در میان است، بی‌تفاوتی، حکایت نابینا و چاه است و اهل فرهنگ موظف است با رعایت اصول اخلاقی نسبت به ناهنجاری‌ها و کاردزدی‌ها! سکوت نکرده و حقیقت را به منظور تاریخ‌نگاری بنویسد. و به همین سیاه‌مشق نیز بسنده کند که تکلیف او شهادت حق است نه مجازات ناحق! و هر کاری بجز این، خروج از سبزه‌زار فرهنگ و بازی در زمین سیاه‌کاران

۱۳- از غلامرضا قدسی

است! در جامعه‌ای که اصول فرهنگی رعایت نمی‌شود، اهل فرهنگ برای اینکه ثابت کند اصلاً فرهنگ، اصولی دارد در دفاع از فرهنگ و خود باید آن اصول را در هر شرایطی رعایت کند که تنها سنگر او در این نبرد نابرابر، همین فرهنگ است و نکتهٔ مهم و اساسی این است که برای نجات فرهنگ باید با سلاح خودِ فرهنگ به مقابله با مؤلفه‌های ضدفرهنگی رفت و هر راهی جز این، بیراهه‌ای است که به مقصد نخواهد رسید!

٤-١- خُمِ رنگرزی!

زنده‌نام کامبیز درم‌بخش (کاریکاتوریست) پس از یک عمر کار هنری پیوسته و در سطح بین‌المللی نوشته بود: «لطفاً برای هنرمند شدن عجله نکنید! هنرمند شدن، زمان، لازم دارد. هنر، راهی سخت و طولانی است که باید همهٔ عمر بپیمایید [...] هنر شما نهالی است که باید پرورش داده شود و مراقبت کنید تا روزی به درخت تنومندی مبدل شود. عاشق کارتان باشید [...] ازنظر یک هنرمند جوان، تمام کارهایش خوب است درحالی‌که چنین نیست! از انتقاد ناراحت نشوید. کار کنید، کار کنید، کار کنید [...]» او این پند را به‌طور خاص، خطاب به کاریکاتوریست‌ها گفته بود اما این جملات ریشه‌دار، در همهٔ شاخه‌های هنری و قلمی کاربرد دارد. سارتر در تعریف ادبیات می‌گوید که «ادبیات یعنی حذف!» و تعریفی از این کامل‌تر نیست! «به تعبیر ویلیام فاکنر: تنها چیزی که می‌تواند اثر را بهتر کند این است که وقت بیشتری صرفش شود.» (اصغری هاشمی، ۱۳۸۸: ٤٥) «بزرگترین هنر محقق، صبر و احتیاط است [...] سرعت در کار فایده ندارد، استواری و صحت، شرط است! [...] بهتر است که شخص محقق، باری از دوش آیندگان بردارد و آیندگان مجبور نشوند باز راه رفتهٔ او را از سر بگیرند؛ [...] پس محقق باید تن به گمنامی و سختی زندگانی در دهد و کار خود را به قصد نفع عام به پایان برساند و بداند که ثمر رنج‌های او را دیگران خواهند چید؛ آن هم در سال‌های بعد و خود ممکن است میوهٔ خدمات خود را نبیند.» (رشید یاسمی، ۱۳۱٦: ٥٥-٥٤)

در مطالب فوق دربارهٔ انتشار نسخ خطی تصحیح‌نشده و دست اول تاریخی در فضای مجازی (مثل شبکه‌های اجتماعی) و اماکن عمومی (مثل کتابخانه، موزه، مجموعه‌ها و کلکسیون‌های شخصی و...) پیش از تصحیح و انتشار رسمی آن به صورت مقاله و کتاب، همچنین انتشار نصفه‌نیمه با حداقل‌های محتوایی در آثار رسمی (یعنی مقاله و کتاب) مواردی کلی بیان گردید و گفته شد که این دو مورد به دو دلیلِ نقص محتوایی و نادیده گرفتن حقوق پژوهشگران، خسارتی به مقام علم و اهل قلم است که نباید به فرهنگ به‌عنوان خم رنگرزی نگریسته شود! حال صرف‌نظر از مسائل کوچه‌بازاری و لفظ‌سالاری! کوشش می‌شود نقدی روشن در چهارچوب دانش و در جهت آموزش و بهبود وضعیت فرهنگی، نخست در سطح کلان، سپس در محدودهٔ جغرافیای خویش ارائه شود. در طی این سال‌ها به علت اینکه فرصت نمی‌کردم هر سال در نمایشگاه کتاب تهران حاضر باشم. هر

چند سال یک بار که بوده‌ام سعی‌ام این بوده که علاوه‌بر بازدید و یافتن کتاب‌های مورد علاقه، در غرفه‌های هنری و ادبی، دیدار و گفت‌وگویی هم با اهالی هنر و قلم داشته باشم. در یکی از آن دیدارها در غرفهٔ نشر نیماژ که نشر تخصصی شعر است یکی از شاعران جوان دربارهٔ چاپ کتاب می‌گفت که بسیاری از شاعران را می‌شناسم که حاضرند مقادیری هنگفت هزینه کنند تا نخستین کتابشان را جمع‌آوری کنند که اثری از آن نباشد! و اشاره داشت به انتشار احساسی و شتاب‌زدهٔ کتاب نخست شاعران و پشیمانی مؤلفان بعد از آگاهی‌شان بر ضعف تألیف اثر! یا انتشار آلبوم موسیقی نیمه‌تمامی از یکی از خوانندگان خوشنام و کارنامه‌دار که در پی یک اختلاف با مجموعهٔ تولید صورت گرفته بود و هنوز با گذشت سال‌ها مورد نقد اهل هنر است و آن را به طعنه، در حقیقت، «صفر» خوانده! و لکه‌ای تیره در کارنامهٔ هنری وی می‌دانند. در حقیقت، این موضوعِ بسنده‌کردن به محتوای حداقلی (همانند دو مثال فوق) منحصر به موضوعِ گفته‌شده در جملات پیشتر هم نیست و شامل تمام شاخه‌های فرهنگی می‌شود. و البته که نباید هم -به ویژه در آثار شخصی مثل شعر- زیادتر از حد آن انتقاد کرد که به استعدادکشی و سرخوردگی منجر می‌گردد و اگر هم جوانی در جایگاه مؤلف، این اشتباه را مرتکب شد دنیا به آخر نرسیده! و فرصت دارد که برگردد و نوشته‌هایش را تصحیح کند و در آثار جدیدش، دوباره منتشر کند که بسیاری نیز به ویژه در حوزهٔ شعر و موسیقی، این کار را کرده‌اند. نباید فراموش کرد که دانش، مدام در کار اصلاح خود است! و اشتباه، در حقیقت، ماندن در اشتباه خویشتن است! «همهٔ محققان روزی تازه‌کار بوده‌اند. پس تازه‌کاربودن، ننگ و عیب نیست! آنچه آفت است خودسری است و احساس بی‌نیازی از مشورت و شاگردی نزد استادان. محقق موفق همیشه با موفق‌ها نشست و برخاست دارد.» (اصغری هاشمی، ۱۳۸۸: ۳٤٥)

٤-۲- مسئولیت نسبت به تاریخ و تاریخ مصرف آن

مدتی پیش در یکی از شبکه‌های مجازی، فیلمی از سخنرانی یک روحانی در اول انقلاب دیدم که باوجود سخنان خود وی در زمان پهلوی دربارهٔ نبود برابری و عدالت، حقوق یکسان، آزادی عقیده و ... به صراحت از تک‌بعدی بودن و خط زدن آزادی‌های مدنی و شهروندی سخن می‌گفت و در خلال آن به تهدیدهایی غیرمنطقی و غیرقانونی نیز متوسل می‌شد! وقتی پیام‌های زیر آن صفحه را خواندم، تقریباً تمام بازدیدکنندگان آن صفحه، باسوادان و اهل دانش آن سال‌ها را سرزنش کرده بودند که چرا در برابر این سخنان، سکوت کرده و به روش علمی، مدنی و قانونی آنها را نقد نکرده‌اند تا در امروز، اکثر مردم ما به جایی برسند که بگویند گروگان یه عدهٔ خاصِ ویژه‌خوار شده و در قهقرای تاریخ، هیچ پناهی ندارند و مسبب اصلی شکاف طبقاتی و وضعیت نامناسب فعلی مملکت را به ویژه در مسئلهٔ برابری و عدالت، سکوت و بی‌تفاوتی قشر روشنفکر و صاحب‌نظر دورهٔ اول انقلاب در برابر قانونی‌شدن و عادی‌سازی تمامیت‌خواهی‌ها و تصویب قوانین دوگانه و قابل‌تفسیر بدانند! یا در

اقرارنامه‌ای از یک مربی پیشکسوت فوتبال که بعد از یک دهه نشر یافته، او گفته که شب قبل از مسابقهٔ آخر تیمش در قبال تبانی و باخت مصلحتی به وی پیشنهاد رشوه داده‌اند و او این معاملهٔ نامشروع را قبول نکرده و باعث شده که از کارش اخراج شود! اما این مربی بابت این به‌اصطلاح افشاگریِ البته دیرهنگام، نه تنها مورد تشویق قرار نگرفته که متهم به شراکت در خیانت‌های بعدی شده زیرا با سکوت چندین سالهٔ خود، راه را برای گسترش فساد باز نموده است به‌شکلی که امروز در بسیاری از مسابقات در پرطرفدارترین رشتهٔ ورزشی، شاهد مسابقاتی تمام‌تشریفاتی و نتایجِ از پیش تعیین شده‌ایم! اینکه می‌گویند تاریخ بخوانید تا مجبور نباشید آن را تکرار کنید همین است! نسل امروز نیز باید از این ماجراها درس بگیرد و در برابر ناهنجاری از واهمهٔ منتسب‌شدن به صفاتی مثل عقده‌گشایی، کینه‌ورزی، سیاه‌نمایی، خودزنی و... (که تنها ابزار دم‌دست متقلبان و سوءاستفاده‌کنندگان برای مقاصد عوام‌فریبی است) سکوت نکند و حتی اگر مطمئن هم باشد که به حرف‌های او اعتنایی نمی‌شود، دست‌کم باید برای ثبت در تاریخ و تبرئه‌شدن خودش در تاریخ آینده، مسائل را با زبان فرهنگی و درست و البته شفاف و قاطع، توضیح دهد تا متهم به ملاحظه‌کاری و محافظه‌کاری یا منفعت‌طلبی و ترس نشود! «اگر به جای سکوت دردناک در مقابل آثار منتشرشده [منظور، کتاب‌سازی است] نقد انجام شود و نقد خوب هم انجام شود تمام مشکلات، برطرف خواهد شد [...]» (سمسار، ۱۳۹۱: ۹۰)

سکوت نگارنده نیز در برابر مسائلی خاص در حوزهٔ تاریخ محلی و وضعیت فرهنگی منطقهٔ جغرافیایی خویش در راستای رعایت اخلاق ادبی و گذشت شخصی (نه از سر ناآگاهی، بی‌تفاوتی، ضعف یا ترس!) بوده و بر طبق همین معیار اگر نیز نکاتی را دربارهٔ جایگاه فرهنگ و اخلاق در منطقه و مسائل رخداده در دایرهٔ فرهنگ و ادب نوشته و می‌نویسم صرفاً برای واگویی شیوه‌نامهٔ کار، ثبت در تاریخ و تبرئهٔ خود است و امیدی به اثرگذاری‌اش ندارم که دلایل این یقین به یأس نیز مثنوی هفتاد من کاغذ است! نکتهٔ دیگر اینکه مسائلی که در نوشتار حاضر به آن اشاره شده بیان نکاتی در رعایت اصول فرهنگی و حقوق اهل قلم بوده نه برای خود![۱۴] که بنده، اولویتم ادبیات است و علاقهٔ چندانی نیز به تاریخ ندارم و فقط در یک مورد استثنا به خاطر نیاکان خویش، تصمیم به ورود به تاریخ را داشتم که آن هم موضوع از مسیر مورد نظر من منحرف شد و مختومه گردید. که البته در همین

۱۴- البته ناگفته نماند که اگر هم مطالبه‌ای باشد خواستهٔ ناروا و نابجایی نیست و این اصل طبیعی و حق اولیهٔ من و امثال بنده است که بعد از سال‌ها صرف زمان و هزینهٔ جوانی در کارگاه فرهنگ، خود را مستحق شراکت در نگارش تاریخ قومی و محلی و نظارت بر تصحیح نسخ خطی متعلق به زادگاه خویش در زمینهٔ تاریخ و ادبیات و... بدانیم که جدا از ولخرجی و پول‌پاشی برای غیربومیان به جای حمایت از استعدادهای خانگی، همچنین صرف‌نظر از کاستی‌ها و ناراستی‌ها مجبور نباشیم آنها را با محتوایی خنثی و خام و ادبیاتی بی‌روح و بی‌وزن بخوانیم!

مورد خاص نیز در راستای تعهد به تاریخ، هم از کلیت مجموعه (انتشار یک اثر تاریخی مستند) دفاع شده، هم به نقد و تصحیح اثر اقدام شده است.[۱۵] اگر هم گاهی مطالب و مقالاتی تاریخی از بنده نشر می‌یابد صرفاً یادداشت‌هایی است که در کنار مشغله و دغدغهٔ اصلی‌ام که ادبیات است نوشته‌ام (و اگر آنان که نوشته‌های مرا خوانده‌اند دقت کرده باشند دریافته‌اند که همان نگارش تاریخ نیز با تأکید بر وجه ادبی و بر بستر ادبیات صورت گرفته نه یک تاریخ‌نگاری ساده و تک‌لایه با زبان عام و روز جامعه که از هر قلم دم‌دستی برمی‌آید!) و برای همین نیز آماده‌سازی یادداشت‌های تاریخی نگارنده معمولاً چندین ماه زمان برده و کاری بلندمدتی می‌شود! زیرا علاوه‌بر نگارش ادبی، در محتوا نیز به صورت پاره‌وقت به آن می‌پردازم. برای مثال در قبال تعهدی مکتوب، سندی خطی در زمینهٔ ادبیات از کتابخانه‌ای به امانت گرفته‌ام، اما با گذشت مدت‌ها به علت تلفیق ادبیات و تاریخ، هنوز در مراحل اولیهٔ بررسی آن هستم و تصورم این است که بعد از انتشار مقالهٔ تصحیح و بررسی آن، طبق بندهای تعهدنامه، مجبور باشم خسارتی نیز به کتابخانهٔ مرجع بپردازم!! دیگر اینکه تاریخ، نه می‌بخشد، نه فراموش می‌کند! تاریخ، اشتباه تاریخ را نمی‌بخشد؛ همان‌گونه که بعد از قرن‌ها مشخص می‌شود شیخ ابوسعید ابوالخیر تنها سه بیت سروده[۱۶] آثار ما نیز زیر ذره‌بین تاریخ است و دربارهٔ آن در سطح خودش، قضاوت می‌شود. تاریخ، چیزی را هم فراموش نمی‌کند؛ از صنعت، فرزند کدخدای فداغ که معروف به صنعت لاری است، فقط چند بیت به یادگار مانده که منسوب به اوست ولی نامش در دایره‌المعارف زنان شاعر ایران است! از حنظلهٔ بادغیسی، فقط پنج بیت، شامل دو قطعهٔ دو بیتی و یک مفرد و از ابوسلیک گرگانی، تنها دو قطعهٔ دو بیتی باقی مانده است. نام راتبهٔ نیشابوری درحالی در تاریخ ادبیات ایران قرار دارد که از وی هیچ شعری در دسترس نیست! پس مرا هم اگر در پی عنوانی باشم همین چند قافیهٔ هم‌وزن خویش بس است! که البته نام و عنوان و لقب و جایگاه برای ما نابلدان، تنها تاریخ‌نویسان آینده را به زحمت می‌اندازد! که هر چه سبک‌بارتر، سبک‌بال‌تر...

۵- هارمونی در یک اثر فرهنگی

هنر (که قلم نیز از ابزار هنر است) مثل یک هرم از چهار وجه تشکیل شده است. سه وجه عمودی آن نیت، اجرا (صورت) و محتوا (معنا) بوده و قاعدهٔ آن نیز زمان است. معمولاً دو وجه روبرویی، اجرا (صورت، شکل و فرم) و

۱۵- عسکری، سید مهدی، «**نقد، تصحیح، شرح و اضافاتی بر کتاب خاندان حاج سید علی تاجر بیرمی در ایالت فارس**»، پانزدهمین کنفرانس بین‌المللی مطالعات زبان، ادبیات، تاریخ و فرهنگ؛ سازمان بین‌المللی مطالعات دانشگاهی، لهستان، ۱۲ خرداد ۱۴۰۲.

۱۶- نظرمحمدی، فاطمه و دستاران، ساره، **شاعری معروف فقط با سه بیت**، خبرگزاری دانشجویان ایران، ایسنا (www.isna.ir/news/۱۴۰۰۰۲۰۵۰۳۱۳۱)، ۵ اردیبهشت ۱۴۰۰.

محتوا (معنا و هدف) و وجه پشتی که به چشم نمی‌آید نیت صاحب اثر است! مصداق «هر چه را از دل برآید لاجرم بر دل نشیند» شاید اصل و اساس فرهنگ باشد؛ مقایسهٔ دو اثر موسیقایی که در سال‌های اخیر در جامعهٔ ما فراگیر شدند تفاوت دو اثر را در یک مؤلفه یا وجه و تأثیرگذاری آن نشان می‌دهد: فرق گرهٔ صله با رگهٔ صدق در وجه پشتی هرم؛ که همین یک تفاوت به‌ظاهر کوچک، بی‌اهمیت و نامرئی! باعث شد که یکی باوجود پشتیبانی تمام‌قد رسانه، از جغرافیای خودی فراتر نرود و دیگری باوجود بایکوت ضرب‌الاجلی، قلهٔ قلب مردم و طیف گسترده‌ای از فارسی‌زبانان را فتح کند! هنر همین است! مخاطب، ذهن‌خوانی می‌کند و نیت و ذهنیت صاحب اثر در نوع و رنگ بازخورد اثرش نقشی اساسی دارد! در اثر نوشتاری نیز ذهنیت صاحب‌قلم به قلم و واژه‌ها سرایت می‌کند. موجودات، استعداد و عطش عجیبی در یادگیری دارند. چند باری در محل کار، برای نرم‌شدن نان خشک، آن را در تشت آب کنار باغچه می‌زدم تا پرنده‌ها بتوانند آن را تکه‌تکه کنند. کلاغ‌ها و زاغی‌های دانشگاه آن را دیده بودند و اکنون نان‌ها را با نوکشان به تشت آب زده و چند لحظه‌ای صبر می‌کنند تا خیس و نرم شده و آن را خورده یا می‌برند! خصلت آدمی اما مقاومت در برابر آموزش است! نمی‌خواهد بپذیرد که بهتر است بیاموزد! چند سال قبل کتابی در نمایشگاه کتاب شیراز گرفتم و طبق عادت، همان‌جا آن را ورق زده و شناسنامه و مقدمه‌اش را دقیق‌تر بررسی کردم. کتابی نو و ناب بود! در آن نام تایپیست (حروف‌چین) هم درج شده بود! هیچ عکسی بدون نام عکاس نبود! تمام تصویرگری‌ها دارای نام طراح و تمام تصاویر گرافیکی با ذکر نام فتوشاپ‌کار بود! وقتی با مسئول غرفه وارد گفت‌وگو شدم و از این کارشان استقبال کردم او ضمن تأیید، توضیح داد که عکاس، طراح، حروف‌چین، صفحه‌آرا، گرافیست و... همانند نویسنده یا مؤلف در یک اثر، سهم و حقوق دارند و این، چه سخن درست و درشتی بود!

روزی در دفتر مجلهٔ طنز و کاریکاتور در تهران به اتفاق چند تن از همکاران و دوستان دربارهٔ یک سوژه، تبادل نظر شد و درنهایت، نوشتن متن به بنده واگذار شد و قرار شد که کارتون‌هایش را یکی از دوستان که در کشیدن کاریکاتور چهره توانا بود اجرا کند. بعد هم بقیه، هر کدام گوشه‌ای از کارهای فتوشاپ و رنگ‌آمیزی دیجیتالی، حروف‌چینی جانبی، صفحه‌آرایی و آماده‌سازی برای چاپ و... را گرفتند. در انتها نیز سردبیر مجله برای اینکه حقوق دوستان در این اثر جمعی حفظ شود همه را معرفی کرده و ته خط نوشته بود: صد دست آفتابه و لگن اما...!! و با این طنز بجا ضمن تأکید بر رعایت حقوق فرهنگی، مطلب طولانی معرفی اعضا را از جدیت خارج کرده بود! غالباً این رعایت اصول نشر و اخلاق فرهنگی در آثار هنری و گرافیکی مثل مجلات طنز، کاریکاتور و کارتون همچنین کتاب‌های کارتونیست‌ها دیده می‌شود اما شخصاً تا به حال آن را در هیچ‌یک از آثار تاریخی ندیده‌ام! آثار تمام‌متن مثل کتاب شعر شامل روی جلد است و حروف‌چینی اشعار؛ که هر دو نیز معمولاً توسط

مؤسسهٔ ناشر انجام می‌گیرد و در آن به درج نام شاعر بسنده می‌شود! ولی در یک اثر تاریخی که تلفیقی از تصاویر متعدد، جداول، نمودار، بازخوانی و ترجمهٔ اسناد، ارجاعات درون‌متنی، تاریخ شفاهی و... است لزوم تعهد به رعایت حقوق افراد و آثار، جدی‌تر است! سهم مؤلف در یک اثر پژوهشی تاریخی در بهترین حالتش سی‌درصد است! البته گاهی افراد به ویژه در آثار پژوهشی تمایل دارند تا جایی که ممکن است و توانایی انجام آن را دارند امور مربوط به تهیهٔ اثر خود را خودشان انجام دهند و از کار ترکیبی و جمعی یا کار سفارشی (واگذاری اثر خام به مؤسسات برای تدوین و آماده کردن برای چاپ) پرهیز می‌کنند، که دلایل متعددی دارد. برای مثال، ترجیحِ خود بنده، کار تک‌نفره است زیرا کار جمعی را به دلیل اختلاف سلایق به خصوص در نگارش و میزان تسلط بر موضوع دارای نتیجه‌ای یکدست نمی‌دانم و از طرفی فضای فرهنگی موجود را مناسب کار گروهی نمی‌بینم که در اجتماع تب‌دار، انزوا هوشیاری است!! برای همین، علاوه‌بر تولید محتوا حتی کارهای حروف‌چینی، صفحه‌آرایی، فتوشاپ، ویرایش و... را تمام و کمال، خود انجام می‌دهم که البته وقتی طولانی را از زمان پژوهش و بخشی موثر را از توان پژوهشگر می‌گیرد اما محصول را به علت اینکه در تمام زمینه‌ها از یک سرچشمه جاری شده یکدست‌تر و یکرنگ‌تر می‌دانم. چنانچه اثری هم این‌گونه باشد شایسته و نیک است که برای پیشگیری از تکرار افراطی یک نام در ذیل صفحات و تصاویر، در ابتدای کتاب دربارهٔ فعالیت مؤلف در زمینه‌های مختلف توضیح داده شود.

نکته‌ای مهم که بسیاری از مخاطبان علم، ادب و هنر به علت دور از دید بودن، نسبت به آن بی‌تفاوتند هماهنگی و تناسب محتوا با نیت و کلام یا به زبان ساده، تعادل ظاهر و باطن و وجود هارمونی در یک اثر است. نگارش صادق و متناسب، زنده است و متون ناموزون، اجسادی بی جان! بسیاری از مطالب به ظاهر فرهنگی و علمی «از ادب بسیار می‌گویند و مشتری بی‌ادبی‌اند!» (هدایت، ۱۳٤٤: ۲۱) «فرهنگ یاددادن آمیغ‌ها و دانش‌ها به جوانان بهر این است که در زندگانی بینا باشند. لیکن در این میان یک نتیجهٔ بسیار گرانمایه‌تری نیز خواسته می‌شود و آن اینکه روان‌ها نیرومندتر گردد و به هوس‌ها و خوی‌های پست جانی چیره باشد. این یک خواست بزرگتر دیگری است و فرهنگ در معنی والاترش بهر این نتیجه باشد.» (کسروی، ۱۳٤٤: ۱۷) نمی‌توان شعار فرهنگی داد و خویش را حامی و فعال فرهنگی یا وطن‌خواه و رهرو اعتلای زادگاه و تاریخ خود معرفی کرد و از آن طرف در عمل با بی‌اعتنایی به اهل فرهنگ در وطن خویش و استمداد از افراد خارج از منطقهٔ خود، هم خود آنان و توانایی‌شان را، هم حقوق صنفی و فرهنگی‌شان را نادیده گرفت و غصب کرد! و به همین دلیل، نقد خارجی در شاخهٔ نقد مؤلف برای شناخت تألیف اهمیت می‌یابد زیرا کار فرهنگی، محصول آموزش، تربیت و سابقهٔ فرهنگی است که «نوآوری راستین، تربیت راستین می‌خواهد!» (ترنس استیس، ۱۳۸۸: ۱۹) وقتی سخن

از فرهنگ است باید محتوا نیز برخاسته از اندیشه‌ای فرهنگی، نوآور و متمدن باشد تا هرم را متعادل کند. یک اثر فرهنگی باید دارای چهار وجه مساوی در نیت، اجرا، محتوا و زمان بوده و در گونه و فرم، چه در اندیشه و ذهنیت، چه در محتوا و عینیت، همسان و متناسب باشد و صورت و معنا در یک جهت قرار داشته باشند. نه اینکه محتوا از کلام، کوتاه‌تر یا نیت از ظاهر و روح از جسم، عقب افتاده باشد یا ظاهر و باطن در تضاد با هم باشند که هرم بر بستر زمان فرو خواهد ریخت. در هرمِ درستِ هنر، دست‌ها مخمل‌هایی خواهند بود که در سینهٔ خویش یک اثر مکتوب را در تاقچهٔ تاریخ، ارزشمند و معطر نگاه خواهند داشت...

٦- حق‌الناس فرهنگی

«سره و ناسره، غث و سمین، خزف و لعل در کنار همند و در یک رده عرضه می‌شوند و هیچ نشانی آنها را از هم جدا نمی‌کند و همه در قالب مقدس کتاب عرضه می‌شوند. حال اینکه برخی از آنها کتاب است و برخی کاریکتاب؛ یعنی کاریکاتور کتاب! [...]» (اسفندیاری، ١٣٨٦: ٣٢٩) «کسی که می‌خواهد فضیلت را در جامعه رواج دهد و از اهل سلوک و معنا سخن گوید [...] باید در تهیه و تدوین مطالب از راه خلاف، خدعه، نیرنگ و غش در عرضهٔ کالای فکری، فاصله بگیرد [...]» (گلی زواره، ١٣٨٦: ٤٤٤)

در حدود بیست سال پیش در نمایشگاه مطبوعات در تهران و در غرفهٔ مجلهٔ طنز و کاریکاتور، یکی از هنرمندان در بازدید از غرفه و هنگام نوشتن پیام یادبود در دفتر یادداشت‌های مجله، چند جمله‌ای نیز با افراد حاضر از هنر و قلم گفت که آن تعاریف باوجود گذشت سال‌ها هنوز در خاطر من مانده است. کلامش این بود که خاصیت هنر این است که از مافیا عبور می‌کند! کار ما این است که با هنر از مافیا رد شویم نه با مافیایی دیگر! در هنر و قلم هم مثل هر کار، فن و شغل دیگری، ناخالصی وجود دارد -که نامش را کاسبان و دلالان گذاشته بود- اما اگر هنر، راستین و خلاق باشد همهٔ نقشه‌چینی‌ها، سنگ‌اندازی‌ها، سیاه‌لیست‌ها!، پشت‌پرده‌ها و زدوبندها را کنار می‌زند و خود را نمایان می‌کند و درنهایت این زور، پول و مافیاست که محتاج هنر است و به درِ خانهٔ هنرمند به کرنش خواهد آمد... و این جملات را در توصیف وضعیت هنر در ایران و رویهٔ هنری و اخلاق‌مداری مجلهٔ طنز و کاریکاتور می‌گفت که به‌حق هم این چنین بوده است. این تعبیر را می‌توان به تمام حوزهٔ فرهنگ، از جمله تاریخ -که بحث اصلی ماست- نیز تعمیم داد که هنر، قلم و دانش متعهد، راستین و وزین، جایگاه خود را باز می‌یابد و این‌گونه نیست که به صِرف صَرف پول به تمامیت‌خواهی رسید و راه را بر خلاقیت و حقیقت بست! درنهایت، این دستهٔ به قولاً کاسب و دلال است که متوجه می‌شود اشتباه کرده و در هنر و فرهنگ، هر کاری همانند بومرنگی به سمت خودش برمی‌گردد! حال اختیار با قلم است که تصمیم بگیرد در کدام دسته باشد؛ البته که عضویت در گروهی که به علت برخورداربودن از رانت‌های گوناگون و بهره‌وری

شخصی از منابع ملی و عمومی به علل مختلف، پرسودتر است؛ اما خاصیت هنر و قلم این است که به عاشقان و مریدانش جایزه می‌دهد و آن جایزه، صداقت و تعهد و آزادگی است. کسی که روح هنر را دیده، دیگر حاضر نیست از اخلاق و حقایق، چشم‌پوشی کند و با تمام مصائبش در حواریون مسیح می‌مانَد! «هنرمندان اگر قرار است جانب کسی را بگیرند فقط جانب جامعه‌ای را می‌گیرند که به گفتهٔ نیچه در آن قاضی فرمان نراند بلکه فرمان از آنِ خلق‌کننده و آفریننده باشد. نویسنده نمی‌تواند در خدمت کسانی باشد که امروزه تاریخ‌سازند! [به معنای منفی آن] بلکه در خدمت کسانی است که این ساختن به آنان تحمیل می‌شود. وگرنه تنها می‌ماند و از هنر محروم!» (کامو، ۱۳۸۵: ۱۰۵) بی‌اعتنایی به اصول و اخلاق فرهنگی و آنچه از گروه مریدان انتظار است از طرفِ گروهِ دیگر نباید اتفاقی غیرمنتظره و موجب تعجب، خشم و یأس اهل فرهنگ و تخطی آنان از اصول خویش باشد که «عرصهٔ سیاست در همهٔ این تاریخ، بی کم و کاست، عرصهٔ داد و ستد بوده است و در این تاریخ ملون، برکشیدن مرتبطین با سیاست، همواره سنتی بیشتر سیاسی بوده است تا فرهنگی!» (تقی‌دخت، ۱۳۹۵: ۳۶۰) به قول صائب «ز نامردان علاج درد خود جستن، بدان ماند که خار از پا برون آرد کسی با نیش عقرب‌ها!» در قرآن مجید آمده: «لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ...»[۱۷] و البته که شاهنامه آخرش خوش است! «اگر آزادی در طول تاریخ جز حکومت کسی را برای مراقبت از نمو و گسترش خود نداشته است عجب نیست که در مراحل کودکی باشد یا در زیر لوح فرشتهٔ آسمانی به خاک سپرده شده باشد. جامعه‌ای که بر اساس طلا و استثمار بنا شده هیچ‌گاه دربند آن نبوده که آزادی و عدالت را بر کرسی بنشاند. دولت‌های پلیسی هرگز در بند آن نبوده‌اند که در سردابه‌های استنطاق، دانشکدهٔ حقوق باز کنند. بدین‌گونه هنگامی که این دولت‌ها زور می‌گویند و استثمار می‌کنند کار خود را انجام می‌دهند. پس چنانچه کسی آزادی را بی‌حساب در اختیار آنان بگذارد اگر بی‌درنگ شرافتش سلب شود نباید تعجب کند. اگر امروزه از آزادی، هتک حیثیت شده یا آزادی به بند کشیده شده بدان سبب نیست که دشمنان آزادی خیانت ورزیده‌اند؛ سبب آن است که آزادی در واقع نگهبانان طبیعی خود را از دست داده است. ما همه آزادی را بی‌سرپرست رها کرده‌ایم!» (کامو، ۱۳۸۵: ۱۷۹) که محوریت آزادی و عدالت در مطلب فوق را می‌توان به کل فرهنگ در نوشتار حاضر تعمیم داد! اصل این است که فرهنگ، تاریخ، دانش، هنر، قلم و... همانند طبیعت که ثروتی ملی است گنجینه‌های امانتی در دست ما بوده و همان‌گونه که غصب و تخریب منابع ملی، خیانت به وطن و خسارت به عموم و نسل آینده است در استفاده از فرهنگ، تاریخ و قلم نیز نباید سوءاستفاده، شخص‌گرایی و منفعت‌طلبی صورت گیرد و

۱۷- «پلید و پاک، یکسان نیستند؛ هرچند کثرت پلید، تو را به شگفتی آورد...» مائده (۵): ۱۰۰

کم‌فروشی، دَورزنی، تحریف، جعل، تمامیت‌خواهی، راوی‌سالاری، مورخ‌مداری، مصادره به مطلوب وقایع، استفادهٔ ابزاری از تاریخ، تبدیل حق‌الناس به حق‌النسخ! و... سوءاستفاده از قلم، بی‌احترامی به مخاطب و مقام خودِ دانش و فرهنگ، همچنین خسارت به تاریخ است و این حکم شامل هر دو گروه می‌شود.

در بحث پژوهش، بد نیست که ابتدا جایگاه تاریخ شفاهی، مقاله و کتاب در پژوهش، تعیین شده و آن‌گاه دو کلمهٔ «نویسنده» و «مؤلف» نیز تعریف شده و تفاوت‌ها و کاربرد آنها مشخص گردد. بسیاری تاریخ شفاهی را یک تاریخ‌نگاری شبهه‌دار و غیراستاندارد پنداشته و تنها تاریخ مکتوب را مرجعی درست برای تحقیقات تاریخی به شمار می‌آورند! اغلب، ذهنیت عام اجتماع در جهت تأکید و جاانداختن باورِ اشتباه و غلطِ اینکه «تاریخ مکتوب، درست و مستند است و تاریخ شفاهی یا تاریخی را که برای نخستین بار ارائه می‌شود جعلی و شبهه‌دار» بوده در صورتی که تاریخ شفاهی، اصل و اساس تاریخ است. همان تاریخ مکتوب نیز در ابتدا تاریخ شفاهی بوده است! بخش عمده‌ای از پژوهش تاریخی به ویژه تاریخ محلی و قومی مربوط به تحقیقات میدانی و تاریخ شفاهی است. در اینجا مهم این است که مخاطب به این ارزیابی برسد که در تاریخ شفاهی، چه محتوایی مورد استناد قرار گرفته و آیا در آن تحریف و جعل یا تاریخ‌سازی انجام گرفته یا اصلیات مستند، بسط و شرح داده شده است و نقض آن تا چه میزان در اصل تاریخ مورد پژوهش، خلل ایجاد خواهد کرد! این نکته‌ای بسیار مهم در نقد و نقض تاریخ شفاهی است. اصل مطلب اینکه تاریخ مکتوب و تاریخ شفاهی، دو گونهٔ جدا و موثر در تاریخند که هیچ‌یک در ترازوی نقد، اضافه‌وزن مصونیت ندارند! و برای سنجش صحت آن، هر کدام را باید راستی‌آزمایی کرد. در تاریخ‌نگاری، تاریخ شفاهی، موازی (نه پایین‌تر!) و مکمل و ویرایشگر تاریخ مکتوب است و نکتهٔ بسیار مهم این است که حرمت امامزاده را متولی آن نگاه می‌دارد و این مورخ است که با قلم درست خویش به نگارش خود اعتبار و اعتماد می‌بخشد.

٦-١- جایگاه علمی مقاله و کتاب

یکی از شروط مهم در فهم و درک تاریخ، چه برای پژوهشگر، چه مردم، شناخت جایگاه مقاله و کتاب در پژوهش است. باز هم به اشتباه، بسیاری از مؤلفان و مخاطبان، کتاب را در جایگاه بالاتری از مقاله دانسته و آن را مرجعی بهتر می‌دانند! در صورتی که با سازوکار فعلی هر نویسنده یا حتی شخصی که کمی سواد نوشتن دارد، می‌تواند نظرات، خاطرات یا حتی برداشت‌های اشتباه و غرض‌های خود را جمع‌آوری کرده و در قالب یک کتاب به انتشار برساند؛ اما در مقاله چنین نیست! تمامی مقالات علمی به ویژه مقالاتی که در مجلات پژوهشی یا همایش‌های رسمی منتشر می‌شوند باوجود نقدهایی که در ابتدای همین مقالهٔ حاضر به آنها اشاره شده، چندین بار در معرض داوری استادان فن قرار گرفته و ازنظر محتوا و نگارش، صحت‌سنجی و ویرایش شده‌اند. هرچند هر

نوشته‌ای را می‌توان در ترازوی نقد، وزن کرد و هیچ اثری مصون از ذره‌بین نقد نیست. مقاله به این دلیل که دست‌کم یک مرحلهٔ بازبینی را گذرانده در ارجاعات، جایگاهی برتر از کتاب در یک پژوهش تاریخی دارد. در اینجا نیز باید به این نکتهٔ مهم توجه کرد که نگاشته‌ها هر چقدر هم مستند باشند اولاً قابل نقد هستند؛ ثانیاً نمی‌توانند پوشش‌دهنده و تأییدکنندهٔ نانوشته‌های جانبی خود باشند و در نقد، تنها مدافع خویش‌اند که ساعت خراب هم روزی دو بار زمان را درست نشان می‌دهد!

٦-٢- شباهت و تفاوت نویسنده و مؤلف

نویسنده به معنی ادیب، مصنف و پدیدآور یک اثر نوشتاری است و به صورت ساده به کسی گفته می‌شود که خالق و تولیدکنندهٔ یک متن یا نوشته است که پیش از آن وجود نداشته است؛ مثل نوشتن یک قطعهٔ شعر یا یک رمان. تألیف در فرهنگ فارسی عمید به این صورت معنا شده: «نوشتن و فراهم آوردن کتابی که مطالب آن را از کتاب‌های دیگر اقتباس کرده باشند.» (عمید، ۱۳۸۹: ۳۲۱) «در حرفهٔ نویسندگی، تألیف به معنای پیوندزدن و ترکیب‌کردن ایده‌ها با یکدیگر است [...] وقتی می‌گویند: فلانی کتابی تألیف کرده است یعنی بر پایهٔ مطالعات و تجربیاتی که داشته و با علم به همه یا بیشینهٔ نوشته‌ها و مطالب آن حوزه و شناسایی خلاها و شکاف‌ها کتاب جدیدی منتشر کرده که با کتاب‌های دیگر تفاوت چشمگیری دارد [...]» (چشمه‌سهرابی، ۱۳۹۳: ۲۸٦) مؤلف نیز در لغت‌نامهٔ دهخدا به معنی جمع‌کننده و ترکیب‌کننده آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۱۸۲٤) در اصطلاح عامیانه، مؤلف در معنای نویسنده، مؤسس، بانی، خالق، گردآورنده و... نیز به کار می‌رود. نتیجه اینکه اصطلاحاً نویسنده و مؤلف، یک مفهوم دارند که در عرف نیز به صورت دو کلمهٔ مترادف به کار می‌روند اما در لغت، مؤلف به معنی خلق‌کنندهٔ یک اثر نیست بلکه به مفهوم گردآورنده، تدوین‌گر و مونتاژکنندهٔ چند اثر و یکی‌کنندهٔ آنها به‌عنوان یک اثر جدید است. «مؤلف کسی است که مطالبی از مآخذ مختلف گرد آورده و به صورت کتاب درآورد؛ ولی مصنف کسی است که مطالب کتاب از خود او باشد [...]» (همان) تألیف، همان کاری است که یک پژوهشگر انجام می‌دهد و مطالبی را از منابع مختلف، جمع کرده و در یک اثر جدید به صورت مقاله و کتاب ارائه می‌کند. اما به این علت که پژوهشگر، بسته به اطلاعات و تحقیق خود، مطالبی را نیز در کنار موارد مستند به صورت تفسیر و حاشیه می‌آورد آثار پژوهشی مثل تاریخ، ادغامی از تألیف و تصنیف به شمار می‌روند و به مسئول اثر، هم مؤلف می‌گویند هم نویسنده! دلیل اینکه این دو کلمه در یک معنا به کار گرفته شده‌اند این است که تحقیق و تألیف، کار آسانی نیست و نمی‌توان بدون طی کردن پیشنیازهای علمی و تجربی به پژوهش و قضاوت پرداخت! و علاوه‌بر سواد و تسلط کافی در موضوع برای تصحیح و تفسیر درست آن، نیاز به تجربه و توانایی نگارشی و نویسندگی به منظور نگارش صحیح و خوانا نیز دارد و در گذشته، تنها افرادی به سراغ امور پژوهشی

(تألیف) می‌رفته‌اند که پیش از آن، سال‌ها در نوشتن (تصنیف) سابقه داشته و به اصطلاح، پیشکسوت عرصهٔ ادب و قلم بوده‌اند. ازاین‌گذشته، نوشتن نیز محصول سال‌ها مطالعه، مرور، آموزش و تمرین است و این‌گونه نیست که یک‌شبه بتوان قلمی به دست گرفت و خود را نویسنده خواند و برای مخاطب و رقبا! خط و نشان کشید! «نویسنده باید بداند که نویسندگی کاری است روزمره و تکراری؛ نه حاصل الهامات گاه‌به‌گاه. و نوشتن، در حقیقت، بازنوشتن است و باید بتواند از نوشته‌های خود بپُرد بدون آنکه بلرزد!» (زیگلر، ۱۳٦۸: ۱۳) «ننوشتن به اندازهٔ نوشتن، هنر است؛ با این تفاوت که دومی، هنر آشکار است و اولی، هنر پنهان. آن که می‌داند چه ننویسد و چرا ننویسد به اندازهٔ آن که می‌داند چه بنویسد و چرا بنویسد هنرمند است.» (اسفندیاری، ۱۳۸٤: ۳۵۳) «عالی‌ترین درجهٔ نویسندگی، ننویسندگی است! یعنی ننویسیم آنچه را که دیگران نوشته‌اند. نگوییم آنچه را دیگران گفته‌اند. درایت کنیم نه روایت. انشا بنویسیم نه دیکته. اندیشه بپردازیم نه اینکه قلم بچرخانیم. سخنی به دیگران اضافه کنیم نه اینکه سخن دیگران را گرد هم کنیم.» (همان، ۲٦۰) این نکته دربارهٔ تفاوت مؤلف و نویسنده، صرفاً به منظور آموزش گفته شده و در اینجا قصد مته به خشخاش گذاشتن نیست! بنابراین در این نوشته نیز محقق و مؤلف (گردآورنده) و نویسنده (خالق) با همان جایگاه عرفی خود و به صورت مترادف به کار رفته‌اند. دربارهٔ تحقیق و تصحیح نیز نیاز به دانش و تجربه‌ای چندوجهی و ترکیبی است و به قول بهاءالدین خرمشاهی به نقل از احمد سمیعی، «تصحیح متون نیاز به پایه و مایه دارد!» (خرمشاهی، ۱۳۸٦: ۳۳)

«محقق باید چند ویژگی داشته باشد:

الف: بهره‌مندی عمومی از علوم مرتبط به متن به ویژه: ادبیات، تاریخ، قرآن، حدیث، رجال و تراجم.

ب: آگاهی و بهره‌مندی از مآخذ و کتب مرجع هر علم.

ج: روحیهٔ مشورت خواستن از بزرگان و پرسش از آگاهان و عرضه‌کردن فهم خود بر استادان.

بدون داشتن چنین برجستگی‌هایی، فرآیند تصحیح و تحقیق متون، فرجامی خوش نخواهد داشت؛ و این نیست مگر به دلیل سنگینی فوق‌العادهٔ کار تصحیح و تحقیق! چندان که پای برخی دانایان و صاحبان فضل و فضیلت هم لغزیده است.» (اصغری هاشمی، ۱۳۸۸: ۵۰) «تتبع کافی در اسناد، پاسداشت حق پژوهشگران پیشین، شجاعت در گزارش و بیان نتایج، پیراستگی زبان و... مهم‌ترین ضوابط پژوهش و گزارش تاریخ هستند.» (اسلامی، ۱۳۹۱: ۱۷) «به قول ویلسن (F.P.Wilson) [...] مصحح شایسته و مطلوب کسی است که در آنِ واحد، کتاب‌شناس و منتقد، مورخ و نسخه‌شناس، خط‌شناس، لغوی و فلسفه‌دان باشد.» (مایل هروی، ۱۳۷۹: ٤۱۳)

٦-٣- بایسته‌های فرهنگی و اخلاقی پژوهش

مسئلهٔ دیگر، مرز تکمیل یک اثر و راستی‌آزمایی محتوای آن است. اثر نیمه‌تمام به چه اثری گفته می‌شود؟ نیمه‌تمامی و نقص، یک قرارداد نسبی است و بستگی به سطح سواد و توقع هر اندیشه‌ای از اثر مورد نظر دارد و از دید یک نفر می‌تواند یک اثر، کامل باشد و از دید فردی دیگر، ناقص! علاوه‌براین، دانش و پژوهش، پیوسته در جریان است و هیچ اثری را نمی‌توان کامل دانست و در هر زمان می‌توان چیزی بر آن افزود! پس نهایت کار کجاست تا نشر تأیید شود و ناقص نباشد؟! مرز تکمیل یک اثر پژوهشی، بسته به موضوع و فرضیه‌های ابتدایی و محتوای آن متفاوت و متغیر است. یعنی نمی‌توان برای تمام آثار، یک مرز مشخص و ثابت به‌عنوان نقطهٔ قبولی یا کمال تعیین کرد. اثر فرهنگی مثل یک غذاست! خودش، معرف خودش است. وقتی شور است دیگر نمی‌شود گفت که آشپز زحمت کشیده و تشخیص می‌دهد که شور نیست! یا وقتی غذایی سوخته، دچار نقص فنی است. وجود یک امر نامتعارف در یک اثر، یک نقص است و نمی‌توان آن را انکار کرد یا نادیده گرفت. همچنین محتوای اثر نیز باید با سواد، تخصص و تجربهٔ مؤلف، تناسب و همبستگی داشته باشد تا شبههٔ استخدام سایه‌نویس و... ایجاد نکند.

از بُعد قانونی، تحقیق و نشر، آزاد است و شرایطی مثل الزام به تجربهٔ کاری و داشتنِ سطحی از سابقهٔ قلمی یا بومی بودن محقق برای آن تعیین نشده و اتفاقاً نگارنده برعکس بسیاری از همکاران خویش، موافق سرسخت ورود آزاد و نبود انحصار در صنف قلم و هنرم! و موجی را که با مقایسهٔ نادرست و نابجای تاریخ با تاریخ (به جای قیاس تاریخ با زمان خود) با جملهٔ عامیانهٔ «هر کسی از خانه‌اش قهر کرده، خواننده یا شاعر شده!» به استقبال استعدادهای غریب معاصر رفته‌اند، به سنگِ سرزنش کوبیده‌ام! اما لازم است (باتوجه‌به تأکید نوشتهٔ حاضر بر رعایت اخلاق و اصول فرهنگی) یادآوری شود که از وجه اخلاقی و فرهنگی، بهره‌برداری از گنجینه‌های تاریخی و ادبی یک جغرافیا متعلق به اهل تاریخ آن سرزمین با اولویت و تقدم فرهیختگان همان منطقه است. به این معنی که اگر اسناد یا نسخه‌های خطیِ ادبی و تاریخی مربوط به یک آبادی موجود است اولویتِ حقِ تصحیحِ آن با در نظر گرفتن اخلاق فرهنگی به اهل قلم همان منطقه اختصاص دارد و اگر شخصی تصمیم به تصحیح و انتشار آنها به صورت مقاله یا کتاب را دارد در ابتدا بهتر است به اصول فرهنگی و حقوق اهل قلم پایبند باشد و مطمئن باشد که کارش خسارتی به هم‌صنف او نخواهد زد. به این شکل که ابتدا شایسته است تحقیق کند که آیا فرد دیگری (در آن محدودهٔ جغرافیایی) مشغول کار بر روی آنها هست یا خیر! چه‌بسا وقتی در یک موضوع خاص، مقاله‌ای به سرعت و با حداقل‌های محتوایی نشر می‌یابد یا اسنادی در اماکن عمومی مثل موزه و کتابخانه در معرض دید عموم قرار می‌گیرد فرد دیگری سال‌ها بر روی همان موضوع و اسناد، کار کرده باشد و

هنوز آن را به علت نقص‌های نگارشی یا محتوایی منتشر نکرده باشد!

توصیهٔ بزرگان فرهنگ و ادب، همان‌گونه که پیش از این هم گفته شد همواره شکیبایی و نقد و تصحیح چندبارهٔ اثر خویش بوده و اگر حمل بر خودستایی نباشد بندهٔ شاگرد نیز با بیش از دو دهه فعالیت مستمر فرهنگی، به این اصل رسیده که کار پژوهش و نگارش، نیازمند بازنویسی پیوسته و مکرر است و انتشار سرسری و شتاب‌زدهٔ آنها جز پشیمانی دست‌اندرکاران و خسران علمی مخاطب و تاریخ، محصولی نخواهد داشت که در اقیانوس خوانش و دانش، تنها صدف‌های صبور در اعماق خاموشی و تفکر به مرواریدهای درخشان دست می‌یابند. دوم اینکه وقتی یقین حاصل شد که هم‌زمان، این اسناد یا نسخه‌ها (منظور نسخ خطی تصحیح‌نشده و دست اول است) مورد استناد دو یا چند نفر نیست (که در آن صورت و با احتمال یکی‌شدن ایده، موضوع و زمینهٔ پژوهش شایسته است توافق‌ها و هماهنگی‌های لازم میان طرفین به منظور پیشگیری از تداخل کاری یا تناقض محتوایی انجام بگیرد) اگر فرد، خود به تنهایی دارای سطح علمی و قلمی نگارش و انتشار مقاله یا کتاب است (که لازمه‌اش آموزش و مطالعات پیوسته، تمرین مستمر و داشتن سابقهٔ نویسندگی در آثار شخصی، مطبوعات و رسانه‌هاست!) آن را با رعایت تمام اصول اخلاقی و فرهنگی به سرانجام برساند و اگر این شرایط را ندارد:

اولاً، تا زمان اثبات نگارش تمام و کمال اثر توسط او نمی‌توان نام مؤلف را بر وی گذاشت (که البته پیشنهاد بنده به فعالان فرهنگی این است که کوشش کنند با آموزش و تمرین پیوسته به نقطه‌ای برسند که صفر تا صد یک اثر را که شامل پژوهش، نوشتن، بازنویسی، حروف‌چینی و ویرایش نهایی است خودشان انجام دهند تا ضمن تسلط فکری بر محتوا در طی هر مرحله، یک بازنویسی نیز بر روی اثر خویش انجام داده باشند و این‌گونه نباشد که برای هر کدام از مراحل گفته‌شده، به بسازبفروش‌های فرهنگی و مؤسسه‌های قارچی رجوع کنند که آن‌گاه در بهترین حالتش، محصول، یک مونتاژ ناهمگون و سردرگم و مطالعهٔ آن کلافه‌کننده خواهد بود.) همچنین اگرچه کار مشکل و طاقت‌فرسایی است لازم است که با مطالعه و تمرین فراوان و بدون وقفه، صاحب سبک نگارشی بشوند و از کپی‌برداری و تقلیدنویسی بپرهیزند زیرا در این صورت، نوشته‌ها وصله‌دار شده و از یکدستی خارج و دارای نمودار کیفی ناموزونی می‌شوند. (که البته شاید مردم عام متوجه سکته‌های نگارشی و شلختگی سبکی نشوند اما این، کارِ مشکلی برای اهل فن نیست و باتوجه‌به مؤلفه‌های کلامی، همچنین ترازبندی و یکدستی نوشته‌های مختلف از یک فرد، ناسره‌بودن متن به سادگی قابل تشخیص است!)[۱۸]

۱۸- در این سال‌ها جامعهٔ فرهنگی از یک طرف با ورود نوکیسگان جویای نام! به نجیب‌سرای قلم و از طرف دیگر با حضور کاسبان جویای نان در خرابات نشر! در کنار انواع سرقت‌های ادبی و هنری، شاهد آگهی‌های رنگارنگ (و البته دردآور!) نگارش

ثانیاً، ضرورت اخلاقی است که یک فرد به‌عنوان محقق با تعهد به اصول فرهنگی و علمی در وقت نیاز به جای دوستان و نزدیکان به فرهیختگان و اهل قلم در منطقهٔ خویش رجوع کند و از آنان کمک بگیرد که آنان مقدم و در اولویت هستند. و درنهایت بهتر (و درست!) آن است که هر فردی با آموزش و تمرین و به اصطلاح، «خاک‌صحنه‌خوردن» به عرضهٔ یک کار مستقل برسد و از مسیر حقیقی (نه میانبر) به ترقی بیندیشد![۱۹] و سزاوار نیست که (جز در مواردی استثنایی و با دلیل موجه) از فرهنگیان خارج از منطقهٔ جغرافیایی خود در جهت تصحیح اسناد یا نسخ خطی محلی بهره گیرد؛ زیرا این کار، از یک طرف دهن‌کجی (اگر نگوییم اهانت) به تمام اهل فرهنگ و قلم منطقه (و در مبحث تاریخ خانوادگی و قومی به نوادگان) است که باعث می‌شود این پرسش تاریخی برجسته شود که مگر در این منطقه، صاحب‌قلمی نیست که برای احیای تاریخ و فرهنگِ خود، دست به دامن دیگرانند؟![۲۰] و از طرف دیگر، این کار، تضییع حقوق دانش‌پژوهان حقیقی منطقه است! زیرا این

مقاله از صفر تا صد، چاپ مقاله در نشریات معتبر، درج نام بر روی کتاب! و... است که ضمن وسواس و حساسیت، تعهد و تأمل را در این موضوع و مطابقت محتوای آثار فرهنگی را با کارنامه و سابقهٔ اسامی موجود در مقالات و روی جلدهای کتاب‌ها (به ویژه کتاب‌هایی که بر روی جلدشان نام دو یا چند مؤلف وجود دارد) در جهت راستی‌آزمایی تألیف، بیش از پیش ضرورت می‌بخشد. «کم نیستند متونی در تاریخ که در صحت انتسابشان به مؤلفی که اثر به نام او نامبردار گشته تردید جدی است.» (دهقانی، ۱۳۹۰: ۱۵۲) و البته در این میان، بی‌تفاوتی و انفعال مسئولان و فعالان فرهنگی نسبت به قطب منفی و خالی، مدارای نابجای آنان با بداخلاقی‌ها و خوشبینی از سر ساده‌اندیشی به نیمهٔ تاریک ماه؛ همچنین موضع‌گیری اغلب جامعه در برابر روشنگری و ذهنیت منفی نسبت به نقد علمی (آن هم نقد بدون مجازات متقلب و تنها بسنده‌کردن به تصحیح خطاها بر روی کاغذ!) و انتساب صفات در شأن طرف مقابل از سوی افراد عام به نیمهٔ متعهد و مسئول، موجب تعجب و تأسف است!

۱۹- یکی از حقایق تلخ جامعهٔ امروز میانبرزنی فراگیر است! نسل امروز می‌خواهد یک‌شبه ره صدساله برود و اگرچه ممکن است در کوتاه‌مدت و در برخی موارد قرعه به نامی بخورد، در بلندمدت و اصل ماجرا تغییری ایجاد نمی‌شود و عاقبت خشت کج اول، آوار است! میانبرزنی در اقتصاد (قاچاق و دلالی)، در سیاست (تظاهر و تزویر) و... از دیرباز مرسوم بوده اما در ورزش و فرهنگ که حریم‌های مقدس و جلوه‌گاه رفتار جوانمردانه به شمار می‌رفته‌اند موجب تعجب است! ورزشکاران تمایل به شرکت و گرفتن مدال در رشته‌هایی دارند که کمتر مورد استقبال جامعهٔ جهانی است (مثل ورزش‌های رزمی) و قهرمانی در آن به نسبت ورزش‌های مادر (مثل دو و میدانی یا شنا) دارای مسیر آسان‌تری است! در فوتبال تأکید بر استفاده از ضربات ایستگاهی یا گرفتن پنالتی از حریف در اولویت و گاهی تنها روش برای بردن است! و... در فرهنگ و ادب نیز این میانبرزنی وجود دارد. با رشد تکنولوژی و وجود نرم‌افزارهای ترجمه، علاقه‌مندی جوانان به ترجمهٔ متون (بدون آشنایی با زبان مادر) فراگیر شده است. همچنین در بخش نشر که رویکرد تألیف به جای تمرین مستمر و آموختن اصول نویسندگی و ورود تدریجی به نوشتن شعر، داستان و... به لقمهٔ حاضر و آماده‌ای به نام تاریخ‌نگاری است! و البته که تمام این موارد، نقدی است بر میانبرزنی و ورود به یک حوزه از طریق نادرست که استفاده از فرصت‌های برابر و نقد و پژوهش در دانش از مسیر درست و اصولی قابل ستایش و احترام است.

۲۰- البته این مسئله، تأکید بر اولویت‌سنجی دارد و در راستای احقاق حق اهل کتاب در جغرافیای محلی است و ناقض استفاده از تمام ظرفیت‌های فرهنگی نیست که برای تکمیل اثر و ارتقای کیفیت کار می‌توان از مشاوره و بازنویسی اهل فن در هر

دست‌نوشته‌ها، یک میراث عمومی تاریخی است که حق بهره‌برداری از آن و کسب امتیازهای لازم فرهنگی و علمی با اولویت جوانان دانش‌پژوه حال و آیندهٔ همان منطقه است! وگرنه که با این معیار نامیزان، ضمن احترام و تعظیم در محضر تمام نویسندگان و صاحبان علم در این سرزمین (که در اینجا بحث حقوق فرهنگی و حق‌الناس است) هر فردی، آن هم در دورهٔ پول‌محوری امروزه! می‌تواند در حالت خوبش به‌عنوان پیمانکار فرهنگی با استخدام سایه‌نویس‌ها یا حتی صاحبان علم و قلم و در حالت بدش در قالب یک بسازبفروش! با سرقت ادبی و مونتاژ یا ترکیب و تدوین‌کردن آثار قلمی این و آن که اصطلاحاً کتاب‌سازی خوانده می‌شود، در مجموع با گروگان‌گیری عنوانِ نویسنده و مؤلف، تمامی پشتوانهٔ تاریخی یک منطقه را به نام خود مصادره کند و دست اهل قلم منطقه را از این حق مسلم، کوتاه و خالی کند که پله‌سازی از تاریخ و حراج زیرخاکی! کرداری پلشت و ناجوانمردانه و خیانتی نابخشودنی به نجیب‌ترین قشر جامعه در این روزگار هوچی‌سالار دشنام‌مدار است!

اصل مطلب این است که در مبحث فعلی یعنی احیا و تصحیح نسخ خطی محلی و چاپ و نشر آن، یک فعال فرهنگی یا خودش توانایی و بضاعت تألیف یعنی پژوهش و نویسندگی را دارد که در آن صورت، اثرش را تکمیل و با نام خود منتشر می‌کند! یا هم یک حامی فرهنگی است که به علت علاقهٔ شخصی یا حتی رزومه‌سازی، ارتقای کاری و کسب شهرت (که این موارد نیز اگر کار به‌شکل صحیح و با رعایت ضوابط فرهنگی و اخلاقی انجام بگیرد اشکالی ندارد و بهره‌وری از فرصت‌هاست!) تمایل دارد به حریم تولید آثار فرهنگی وارد شود که در این حالت هم مطلب و برنامه، روشن است و او به‌عنوان تهیه‌کننده، سرمایه‌گذار، کارفرما یا حامی (نه مؤلف!) می‌تواند علاوه‌بر حمایت‌های فرهنگی گوناگون در دیار خویش، به اهل قلم در جغرافیای خود رجوع کرده و به آنان در جهت به سرانجام رساندن ایده‌های دوطرف کمک کند. همان‌گونه که به نمایش درآمدن آثار باستانی در موزه‌های خارجی و استفاده از امکانات آنها در حفظ و نگهداری میراث فرهنگی و تاریخی، عذری برای خروج آثار ملی و فروش آن به بیگانه نیست در خارج از این دو حالت ذکرشدهٔ فوق نیز هر نوع بهره‌وری از اسناد و نسخ خطی - با عذرخواهی به‌خاطر صراحت کلام - قاچاق فرهنگ و گروگان‌گیری تاریخ است! و ناگفته نماند که این صراحت به دلیل تأکید بر جنبهٔ آموزشی و زمینه‌سازی برای ارتقای سطح آثار تولیدی است و قصد رنجاندن یا فراری دادن دوست‌داران فرهنگ حتی اگر در آنان نیتی خودخواهانه و سودجویانه باشد نیست! که هم‌کلامی با اهل قلم و بودن در دایرهٔ فرهنگ و ادب حتی با کج‌روی و نابلدی، بهتر از همنشینی با اهالی دندان‌طلا! و

سرزمینی بهره برد و این عملی پسندیده و قابل ستایش است.

پالوده‌خوری با بستنی‌بندهاست! و قرار نیست اهل فرهنگ، خود در نقش مبصر! ظاهر شود و همه را بتاراند؛ بلکه هدف، تبیین و ترسیم مسیر برای نشر آثار فاخر فرهنگی است.

صرف‌نظر از کلیات و بررسی کلان فرهنگ در سطح کشور، در جغرافیای مورد نظر نگارنده (یعنی بیرم لارستان) هرچند با موجودیت فعلی، این مسئله، کمرنگ جلوه می‌کند به مصداق آرزو بر جوانان عیب نیست! آنچه در اولویت و ضرورت است ،همانند هر صنفی که اتحادیه و کانونی دارد، تأسیس یک خانهٔ قلم برای سامان‌دهی فعالان حوزهٔ فرهنگ و جذب حامیان فرهنگی در جهت تأکید بر افزایش کیفی آثار فرهنگی و تاریخی و برنامه‌ریزی برای نشر محتوای قابل تکیه و وزین است تا ضمن ضرورت تعهد به حقوق اهل قلم و آموزش و ایجاد هماهنگی در نشر آثار فرهنگی به صورت درست و فاخر، از سوءتفاهمات و مسائل بی‌ارزش جانبی و حاشیه‌ای و مخرب هم پرهیز و کاستی‌ها به تدریج رفع گردد که در آن صورت، محوریت خرد جمعی، جلوی فرافکنی و ضرورت تعهد و پاسخگویی جای انگ‌های پوپولیستی را خواهد گرفت و فرهنگ از جادهٔ انحرافی خود به مسیر اصلی هدایت خواهد شد. و این مسئولیت مسئولان و متولیان فرهنگی منطقه است اگر که دغدغهٔ فرهنگ و آیندهٔ این دیار کهن را دارند.

دیگر اینکه نیک و بسزاست پس از این، شاهد انتشار تصحیح اسناد و نسخ خطی متعلق به جغرافیای محلی خویش به صورت مقاله یا کتاب به نام صاحبان قلم همین دیار باشیم تا علاوه‌بر احیای تاریخ به تاریخ‌سازی و بازتولید فرهنگ نیز بینجامد که ادامهٔ روال موجود، زیبندهٔ نام و نیاکان این دیار که معروف به دارالاولیاست نبوده و منجر به سرخوردگی و ناامیدی جوانان از فضای دانش و فرهنگ به علت حالت کاسب‌مداری و تمامیت‌خواهی موجود و تهی شدن آینده از قلمداران محلی، ترویج فردمحوری و به قهقرا رفتن کار گروهی به دلیل عدم اعتماد و غلبهٔ بدبینی بر همبستگی و در نتیجه بالارفتن احتمال ضعف و خطا در آثار مکتوب، همچنین تکثیر تردید و انزوا در محتوای آثار فرهنگی منتشرشده و فراموشی تدریجی آنها به علت فقدان پشتوانهٔ فرهنگی لازم در پی بی‌تفاوتی اهل قلم و نسل پژوهشگر بومی نسبت به آن آثار خواهد شد.

در پی‌نوشت، این یادآوری لازم است که متن فوق، ضمن تذکری بر رعایت شأن قلم (که سکوت به معنای تأیید ماوقع و ندانستن و ندیدن نیست!) تنها دفاعیه‌ای است از هم‌صنف خویش که بی‌پناه و نجیب، به محض کوچک‌ترین مطالبه و انتقاد به حق از دست‌های در جیب! طلبکاران بدهکار شده‌اند! که تاریخ‌نگاری، بخشی از رسالت یک قلم متعهد است و همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد نگارنده (که بر صفحهٔ کاغذ به وقت نگارش، بی‌پروا و سختگیر ولی بر زمین سخت! به وقت حکم، شهروندی معمولی، طنزمدار و اهل مداراست!) خود را از جمع مشتریان نام و نشان! جدا دانسته و این وسط، در هیاهوی معرکهٔ سایه‌سالاری! انتشار همین

تک‌ستارهٔ سیاه‌مشق‌های خودنگاشته در گوشه‌ای از هفت آسمانِ دفتر تاریخ، این قلم ناچیز و شاگرد را کفایت می‌کند!

گر هنر را در «تملک» گیری از بازوی کار در مسیر رشد، محتاج «تملق» نیستی![۲۱]

٦-٤- رابطهٔ انتقاد با حسادت!

در نخستین قدم، عموم در بیشتر یا حتی تمام انتقادات، آن را به حسادت ربط می‌دهند! حسادت یکی از صفات ناپسند و البته معمول و معمولی بشری است! معمولی از این جهت که تقریباً همهٔ آدم‌ها در برش‌هایی از زندگی به ویژه ایام جوانی با درجات مختلف، حسادت ورزیده‌اند! انتقاد هم به دلیل ممکن‌الخطا بودن آدم‌ها و اختلاف سلایق، یک واکنش طبیعی است. پس این دو می‌توانند در رابطه با هم قرار گیرند. اما این امکان فقط در ظاهر و سطح حسی ماجراست و اگر هر دو را ازنظر علمی بررسی کنیم آن‌گاه متوجه می‌شویم که هیچ ارتباطی بین این دو وجود ندارد! برای سنجش و راستی‌آزماییِ این فرضیه، لازم است مختصات و مشخصات انتقاد و حسادت را بررسی کنیم. حسادت یعنی تنگ‌نظری و کوتاه‌بینی نسبت به موفقیت دیگران و انتقاد به زبان ساده یعنی بیان اشتباهات و گرفتن ایراد از عملکرد یک فرد و انتقاد حسادت‌آمیز یعنی تلاش برای کم‌اثر جلوه دادن یا کوچک‌نمایی موفقیت یک شخص و تخریب و تحقیر جایگاه فعلی او با توسل به بیان غیرواقعی و نادرست و ناحق! با این حساب، مبنای انتقاد، علم و مبنای حسادت، غرایز و احساسات و صفات منفی است و ارتباط این دو یعنی راست و دروغ، یکی باشند که امری محال است! پس اگر در انتقاد، اشتباهاتِ مطرح‌شده و ایرادات گرفته‌شده به حق باشد و درستی آن ثابت شود دیگر هیچ مرز مشترکی با حسادت نخواهد داشت؛ زیرا در دایرهٔ امن دانش و منطق قرار می‌گیرد و تنها با همان علم، قابل نقض است. افزون بر این، حسادت با مشخصات گفته‌شده دارای چند ویژگی است: نخست اینکه معمولاً در اثر یک حس زودگذر آنی شکل می‌گیرد و دیگر شامل گذر زمان نمی‌شود! و واکنشی را که بعد از زمانی طولانی از طرف یک فرد نسبت به یک امر صورت می‌گیرد نمی‌توان به حسادت منتسب دانست! دوم اینکه حتماً باید یک پیشرفت و موفقیتی در میان باشد تا حسادت‌برانگیز باشد و وقتی که موفقیتی حقیقی و علمی در کار نیست حسادت بی‌معناست! سوم اینکه حسادت معمولاً از سمت کمتر و کوچک‌تر نسبت به جایگاه برتر و بزرگ‌تر است نه برعکس! که شاگرد نمی‌تواند به معلم خویش، صفت حسود منتسب کند بلکه باید از او در مقام پیشکسوت و متقدم بیاموزد! چهارم اینکه حسادت از یک رقابت سرچشمه می‌گیرد و لازمهٔ رقابت، هم‌ارز بودن و وجود اشتراک در طرفین است! پس وقتی

۲۱- تک‌بیت از نگارنده است.

که هیچ وجه مشترکی بین دو طرف (چه سِنی، چه صنفی) نیست انتقاد از سر خیراندیشی و آموزش است! و... اگر هم یکی از ویژگی‌های فوق در انتقاد و مطالبات اجتماعی، نقض شود باید به آن انتقاد، جدی‌تر و با دیدی تخصصی‌تر نگریست. وانگهی این گفتار زرد در برابر نقد، نشان‌دهندهٔ سیر قهقرایی یک اجتماع و فقدان منطق، عدالت‌خواهی و علم‌گرایی در آن است که جامعهٔ در حال توسعه و در مسیر آینده، نقد یا شبهه را با منطق و دانش و به زبان عامیانه با حرف حساب، پاسخ می‌دهد. و از همهٔ اینها مهم‌تر اینکه وجود یا عدم حسادت، اهمیتی ندارد! که همان‌گونه که گفته شد وجود حسادت، طبیعی است و ذهنیات افراد اهمیتی ندارند! مهم این است که فرد با خویشتن‌داری، تزکیهٔ نفس و ارتقای معنویات در خویش، همچنین پرورش اصول منطق و دانش در ذهن در کنار دستیابی به جهان‌بینی وسیع و فرازمانی، بر این صفت ناپسند مسلط شده و در عمل به دیگران خسارتی نزند! میزان و ملاک، اعمال و کردار آدم‌هاست و کسی را نمی‌توان به خاطر کارِ نکرده محاکمه کرد! بلکه برعکس، هر کسی باید به خاطر آنچه انجام داده (منتقد برای نقد خود و مؤلف برای تألیف خویش) پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد و این نکتهٔ اصلی و اساس مطالبات اجتماعی و نقد و انتقاد عمومی است.

جهان امروز در یک قهقرای اخلاقی رو به سقوط است که این گرداب گل‌آلود تاریخ‌کش در پی طغیان ارتباطات و تحقق رویای (و شاید کابوس!) دهکدهٔ جهانی، جامعهٔ ما را نیز در خود بلعیده است. فضیلت اجتماع حاضر چیزی جز تجمل و تکبر و شیپور زدن از سر گشاد آن نیست! پس اگر نسل امروز می‌خواهد به پیروی از گذشتگان و فرهیختگان تاریخی‌اش به قله‌های شکوه و شرافت برسد به جای اینکه همانند مترسکی بی‌هویت و بی‌شخصیت به ریزه‌خواری و شهرآشوبی! دل خوش کند باید با آگاهی از اینکه دریای فرهنگ و ادب، همیشه متلاطم و طوفانی است دریانوردی را بیاموزد و از ساحل امن مرده‌خواری رها شده و تن به آبی بیکران بسپارد که مشت صدف‌های ساحلی خالی است و تاریخ گواه است که امپراتور دریا ناخدایی را تن‌مانکن و تردامن نخواسته است!

۷- نتیجه‌گیری

برای انتشار آثار فرهنگی و تاریخی (و به‌طور خاص در پژوهش و تصحیح نسخ خطی و اسناد منتشرنشدهٔ محلی) پیش از هر چیزی، نیاز است که اصول و قواعد کار که ترکیبی از موارد فرهنگی، تاریخی، اسلامی، ادبی، حقوقی، اخلاقی، زبانی، نگارشی، رسم‌الخطی و... است رعایت شود وگرنه هم خود اثر، نیمه‌تمام منتشر می‌شود، هم زحمات صاحب اثر، هدر می‌رود، هم به حقوق اهل فرهنگ، خسارت وارد می‌آید! همچنین ضمن نقد این موضوع، دربارهٔ حقوق صنفی و معنوی اهل قلم، مطالبی اصلی و کلی در فرم و ساخت یک اثر فرهنگی و تاریخی بیان شد. مطلب را می‌توان به این شکل جمع‌بندی کرد که دو شرط اصلی ورود به عرصهٔ تولید آثار

علمی و فرهنگی، داشتن بضاعت علمی و تعهد اخلاقی است. دربارهٔ تصحیح مخطوطات، محقق علاوه‌بر دانشی ترکیبی شامل آشنایی کافی به تاریخ، ادبیات و...؛ همچنین داشتن تجربه و سابقهٔ نگارش در آنها، باید ضمن شناخت حقوق فرهنگی اهل قلم، به آن نیز پایبند باشد. نشر یک اثر فرهنگی فاخر نیازمند مطالعه و پژوهش گسترده، بازنویسی چندبارهٔ متن، صرف وقت و پرهیز از انتشار زودهنگام، دوری از خودنمایی و تمامیت‌خواهی، داشتن ذهنیت علمی و فرهنگی در تمام مراحل تحقیق و نگارش، همسانی و یکی‌بودن گفتار و عمل، پایبندی به تعهدات اخلاقی، احترام به مخاطب و تاریخ، حفظ حقوق پیشکسوتان و پژوهشگران پیشین، جداکردن محتوا از تبلیغات رسانه‌ای جانبی و کاذب، ترجیح محتوا و کیفیت بر مسائل فرعی و... است. ظرفیت نقدپذیری، مهم‌ترین اصل در اصلاح اشتباهات و رفع کاستی‌ها و زمینهٔ ارتقای موقعیت یک اثر و حفظ جایگاه آن در تاریخ است. در انتشار مقالات و کتاب‌هایی که براساس تصحیح نسخه‌های خطی منتشرنشدهٔ محلی و قومی نگارش می‌یابند علاوه‌بر کلیات گفته‌شده، شناخت و رعایت اولویت‌سنجی تصحیح و مرجع‌شناسی نسخ نیز به‌عنوان پیشنیاز ضرورت دارد که آموزش این موارد در کنار آشنایی با ناهنجاری‌ها و آسیب‌شناسی پژوهش، همچنین جمع‌آوری بایسته‌های فرهنگی در قالب یک منشور علمی و اخلاقی، مستلزم تأسیس و راه‌اندازی خانهٔ قلم در مناطق مختلف به‌عنوان نخستین اقدام از طرف متولیان و فعالان فرهنگی است.

منابع

آذرنگ، عبدالحسین، «**دوراندیشی و سماحت نظر لازم است**»، گزارش میراث، دورهٔ دوم، ضمیمهٔ شمارهٔ ۲، ص۶۳-۶۲، تیرماه ۱۳۹۱.

آل‌رضا امیری، کاظم، «**دربارهٔ متن‌پژوهی**»، پیام بهارستان، دورهٔ دوم، سال دهم، شمارهٔ ۳۱، ص۵۱۶-۵۰۹، بهار و تابستان ۱۳۹۷.

اسفندیاری، محمد، «**کتاب استاندارد**»، کتاب نقد و نقد کتاب (مجموعهٔ مقالات)، تهران: مؤسسهٔ خانهٔ کتاب، ص۳۵۰-۳۱۹، ۱۳۸۶.

اسفندیاری، محمد، «**هنر ننوشتن**»، فصلنامهٔ پژوهش و حوزه، شمارهٔ ۲۳ و ۲۴، ص۲۶۱-۲۵۳، ۱۳۸۴.

اسلامی، سید حسن، «**اخلاق پژوهش در تاریخ**»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شمارهٔ ۱۷۷، ص۲۱-۱۵، بهمن ۱۳۹۱.

اسماعیلی، حبیب‌الله، «**چرا نقد؟ چرا فصلنامه؟**»، مجلهٔ نقد کتاب (نقد کتاب تاریخ)، شمارهٔ ۲-۱، ص۳-۲، بهار و تابستان ۱۳۹۳.

اسماعیلی، حبیب‌الله، «**کتاب‌سازی، یکی داستان است پُر آب چشم!**»، مجلهٔ نقد کتاب (نقد کتاب تاریخ)، شمارهٔ ۵، ص۴-۳، بهار ۱۳۹۴.

اسماعیلی، حبیب‌الله، «**نقد تاریخی؛ زبان، زمان، مکان**»، مجلهٔ نقد کتاب (نقد کتاب تاریخ)، سال چهارم، شمارهٔ ۱۵، ص۴-۳، پاییز ۱۳۹۶.

اصغری هاشمی، محمدجواد، **شیوه‌نامهٔ تصحیح متون**، قم: انتشارات دلیل ما.۱۳۸۸.

ترنس استیس، والتر، **فلسفهٔ هگل**، ترجمهٔ: حمید عنایت، جلد اول، چاپ هفتم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.۱۳۸۸.

تقی‌دخت، محمدرضا، «**انسانم آرزوست...**»، بخارا، شمارهٔ ۱۱۲، ص۳۶۵-۳۵۷، خرداد و تیر ۱۳۹۵.

تقی‌دخت، محمدرضا، «**فاجعه‌ای به نام کتاب‌سازی در ایران**»، بخارا، شمارهٔ ۱۳۱، ص۳۳۵-۳۲۷، خرداد و تیر ۱۳۹۸.

جودکی، حبیب‌الله، «**رویکرد قرآن در نقد و انتقاد**»، مجلهٔ نقد کتاب (نقد کتاب تاریخ)، سال اول، شمارهٔ ۱ و ۲، ص۲۷۶-۲۶۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳.

چشمه‌سهرابی، مظفر، «**تألیف بی تألیف، نقدی بر پدیدهٔ کتاب‌نویسی و کتاب‌سازی در ایران**»، نشریهٔ نقد کتاب اطلاع‌رسانی و ارتباطات، شمارهٔ ۳ و ٤، ص۲۹۲-۲۸۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۳.

حسن‌آبادی، ابوالفضل، «**تاریخ محلی در دورهٔ معاصر**»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شمارهٔ ۱٦۸، ص۲۳-۱۸، اردیبهشت ۱۳۹۱.

خرمشاهی، بهاءالدین، «**آیین نقد کتاب**»، کتاب نقد و نقد کتاب (مجموعهٔ مقالات)، تهران: مؤسسهٔ خانهٔ کتاب، ص۳٦-۱۳، ۱۳۸٦.

دهقانی، رضا، «**چیستی نقد تاریخی**»، دوفصلنامهٔ عیار پژوهش در علوم انسانی، سال سوم، شمارهٔ اول، ص۱۷٤-۱٤٥، بهار و تابستان ۱۳۹۰.

رشید یاسمی، غلامرضا،«**آیین نگارش تاریخ**»، تهران: انتشارات مؤسسهٔ وعظ و خطابه.۱۳۱٦.

رضازاده ملک، رحیم، **نقد و تحقیق**، جلد دوم، تهران: انتشارات دنیا.۱۳۵۳.

رضوی، سید ابوالفضل، «**نقد منبع در تاریخ: چیستی و چگونگی**»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شمارهٔ ۱۳۳، ص۱۵-۲، خرداد ۱۳۸۸.

زرین‌کوب، عبدالحسین، «**نقد و ناقد**»، کتاب نقد و نقد کتاب (مجموعهٔ مقالات)، تهران: مؤسسهٔ خانهٔ کتاب، ص۳۰۲-۲٦۱، ۱۳۸٦.

زیگلر، ایزابل، **هنر نویسندگی خلاق**، ترجمهٔ: خداداد موقر، تهران: انتشارات پانوس.۱۳٦۸.

سحاقی، حکیم و محمدی، علی، «**اخلاق و فرهنگ در پژوهش**»، مجلهٔ پیشرفت‌های نوین در علوم رفتاری، دورهٔ اول، شمارهٔ اول، ص۵۹-۵۲، آبان ۱۳۹۵.

سلطانی، محمدعلی، «**ضرورت و شیوهٔ نقد کتاب**»، کتاب نقد و نقد کتاب (مجموعهٔ مقالات)، تهران: مؤسسهٔ خانهٔ کتاب، ص۱۳۰-۱۱٤، ۱۳۸٦.

سمسار، محمدحسن، «**در مقابل کتاب‌سازی‌ها سکوتی دردناک کرده‌ایم**»، ضمیمهٔ گزارش میراث، شمارهٔ ۲، ص۹۱-۹۰، تیر ۱۳۹۱.

شبانه، رحیم، «**سیری بر تاریخ‌نگاری محلی و بررسی یک جنبش محلی**»، گروه معارف دانشگاه آزاد اسلامی واحد بهبهان، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شمارهٔ ۱٦۸، ص۵۹-۵٤ ، اردیبهشت ۱۳۹۱.

عاروان، کامران، «**نقش و جایگاه تاریخ و تاریخ‌نگاری محلی**»، ماهنامهٔ کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شمارهٔ ۱٦۸، ص۲۹-۲٤، اردیبهشت ۱۳۹۱.

قنوات، عبدالرحیم، «**نقش جغرافیا در تولید آثار تاریخی**»، ایام ویژهٔ تاریخ معاصر، شمارهٔ ٥٤، ١٣٨٨.

کامو، آلبر، **تعهد اهل قلم**، ترجمه: مصطفی رحیمی، تهران: انتشارات نیلوفر. ١٣٨٥.

کسروی، احمد، **فرهنگ چیست؟**، چاپ ششم، تهران: انتشارات باهماد آزادگان.١٣٤٤.

گلی زواره، غلامرضا، «**غش در پژوهش**»، کتاب نقد و نقد کتاب (مجموعهٔ مقالات)، تهران: مؤسسهٔ خانهٔ کتاب، ص ٤٧٨-٤٤١، ١٣٨٦.

مایل هروی، نجیب، **تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی**، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. ١٣٧٩.

مهارتی، یعقوب و برومند، الهام و لقمانی، هدیه، «**اخلاق در فرایند پژوهش علمی**»، فصلنامهٔ اخلاق در علوم و فناوری، سال نهم، شمارهٔ ١، ص١٠-١، ١٣٩٣.

نورایی، مرتضی و شعربافچی‌زاده، مهناز، **درآمدی بر تاریخ‌نگاری محلی و خط‌نویسی در مصر دورهٔ اسلامی**، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ١٣٩٠.

هدایت، مهدیقلی‌خان، **خاطرات و خطرات**، چاپ دوم، تهران: انتشارات زوار.١٣٤٤.

معرفی بیاض نویافته از میرزاحسین موسوی؛ شاعر گمنام افغانستانی

سید عوض‌علی کاظمی[۱]

چکیده

با آنکه از نسخه‌های خطی و میراث مکتوب در افغانستان هنوز هیچ آماری دقیق وجود ندارد، ولی در جریان جستجوهای فردی با نسخه های ارزشمند و کمیابی برمی‌خوریم که نام و نشان آنها در فهرست‌های شخصی و دولتی نیامده، نیازمند است تا مورد مطالعه و معرفی قرار گیرد. یکی از آن نسخه‌ها بیاض نویافته از یک شاعر گمنام و آیینی به‌نام سید میرزاحسین موسوی است که در جغرافیای دایکندی در نیمهٔ نخست سدهٔ چهاردهٔ هجری کتابت شده است.

این نسخه سرنوشت پرماجرا داشته، سال‌ها قبل از افغانستان به ایران منتقل شده بود، در میان چندین فرد دست به دست گردیده تا اینکه سرنخی بدست آمد و اینک برای هم‌زبانان ایرانی به معرفی گرفته می‌شود. نسخه، دارای یکصد و سه قطعه شعر می‌باشد که دربرگیرنده مفاهیم تعلیمی و آیینی‌عاشورایی است؛ تاکنون جز روایت‌های شفاهی کسی در مورد آن معلومات نداشت، به همین سبب هیچ‌کاری روی آن صورت نگرفته است. تصحیح و معرفی آن می‌تواند به گنجینهٔ بزرگ نسخ خطی در ادبیات فارسی کمک کند، در این نوشتار با استفاده از روش تحلیلی توصیفی، نخست نسخه را به معرفی گرفته سپس ارزش‌های موجود در آن شناسایی و نشان داده خواهد شد، یافته‌ها نشان می‌دهد که این نسخه هم از لحاظ تاریخی که مؤید جریان شعرسرایی در جغرافیای خاص می‌باشد، اهمیت دارد و هم از لحاظ ارزش‌های ادبی و زبانی که شاعر تحت تأثیر لهجه محلی بوده و گویش‌واژه و اصطلاحات جدیدی را حفظ کرده است.

کلیدواژه:

میرزاحسین موسوی، نسخهٔ خطی، بیاض، شعر سدهٔ چهارده افغانستان

مقدمه

آنچه تاکنون تاریخ مکتوب و شفاهی سرزمین ما از گذشته‌های دور با خود انتقال داده، نشان می‌دهد که حکومت‌گران افغانستان همواره با کتاب و میراث مکتوب تمدن پارسی رویهٔ خوب نداشته‌اند، این نوع سیاست

(۱) . کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه بلخ.. بلخ. جمهوری اسلامی افغانستان.

فرهنگی سبب شده که در کنار آثار چاپی، مهم‌ترین میراث تمدنی این ملت؛ یعنی نسخه‌های خطی؛ حداقل در صد سال اخیر بالاترین صدمه را ببیند؛ به قول مایل هروی هیچگاهی سرنوشت و پروندۀ «زندانیان فرهنگ» (یعنی نسخه‌های خطی) به‌طور دقیق برای علاقه‌مندان زبان پارسی و جهانیان در جستجوی ارزش‌های شرقی به معرفی گرفته نشده است.

اینگونه سخنان دردمندانه سال‌ها پیش از سوی محققان مطرح شد؛ ولی هنوز که هنوز است، ما آماری دقیق دراختیار نداریم، بیست سال تحول جدید که همۀ امکانات در اختیار حکومتداران بود، هیچگاهی تصمیم برای احیای میراث مکتوب گرفته نشد و تغییر چشم‌گیری در وضعیت کتابداری به‌وجود نیامد؛ هنوز معلوم نیست که در کتابخانه‌های دولتی و شخصی کشور چه تعداد از نسخه‌های خطی وجود دارد، در تحولات نیم سدۀ اخیر چه عنوان‌هایی به بیرون از کشور قاچاق شده ویا در اثر جنگ‌های خانمان‌سوز مجاهدانمان، خونخوار حریق شده و از بین رفته است، اما هراز گاهی رسانه‌ها و نهادهای بین‌المللی از قاچاق نسخه‌های خطی و میراث مکتوب افغانستان در بیرون از کشور خبر می‌دهد.

در صدسال اخیر هیچ طرحی برای نسخ خطی و کتاب، بویژه فهرست و آماربرداری صورت نگرفته است، تنها در دوران حکومت های خلق و پرچم بود که تصمیم برای فهرست‌نگاری نسخه‌های خطی در کشور آغاز گردید، در طی چند سال دو جلد فهرست از نسخه‌های خطی آرشیو ملی منتشر گردید؛ درحالی‌که کشورهای آسیایی از جمله جمهوری اسلامی ایران، ترکیه و سازمان‌های تحقیقی و پژوهشی غرب سال‌هاست که نسخه‌های خطی را یک به یک شناسایی و فهرست‌نگاری می‌کنند، صدها هزار نسخه تا کنون به روش‌های مختلف فهرست گردیده که با کوتاه‌ترین زمان یک محقق می‌تواند به آن دسترسی داشته باشد و از قدمت، تعداد و کیفیت آن باخبر گردد. اما در افغانستان هنوز سردمدارانش آمار ابتدایی از عنصر مهم تمدنی؛ یعنی کتاب و نسخه‌های‌خطی ندارد، و یا شاید هم نمی‌خواهند که باخبر گردند؛ چون خود را در لابلای آن آثار نمی یابند؛ دلیلش این است که این کشور از بیماری به‌نام تعصب، جهل و روابط همواره رنج می‌برند، براساس این چنین عنعنۀ ناپسند کسانی به عنوان مسؤلان فرهنگی در مهم‌ترین نهادهای چون آرشیو ملی و کتابخانه‌های عامه در بیست سال گذشته گماشته شدند که اکثرا به دلیل نداشتن تخصص کافی رابطۀ خوب با کتاب و بویژه نسخ خطی نداشته‌اند، حتی بسیاری از ایشان سواد کافی هم نداشتند، چه رسد به شناسایی نسخۀ خطی؛ به همین سبب هیچ کاری تازه‌ای در بیست سال گذشته، در زمینۀ فهرست و آمار نسخ‌های خطی شاهد نیستیم؛ این مسوولان به‌جای کار عملی

همواره به حرف‌های پوچ و آمارهای من‌درآوردی در رسانه‌ها اکتفا کرده‌اند، به طور نمونه در آغاز دهۀ نود خورشیدی رییس آرشیو ملی افغانستان در مصاحبه‌ای با یک رسانۀ بین‌المللی (BBC.PERSIAN، ۱۳ سرطان۱۳۹۴)آمار نسخه‌های خطی را ۷۵۰۰ عنوان نسخه گفته است؛ از عدم فهرست‌نگاری نسخه‌ها در این مرکز سخن به میان آورده، ولی مشکل را به گردن کسانی دیگر و نبود متخصص نسخه‌شناسی انداخته است.

این آمار با گفته‌های شخصیت‌های فرهنگی در افغانستان مطابقت ندارد که هیچ بلکه از زمین تا آسمان فاصله دارد، طوری‌که عبدالاحمد جاید در یکی مقاله‌ای که در سال ۱۹۹۲ در لندن به زبان انگلیسی منتشرکرده؛ بعداً توسط عبدالستار الحلوجی به زبان عربی تحت عنوان« المخطوطات الاسلامیه فی الافغانستان» ترجمه شده است، ازاین مقاله در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی استفاده شده، آمار نسخه‌های خطی در کتابخانه های افغانستان را بیست هزار(۲۰۰۰۰) نسخه گفته و بیشتر از ۱۲۰۰۰ آن متعلق به آرشیو ملی است؛ اگر به اینها دقیق شویم یک تفاوت فاحشی را میان این دو آمار می-بینیم درحالی‌که آمار اولی بعداً تهیه شده، با آمار جاوید بیست سال فاصله دارد باید نسخه‌های بیشتری توسط دولت خریداری و جمع می‌گردید ولی این کار نشده که هیچ، ٤٥٠٠ نسخه کمبود دیده می‌شود.؛ از طرف دیگر منابعی که در این زمینه وجود دارد همه ناقص است؛ مثلاً سرژ دولوژیه بورکوی فراسوی، در سال ١٩٦٤ فهرستی از نسخه‌های خطی افغانستان به شمول کتابخانۀ محمدظاهرشاه، منتشر کرد که در آن ۱۵۹۰ نسخه فهرست شده است، ولی در داخل کشور تا آن زمانی کاری چشم‌گیری صورت نگرفته بود، بعدها در دوران حکومت دموکراتیک خلق، کار فهرست‌نگاری نسخه‌های در آرشیو ملی آغاز گردید، دوجلد آن توسط محمد اعظم افضلی و محمد انور نیر، بین سال‌های ١٣٦٣ تا ١٣٦٧ تهیه شده، منتشر شد، در این دو جلد که شامل سه بخش می‌شود، ۱۰۱۲ نسخه از میان هزاران عنوان براساس الفبا فهرست و نشر گردید ولی ازآن زمان به بعد کار دراین نهاد کاملاً متوقف شده است؛ اما بیرون از وزارت فرهنگ و آرشیو ملی، اشخاصی همانند گویا اعتمادی، نجیب مایل هروی، آصف فکرت، سید محمد عارف موسوی نژاد، عبدالحی حبیبی، زلمی هیوادمل، وکیلی پوپلزایی، صالح پرونتا، محمدتقی دانش پژوه، فهرست هایی از نسخه‌های افغانستان بیرون داده که تعداد اندکی را شامل می‌شود.

این آمارها دقیقاً تأییدکننده گزارش رسانه‌های ملی و بین‌المللی است که از سرنوشت نامعلوم و قاچاق و فروش اسناد خطی در افغانستان حکایت دارد، هر از هرگاهی تیترهای تکان دهنده رسانه‌ها چشم و گوش

افغانستانی‌های در غفلت و فرهنگیان دردمند را به خود معطوف می‌سازد؛ اما در برابر آن هیچ اقدامی صورت نمی‌گیرد.

ممکن در میان این نسخه‌های خطی صدها بیاض نفیس و قدیمی بوده که از بین رفته است ویا هم هنوز در خانه های مردم خاک می‌خورد، در حالیکه بیاض‌نویسی از پیشینهٔ بسیار دور در میان پارسی زبانان برخوردار است و بخصوص در افغانستان اهل منبر و مداحان اهل بیت؛ بیشتر از بیاض استفاده می‌کردند، هنوز در اکثر خانه‌ها یک نسخه بیاض خطی وجود دارد که حاوی معلومات مفید اعم از تاریخ‌های تولد فرزندان، اشعار ناب و گلچین شدهٔ تعلیمی و عاشورایی و خاطرات و یادگارنویسی در آن ثبت شده است.

این ضرورت مرا واداشته است که از چندسال به این طرف به گوشه گوشه ولایت دایکندی و برخی نقاط افغانستان را به دنبال نسخه‌های راه بروم تا شاید یک تعداد میراث ماندگار مکتوب احیا شود و از دستبرد حوادث در امان بماند؛ به همین در ادامه جستجوها قبلی در تازه ترین مورد یک بیاض خطی به‌دست که توسط یکی از مهاجرین از ولایت/ استادان دایکندی افغانستان چند سال پیش به ایران آورده شده و در گردش تحولات و عدم توجه دقیق نسخهٔ خطی کمی آسیب دیده است، با اینکه این نسخه از قدامت زیاد برخوردار نیست؛ اما به حیث یک منبع در مطالعهٔ جریان ادبی در مناطق مرکزی افغانستان بویژه دایکندی قابل اهمیت است؛ نیازمند آن است تا ویژگی‌های ساختاری و محتوای آن مورد بررسی قرار گیرد؛ چون اهمیت این نوع نسخه بر اصحاب فن پوشیده نیست؛ طبق نظر نسخه شناسان، اهمیت بیاض ها در این است که این نوشته‌ها معمولا حاوی مطالب کوتاهی است که به شکل یادگارگونه برای صاحب بیاض نوشته می‌شد، حتی گاهی بیاض‌هایی را می‌بینم که در یک خانواده چندین نسل دست به دست گشته و هرکدام از افراد خانواده از معاصران خود خواسته‌اند تا چیزی در آن بنویسند، به همین دلیل بیاض‌ها را باید از کمیاب‌ترین و گاهی ارزشمندترین نسخه‌های خطی به شمار آورد. (آق قلعه، ۱۳۹۰: ۱۱) ازاین حیث بیاض موجود هم در جای خود ارزش دارد اما ارزشمندی آن زمانی بدست می آید که برجستگی و ضعف‌های آن نشان داده شود؛ چون هم یک اثر مکتوب احیا می‌گردد و هم بیرون دادنش تداوم یک جریان فرهنگی را در جغرافیای بستهٔ به نام دایکندی در دوصد سال اخیر به اثبات می‌رساند. اما قبل ازینکه به ویژگی محتوایی و بررسی نسخه پرداخته شودلازم است تا پیرامون زندگی و زمانه شاعر نکاتی که از لابلای این نسخه و سایر آثار مرتبط بدست می آید بیرون داده شود.

زندگی و احوال سیدمیرزاحسین موسوی در لابلای اشعارش

آنچه که تاکنون جستجوهای میدانی و کتابخانه‌ای نشان می‌دهد در مورد مناطق مرکزی افغانستان بویژه ولایت دایکندی آثار مکتوب که معلوماتی در مورد شخصیت‌های فرهنگی و ادبی؛ از جمله میرزاحسین موسوی داشته باشد در آن جغرافیا وجود ندارد، تعداد اندک آثاری خطی هم که بوده متأسفانه در اثر حوادث روزگار برخی آنها از بین رفته است؛ تعدادی هم که بدست آمده ناقص هست؛ از آن میان دو نسخهٔ خطی از سید رضابخش موسوی مشهور به ناطق نیلی به‌دست آمده و تصحیح و نشر شده است. (ناطق نیلی، ۱۳۹۷: مقدمه) در تمام تاریخ سه قرن اخیر تنها این دو اثر سرنخ‌هایی از زندگی و تحولات بخشی از جغرافیای مرکزی می‌دهد و بس.

با آنکه میرزاحسین موسوی در مورد مشخصات پدر و پدرکلان‌هایش در این بیاض چیزی نگفته است؛ اما روایت های شفاهی و وجود آرامگاهش تأیید می‌کند که او فرزند سید نجیب نوادهٔ ناطق نیلی است که در شهرستان کیتی دایکندی که روزگاری جزء ولایت هلمند/ هیرمند بوده، زندگی می کرده است.

شاعر در نسخه فقط نامش را به عنوان تخلص ادبی در تمام اشعار و منظومه‌ها ذکر کرده است. ازاین نگاه صورت درست نام او میرزاحسین است. مثلاً در یک مسمطی که در مورد داغ فرزندش سروده نامش را چنین آورده است و چند نمونه دیگر به دامه خواهد آمد.

بیا میرزاحسین کم شکوه کن از مرتضای خود

ببینی مرگ خود را نیز این‌دم از قفای خود

بشو نادم به نزد حیّ بیچون از گنای خود

مکن افغان و ناله باش راضی با خدای خود

جوان[و] نوجوان رفته به مثل گل‌عذار من

*

توانی گریه کن میرزاحسین از بهر آن مولا

بریز اشک مصیبت را که اشک تو ثمر دارد

*

بس کن ای میرزاحسین زین داستان

آتش افکنـــدی بـه قـلب دوستان

*

کند میرزا حسین نوحه‌سرایی

به این عاصی نماییم رهنمایی

فراتر از این در مورد مشخصات، در نسخه چیزی نیامده است؛ ممکن این شاعر دیوان و یا مجموعه‌های شعری دیگر هم داشته که متأسفانه فعلاً جز این نسخه اثر دیگر وجود ندارد. یک نکتهٔ دیگری که ازاین نسخه بدست می‌آید شاعر در مورد اجداد خود متذکر شده که موسوی نسب هست.

یـا تـقـی و یا نقی هریک امام با تعب

کلب درگاه شمایم موسوی دارم نسب

عـمـرم آخـر در فغـانم روز و شب

یـاربـا زخـم دلـم مرهـم نما

مـدفـن [و] خـاکـم نما در کربلا

زادگاه شاعر را هم روایت‌های شفاهی و هم خودش در لابلای یکی از منظوم‌ها دهکدهٔ بنام سنگینک متعلق به شهرستان کیتی ولایت/ استان دایکندی گفته که روزگاری پدرش در آنجا زندگی می‌کرده؛ ولی براثر کشاکش-های اجتماعی و اختلافات ذات‌البینی از زادگاهش کوچ کرده و به گوشهٔ دیگر این جغرافیا به نام تمران (تیموران) سکونت اختیار کرده است، کوچ و آوارگی از زادگاه بر شاعر سخت تمام شده در یکی از قطعات از کسانی‌که زمین و جایگاهش را غصب کرده و آنان را آواره نموده؛ در حرم حضرت عبّاس در کربلا شکایت نموده

و آنان را جاهل خوانده است.

مـخـور غـــم یـاور و یار غریبان گر خدا باشد

مـقـرّر کـرده رزّاق ازل رزق، اَرکـجـــا بـاشد

زمـیـن «سـنگینک» نه مشهد و نه کربلا باشد

[به آن] زین زمان خواهی زمان را کی وفا باشد

چه نالم من ز دست جاهلان یا حضرت عبّاس!

اما در مورد تاریخ دقیق زادروز شاعر در این نسخه به طور صریح کدام نشانی را نمی‌بینیم، منبع جنبی هم وجود ندارد؛ فقط در ضمن حوادثی که در زمان او رخ داده، شاعر ابراز احساسات کرده است سرنخی به دست می‌آید که بیانگر تاریخ تقریبی تولد شاعر می‌باشد، در یکی از مرثیه‌هایی از وفات پسر عمویش سخن زده، مادۀ تاریخی هم برای آن ذکر کرده است:

قـد زیـبـاش بـگـردیـد نـهان زیر تراب

سر شصت سال سفر کرد ازاین دیر خراب

ســنــه چـون غ ش ن هـ آمد به حساب

نـخــل اعلا ز گلستان شده پایان افسوس

ازاین ماده تاریخ براساس ابجد سال ۱۳۵۵ قمری به‌دست می‌آید، طبق اشاره ابیات دیگر در آن زمان میرزاحسین که این شعر را گفته در کهن سالی قرار داشته، در جاهایی از پیری شکایت کرده است. مثلاً در این نسخه یک مناجات منظوم دارد که اگر تاریخ آن با تاریخ شعر فوق نزدیک باشد در این سال، شاعر شصت سالگی را تجربه می‌کرده است.

به درگاه لطف تو ای کردگار

به‌دست تهی آمدم شرمسار

خمید است پشتم ز بار گناه

ازآن آمدم بر درت عذرخواه

در ادامه این مناجات به دنبال جوانی حسرت می‌خورد و از رنج‌های پیری شکایت دارد که همهٔ عزت و شأن از پیشش رفته نیازمند عصای اعتقادی است که به آن تکیه کند، در این زمان در شصت سالگی بسر می‌برد.

که شصت سال بگذاشت عمرم ز سر

چـو تـاریـک گـردیده نور بصر

عـصـای جـوانی بیرون شد ز کف

بـرفـتـه ز من عزّ و شان [و] شرف

عـصـا ده مـرا ز عتقاد ای کریم

ز رحـم تـو نبود مرا خوف [و] بیم

با این وصف اگر شصت سالگی شاعر را در ۱۳۵۵ درنظر بگیریم، تاریخ تولدش ۱۲۹۵ قمری بدست می‌آید، به طور تقریبی می‌شود گفت که در اواخر سدهٔ سیزده هجری بین سال‌های ۱۲۹۰- ۱۳۰۰ قمری پا به عرصهٔ هستی گذاشته است. این نکته را سلسلهٔ خانوادگی وی هم تأیید می‌کند؛ چون او نواسهٔ ناطق نیلی است، ناطق نیلی دارای دوازده فرزند بوده که شش فرزند از خانم اولش بنام بی‌بی گل و شش تای دیگر از خانم دومی بنام نساگل داشته است؛ چون ناطق در سال ١٢٦٤ قمری زمانی‌که مثنوی شکرباغ را می‌سروده سی و شش ساله بوده و در آنجا یک فرزندش را نام برده است.(ناطق نیلی، ۱۳۹۷: ۲۹۵) آن هم علی‌رضا نام داشته ولی از فرزندان دیگرش چیزی نگفته، معلوم می‌شود که بین دوران جوانی پدر بزرگ و تولد نواده، ۳۱ سال فاصله وجود دارد که از نظر عنعنهٔ ازدواج‌های زودهنگام در افغانستان نیز قابل پذیرش است.

از حوادث مهم دیگر زندگی شاعر که در ابیات او بازتاب یافته از دست فرزند جوانش بوده که در بیست و چهار

سالگی ناگهانی درگذشته است، این حادثه در زندگی شاعر سخت تأثیر منفی گذاشته و قطعاتی پر از داغ دل در این زمان‌ها از فکرش تراوش کرده است، سه تا از قطعات خوب این بیاض را مرثیهٔ فرزند شاعر تشکیل می‌دهد که اوج احساسات او را نشان میتوانیم لمس کنیم، در آغاز یکی از آنها از فلک کجرفتار چنین شکایت کرده است.

فلک دل‌خون نمودی از ستم پیر و جوان افسوس

بسی در خاک کردی [تو] قد زیبا نهان افسوس

نیامد حیف تو پشمرده کردی گل‌رخان افسوس

خزان غم نمودی بس غریب [و] ناتوان افسوس

به دل ارمان برفته هریکی از این جهان افسوس

نهال تازه‌بارم را ببردی از اجل ناکام

به سن بیست و چار عمرش گذشت از وصال ایام

نمودم از محبّت اسم پاکش مرتضا جان نام

تماشای جمالش داشتی بابش به صبح [و] شام

عجب ویران نمودی از غمت جاه و مکان افسوس

در ادامه، شاعر در مورد این واقعه یادآورد شده که فرزندش بر اثر جبر روزگار و زندگی، به مسافرتی رفته و دوباره بر نمی‌گردد، اما این معلوم نیست که این سفر به خارج از کشور بوده، برای کار بوده همانند جمهوری اسلامی ایران و پاکستان و یا هم در داخل کشور که از خانواده‌اش فاصله زیاد داشته است و راه های مواصلاتی هم آن زمان از وضعیت خوبی برخوردار نبوده، باید با اسپ و الاغ سفر می‌کرده است.

بـه اذن رخصت بابا عجب عزم سفر کردی

مـــرا ای جـانِ بـــابا زین سفر خون جگر کردی

تـــمـــامـــی زندگانی را به کامم تلخ زهر کردی

ز غـم ایـــن مجلس[و] اوقات بابا بی‌ثمر کردی

چه آمد برسرت آن شب پدر زان بی‌گمان افسوس

پـسـنـدیدی اجـل داغ الـــم بـر جان بابایش

نـدیـدم وقـت مردن قامت[و] قد سمن‌سایش

نـبـوسـیـدم دو چشمانش، دگر رخسار زیبایش

ببود ای کاش آن شـب باب او یکجا به همرایش

پـدر را تـا بـوَد ایـنجا حیات اندر فغان افسوس

و یا در قطعهٔ دیگر چنین اشک جدایی می ریزد که دل هرکسی را با شنیدن آن متأثر می‌سازد:

وقت مردن به سرت تا نرسیدم افسوس

حـرف شیرین ز زبانت نشنیدم افسوس

چشم[و] رخسار ترا سیر ندیدم افسوس

درد تـو هـیـچ نـدارد چو درمان بابا

چون سفر کردی ز پیشم دو سفر شد یکجا

از غـم ثـــانـــی سفـر کرد همه ناله و آه

گـریـه و نـالــه نـمـائیم همهٔ صبح و مسا

کـــار، خـــلاّق کـــنـــد بندهٔ بیچاره رضا

آه از مـــرگ جـــوانـــی بـه زمـان بابا

اما در مورد تعداد فرزندان دختر و پسرش کدام نکتهٔ مشخصی را ذکر نکرده؛ اما در ضمن یکی از مرثیه‌هایی که در رثای همین فرزندش سروده از واژه برادران و «خواهران» او استفاده کرده که بیانگر زیاد بودن اولاد اوست.

بـرادرهـا ز درد فرقتش دایم در افغان است

بـوَد سرها به زیر بال دل‌هایش به ارمان است

ز یادش کی رود مرگ برادر نه که آسان است

ز داغ نـوجـوانیش همیشه زار و گریان است

ز غم چون شمع سوزد خواهرانش در کنار من

نکتهٔ بعدی در احوال زندگی این شاعر، علاقه شدید او به زیارت عتبات عالیات اعم از کربلا، نجف اشرف و مشهد مقدس بوده است. آنچه که از لابلای ابیات به‌دست می‌آید، یک بار به کربلا رفته و آرزوی بار دوم هم کرده و از خداوند بزرگ خواسته که وفات او را در نجف نصیب کند تا در وادی السلام در کنار آرامگاه حضرت علی به خاک سپرده شود.

کاشکی ثانی رسیدی بر در آن بارگاه

دم به‌دم کردی طواف مرقد عرش[آشنا]

چشم خود مالیدی بر درگاه آن نیکو لقا

مدفن میرزاحسین سازد قبول آن بارگاه

ویا زمانیکه به حرم حضرت علی رفته آنجا چنین درد دل و آرزو کرده است:

آمدم میرزاحسین اندر فقیری بر درت

کاشکی ثانی رسیدی در طواف مرقدت

مطالعهٔ احوال زندگی این شاعر از لابلای نسخهٔ موجود بیانگر دردهایی اجتماعی و شخصی است که به لحاظ روانشناسی فردی قابل اهمیت است، چون وی از اثر ناملایمات زمان به تنگ آمده بوده و این مسائل را انکار نکرده، بلکه به صراحت به آن اذعان کرده است. ازاین حیث، مثل سایر شاعران تحقیرشده از عقدهٔ حقارت رنج می‌برده و براساس نظریه آلفرد آدلر عقده‌های او کاملاً قابل بررسی است؛ بخاطریکه بسیاز از شاعران و نویسندگان و شخصیت‌های تاریخی از عقدهٔ حقارت رنج می‌برده ولی به طور صریح به این عوامل در زندگی شان اشاره نکرده‌اند همانند خاقانی شروانی از میان شاعران(محمدحسن حسن زاده نیری و دیگران، ۱۳۹۵: ۹۹) کریم خان و بوسهل زوزنی زند از شخصیت‌های سیاسی و تاریخی ایران که براساس این نظریه مورد بررسی قرار، نتایج قناعت‌بخش هم بدست داده که آنان از عقدهٔ حقارت رنج می‌برده‌اند،(قوام و قبول، ۱۳۸۵: ٦٤) برعکس بسیاری‌ها در اعترافات این شاعر شکایت از تحقیر کردن‌ها بوضوح دیده می‌شود، آزارهایی که از سوی اطرافیان در حق او اعمال شده، فریادش را به آسمان بلند کرده و شکایت خویش را در کربلا نزد حضرت عباس مطرح کرده است؛ از گفته‌هایش پیداست که خویش و بیگانه با او سر تضاد داشته و از هیچ نوع ظلمی در حقش دریغ نمی‌کرده اند، به همین سبب شاعر جز با سرودن ابیاتی دردمندانه و بدگویی کردن دیگر چاره و توانی برای مقابله نداشته است.

بـرای زحـمـت [و] آزار مـن این جمله شادان است

هـمـه خورد و بزرگ از بهر این مطلب به ارمان است

یـقـین ایـن جـمـلگی از پیروان نسل شیطان است

چه سادات[و] چه عام هریک عدوی من به یکسان است

امـان از فـتـنـهٔ آخـر زمـان یا حضرت عبّاس !

بند دیگر این شعر نشان می‌دهد که او از اثر همین آزار و اذیت، جلای وطن کرده و به عراق رفته است، اما اینکه چندسال در عراق بوده معلوم نیست چون سندی وجود ندارد.

نیم واقف ز خیر خود اگرچه من جلا گردم

شود یاور بــه من خالق جلای کربلا گردم

خــوشــا حال فقیری در زمین نینوا گردم

به دور مرقد شاهان همی صبح و مسا گردم

ببوسم مرقدت روز و شبان یا حضرت عبّاس

ویا در شعر دیگر می گوید هرچه تلاش کردم که مضمون نیک و اوصاف خوب در شعر بیاورم پیدا نشد؛ مجبور شدم که از واژه جاهل در حق این قوم استفاده نمایم.

زحمت کشیده‌ام من بر خویش[و] قوم جاهل

هـرچـنـد سـعـی کردم نیکی نگشت مضمون

در مورد تعلیم و تحصیلش هم از لابلای ابیات کدام مطلب صریح بدست نمی‌آید، اما همین قدر پیداست که او از جملهٔ مداحان و واعظان منبری بوده که خود به نوحه‌خوانی و مدح اهل بیت اذعان کرده است. ممکن در سطح یک عالم محلی از نزد اساتید آنجا کسب دانش کرده باشد، اما اصطلاحات نوحه‌خوان، نوحه، نوحه-سرایی، دعاییه‌ها و مناجات‌های منظوم و چند سطرح شرح وقایع در مقدمهٔ برخی از اشعار نشانگر آن‌ست که شاعر هم خود به منبر می‌رفته و روضه‌خوانی می کرده و هم برای دیگران نوحه می‌نوشته تا در تکایا بخوانند، یک دعاییه شانزده بیتی این نسخه حکایت از سنت واعظان منبری دارد.

بــزرگــوار خـدایا به عزّ و وقار تو سوگند

کــه پــادشــاه به ارضی و سما چرخ بلند

به عرش و کرسی[و] لوح و قلم به کروبیان

بحـــق چـهـــار ملک هریکی بود دربان

*

ز جمع مجلس این بزم از صغیر و کبیر

چه از زنان چه مرد چه از جوان چه پیر

قـبـــول جـملهٔ خیرات کن تو ای غفّار

کـه نـاامـیـد نـگـردد کسی ازاین دربار

مسأله نامشخص دیگر آثار شاعر است که در این نسخه چیزی از تعداد و مشخصات آن چیزی را نمی‌یابیم تنها در جایی نگرانی شاعر از عدم رواج شعرش دیده می شود؛ در ضمن اینکه خود را به دلیل وابسته بودن به اهل بیت تسلّا داده که هرچند شعرش مورد پذیرش قرار نگیرد کدام غمی نیست.

سخن‌های من هرچه پوچ است [و] پاچ

چـو کـلـب حـسـیـنم چه غم از رواج

از سال‌های آخر عمر شاعر هم کدام سندی فعلاً در دست نیست، اگر لوح سنگی بر مزارش وجود داشته ندیده‌ام، آنچه که قابل تأیید هست آرامگاه او در دهکدهٔ دور افتاده بنام «سنگینک» از توابع شهرستان کیتی، دایکندی قرار دارد.

بررسی ساختار نسخه

نسخهٔ به‌دست آمده یک بیاض است، شامل ۸۰ برگ که در مجموع ۱۶۰ روی را دربر می‌گیرد و هردو طرفش از لحاظ نوشتاری کاملاً پر هست و در برخی برگ ها برای اینکه سفیدی کاغذ کم بوده و مصراع ها طویل به صورت مایل نوشته شده تا در فضای کم اشعار زیاد نگارش یابد و در اکثر صفحات برعلاهٔ دو ستون اصلی در خالیگاه‌ها نیز ابیات نوشته شده است.

از میان این هشتاد برگ، سه برگ نظم و نثر وجود دارد که متعلق به شاعر نیست، بخاطر نه تخلص شعری آن مشخص هست و نه کدام قرینهٔ از صاحبش نشان می‌دهد، احتمالاً از گویندگان بی نام و نشانی بوده که مداحی می‌کرده‌اند، در مجموع این متن به سبک میرزاحسین موسوی نمی‌خورد، اما در صفحات دیگر ۱۰۲ قطعه شعر و نظم در این نسخه وجود دارد که سه تای آن تخلص «ناطق» دارد بقیه تماماً با تخلص میرزاحسین مزین شده و هیچ‌گونه شک و تردید در نسبت آن به شاعر مورد نظر وجود ندارد.

این نسخه که قدمت صدساله دارد، در اثر تحولات و گردش نسخه از مکانی به مکانی و حتی از کشوری به کشور دیگر سفر کرده و سبب شده که برگ‌های آغاز و انجام آن صدمه ببیند، تعداد برگ‌های دقیق آن مشخص نباشد، سه طرف برگ‌های پایانی نسخه هم پارگی‌های زیاد دارد، در مواردی از ابیات و مصراع ها فقط یکی دو واژه باقی مانده که دقیق خوانده نمی‌شود، پاره کاغذها هم در بین نسخه موجود نیست تا به هم پیوند زده شود به همین علت تعدادی از ابیات خوب شاعر ناقص شده، از طریق تصحیح قیاسی به زیبایی تکمیل نمی‌گردد.

این نسخه برگه شمار ندارد تا معلوم گردد که کدام صفحات از بین رفته و یا در ارتباط با هم قرار داشته، تنها قرینهٔ عطف نسخه نشان می‌دهد که برگ‌های اولیه آن خیلی بیشتر ازین بوده اما پاره شده است؛ چون از نوع نگاه شاعر پیداست که او تصمیم بر سرودن شعر در مورد همهٔ معصومین و بزرگان دین داشته که تعدادی ازآنها موجود است؛ اما از ویژگی‌های خوب نسخه این است که از آغاز تا برگ‌های موجود دارای رکابه هست، این گزینه در ترتیب و خوانش متن خیلی کمک کرد به‌خاطر اینکه شیرازه نسخه کاملاً از هم پاشیده و برگ‌های آن جابجا گردیده، تنها از روی رکابه توانستم که برگ‌ها را ترتیب و حروف‌نگاری نمایم.

آنچه که متن نشان می‌دهد بیشتر قسمت اخیر نسخه از بین رفته بنابراین اگر ترقیمه هم داشته، متأسفانه پاره شده، ولی آن بیتی که شاعر در رثای پسر عموی خود در سال ۱۳۵۵ سروده نشان می‌دهد که این اشعار در همان سالها سروده و ترتیب شده است؛ اما اینکه این واقعاً این نسخه دست‌نوشت شاعر هست یا کسی دیگر ترتیب داده معلوم نیست، اگر از خود شاعر باشد می‌شود گفت بعد از ۱۳۵۵ قمری تنظیم شده ولی اگر کس دیگری تهیه کرده باشد تاریخش معلوم نیست؛ چون کدام قرینه‌ای نه در اول و نه در آخر نسخه از وجود کاتب حکایت نمی کند، کاتب این نسخه هم معلوم نیست که چه کسی بوده است.

ساختار و محتوای نسخه

از نظر محتوایی این نسخه به‌طور عموم شامل دو بخش ادبیات تعلیمی و آیینی- عاشورایی می‌باشد؛ اما اگر به طور جزئی بخواهیم اشاره نمایم؛ موضوعات گوناگونی چون حمد الهی و مناجات، نعت پیامبر(ص)، وصف حضرت علی(ع)، توصیف امام حسن(ع)، امام حسین(ع)، حضرت عباس(ع)، حضرت زینب و کلثوم(س)، اسیران کربلا، امام رضا(ع)، امام مهدی(عج) و در مجموع چهارده معصوم، شکایت از فلک و روزگار، بدگویی از مخالفان، فقر و تنگ دستی، سفرهای کربلا و مشهد، از دست دادن فرزند و مرگ عزیزان، مرگ اندیشی و قیامت باوری، اعتقادات دینی و اخلاقی ... تشکیل می‌دهد. بررسی همه این موضوعات در ساختار نوشتهٔ فعلی امکان پذیر نیست؛ از تک تک آنان نمونه آورده نمی شود و بقیه را به تصحیح نهایی موکول خواهد شد.

این نسخه با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می‌گردد و بعد از ذکر این جملهٔ مقدس یک مقدمهٔ پنج سطری به نثر دارد که کارش را بعد از حمد الهی با نام شهید کربلا تبرک می‌کند و از مخاطبان و خوانندگان اثرش را از ناپایداری دنیا و مرگ هشدار می‌دهد، به غینمت شمردن فرصت‌ها توصیه می‌نماید، چند بیتی هم به ادامه آن داشته که متأسفانه فقط یکیش خوانده می‌شود:

[۲]....و[یا] رحمن و یا رحیم ویا مظلوم و مقتول به دشت گرم کربلا، لک روحی و جسمی فدا یا مولا یا اباعبدالله الحسین.

ای عزیزان بسیار پادشان هریک با افسر، وزیران هریک با هزار کمال و هنر و نوجوانان هریک با زور و قوت و نوعروسان هریک با زیور و زینت که همگی در زمان خویش خود را بی‌مثل و نظیر می‌دانستند، رفتند همگی سر در زیر تراب لحد کشیدند عنقریب و نزدیک است که مایان هم برویم مثل ایشان خاک شویم، عجب فرصت است فرصت را غنیمت دانید به حال خود گریه نمایید. نظم

ای دل غـافـل به حال خویشتن گریه نما

دست خالی می‌روی جز یک کفن، گریه نما

*

جمع کردی جـیـفهٔ دنیا حلال و از حرام

[۲] نسخه پارگی دارد.

در حسابش لال گردی از سخن، گریه نما

با اینکه بخش ابیات تعلیمی در این نسخه از حیث کثرت به پیمانه اشعار عاشورایی و آیینی نیست ولی از حیث ارزش ادبی اگر برتر از منظومه‌های آیینی نباشد کم نیست، مثلاً یکی ازآن منظومه‌های ۲۶ بیتی که تحت عنوان مناجات در نسخه آمده یک دوره آموزشی مراحل زندگی آدم‌ها بعد از رسیدن به بلوغ و تا مرگ، عریان کردن بدن میت، غسل دادن به روی سنگ توسط سه نفر، کفن کردن، از زیر قرآن گذشتاندن جنازه، با عجله بردن به سوی قبرستان، در لحد گذاشتن و با گل و لای محکم کردن قبر، آمدن ملائک نکیر و منکر، عالم برزخ، قیامت و حساب و کتاب به جزئیات بیان شده است، که هم بیانگر آگاهی شاعر از متون دینی است و هم برخی رسم و رواج‌های محلی را در مراسم درگذشتگان به ثبت رسانده است. مراسم‌هایی که در فرهنگ مردم هنوز برخی از آنها مروج هست و از یک شهر تا شهر دیگر نوعیتش فرق دارد.

خداوندا به بنده مهربانی تو حیٍّ قادر روزی رسانی
خداوندا تو آگاهی ز حالم گذشت در معصیت این ماه و سالم
الهی لطف خود را شاملم کن هراسانم ز مردن ایمینم کن
شفیع المذنبین یاری نمایی کلمه بر زبان جاری نمایی
علی حلّال هر مشکل گشایی به جان‌کندن به بالینم بیایی
گلوی خشک چشمانم به حسرت چه کار آید در آن حالت ندامت
در آن حالت ندارم یار و یاور به فریادم برس زهرای اطهر
شه زهر جفا بر من مدد کن شه گلگون قبا بر من مدد کن
به غسلم جمع گردد یار و اغیار تولایم بود سجّاد بیمار
پناهم باشد عبّاس علمدار چه کار آید دگر از یار و اغیار
تن عریان به‌روی تختهٔ سنگ به غسلم سه نفر سازند آهنگ
بکن رحمی به آن جسم حزینم امام پنجمین و ششمینم
کفن پیچند دربر زار [و] نالان به منزگاه برد با صد شتابان
مدد سازد کلام اللّه ناطق به کیش [و] مذهب جعفر چو صادق

لحد سازد بهر مدفن من — به زیر خاک سازد مسکن من
غلام درگه موسی بن جعفر — در آن منزل نداریم یار و یاور
در آن تنگی درآن تاریک منزل — کند مسدود زیر سنگ از گِل
کمینه کلب درگاه رضایم — که باشد در لحد او رهنمایم
نکیر و منکر از بهر سؤالات — بیاید برسرم در آن مقامات
شود حاضر در آن‌دم شاه مردان — بود بی‌شک ملک‌ها زیر فرمان
تقی خوانم نقی دانم درآنجا — زبانم در جوابش ساز گویا
ازآن پس عالم برزخ مهیاست — ندانم حال خود تا کی درآنجاست
غلام عسکریم از دل [و] جان — ندارم بعد ازآن باکی نه چندان
که یا صاحب مرا مگذر به ارمان — مدامم انتظارم از دل [و] جان
اگر دورم ز کویت ساز معذور — مرا اندر رکابت ساز محشور
مکن میرزا حسین خوفی ز مردن — مددگار است علی با جمع فرزند

مناجات‌های دیگر هم دارد به علت طولانی شدن مطلب از ذکر همهٔ آن خود داری می‌شود، فقط چند بیتی از شکواییه‌های شاعر آورده خواهد شد که دیده شود از دست اطرافیان در عذاب و اذیت را تحمل می کرده است:

منم بی‌یار [و] بی‌یاور به داد من برس مولا

غریب[و] بی‌کس مضطر به داد من برس مولا

ندارم چارهٔ دگر به داد من برس مولا

میان جاهل و ابتر به داد من برس مولا

ز هرسو شورشی برسر به داد من برس مولا

ویا این بیت تحت عنوان مناجات دیگر چنین آمده است:

به درگاه لطف تو ای کردگار

بـه‌دست تهی آمدم شرمسار

خمید است پشتم ز بار گناه

ازآن آمـدم بر درت عذرخواه

همچنین در این بیت که انسان‌ها را مهمان این جهان ناپایدار می‌داند که چند روزی بیشتر فرصت ماندن ندارد، با آن هم چنان تلاش و کوشش دارد که انگار تا ابد جاودانه خواهد ماند، اما نمی‌داند که خداوند رزق و روزی می‌رساند و تلاش بیهوده فایده ندارد.

بنی آدم همه در دیر فنا مهمانی

هرچه مانی به جهان عاقبت ما فانی

همه کس باخبرند عاقبت ما مرگ است

ذرّه‌ای خوف نداریم چه عجب نادانی

همه دانند که خلّاق رساند رزقم

شب[و] روز در طلب زرق عجب سرگردانی

هرچه خلّاق دهد مال و عیال و زر و سیم

بندهٔ جاهل نادان همه از خود دانی

این ابیات بیانگر نوع زهد خشکی است که توسط واعظان منبری سال‌هاست در خورد مردم داده می‌شود درحالی‌که بزرگان دین و متن صریح قرآن کریم به تلاش و کوشش توصیه می‌کند نه کناره‌گیری از دنیا و تنبلی تا منتظر هرچه آمد.

همین قسم در جای دیگر به خودش خطاب می‌کند که تعلقات قومی و دوستی که باعث فراموشی یاد آخرت می شود باید از دل بیرون کشید و کمی تفکر کرد که پیشینیان کجا رفتند.

ای دل غافل تمنّای جهان داری هنوز

فکر اقوام و عیال[و] خانمان داری هنوز

ساعتی بنما تفکر رفتگان را یاد آر

مجلسی با جملهٔ پس‌ماندگان داری هنوز

ویا در شعری تأکیدش بر این است؛ هر آدمی که خوف محشر و قیامت داشته باشد قطعاً خواب راحت و بستر نرم را اختیار نمی‌کند، همواره در طاعت و بندگی می‌کوشد چون نالهٔ شب‌ها و توبهٔ جوانی ارزشی دارد که در پیری امکانش نیست، وقتی آدمی پیر شد حرص دنیایش بیشتر می‌شود کاری از دستش ساخته نیست.

هرآنکس خوف فردا روز محشر را خبر دارد

نسازد راحتی بستر دل [و] جانش شرر دارد

نسازد تا سحر خوابی به نصف شب چو برخیزد

به نزد حیّ بیچون نالهٔ شب‌ها اثر دارد

به هنگام جوانی توبه و نادم ز فعل خود

که پیران حرص دنیا از جوانان بیشتر دارد

دلا گر عاقلی در این سفر رحمی به‌حال خویش

تو فکر توشه‌ای بنما که این راه صد خطر دارد

بخش آیینی و عاشورایی:

از حیث کثرت از میان مجموعه نود و نه قطعه شعر این نسخه، بیشترین بخش آن را مفاهیم آیینی و عاشورایی تشکیل می‌دهد، نکاتی که از لحاظ تاریخی، فرهنگی و ادبی قابل اهمیت است، می‌شود روی تک‌تک آن اشعار

و مفاهیم دقت و تأمّل کرد و با توجه به محیط و منابع فرهنگی و پشتوانهٔ فکری شاعر آنها را ارزشیابی نمود، آنچه که دراین مجموعه نشان می‌دهد، شاعر در قالب‌های مختلف سروده اما سخت شیفتهٔ مسمطسرایی و گاهاً مستزاد بوده، اکثر منظومه‌های آیین را در همین قالب سروده است، از حیث تعداد مصراع معمولاً مخمس است، طبق پیکره نوشتار به نمونه‌های برجسته از آن منظومه‌ها می‌پردازیم تا نگاه شاعر را نسبت به بزرگان دین و مکتب عاشورا تبیین کرده باشیم

از میان اشعاری که پیرامون مسایل آیینی و مذهبی سروده شاعر در وصف حضرت علی(ع) بالاترین اوج را داشته است؛ یعنی اگر سیر شعر سرایی این شاعر را روی یک خط افقی در نظر بگیریم، وقتی به اوصاف حضرت علی(ع) می‌رسیم انگار که سیر شعر تمایل به سمت بالا دارد، تا آنجای که توان فکری شاعر اجازه می‌داده سیر صعودی پیموده است. مشت نمونهٔ خروار در اینجا به چند بیت آن بسنده می‌شود.

تاج سر جنّ و ملک، خدّام او چرخ فلک

ارض و سما تا سمک در حکم[و] در فرمان علی

[صادق] به آیات خدا موصوف سرّ هل اتی

آمد به شأنش طه چون عرش را دربان علی

*

یوسف خجل از صورتش موسی[و] عیسی چاکرش

جبریل خدّام درش هر درد را درمان علی

عارف به سرّ نون و کاف دست [خدایی بی‌خلاف]

لرزد ز بیمش کوه قاف فرمان‌برش دیوان علی

این نسخه از نظر ادبیت و شعر بودن در بخش آیینی بیشر به سمت نظم گرایش دارد، چون روش کار در حوادث عاشورا روایت‌گری است که شاعر از زبان شخصیت‌ها به صورت زبان حال و نقل قول مستقیم و زبان قال صحنه‌ها را تحت عنوان نوحه بیان کرده است. عنوان مشخص نوحه در شعر عاشورای از جایگاه خاص

برخوردار ست، از آن در شعر فارسی تحت یک نوع مورد مطالعه قرار می‌گیرد، رستگار فسایی نظر دارد که نوحه به گونه‌ای از شعر فارسی گفته می‌شود که به انگیزه علاقه به حضرت حسین بن علی(ع) و خاندانش به مناسبت شهادت آن بزرگوار و یارانش در دهۀ اول ماه محرّم سروده شده است و در مراسم سوگواری و یا سینه‌زنی یا زنجیرزنی عاشورای حسینی با آهنگ خاص، بوسیلۀ نوحه‌خوانان، خوانده می‌شود، گروه‌های سینه‌زن یا زنجیر زن و سوگوار حاضر در مجلس‌ها، بندها و برگردان‌های خاص ویا مصراع‌ها و بیت‌های معین را ازآن تکرار می‌کنند، بدین ترتیب نوحه نوعی از مرثیه‌های مذهبی است و بخشی از ادب غنایی به شمار می‌رود که گاهی به لحاظ محتوا و مضامین و آهنگ‌های ویژه‌اش، جنبۀ حماسی نیز به خود می‌گیرد و اصولاً می‌توان آنرا از سروده‌ها یا تصنیف‌های غم انگیز مذهبی شیعه به شمار آورد. میان مرثیه و نوحه رابطۀ عموم و خصوص من‌وجه وجود دارد؛ بدن معنا که همۀ نوحه‌ها مرثیه هستند، ولی همۀ مرثیه نوحه نیستند. (رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ۱۹۰)

با این تعریف، شاعر مورد بحث یک نوحه‌سراست، بیشتر اشعارش در نسخه تحت عنوان نوحه با همان شاخصه‌های فوق که بندها تکرار گردیده آمده و از آهنگ خاصی برخوردار می‌باشد، تنها تفاوتش با دیدگاه رستگار فسایی در این است که نظریه او برگرفته از سبک سینه زنی و نوحه خوانی در ایران است ولی سبک سینه زنی‌های افغانستان کمی با اینجا تفاوت دارد، چون نحوۀ سینه زنی و نوحه خوانی و در افغانستان هنوز بیشتر تکیه روی سینه زدن و صداست، دهل و صداهای امثال آن در دسته های سینه زنی پشت صحنه وجود ندارد؛ دسته های سینه‌زنی به شکل سنتی و با احساس سرشار از عشق در دهۀ عاشورا سینه می‌زنند، اما در ایران استفاده از آلات مذکور در پشت صحنۀ دسته ها یک سبک است که در بسیاری جاها رواج دارد، روشی که حتی نوحه‌خوانی را از حالت اصلی اش خارج کرده است... در این اشعار کمتر توانسته خیال‌پردازی نماید، به همین سبب خودش هم متذکر شده که تعدادی از ابیات او نظم است نه شعر:

گر قبول جایزۀ نظم تو میرزاحسین

عذرخواه تو شود پیش پیمبر زینب

در میان این منظومه‌های عاشورایی، اشعار برجسته ای هم وجود دارد که شاعر را در ردیف سایر گویندگان عصرش قرار می‌دهد؛ مثلا یکی ازآنها مخمسی است که بر غزل اول حافظ دارد:

برای حق شه مظلوم شد مقتول باطل‌ها

به روز حشر سر در پیش دارد جمع قاتل‌ها

همین را سهل میدانست آن مردود جاهل‌ها

ببستند آب بر رویش شرر افتاد بر دل‌ها

الایا ایهاالسّاقی ادرکاساً و ناول‌ها

چو منقذ بر سنان برداشت رأس[پر خون اکبر]

چو ریزان بود خون‌ها از لبانش همچو [درّ تر]

فغان برداشت لیلا گفت فدای این سرت مادر

ز مژگان خون دل می‌ریخت ز بهرش زینب مضطر

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها

*

سکینه مشک خالی را گرفتی لحظه‌ای دربر

فغان برداشت از زینب برادر جان بیا بنگر

[که] عمّش در بغل عبّاس ببوسیدش دو چشم تر

سلیح بر تن بپوشید و بیامد پیش آن سرور

جرس فریاد می‌دارد که بربندید محمل‌ها

*

چو یاران حسین گفتا خریداریم شهادت را

به‌خاک پای راه تو همه داریم منّت را

شه دین گفت به انگشتم نظر کن بین حقیقت را

بدیدند هریکی‌شان منزل خود حور و جنّت را

که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها

خبر اندر مدینه رفت مردم ناله سر کردند

ز افغان ناله و فریاد فلک را گوش کر کردند

اول از فاطمه مخفی به آخر باخبر کردند

تمامی آل هاشم را به یکدم نوحه‌گر کردند

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفل‌ها

آنچه که برگ‌های موجود نشان می‌دهد شاعر در مورد تک‌تک حوادث و مصایب حماسه آفرینان عاشورا مطلب داشته اما احتمالاً از بین رفته است، اشعاری باقی‌مانده دربرگیرنده موضوعات چون آغاز دهۀ محرم، ورود کاروان امام حسین(ع) به کربلا، حماسه‌های حضرت امام حسین(ع) در روز عاشورا، جان‌نثاری‌های برادران و بخصوص حضرت عبّاس(ع)، وصف جوانی و شجاعت حضرت علی اکبر(ع)، شهادت حضرت اصغر(ع)، به میدان رفتن حضرت قاسم بن الحسن(ع)، گفته‌ها و سرگذشت تلخ کاروان‌سالار اسیران کربلا؛ حضرت زینب و کلثوم(س) و شخصیت‌های دیگر می باشد.

شاعر در این نسخه قبل از اینکه به توصیف و شرح حوادث کربلا بپردازد توصیه به گریه می‌کند و تأکیدش بر این است که گریه برای امام حسین(ع) تنها تحفه‌ای است که در فردای بعد از مرگ به درد آدمی می‌خورد.

گریه سازید دوستان بهر حسین

سر به زانو اشک ریزان از دوعین

زیر خنجر با خدا عرض شما

یاد امّت می‌نمود آن مقتدا

گریه باشد روشنیِ قبر[و] گور

گریه باشد تحفهٔ روز نشور

یاد آرید گریه و زاری کنید

خون دل از دیده‌ها جاری کنید

بعد از اینکه دیدگاهش را در مورد نقش گریه در زندگی مطرح کرده به استقبال ماه محرم رفته، توصیف‌هایی براساس شناخت و جهان‌بینی خویش از وقایع تاریخی ارائه کرده است؛ مثلا این شعر تحت عنوان«دیباچه» با ردیف محرم چنین صحنه را توصیف می‌کند:

محرّم شد عزای شاه دین شد — محبّان حسین زار[و] حزین شد
محرّم شد حسین از ملک بطحا — قرین کربلا سلطان دین شد
محرّم شد مصیبت تلخ زهر است — به کام دوستان شیرین همین شد
محرّم شد حسین بن علی را — سگی خونخوار شمر اندر کمین شد
محبّان مجلسی برپا نمایید — به شاه کربلا ظلم این چنین شد
مه هاشم چو عبّاس علمدار — دو بالش قطع در آن سرزمین شد
علی اکبر جوان هیجده‌ساله — به خون غلطان جوان نازنین شد

حسین زخمش فزونتر از ستاره — به روی خاک شاه مه‌جبین شد
بشد جسم حسین در خاک یکسان — زمین کربلا خلد برین شد
نما میرزاحسین اشک مصیبت — که شاید اشک تو درّ ثمین شد

بعد از توصیف واژهٔ محرّم ورود کاروان عاشورایی را به کربلا تصویر می‌کند و اشاره به وقایع صدر اسلام دارد که باعث شد تا دار ودستهٔ بنی امویه با عقده و کینهٔ دیرینه، زمینه را برای امام(ع) تنگ نماید تا اینکه حادثهٔ کربلا برای آن حضرت پیش بیاید:

کربلا چون بر امام انس و جان نزدیک شد

با حسین فخر زمین [و] آسمان نزدیک نزدیک شد

آن بلاهایی که پیش باب او قدرت نداشت

برسر فرزند او در نهروان، نزدیک شد

آنکه شد زین پایه دار از ضربت تیغ علی

تا کند پامال دین را کوفیان نزدیک شد

به لحاظ سلسلهٔ حوادث روزشمار وقایع کربلا در هر بخشی نکاتی دارد؛ اما به دلیل محدودهٔ نوشتار از آوردن جزئیات خودداری می‌شود، فقط چند بیتی که در مورد حضرت اباالفضل العباس(ع) تحت عنوان شعر و نوحه-هایی با آهنگ ویژه آورده اکتفا می‌شود؛ برای اینکه نه تنها این شاعر، بلکه تمام انسان‌های آزادهٔ روی زمین وقتی در برابر ایثار و ادب حضرت عبّاس(ع) قرار می‌گیرد سر تعظیم فرود می‌آورد، هرکسی به اندازهٔ خودش وصف جمال دلربا و ایثار او می کند، میرزاحسین موسوی هم بیشتر در سرایش نوحه‌ها و مرثیه‌ها محیط فرهنگی خودش را در نظرداشته و به همین سبب ممکن ضرب آهنگ نوحه‌های آن برای دیگر سرزمین‌ها خیلی جالب به نظر نرسد.

چو بلبل از فراق گل بسی آه و فغان دارد

غم مرگ برادر را برادر کی نهان دارد

ز کوشش‌های عبّاس و حسین در روز عاشورا

غریبه زینب و گلثوم تا محشر فغان دارد

ویا این شعر که از زبان حضرت زینب خطاب به برادرش حضرت عباس(ع) سروده، محتوای ارزشی خوبی

دارد، کلمات به کار رفته در ابیات زیبایی خاص نشان می‌دهد:

یک لحظه از میدان کین عبّاس نام آور بیا

برگرد اندر خیمگاه صبر دل خواهر بیا

عبّاس بنگر حال من کن رحم بر احوال من

اینجا بد آمد فال من، برگیر حسین دربر، بیا

در مورد میدان رفتن حضرت علی اکبر(ع) و گفتگویش با امام سروده‌هایی دراین نسخه وجود دارد که چند بیتی آنرا مرور می کنیم و بعد وارد مطالب دیگر می‌شویم.

رسول هاشمی صورت علی ثانیِ در خلقت

دمی بر سوی لیلا کن نظر از مهر دل شفقت

حسین را لحم [و] جان[تو] حسن را شوکت طینت

ضیائی دیدهٔ لیلا علی اکبر علی اکبر

مرو میدان پسر تنها علی اکبر علی اکبر

بخش محتوای نسخه با آوردن نمونه‌ای از توصیف رنج‌ها و آلام حضرت زینب(س) در زندگی و بویژه مسیر کربلا تا کوفه به پایان برده می‌شود تا به ویژگی‌های ادبی و زبانی نسخه برسیم.

پیچش ظلم [و] ستم گشت مقرّر زینب — گردش چرخ فلک ساخت فزونتر زینب

غم با با و غم مادر [و] جدّش چو رسول — زخم هر سه به دلش مانده مکدّر زینب

فرق باباش علی لخت جگرهای حسن — بر وی این غصّه و غم گشت مکرّر زینب

بعد ازآن چونکه بیا مد به سوی کربلا — هر چه آمد غم [و] رنج آمده برسر زینب

بس تماشای رخ ماه علی اکبر بودی — د ید زلف [و] رخ زیباش ز خون تر زینب

پاره بنمود چو پیکان گلوی اصغر را — دست خود می‌زد بر بر]و[بر سر زینب

گاه می‌دید حسین بی‌کس [و] تنها مظلوم — گاه بر دشت بلا شورش محشر زینب
گاه به غمخواری سجّاد پرستاریِ او — به بغل داشت ورا لحظه‌ای دربر زینب
گاه تسلّای یتیمان برادر می‌کرد — گاه فریاد [و] فغان برتن بی‌سر زینب
یک‌طرف شیون زن‌ها طرفی موجی ز خون — چه کند خواهر مظلومهٔ مضطر زینب
شش برادر همگی بی‌سر و صدپاره ز تیغ — به فغان زینب [و] کلثوم دو خواهر زینب
گاه تضرّع نمودی به سوی قبر رسول — گاه بر سوی نجف حیدر صفدر زینب
گاه یاد از پدر و مادر [و] جدّا می کرد — گاه فریاد و فغان بر در داور زینب
گر قبول جایزهٔ نظم تو میرزاحسین — عذرخواه تو شود پیش پیمبر زینب

به لحاظ مستندات تاریخی و ثبت جزئیات حوادث چند نکته در لابلای اشعار میرزاحسین وجود دارد که قابل تأمل هست، از جمله قایل شدن به عروسی قاسم بن الحسن(ع)، حضور لیلا، مادر علی، در کربلا و تکرار واژهٔ کلب درگاه معصومین؛ این نکات از نظر محققان بویژه مرتضی مطهری مورد شک و تردید هست، وی علل تحریف را متعدد دانسته از جمله تأثیرات کتاب روضه الشهدای ملاحسین واعظ کاشفی هراتی چشم‌گیر به نظر می رسد. (مطهری،۱۳۷۱: ۲۸۳) اما از یک نگاه از شاعرانی که در محیط بستهٔ فرهنگی زندگی می‌کرده و به بسیاری از منابع دسترسی نداشته بیشتر ازین نمی‌شود توقع داشت؛ چون جز یگان جلد کتاب کهنه و فرسوده دیگر منبعی نبوده تا ازآن استفاده کرده باشد و با ذکر منبع چیزهایی را بیاورد که قابل تأیید نیست؛ مثلاً وضعیت دایکندی صدو پنجاه سال پیش اصلاً قابل باور نیست، ناطق نیلی؛ شاعر نامدار آن سرزمین و پدربزرگ همین شاعر در مقدمهٔ «طوفان المصیبه» دلیل استفاده‌اش از طوفان البکاء میرزامحمد جوهری را که از نظر پژوهشگران مورد تأیید نیست در نبود منابع می‌داند، تأکید دارد که سال‌ها به دنبال منبع موثق پیرامون تاریخ

اسلام می‌گشته ولی کتابی گیرش نیامد مجبور شد از اثر جوهری استفاده نماید: « کتب معتبر و نسخهٔ رهبری نیافتم، از غصّه خون در جگر، دیده در نیشتر ماندم از سن سی به طلب این گنج به این محنت و رنج تا به سال چهل و پنج رسیدم. به مضمون (لَیسَ لِلاِنسانِ اِلاّ مَا سَعی) درج گوهری از خزانهٔ جوهری به دستم افتاد». (کاظمی، ۱۴۰۱، ۱۲۸)

نکتهٔ دیگری که از سوی محققان تاریخ اسلام مورد نقد واقع شده استفاده از کلمات تحقیرآمیز همانند «کلب درگاه» است که در شعر بسیاری از شاعران پیش از سدهٔ اخیر آمده؛ دلیلش هم محبّت بدون آگاهی نسبت به خاندان پیامبر است؛ در افغانستان این نوع رویکرد را نه تنها در مرثیه و اشعار عاشورایی می‌یابیم بلکه در نام گذاری‌های پنجاه و صد سال پیش به وفور دیده می‌شود، کسانی با نام‌های چون کلب حسین، کلب حسن، کلب رضا، کلب علی، کلب عباس، سنگ‌علی، زلف‌علی را هنوز داریم که در قید حیاتند ولی در نامگذاری های نسل بعد از تحولات اخیر این نام‌ها تقریبا از بین رفته است، احتمالی که به علل استفاده افتخارآمیز در نوحه‌ها و روضه‌ها ازین صفت می‌رود تأثیرپذیری از نوع تبلیغات مذهبی دوران صفویه هست که کتابهای سنگی آن وارد در دسترس شیعیان قرار گرفته است.

درمجموع این گونه نسخه‌ها و آثار به دلیل اثبات جریان شعر سرایی در یک جغرافیای معین اهمیت دارد، به‌خاطر اینکه همه آثار خلق شده در تاریخ ادبی و یا در یک دوره سبک نمی‌تواند سرآمد و قله نشین باشد، آثار متوسط و نازل هم کوششی است که مسیر را برای قله نشین‌ها فراهم می‌سازد، ازاین نگاه شعر میرزاحسین موسوی قابل توجه است و بیانگر خلاقیت فردی اوست که در مقطعی از زمان توانسته تا این مرحله گام بردارد.

ویژگی‌های زبانی و ادبی

با آنکه این بیاض قدامت بیشتر از صدسال ندارد ولی رسم الخط آن با سایر متون امروزی و نسخه‌های دیگر تفاوت هایی دارد که ذکر تعدادی از آنها خالی از مفاد نخواهد بود، دلایلی تفاوت رسم‌الخطی یکیش تأثیر محیط نسخه‌پردازی و منابع کاتب هست، ازین لحاظ این نسخه در نیمه اول سدهٔ چهاردهم در دایکندی نوشته شده ویژگی‌های رسم الخطی خودش را که مهم‌ترین آنها ازاین قرار است:

- در تمام جاها الف بدون مد آمده، چه در جایی که هجای بلند ضرورت بوده و چه در مواردی که هجای کوتاه مناسب بوده است.

- بین ک و گ در هیچ جا تمایز قایل نشده بلکه در همه موارد گ بدون سرکش آمده است، مثل گمان و کمان.
- در بسیاری موارد واژه‌های همصدا به‌جای هم به کار رفته است، مانند خار / خوار، خاست / خواست، نوحه-خوان / نوحه خان وغیره این موضوع بیانگر عدم تسلط کاتب به علوم ادبی و املای زبان فارسی می‌باشد احتمال دارد که این نسخه را کسی برای کاتب خوانده باشد و آن نوشته باشد.
- به، حرف اضافه در سراسر نسخه به واژه بعد از خود متصل آمده است.
- در ترکیبات اضافی همه جا همزه به جای ی به کار رفته است، مانند ضیاء دیدهٔ لیلا به جای ضیای دیدهٔ لیلا
- بین هـ غیر ملفوظ و های جمع در تمام موارد فاصله واقع نشده و یک هـ بکار برده است مانند خیمها بجای خیمه‌ها
- در اکثر موارد بین ی اضافه، وحدت و نکره فرق وجود ندارد همگی به صورت سر ی هـ آمده است، مانند خانهٔ بجای خانه‌ای در حالت نکره
- در مواردی حرف ربط در به جای «به» آمده است؛ مانند:

هرچه امروز خوری مال غریبان در زور

به سرت جمع شود زیر لحد مورانی

- در برخی قسمت‌ها استفاده از علایم جمع ثابت نیست، مواردی جمع الجمع نیز مشاهده می‌شود که برخلاف قاعده دستور زبان رسمی است، معمولاً مردم عادی ازین قسم جمع استفاده می‌نمایند، این بیانگر تأثیرگذاری زبان مردم بر شاعر می‌باشد و هم به ضرورت وزن چنین اشتباهی را مرتکب شده است.

ای فلک گردش تو هست همیشه به کمین

خاص مخصوص به ما غمزدهٔ زار [و] حزین

داغ بر داغ نهی بر دل مایان از کین

یک جوی نیست مروّت که به ما داری چنین

دم به‌دم قلب مرا سازی پریشان افسوس

شمایان:

بمیرد از شمایان گر جوانی

ویا مقتول گردد ناگهانی

- از نظر وزن و قافیه اشعار این نسخه دچار مشکلات زیاد نیست، تعدادی از قطعات با ردیف آمده؛ اما در مواردی اندک ممکن سکته وزنی و عیوب قافیه وجود داشته باشد که آن هم ممکن بی‌توجهی نسخه بردار بوده است.

بااینکه از نظر زبانی در لایه‌های آوایی، واژگانی و نحوی کاتب و یا احتمالاً شاعر تحت تأثیر لهجهٔ محلی قرار گرفته؛ اما ردپای گویش محلی را در کاربرد صورت آوایی، افعال، بدون شناسه همانند مصدر و واژگان بهتر می‌توانیم دریابیم، طوری‌که در بسیاری موارد به‌جای حرف هـ از ی استفاده شده، فعل «کردند» به صورت مصدری کردن آمده.... اینها بیانگر آن است که یا کاتب نسخه را از کسی شنیده کتابت کرده و یا هم نسخهٔ دست داشته‌اش دارای چنین مشکلات بوده، ولی خودش هم به علوم ادبی و زبانی مسلط نبوده، هر کدام این دلایل درست باشد بیشتر نقش گویشی را برجسته می‌سازد؛ چون در گویش فعلی دایکندی مردم در تلفظ، واژه گواهی را به شکل معیار ادا نمی‌کنند، هـ در تلفظ می اندازند، در این نسخه هم «گوایی» به جای گواهی آمده است.

در سطح واژگان به‌علاوهٔ اینها، کلماتی به کار رفته که مفهوم مروج در لهجه و جغرافیای خاص را اعاده می‌کند؛ مانند اصطلاحات خوشه‌چین، موره‌بافتن، خرجی نداشتن، به داد رسیدن، یا علی مدد و غیره که در جغرافیای فعلی دایکندی هنوز رواج دارد. خوشه‌چینی رسمی بوده که بعد از درو شدن و جمع کردن گندم

توسط بانوان صورت می‌گرفته، خانم با سبدهای تالی و یا خریطه‌های لیفی دست داشته، وارد پخل گندم می-شده و خوشه‌های باقی مانده را جمع کرده و بعد از کوفتن، دانه‌های شان را به‌دست آورده با دستاس آرد می-کردند و از آن نوعی غذایی بنام «دَلدَه» درست می‌نمودند، این اصطلاح هم بیانگر فقر اقتصادی است و هم یک نوع رسم کهن بوده است، در مورد این رسم، دوبیتی‌های عامیانه هم وجود دارد. و یا اصطلاح خرجی که در این شعر به کار رفته رنگ محلی دارد، منظورش مصارف سفر است.(افغانی نویس، ۱۳۶۹: ۲۲۰)

یا امیرالمؤمنین شاه نجف

قوّت[و] خرجی ندارم به کف

عمرم اندر جاهلی گشته تلف

یاحسین این آرزو بر دل ممان

عمرم آخر شد مرا آنجا رسان

ویا یکی از گفته‌های روزمره مردم اصطلاح «ادّا و مدّا» است که صورت سهل شده ادعا و مدّعا می‌باشد، این عبارت در بیتی شاعر چنین آمده است:

شفیع المذنبین یاری نمایی بر من بی‌کس

امیرالمؤمنین مولای من آقا به دادم رس

منی مظلوم ندارم ادّعا و مدّعا بر کس

یکی دیگر از صورت‌های تأثیر لهجه روی زبان شاعر را در واژه پشمرده به جای پژمرده می‌توانیم نشان دهیم که صورت دیگری ازآن واژه هست و هنوز در لهجه دایکندی کاربرد دارد.

فلک دلخون نمودی از ستم پیر و جوان افسوس

بسی در خاک کردی [تو] قد زیبا نهان افوس

نیامد حیف تو پشمرده کردی گل‌رخان افسوس

خزان غم نمودی بس غریب و ناتوان افسوس

اگر این نسخه را نمونه‌ای از کل کار ادبی شاعر در نظر بگیریم که فعلاً غیر ازین مجموعه در اختیار نیست، از نظر ادبی او در قالب‌های مسمط، غزل، قصیده، مثنوی طبع آزمایی کرده است؛ لیکن بیشترین بخش این نسخه را مسمط‌هایی عاشورایی و آیینی تشکیل می‌دهد، در مجموع از لحاظ محتوایی این نسخه شامل دوبخش تعلیمی و آیینی می‌باشد, اما عنوان‌هایی که در نسخه آمده، عبارتند از دیباچه، مرثیه، نوحه، پیش‌خوانی، دعاییه، شکواییه، مناجات و غیره. در ضمن عنوان‌های مطرح شده به نکات جغرافیایی، زبانی، رسم و رواج‌ها، آموزه‌های فقهی و دینی برمی-خوریم که در جای خود اهمیت ویژه دارد؛ چون از دایکندیِ صد سال پیش کمتر معلومات مکتوب در دسترس هست. عنوان‌ها بیانگر آن ست که میرزاحسین موسوی یک شاعر آیینی و تعلیمی سرا بوده، بارها اصطلاح نحوه‌سرا و نحوه خوان را برای خودش استفاده کرده است.

از میان یکصد و دو قطعه شعر این نسخه سه قطعه آن متعلق به ناطق نیلی است، که شاعر و نسخه بردار به طور عمدی در بیاض خویش گنجانیده، دلیلش این است که شاعر خواسته در برابر شعر ناطق نیلی شعر بسراید و در واقع به سنت گذشتگان او را جواب گوید، اما وقتی مقایسه شود معلوم می‌گردد که نتوانسته به پای پدر کلان خویش برسد هم به لحاظ زبان سچه و روان، هم به لحاظ کاربرد صور خیال... برای اینکه مدعا روشن شود اول چند بیتی از ناطق نیلی آورده می‌شود و سپس جوابی که میرزاحسین داده خواهد آمد.

شعر ناطق در مورد حضرت عباس(ع):

حضـــرت عبّاس چون آهنگ میدان می‌کند — خانهٔ صـــبر حســـین یکباره ویران می‌کند
می‌نهـد از کف علم را در زمین بـا صـــد الم — رخصـت از صـاحب علم با چشـم گریان می‌کند
پس ســـکینـه دامن عبّـاس می‌گیرد بـه کف — الـتـمـاس آب را بـا وی فـراوان مـی‌کـنـد
د ستهایش قطع چون از تیغ د شمن می شود — مشـــک از بهر ســـکینه پس به د ندان می‌کند
نعش او را چون حســـین در خیمگـاه می‌آورد — وا برادر گفتـه زینـب مو پریشـــان می کند

ناطق بیچاره چون بر مرگ او دل می‌نهد می‌زند بر سینه و سر آه و افغان می‌کند

شعر میرزاحسین با همین محتوا در نسخه تحت عنوان« الجواب» آمده است:

حضرت عبّاس اندر جنگ گبران می‌رود گوئیا روح از تن شاه شهیدان می‌رود
چون علم را می گذارد پیش شاه دین حسین پس علمدار حسین تنها به میدان می‌رود
بوسه بر حلقوم اصغر می‌زند با اشک غم در لب شط فرات از بهر طفلان می‌رود
سید سجّاد را گیرد به‌بر سازد وداع از غم گلثوم و زینب پس به افغان می‌رود
پس سکینه با فغان گوید عمو جان العطش مشک را سازد به‌دوش چشم گریان می‌رود
دو یدینش قطع می‌سازد گروه اشقیا آنقدر زخمش زند تا از تنش جان می‌رود
چون به آواز حزین گوید که اَدرکنی اَخا برسر نعشش حسین با اشک ریزان می‌رود
گر شود توفیق خالق[بهرهٔ] میرزاحسین بر در عبّاس بر توفیق یزدان می‌رود

زیبایی شناسی سخن شاعر

اگر بخواهیم اشعار میرزاحسین موسوی را با محک زیبایی شناسی و صور خیال مورد بررسی قرار دهیم، نشان می‌دهد که او از صنایع ادبی به طور متوسط بهره گرفته نه افراط کرده و نه تفریط؛ دلیلش هم این است که مخاطبانش بیشتر افراد عادی مردم و پای منبرنشینانی بوده که مصائب شهدای کربلا را از زبان واعظ منبری و نوحه‌خوان و مدّاح می شنیده‌اند، بنابراین زبان مغلق و پیچیده را نه واعظان کم سواد می‌توانسته درست بخواند و تفهیم کند و نه هم مردمی که اکثر سواد کافی نداشتند دریافت نمایند، به همین سبب اکثر سرایندگان اشعار عاشورایی و مرثیه‌ها از زبان نزدیک به زبان عامه کار گرفته تا سخنان شان جذب ذهن مردم گردند.

برای زیباسازی و تصویرپردازی در اشعار این شاعر آرایه‌های سجع، جناس، مراعات النظیر، تلمیح، تضاد، تشبیه، کنایه، استعاره و مثل وغیره آمده است، اما نه در حدی که کلام را پیچیده سازد و از دریافت مفهوم دور نماید بلکه شعر صورت سهل الممتنع به خود گرفته است. برای اینکه روزنه‌ای به‌روی خوانندگان باز شود به

نمونه‌هایی از هریک این آرایه‌ها بسنده می‌شود، و بررسی آماری و سبک شناسی تک‌تک این صد قطعه را به یک فرصت دیگر موکول می‌گردد.

سجع:

از آرایه های لفظی در شعر میرزاحسین؛ انواع سجع وجود دارد که می‌توان در لابلای اشعار یافت ولی سجع متوازی بیشتر دیده می‌شود به‌خصوص با استفاده از صفت‌هایی که برای خدای متعال و بزرگان دین به کار برده است. مثلاً بین واژگان، رحیم و کریم، ذلیل و دخیل، شاهان و سلطان.... .

رحـیـمی به حالم ترحّم نما

کریمی کرامت کن اینجا لقا

ذلیل و دخیل:

ذلیلم سوی خویش راهم نما

دخیـلم ز خشمت پناهم نما

بین شاهان و سلطان و خان سجع مطرف وجود دارد:

در نظر دیدی ز شاهان[و] ز سلطان[و] ز خان

یـک کـفـن بـیـش نبردند هرچه نمود دورانی

تناسب

از انواع تناسب‌های کلامی در شعر مورد نظر با چندین صورت آن مواجهیم ولی تناسب تضاد بیشتر خودنمایی می‌کند، ترکیباتی در ابیات وجود دارد که از حیث بازی کلامی زیباست به‌طور نمونه تناسب بین واژه خرید و خودفروشی شده«خرید خودفروشی»، شاعر توانسته دو مفهوم متضاد را باهم پیوند بزند و با واژگان بازی کند که هم بار معنایی خوب دارد و هم برجستگی را نشان می‌دهد.

نـدارم بـجـز خودفروشی خرید

عمل نیست بر کف مرا جز امید

شب و روز:

همـــه دانـــنـــد کـــه خلّاق رساند رزقم

شب[و] روز در طلب زرق عجب سرگردانی

بهار و خزان:

نمایی گریه‌ها بر حال خود دیدی زوال خود

بـهـار عمر تو آخر رسیده در خزان افسوس

مراعات النظیر

یک دیگر از تناسب‌ها مراعات نظیر است در واقع به جمع کردن دو یا چند کلمه که مصادیق آنها از یک خانواده یا یک مقوله یا در یک محیط و فضا باشد گفته می شد، ازین نگاه در شعر میرزاحسین موسوی، مراعات النظیرهای زیاد وجود دارد، مثلاً در این بیت بین زر و سیم تناسب برقرار کرده است:

هرچه خلّاق دهد مال و عیال و زر و سیم

بنـــدۀ جـاهـــل نـادان همه از خود دانی

تکرار

از خانواده تکرار در کلام این شاعر انواع تکرار واک، واژه، عبارت و حتی در مواردی یک مصراع و جمله دیده می‌شود، ازین نگاه شعر او غنی است.

سـکـینه بود مدهوش از هلاک راه و شمردون

به نصف شب بشد اشکش روان آهسته آهسته

لـب را بـه دنـدان می‌گزید اما دلش پر خون

طـنـــاب از گردن[و] از بازوان آهسته آهسته

تشبیه:

از آرایه‌های بیانی هر چهار فن مطرح شده در علوم بلاغی در شعر مورد نظر به‌کار رفته؛ اما از حیث بسامد بیشتر تشبیه و کنایه در درجه اول قرار می‌گیرد؛ اکثر تشبیهات مفصل و حسی است، از تشبیهات مجمل و عقلی کمتر استفاده کرده. ولی نوآوری و تشبیهات خوبی هم دارد که قابل دقت است، مثلاً شاعر اشکش را که به رود جیحون مانند کرده، هم بیانگر اغراق است و هم جنبهٔ جغرافیایی و آشنا بودن با دریای آن سرزمین دارد.

از رفـتــن عــزیزان، مخصوص جمع قومان

از غصّه سینه صدچاک اشکم چو رود جیحون

بید لرزان

شـود چـون حـشر برپا روز محشر الأمان گویان

کـفـن‌هایش به دوش جملهٔ پیر و جوان یکسان

شود چون بید لرزان جملگی ترسان همه لرزان

بـود چـون روز مـحـشر از حرارت آتش سوزان

شـود چـون نـامه ها پرّان به فریادم برس خالق

مثل نوح

السّـلام ای در ره حـق گشتی قربان السّلام

السّلام ای مثل نوح گردیدی طوفان السّلام

قد شمشاد

تواضع، مجلس [و] شیرین زبانی با عزیزان داشت

قـد شـــمشـاد او از پـا درآمـد نـاگـهان افسوس

عصای جوانی:

عـصای جوانی بیرون شد ز کف

برفته ز من عزّ و شأن [و] شرف

استعاره

در مواردی استعاره‌های زنده و پرکاربرد نیز در شعر آمده که هنوز هم در جغرافیای زندگی مورد استفاده هست، مثلاً این بیت که در آن از استعارۀ «نهال تازه‌بار» استفاده کرده، منظور فرزند جوان شاعر بوده از جوانی از دنیا رفته است.

چه عجب تازه نهالم برسیدی به ثمر

اجـل انـداختـی از پای ورا تازه و تر

نونهال:

بیا میرزاحسین کم شکوه کن از نونهال خود

مـیـاور رنگ رخسارش دمادم در خیال خود

کنایه

کاربرد کنایات هم در شعر میرزاحسین برگرفته از محیط اوست و بیشتر در مواردی که تحت فشارهای روزگار گرفته در حق مخالفانش بهره گرفته وآنان را تحقیر کرده است؛ مثلاً در این بیت هرکس و ناکس کنایه از اشخاص بی ارزش‌اند که هم بیانگر زیادت و هم بی اهمیت بودن را نشان می‌دهد.

شـفـیـع المذنبین یاری نمایی بر من بی‌کس

امـیـرالـمـؤمنین مولای من آقا به دادم رس

مـنـــی مـظـلـوم ندارم ادّعا و مدّعا برکس

عدو و دشمن جانم شده هر ناکس [و] هرکس

امـیـــدم ســاقی کوثر به داد من برس مولا

نتیجه‌گیری

طبق نظر اکثر محققان و نسخه‌شناسان سرنوشت میراث مکتوب در افغانستان،در هاله‌ای از سردرگمی قرار دارد، معلوم نیست که برسر این زندانیان فرهنگ چه آمده و خواهد آمد، هنوز که هنوز است هیچ آماری دقیق از نسخه‌های خطی وجود ندارد. ولی در جریان جستجوهای فردی با نسخه‌های ارزشمند و کمیاب برمی‌خوریم که نام و نشان آن‌ها در فهرست‌های ابتدایی شخصی و دولتی نیامده، نیازمند است تا مورد مطالعه و معرفی قرار گیرد. یکی از آن نسخه‌ها بیاض نویافته از یک شاعر گمنام و آیینی به‌نام سید میرزاحسین موسوی است که در جغرافیای دایکندی در نیمهٔ نخست سدهٔ چهاردهٔ هجری کتابت شده است.

این نسخه سرنوشت پرماجرا داشته، سال‌ها قبل توسط یکی از مهاجران به ایران منتقل شده بود، در میان چندین فرد دست به دست گردیده به همین سبب در حفظ و نگهداری آن دقت صورت نگرفته و برگ‌هایی پایانی نسخه از بین رفته و گوشه‌های صفحه پاره شده و ناخوانا گردیده است، در مواردی هم کسانی روی برگ‌ها با قلم جدید هرچه دلشان خواسته نوشته اند، بنابراین نسخه کاملاً سالم نیست، با این هم برگ‌های موجود در نبود نسخهٔ اصلی مجموعه اشعار شاعر غنیمت است، می‌تواند معرّف یک تلاش در یک مقطع از تحولات ادبی باشد، شناخت برای همزبانان فارسی زبان‌مان در ایران کمک به مشترکات بیشتر زبان و ادبی خواهد کرد؛ چون هنوز آثار مکتوب متعلق به افغانستان در ایران به طور مفصل معرفی نشده است. نسخهٔ موجود، دارای یکصد و سه قطعه شعر می‌باشد که دربرگیرنده مفاهیم تعلیمی و آیینی‌عاشورایی است؛ تاکنون جز روایت‌های شفاهی کسی در مورد آن معلومات نداشت، به همین سبب هیچ‌کاری روی آن صورت نگرفته است، اولین بار است که روی تصحیح و مطالعه آن اقدام می‌شود، معرفی آن می‌تواند به گنجینهٔ بزرگ نسخ خطی در ادبیات فارسی بیفزاید. در این جستجو که با استفاده از روش تحلیلی توصیفی صورت گرفته یافته‌ها نشان می‌دهد که این نسخه هم از لحاظ تاریخی اهمیت دارد؛ چون جریان شعرسرایی در تاریخ و جغرافیای خاص را تأیید می‌کند، جریانی که از نگاه کمیت در سطح متوسط قرار دارد ولی از لحاظ کیفیت تک ستارگانی است که در آسمان ادب آن سرزمین می‌درخشد با بسیاری از متون ادبی در حوزهٔ زبان فارسی برابر می‌کند، این جریان از عبدالواسع جبلی غرجستانی شروع می‌شود و به ناطق نیلی و سلسله ادبی آن ولا تداوم می‌یابد و هم از لحاظ ارزش‌های ادبی و زبانی اهمیت دارد. به‌خاطر اینکه که شاعر تحت تأثیر لهجه محلی بوده و گویش‌واژه‌ها و اصطلاحات جدیدی را

حفظ کرده است؛ ممکن برای فارسی‌زبانان این سامان جلب توجه نماید، مثلا اصطلاحات خوشه‌چین، مورِه-بافتن، خرجی نداشتن، به داد کسی رسیدن، یا علی مدد و غیره که در جغرافیای فعلی دایکندی هنوز رواج دارد. خوشه‌چینی رسمی بوده که بعد از درو شدن و جمع کردن گندم توسط بانوان صورت می‌گرفته، خانم‌ها با سبدهای تالی و یا خریطه‌های لیفی دست داشته وارد پخل گندم می‌شده و خوشه‌های باقی‌مانده را جمع‌کرده و بعد از کوفتن، دانه‌هایشان را بدست آورده با دستاس آرد می‌کردند و بیشتر از آن نوعی غذایی به‌نام «دَلدَه» درست می‌نمودند، این اصطلاح هم بیانگر فقر اقتصادی است و هم یک نوع رسم کهن را نشان می‌دهد، در مورد این رسم، دوبیتی‌های عامیانه هم وجود دارد. و یا اصطلاح خرجی که در این شعر به کار رفته رنگ محلی دارد، منظورش مصارف سفر است و موارد بیشتر که در متن مقاله به آن پرداخته شده است.

منابع و مآخذ

- افغانی‌نویس، عبدالله، **لغات عامیانه فارسی افغانستان**، چاپ دوم، کابل: مؤسسهٔ بلخ.۱۳٦۹.
- آق‌قلعه، علی صفری، **نسخه‌شناخت**، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.۱۳۹۰.
- حسن‌زاده نیری، محمدحسن و دیگران، «**عقدهٔ برتری یا حقارت؟ واکاوی اشعار خاقانی براساس روانشناسی فردنگر**» متن پژوهی ادبی، سال ۲۰، شماره ٦۷، صص ۸۵-۱۰٦. ۱۳۹۵.
- رستگارفسایی، منصور، **انواع شعر فارسی**، چاپ دوم، شیراز: نوید شیراز.۱۳۸۰.
- قوام، ابوالقاسم و احسان قبول، «**بررسی عقدهٔ حقارت در شخصیت بوسهل زوزنی براساس روایت بیهقی**» ادب پژوهی، شماره اول، صص ٤۹-٦۸. ۱۳۸٦.
- کاظمی، سید عوض‌علی، «**بررسی و تصحیح طوفان المصیبه ناطق نیلی**»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: مرتضی فلاح، دانشگاه یزد. ۱٤۰۱.
- مایل هروی، نجیب، **تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی**، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.۱۳۷۹.
- موسوی، میرزاحسین، **نسخهٔ خطی بیاض**، متعلق به کتابخانه شخصی. حدود ۱۳۵۵ ق.
- ناطق نیلی، سیدرضابخش، **شکرباغ**، کابل: انتشارات کتب بیهقی وزارت اطلاعات وفرهنگ. ۱۳۹۷.

معرفی نسخه "وسیله السائلین": اجوبه‌ای از ابوطالب قائنی

زهرا علیزاده بیرجندی[۱]، مریم حسینایی [۲]

چکیده :

جستار حاضر با هدف معرفی نسخه خطیِ "*وسیله السائلین فی احکام الدین*" تألیف ابوطالب قاینی نگاشته شده است. این اثر از نظر ویژگی‌های ساختاری و محتوایی در حیطهٔ اجوبه‌های فقها جای می‌گیرد و دربردارندهٔ سؤالات متعددی است که اهالی قاینات از مجتهد روزگار خویش پرسیده‌اند. این مقاله درصدد تبیین ویژگی‌های صوری و محتوایی و کارکردهای این نسخه به شیوهٔ توصیفی – تحلیلی است. نتایج حاصل از این پژوهش نشانگر اهمیت *وسیله السائلین* و سهم آن در حفظ و اشاعه میراث مکتوب شیعه، آشنایی با تاریخ محلی و ویژگی‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه قاینات در روزگار تدوین این کتاب است.

واژگان کلیدی: ابوطالب قاینی، *وسیله السائلین*، اجوبه‌نویسی، نسخ خطی.

مقدمه:

ابوطالب قاینی، از فقهای سده سیزدهم صاحب تألیفات و آثار متعددی در حوزهٔ اصول فقه و دانش‌های مذهبی نظیر اصول فقه، درایه، رجال، نسخ است. نسخه‌هایی از آثار وی در مراکز آرشیوی و برخی مدارس علوم دینی و یا نزد برخی از رجال قاینات موجود است. اگرچه شرح احوال قاینی در کتب رجالی و برخی منابع تاریخی محلی ذکر شده، اما بررسی آثار وی، مورد غفلت قرار گرفته است. لذا هدف نوشتار حاضر معرفی اجوبه‌ای از قاینی با عنوان "*وسیله السائلین فی احکام الدین* " اختصاص دارد . در این بررسی پاسخ به سوالات ذیل مدنظر قرار گرفته است:

۱. *وسیله السائلین* از نظر صوری و محتوایی چه ویژگی هایی دارد؟

[۱]. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه بیرجند.zalizadehbirjandi@birjand.ac.ir

[۲]. کارشناس مرکز احیا و حفظ میراث مکتوب دانشگاه بیرجند.m.hoseinaei@birjand.ac.ir

۲. جایگاه این نسخه از منظر کارکردی چیست؟

نقد و بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که پژوهش‌های انجام شده در مورد سیدابوطالب قاینی بیشتر معطوف به شرح احوال و ذکر آثار اوست. از این رو خلاء مطالعاتی در بررسی نسخ و محتوای آثار او، ضرورت مطالعات موردی دربارهٔ آثار او را آشکار می‌سازند.

شرح احوال ابوطالب قاینی

سیدابوطالب قاینی، از فقهای سدهٔ سیزدهم، در ۱۲۳۰هجری قمری در قاین دیده به جهان گشود. مقدمات علوم اسلامی را در قاین فراگرفت. سپس برای تکمیل مدارج عالیه علم به مشهد مقدس رفت و از محضر اساتیدی چون آیت الله حاج محمدرحیم بروجردی و آیت الله سیدمحمد رضوی بهره برد و موفق به اخذ اجازه اجتهاد از سوی آنان شد. مطابق سنت حوزه های علمیه شرق کشور که هر طلبه مشتاق به تکمیل علوم دینی از آنجا رهسپار اصفهان و نجف می‌شد، سید ابوطالب به این دو شهر سفر کرد. با توجه به نگارش *الإعتقادات* در مشهد، در سال ۱۲۶۱ق و *الفوائد الغرویه* در نجف، در سال ۱۲۶۸ق، قاینی در فاصله این سال‌ها در دو شهر اصفهان و نجف اقامت داشته است.

سیدابوطالب در سال‌های اقامت در نجف اشرف در درس اساتید آن حوزه بویژه شیخ محسن خَنفَر (د. ۱۲۷۱ق) شرکت کرد و از وی اجازه اجتهاد دریافت نمود. پس از بازگشت از عتبات عالیات در مشهد مقدّس سکنی گزید و به تدریس و تصنیف آثار مختلف پرداخت. پس از مدتی رهسپار قاین شد و در دوران اقامتش در قاین، اوقات خود را صرف نگارش، تصنیف و تدریس نمود (جلیلی و غوث،۱۳۹۹: ۱۶؛ عزیزیان،۱۳۹۸: ۱۷۶-۱۷۹ ؛ فاضل قاینی نجفی، ۱۳۸۶: ۲۱-۲۰).

آیتی در کتاب *بهارستان* به شرح احوال ابوطالب قائنی پرداخته و او را با صفاتی چون اکمل، برهان المحققین، سلطان المدققین ، حامی شیعه و مروج مذهب ستوده است. (آیتی،۱۳۲۷: ۳۰۰) .وی پس از اشاراتی گذرا به محیط تربیتی ابوطالب قاینی، از ریاست مطلقه و عظمت او در نواحی بیرجند و قاینات سخن گفته و اشاره می‌کند که اجرای حدود نیز توسط او صورت می‌گرفته، چنان‌که به فتوای او چند نفر را امیر علم خان حاکم وقت گردن زد (همان:۳۰۱). صاحب *ریحانه الادب*، در شرح زندگی ابوطالب قاینی، از او به عنوان عالم جلیل، فقیه خبیر، رجالی متبحر، نافذ الحکم در بلاد خراسان یاد کرده است (مدرس،۱۳۶۹، جلد ۴: ۴۲۸).

بسیاری از علما و مشاهیر ولایت قائنات در سده‌های سیزدهم و چهاردهم ه.ق، مانند: شیخ محمدباقرگازاری بیرجندی(د. ۱۳۵۲ق)، ملامحمد بن ملاعبدالحسین قاینی، نجف بن علی اکبر بیرجندی و

محمدحسین قاینی کاخکی از شاگردان او بودند. سرانجام قاینی در ششم شوال ۱۲۹۳ ق در مسیر سفر حج در کراچی درگذشت ودر همانجا مدفون گردید (عزیزیان :۱۸۰). عزیزیان در بازخوانی زندگی‌نامه قاینی، مبهم‌ترین فراز زیستنامهٔ او را، چگونگی مرگ قاینی دانسته و اظهار می‌دارد:

"مولفان منابع متقدم‌تر که بدون واسطه و یا با واسطه با قاینی ارتباط داشته‌اند، ضمن گزارش زندگی او به مرگ طبیعی اشاره می‌کنند. در مقابل، هفت پژوهشگر با کاربست واژه شهادت، به قتل قاینی اشاره می‌کنند. البته، تنها چهار پژوهشگر، دیدگاه قتل به وسیله حاکم وقت منطقه و یا اهل سنت را مطرح و تحلیل می‌کنند. ارزیابی‌ها نشان می‌دهد: برخلاف استدلال‌های نه چندان قوی، اقناع کننده و مستند آنها، قائنی رابطه حسنه‌ای با حاکم وقت داشته است. به نظر می‌رسد، طرح آرای قتل، ریشه در وفات قاینی در خارج از وطن و استعمال واژه شهادت در عبارتی ابهام‌آمیز به وسیله شاگردش، محمدباقر بیرجندی دارد. تحلیل عبارت محمدباقر در پرتو زمان و آثار قاینی و مقایسه با دیگر منابع نشان می دهد، این شاگرد قصد داشته است بر این نکته تاکید کند که استادش با وفات در راه حج به ثواب شهادت رسیده است"(همان:۱۹۹).

ابوطالب قاینی در دوران حیات خویش دست به تالیف آثار متعددی زد که از آن جمله می‌توان به آثار ذیل اشاره کرد:

۱. *دره الباهره*

این کتاب درباره شناخت خدا است، که به سبکی ابتکاری و جالب نوشته شده و حاوی مطالب فلسفی و کلامی ارزشمندی است؛

۲. *ینابیع الولایه*

کتابی است که با براهین و استدلالهای شیوا و سبکی نوین، مسئله ولایت را مورد بررسی قرار داده است؛

۳. *ماحی الضلاله و الغوایه*

این کتاب ردی است ، بر نوشته ملاخان، معروف به ملاشمس، مفتی شهر هرات، که تحت عنوان *شمس الهدایه وقایع الضلاله* نگاشته و توهینی است نسبت به عقاید شیعه که به زعم ملاشمس، ردی بر عقاید شیعه است؛

۴. *صفوه المقال*

کتابی است فقهی، استدلالی و مفصل دربازه وقف که مولف آنرا در تاریخ سه شنبه سوم جمادی الثانی سال ۱۲۸۲ هجری قمری، به انجام رسانیده، و آقای محمد بن ملا عبدالمحسن خراسانی قاینی، آن را در تاریخ

شنبه ۱۴ محرم ۱۲۸۷ کتابت نموده است؛

۵. *عمده المقال فی علم الدرایه و الرجال*

کتاب ارزشمندی است، در دو فن: ۱. درایه ۲. رجال، که مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد باقر گازاری، آن را در سه جلد شرح کرده است.

جلد اول شرح این کتاب که *الفوائد القرویه*، نام دارد همراه متن کتاب *عمده المقال* در مجموعه‌ای به شماره ۳۴۰۷ در کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی در قم، موجود است.

۶. *الکواکب السبع السیاره*

این کتاب پیرامون هفت مسئله اصولی به طور استدلالی و به زبان عربی نگاشته شده است؛

۷. *الدروس*

فقه استدلالی است و به زبان عربی که براساس نقل مرحوم شیخ آقا بزرگ، تقریرات درس مرحوم آیت الله شیخ محسن خنفر، استاد معظم له، متوفای ۱۲۷۰ است؛

۸. *اللؤلؤ الغالیه فی اسرار الشهاده*

این کتاب شامل فضائل و مناقب امام حسین(ع) و چگونگی شهادت آن بزرگوار هست؛

۹- *رساله صلوه المسافر*

۱۰- *اعتقادات*

این کتاب را در مشهد به سال ۱۲۶۱، در روز جمعه رجب به پایان برده است؛

اثریاد شده، دارای ده مقام پیرامون اثبات خدا، توحید، عدل، نبوت، امامت و مسائل اعتقادی دیگری به زبان عربی می باشد؛

۱۱- *التعلیقه*

این کتاب توضیحی است بر رساله برائت و احتیاط شیخ انصاری که به سبک زیبائی نگارش یافته است؛

۱۲- *وسیله السائلین یا رساله سوال و جواب*

۱۳. *مرآه الوحده*

پیرامون حکمت، به زبان فارسی نگارش یافته و دارای ۷ مرحله ، یک مقدمه و یک خاتمه است؛

۱۴. *تعلیقات فارسی بر رساله علمیه محمد ابراهیم کرباسی کاخکی*

۱۵. *مکاسب*

(سعیدزاده ، ۱۳۶۹ : ۷۹ -۸۹).

معرفی نسخهٔ *وسیله السائلین فی احکام دین*

سعیدزاده، درکتاب خویش، در معرفی این اثر، *وسیله السائلین فی احکام الدین* را رساله عملیهٔ ابوطالب قاینی دانسته که مقلدین وی براساس آن عمل می‌کرده‌اند. وی همچنین از نسخ متعددی که از این کتاب در قائن وجود داشته به شرح ذیل یاد نموده است:

۱. نسخه مدرسه علمیه زهان(قاین): دارای ۱۳۳ ورق به ابعاد ۲۱×۱۶/۵ که توسط ولی الله ابن محمد شفیع در صبح یکشنبه ، در جمادی الثانی ۱۲۹۱ ق به انجام رسیده و نویسنده این نسخه اظهار داشته که پنجمین یا ششمین نسخه ای بوده که وی کتابت کرده ا ست.

۲. نسخه دیگر همان مدرسه: که بخش سوم از یک مجموعه است و از صفحه ۱۷۲ تا ۳۴۰ همین رساله می باشد. کاتب این نسخه غلامحسین بن ابراهیم رضوی درخش است که در ۱۳۰۱ ق آن را کتابت نموده است.

۳. نسخه نگارنده: اوراقی از آن افتاده، ۱۴۲ صفحه ۱۶ سطری بابعاد ۱۱×۱۷/۵ است این نسخه را محمد بن ملااسماعیل بیهودی که گویا از شاگردان معظم له بوده در سال ۱۲۸۳ کتابت نموده است.

به رغم ادعای سعیدزاده که *وسیله السائلین فی احکام الدین* را رساله عملیه ابوطالب قاینی دانسته، این اثر از نظر ساختاری شباهت چندانی به رساله های عملیه نداشته و بیشتر در قالب اجوبه[۳] تدوین شده است.

نسخه‌ای از *وسیله السائلین فی احکام دین* در کتابخانه ملی با شماره ۱۹۷۹۴۷۴ موجود است،که نوشتار حاضر به بررسی آن اختصاص دارد. اطلاعات فهرست نویسی نسخه، صرفاً به زبان اثر که فارسی است و به نام نگارنده یعنی ابوطالب قاینی اشاره کرده است. نسخه حاضر نسخه ای تک متنی[۴] است و از نظر ویژگی‌های ظاهری فاقد جلد می باشد و صفحه آغازین این نسخه، قبل از شروع دیباچه حاوی یادداشت‌های شخصی نگارنده، دربردارنده مبالغی است که نویسنده به افراد قرض داده و یا ازسایرین طلب داشته است. این نسخه مشتمل بر ۱۵۴ صفحه است که به جز سه صفحه پایانی و صفحه آغازین و دیباچه که در بردارنده عبارات تحمیدیه و معرفی نسخه است، سایر صفحات چهارده سطری می باشد.

از بررسی صفحات پایانی می توان دریافت که نسخه فاقد انجامه و دچار افتادگی است. برخی از صفحات

---

۱. اجوبه ها مجموعه ای از پرسش ها و پاسخ ها فقهی هستند که تحت عنوان سوال و جواب و یا اجوبه المسائل و یا جواب المسائل گردآوری و تنظیم شده‌اند. این آثار مکتوب باقی مانده از محدثان و فقهای شیعی دربردارندهٔ بخش قابل توجهی از معارف اسلامی و احکام دینی می باشد(اباذری، ۱۳۹۰: ۷۴).

۴. نسخه تک متنی به دستنویسی گفته می شود که در آن یک اثر درج شده باشد. در این جا مقصود از یک نفر این است که این اثر توسط یک نفر نوشته یا گردآوری شده و نامی بر آن نهاده شده باشد(صفری آق قلعه، ۱۳۹۰: ۷).

این نسخه حاشیه نویسی شده است. درحاشیه دیباچه شعری در رثای حضرت زینب (س) با مضمون ذیل به چشم می خورد: به شام رفتن زینب اگر کنم تقریر به جان جمله فتد آتش از صغیر و کبیر.

در برخی از حواشی صفحات این نسخه صورتحساب‌های شخصی نگارنده درج شده است(قاینی، بی تا:۸ و ۳۸).

بر اساس اطلاعات مندرج در دیباچه، موضوع این اثر مشتمل بر سوالات شرعی و پاسخ آنهاست، از این رو می توان *وسیله السائلین* را در زمره اجوبه‌های علما قرار داد:

" بدان که این رساله ایست سؤال و جواب که چون هر یک از اولی الالباب و ذوی الابصار بمرور اهور و توالی اعصار از قری و مزارع و امصار هر وقت بمسئله از مسائل شرعیه محتاج می‌شدند از جهة آنکه براءه زمه خود را در رجوع به مجتهد حی اعلم می‌دانستند کما هو فی الواقع کذلک مسئله محتاج الیها را استفتاء می‌نمودند" (همان:۳).

سنت درازدامن اجوبه نویسی از دوران امامان شیعه (عج) آغاز شد و پس از غیبت امام زمان(عج) به علمای شیعه رسیده است. عالمان شیعه از طریق اجوبه‌ها به پرسش‌های گوناگونی در زمینه اعتقادی، اقتصادی، حقوقی، مسائل نوپدید(مستحدثه) بنا به نیازهای آن روزگار پاسخ می‌دادند. از این رو اجوبه‌های عالمان شیعه مجموعه‌ای غنی و استناد نذیر در معارف دینی به شمار می‌روند.این اجوبه‌ها افزون بر اهمیت مذهبی‌شان، اطلاعات ارزشمندی درباره تاریخ اجتماعی نیز دارند؛ از جمله دلائل اهمیت اجوبه‌ها از بُعد تاریخ اجتماعی، مضامین آنهاست که دربردارنده تعاملات قشرهای گوناگون جامعه با یکدیگر و بازتاب نیازهای فکری، حقوقی و اقتصادی آحاد جامعه است(علیزاده بیرجندی و دیگران، ۱۳۹۲:۱۷۵)

از محتوای دیباچه بویژه کاربرد و صفات متعدد در شأن علمی ابوطالب قاینی می‌توان دریافت که این اثر توسط یکی از شاگردانش جمع آوری و تبویب و کتابت شده است.(قاینی:۴-۳)

علاوه بر نکاتی که در سطور بالا بدان اشاره شده ، عبارات ذیل نیز نه تنها شاهد مدعای فوق است، بلکه مبین روش این رساله نیز می باشد:

«... سرکار شریعتمدار آقا سید ابوطالب آلام الله ظله العالی علی روس الادانی و الاعالی و اعلی جناب هر شامخ الالقاب استفتائات ناس را جواب می‌نوشته‌اند و به صاحبان آنها می‌داده‌اند و چون ابتلای مردمان به تکالیف مختلفه بوده است، هرکس به مطلب سوال می‌کرده است، جواب بر طبق سوال نوشته می‌شده است. لهذا چون ضبط مسائل بر نهج سوالات بوده، در حین ثبت کردن مختلف نوشته شده بود و چون اختلاط مسائل به یکدیگر باعث مشقه سائلین و طالبین بوده در وقت رجوع به آنها. لهذا حسب الحکم سرکار شریعتمدار

مولای الاعظم و واستادی الافخم مسائل متفرقه را جمع نمود مبوب نمودم و مسائل هر بابی را در همان باب ذکر کردم(قاینی:۵).

نام ابواب « *وسیله السائلین فی احکام الدین*» به قرار ذیل است:

۱. باب الاول فی الاجتهاد و التقلید:
۲. باب دوم در احکام نماز(قاینی:۴)
۳. باب سیم در احکام زکوه((قاینی:۷۴)

سایر مباحث این رساله از جمله احکام وقف(ص۹۱)، بیع و معاملات(ص ۹۸)، احکام نکاح و طلاق(ص ۱۰۸)، قصاص(ص ۱۴۵) بدون اینکه باب خاصی به آن اختصاص پیدا کند، در این رساله جای‌گرفته‌اند.

در این اثر ابوطالب قاینی در مواردی ملاک تشخیص را عرف و صدق عرفی قرارداده است (برای نمونه در پاسخ به سوال معیار تشخیص سفر معصیت می نویسد:

« مناط در معیار سفر معصیه عرف است و صدق عرفی متحقق می شود به اینکه، غایه آن معصیه باشد مثل سفر از جهه اضرار مسلمانان و ایذای شان ...»(قاینی:۶۶-۶۷).

در مورد تکیه بر عرف در علم اصول، شیخ مرتضی انصاری از بانیان این شیوه در استنباط احکام است. وی به عرف به عنوان یک منبع احتمالی احکام تأکید داشت. (الگار؛۱۳۶۹ :۲۵۱)

کتاب *وسیله السائلین فی احکام الدین*، همانند سایر اجوبه‌های علمای این خطه، مشتمل بر سوالات شرعی، حقوقی، قضایی، اقتصادی و اجتماعی و پاسخ‌هایی است که قاینی به این سوالات داده‌اند. اجوبه‌ها از جنبه‌های گوناگون حائـز اهمیت‌اند، علاوه بر اهمیت، اجوبه ها به عنوان میـراث فرهنگ دینی، این آثار دربردارنده اطلاعات تاریخی – اجتماعی در خور توجه ای هستند(علیزاده بیرجندی و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۹).

مضامین سوالاتی که در *وسیله السائلین فی احکام الدین* از ابوطالب قاینی پرسیده شده را می‌توان در چند دسته به شرح ذیل طبقه بندی نمود:

- مضامین اعتقادی و احکام شرعی شامل: نماز(همان:۴۰)، روزه، غسل، طهارت، حلال و حرام، تقلید، ...؛
- مضامین اقتصادی شامل: معاملات و مسایل ملکی(همان: ۹۸)، وقفیات(همان:۹۱)، خمس و زکات (همان: ۷۴)، خیارات، احکام بیع(همان: ۷۸-۹۹)؛
- مضامین حقوقی-اجتماعی شامل: وراثت و ارث(همان:۱۳۴-۱۳۲)، مجازات، احکام قصاص(همان : ۴۵)، احکام نکاح و طلاق(همان : ۱۰۸).

نکته درخور توجه در این رساله، تناسب سوالات با ویژگی‌های اقلیمی و پیوند آنها با سیاق معیشتی و

ویژگی‌های اقلیمی این خطه است. برای نمونه برخی از سوالات به طهارت و پاکی ظروفی که در آنها شیره انگور پخت می‌شده، اختصاص دارد. دغدغه‌مندی اهالی قاینات، در مورد طهارت و پاکی و حلال بودن کسب و کار آنها در سوالات ذیل بازتاب پیدا کرده است:

"س الات و ادوات شیره پزی و مزاول[۵] (دهخدا،ذیل مزاول) و عامل و شبه ان این دو به تبعیه پاک می شود یا نه ج بلی پاک می شود س عصیر[۶](همان) از غیر انگور و خرما و فواکه[۷](همان) و شمار و بقول و حبوب[۸] (همان) و غیر انها بعد از غلیان و اشتداد[۹](همان) مثل عصیر عنبی[۱۰](همان)است یا نه ج خلاف در حلیه و طهارت نیست اگر مسکر نباشند و مثل اشیاء مذکور است ربوبات مثل رب سیب و انار و غیر اینها "(قاینی، بی تا : ۱۳-۱۲).

در منطقه قاینات علاوه بر کشاورزی برخی از اهالی به کار دامداری و پرورش احشام اشتغال دارند. پاره‌ای از سوالات در کتاب *وسیله السائلین* با دامداری و مسائل مرتبط با آن پیوند دارد. در ذیل به برخی از آنها اشاره شده است:

" **س**[۱۱] بول کوسفند و کاو[گوسفند و گاو] و مثل این دو اکر[اگر] داخل شیر شود بحیثیتی که مستهلک شود حلال است انچیز یا حرام ج[۱۲] حلال است و احوط[۱۳] (دهخدا،ذیل واژه) اجتناب است "(قاینی، همان:۱۳).

نتیجه:

وسیله السائلین فی احکام الدین، اجوبه‌ای است که ابوطالب قاینی، مجتهد قرن سیزدهم هجری قمری، آن را در پاسخ به سوالات مقلدین خویش تدوین نموده است. نسخه‌های متعددی از این کتاب در کتابخانه ملی، مدرسه علمیه زهان(از توابع قاین) و در دست برخی از افراد موجود است. براساس اظهارات ولی الله ابن محمد شفیع، کاتب نسخهٔ موجود در مدرسه علمیه زهان، گویا نسخ دیگری از *وسیله السائلین*، توسط این فرد به کتابت درآمده است. علاوه بر تفاوت های سال های کتابت، از نظر تعداد اوراق، تعداد سطور و کاتبان نیز

---

[۵] . [مُ وِ](ع ص) مروسنده، رجوع به مزاولت و مزاولة شود. اشتغال ورزیدن در کاری مروسیدن و رنج کشیدن در آن.

[۶] .آنچه که به فشردن بیرون آید از آب و مایع و نحو آن. شیره انگور و جز آن.

[۷] . اجناس میوه ها . ج فاکهة.

[۸] . دانه های نبات. دانه ها مثل گندم.

[۹] . سختی در هر چیز، سخت و قوی و استوار شدن.

[۱۰] . منسوب به عنب که میوه و انگور فروش را می رساند.

[۱۱] . س: مخفف سوال

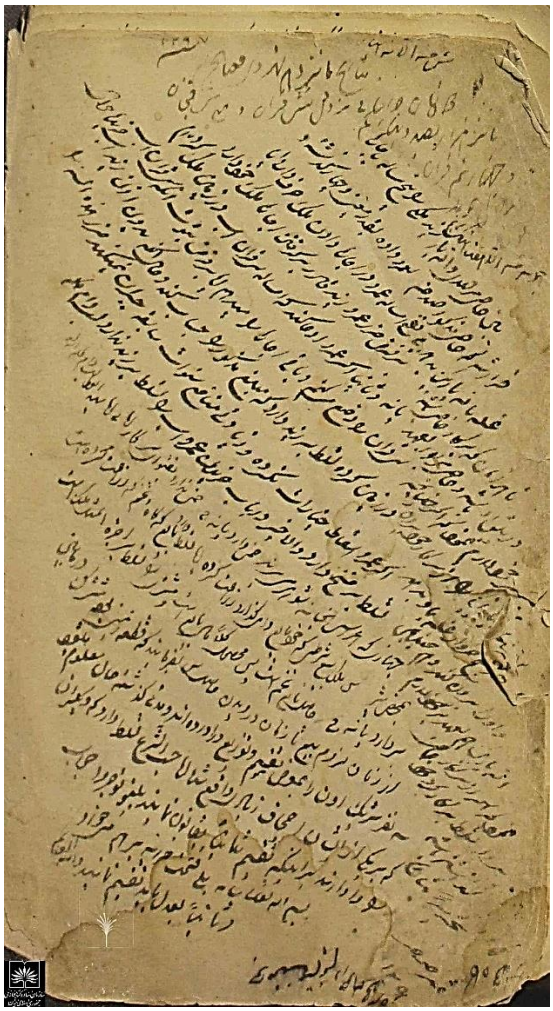
[۱۲] . ج: مخفف جواب

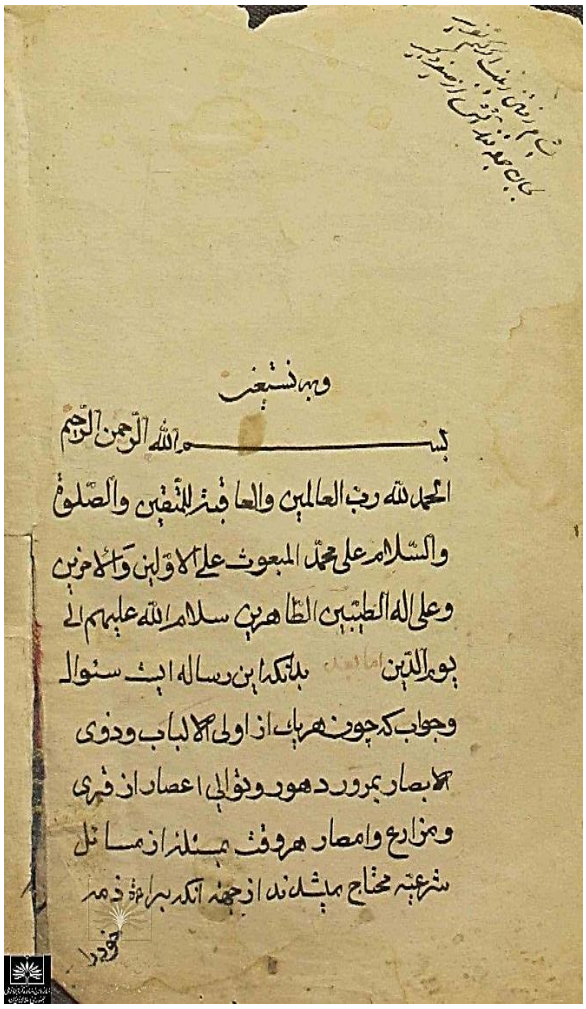
[۱۳] . با احتیاط تر، باحتیاط نزدیک تر.

این نسخ با یکدیگر تفاوت دارند. نسخه مورد بررسی در پژوهش حاضر با شماره ۱۹۷۹۴۷۴ در کتابخانه ملی موجود است. این اثر فاقد انجامه و دارای افتادگی است. از محتوای دیباچهٔ این نسخه چنین بر می آید که نسخه موجود توسط یکی از شاگردان قاینی جمع آوری و کتابت شده است.

وسیله السائلین، ساختاری همانند سایر اجوبه‌های علما داشته و مشتمل بر پاره‌ای از سوالات شرعی و پاسخ به آنها است. مهم‌ترین مضامین مطرح در سوالات این اجوبه، مضامین اعتقادی، احکام شرعی، مباحث اقتصادی، وقفیات ، امور حقوقی و اجتماعی است. از بررسی مضامین و محتوای سوالات طرح شده در این اجوبه می‌توان به دغدغه‌های اهالی قاینات، باورهای اعتقادی، سیاق معیشتی و سایر ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی منطقه قاینات در سده سیزدهم هجری قمری پی برد. از منظر کارکردی می‌توان اهمیت این اجوبه را در موارد ذیل خلاصه کرد:

- آشنایی با تاریخ محلی و ویژگی های فرهنگی- اجتماعی خطه قاینات و سبک زندگی مردم آن؛
- شناخت شأن علمی ابوطالب قاینی؛
- حفظ و اشاعه میراث مکتوب شیعی.





صفحات آغاز و پایان نسخه

منابع و مآخذ:

آیتی، محمدحسین، **بهارستان، در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان**، تهران: شرکت سهامی چاپ. ۱۳۲۷.

اباذری, عبدالرحیم، **تبارنامه حوزه و روحانیت از صدر اسلام تا پهلوی اول**، تهران: سلمان فارسی. ۱۳۹۰.

الگار، حامد، **دین و دولت در ایران – نقش علما در دوره قاجار** ،ترجمه: ابوالقاسم سری. تهران: انتشارات توس. ۱۳۶۹.

جلیلی، حمیده؛ غوث، کمال، **"تحقیقی بر شناسایی حاکمیت‌های شرع در قهستان(خراسان جنوبی فعلی) از سال ۱۲۸۴ قمری تا ۱۳۶۶ قمری"**، نشریه دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی، تیر، سال

سوم، شماره ۲۶؛ ۱۳۹۹.

دهخدا، علی اکبر(۱۳۷۷). **"لغت نامه دهخدا"** ، .تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران؛

سعیدزاده، سیدمحسن، ***بزرگان قائن***، جلد اول. قم: انتشارات اهل بیت.۱۳۶۹.

صفری آق قلعه، علی، **نسخه شناخت: پژوهش‌نامه نسخه‌شناسی نسخ خطی فارسی**، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب. ۱۳۹۰.

عزیزیان، مریم، **" بازخوانی زیست‌نامه سیدابوطالب قاینی: قتل یا وفات؟"** تاریخ اسلام، زمستان، شماره ۸۰. ۱۳۹۸.

علیزاده بیرجندی، زهرا؛ عباسلو، سمیرا و الهی زاده، محمدحسن،**"جایگاه اجوبه های علمای بیرجند در مطالعات تاریخ محلی"**. فصلنامه مطالعات فرهنگی- اجتماعی خراسان، دوره ۷، بهمن،۷ شماره چهار. ۱۳۹۲.

علیزاده بیرجندی، زهرا؛ عباسلو، سمیرا؛ الهی زاده، محمدحسن، **"کارکرد اجوبه‌های علمای شیعی در مطالعات تاریخ اجتماعی ایران"**، پژوهش‌نامهٔ تاریخ اسلام، پاییز، سال سوم، شماره یازدهم.۱۳۹۲.

فاضل قاینی نجفی، علی، **ستارگان فروزان در شناخت علمای قاینات و قهستان**. قم: انتشارات آل فاضل. ۱۳۸۶.

قاینی، ابوطالب، **وسیله السائلین فی احکام الدین**. نسخه خطی شماره ۱۹۷۹۴۷۴ سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران" . (بی‌تا)

مدرس، میرزا محمدعلی، **ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب**، جلد چهارم. تهران: خیام. ۱۳۶۹.

مجموعه مقالات علمی دومین همایش بین المللی تحقیق و تصحیح نسخه های خطی ایران
انجمن علمی تحقیق و تصحیح نسخه های خطی ایران کد اختصاصی ISC: ۰۲۲۳۰-۲۰۴۲۲
اخبار و گزارشها | مقالات علمی | مطالعات علمی

معرفی نسخه خطی نفیس شهنامه چنگیزی اثر شمس الدین کاشانی و اثرپذیری آن از شاهنامه فردوسی و جامع التواریخ

نرجس سپهرنژاد[۱]

چکیده:

شهنامه چنگیزی شاهکار ادبی حماسی به بحر متقارب و شامل ده هزار بیت سروده شاعر قرن هفتم و هشتم شمس الدین کاشانی ملقب به « شمس کاشی» است. شهنامه چنگیزی تاریخ عصر ایلخانان و از منابع تاریخی معتبر و« برگ زرینی از اتفاقات تاریخی و افسانه ای روزگار مغول» است که به لحاظ سبکی و ادبی از جایگاه ویژه ای برخوردار است. شمس الدین دراین کتاب حماسی روایات اساطیری و افسانه ای مغول را تا روزگار الجایتو به تصویر کشیده است. این شاهنامه به زبان فارسی است و به دستور غازان خان نوشته شد و مضامین آن با تاریخ رشیدی (جامع التواریخ) برابری می کند، شاعر آغاز داستان را از روایات اساطیری و تاریخی دوره مغولان شروع می کند. او در پایان کتاب پس از شرح حوادث دوره سلطنت غازان خان اشعاری در مدح سلطان محمد و مخلوطی از حکایات راجع به اسکندر،بهرام گور،انوشیروان و افراسیاب و ....را آورده است. این منظومه حماسی مربوط به بخشی از کتاب جامع التواریخ یا تاریخ غازانی است و به «تاریخ غزانی» یا « تاریخ غازان خان» نیز معروف می باشد.در این شهنامه تاریخی از خدمات ارزنده خواجه نصیرالدین طوسی و نقش ایشان در احیای تمدن اسلامی در روزگار مغول نیز آمده است. راقم این سطور به لطف الهی سه نسخه خطی از این شاهنامه راکه اثر شاعر همشهری اش است از کتابخانه داخل و خارج از کشور به دست آورده است و در مقاله حاضر ضمن معرفی نسخ به بررسی ویژگی های سبکی آن پرداخته است. نسخه کتابخانه ترکیه نسخه ای نفیس و مصور به نقوش حماسی و صحنه های نبرد مغولان و مذهب می باشد که در نوع خود کم نظیر است و تنها نسخه کامل این کتاب تاریخی است.

واژگان کلیدی: شهنامه چنگیزی ، حماسه ، سبک، نسخه خطی، جامع التواریخ.

(۱). گروه زبان و ادبیات فارسی، کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی کاشان، ایران sepehr_۱۳۵۸_۱۳۸۳@yahoo.com

مقدمه

امروزه آثار علمی - ادبی از روزگار گذشته به صورت اوراق کهن خطی در اختیار ما قرار گرفته است. بشر برای باقی گذاشتن نتایج فکری خود و ثبت آن ها از الواح سنگی ،گلی ، پوست حیوانات و ... که سابقه چندین هزار ساله در میان ملت های کهنسال چون ایران ف مصر، چین، یونان... و برخی نقاط دیگر داشته ، استفاده می کرده است.

در ایران و سایر کشورها نیز آثار مکتوب کتابخانه ای به صورت نسخ خطی موجود می باشد.

باید توجه داشت که در روزگار گذشته این آثار کتابت شده به علت حوادث گوناگون مانند سیل ،زلزله و دیگر عوامل طبیعی کمابیش از میان رفته و آنچه امروز بر جای مانده تنها آثاری است که از این حوادث مصون مانده و زینت بخش خزانه علمی کتابخانه هاست.

بدین ترتیب تمدن کهن هر ملت ، به وسیله این نسخ خطی برجای مانده است که خزانه گرانبهایی به حساب می آید و در عین حال شناسنامه ای بر اصالت و توانمندی یک ملت در طول تاریخ است.

به واسطه همین نسخ خطی است که امروزه با تصحیح و انتشار آن ها از روزگار گذشته خود آگاهی حاصل می کنند و تکیه گاه و پشتوانه قوی بر ایشان محسوب می شود.

ناگفته نماند در ایران نیز از دیرباز تاکنون کتابخانه های بزرگی وجود داشته است که میراث کهن و ارزشمند ر حفظ و نگهداری می کنند.

اما با وجود این در طول تاریخ از حملات و هجوم دشمنان مصون نبوده است.علاوه بر این گاهی نیزبه خاطر جهل و نادانی برخی سوداگران طماع نیز برخی از این آثار نفیس را از دست داده ایم. که امروزه زینت بخش موزه های خارجی شد است، که در بعضی موارد ناچاریم برای تهیه نسخه ای از آن نسخ گرانبها بازحمت زیاد دست به دامن دیگران شده تا تصویری از این کتب خطی در اختیار ما گذاشته شود.

چنان که قبلا نیز اشاره شد، ترکیه یکی از کشورهایی است که کتابخانه هایی بسیار غنی از نسخ خطی دارد.

در ترکیه معمولا نسخه های کهن و زینتی در کتابخانه های دولتی موجود است و یکی از علل آن علاقمندی سلاطین عثمانی به آثار اسلامی و فارسی می باشد.

از جمله این نسخ خطی، نسخه نفیس و مصور «شهنامه چنگیزی» اثر طبع شاعر نامی اواخر قرن هفتم و

اوایل قرن هشتم هجری قمری « شمس الدین محمد بن علی کاشانی» (متوفی ۷۳۰ه.ق)است، که در کتابخانه لالااسماعیل (اسماعیلیه) ترکیه محافظت و نگهداری می شود. این نسخه نفیس تنها نسخه کامل و مصور این شهنامه حماسی عصر مغول است.

الحمدلله نگارنده و راقم این سطور توانسته باتلاش و زحمات بسیاری فایل این نسخه رااز کتابخانه مذکور به دست آورد و به تصحیح و مقابله و مقایسه آنها بپردازد.

شایان ذکر است سایر نسخی که ازاین شاهنامه برجای مانده و در ایران موجود می باشداز ابتدا افتادگی دارد و کامل نیستند.اما نسخه ترکیه نسخه ای کامل و به خطی زیبا و چلیپایی کج است.

پیشینه تحقیق

رشیدالدین نخستین کسی است که در تالیف تاریخ چین ازمنابع اصلی استفاده کرده است.علاوه بر این با دانشمندان چین همکاری داشته است. همچنین به زندگی بودا و تاریخ هند نیز پرداخته است.

نخستین کسی که شهنامه چنگیزی را مورد بررسیقرار داد و درباره آن اعمال نظر کرد ادگارد بلوشه مستشرق فرانسوی بود. و این کتاب را در جلد سوم فهرست نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ثبت کرد.

پس از آن دکتر منوچهر مرتضوی در سال ۱۳٤۱شماره ٦۱و ٦۲ نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز و پس از آن در کتاب خود به نام مسائل عصر ایلخانان این شهنامه را مورد نقد و بررسی قرار داد و به نظرات ادگارد بلوشه پرداخت.

معرفی نسخه شهنامه چنگیزی

این منظومه حماسی شامل ده هزار بیت از آغاز دوره اساطیری و افسانه ای قوم مغول تا روزگار سلطان الجایتو را در بر دارد.

شمس الدین کاشانی این منظومه (شاهنامه) را که در روایات اساطیری و تاریخ افسانه ای مغول آغاز می شود رابه فرمان سلطان محمود غازان خان از روی تاریخ تاریخ رشیدی (جامع التواریخ) به نظم آورده است.

منظومه مذکور در زمان سلطنت الجایتو محمد خربنده (متوفی۱۳۱٦ م) پایان یافت.

در پایان کتاب پس ازشرح حوادث دوره سلطنت غازان خان اشعاری نیز در مدح و ستایش سلطان محمد خربنده و مخلوطی از حکایاتی راجع به اسکندر ، بهرام گور، افراسیاب و... به چشم می خورد.[۲]

«شهنامه چنگیزی»یا شاهنامه منظوم شمس الدین کاشانی از منظومه های تاریخی عصر ایلخانان مغول است که به تقلید شاهنامه فردوسی و به درخواست غازان خان به نگارش درآمده است.[۳]

از آن جا که این منظومه به نوعی منظوم شده بخشی از جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله همدانی است یا تاریخ مبارک غازانی است، به« تاریخ غزانی»یا « تاریخ غازان خان»نیز معروف شده است.[٤]

شاعر درابتدا پس از حمد و ثنای الهی به معرفی خود و کتابش می پردازد و سپس داستان چنگیزخان و جنگ‌های او و رزم او با سلطان محمّد خوارزمشاه و سلطان جلال‌الدّین می آوردکه تا مرگ چنگیزخان است ادامه دارد. پس از آن شاعر از بیلک‌ها و پندهای چنگیزخان سخن می‌گوید و سپس داستان پادشاهی اکتای آغاز می‌شود. در همین بخش است که شاعر مفصّل به داستان جلال‌الدّین خوارزمشاه می‌پردازد و از دلاوری‌ها و رشادت‌های او می‌گوید. پس از آن اشاره‌ای کوتاه به مرگ جوچی و جغاتا، پسران چنگیز، دارد و سپس داستان تولوی، گُیوک‌خان، باتو، منگوقاآن، قبلای‌قاین و تمورقاین بیان می‌شود.

در ادامه داستان حرکت هلاکو به سمت ایران آغاز می‌شود. شاعر در این بخش مفصل به ذکر جنگ‌های هلاکو به‌ویژه فتح قلاع اسماعیلیه و حملهٔ او به بغداد پرداخته است. داستان اباقا فرزند هلاکو، شرح اختلاف سلطان احمد با ارغون بر سر جانشینی پدر و در نهایت پادشاهی ارغون، کشته شدن شمس‌الدین صاحب‌دیوان، پادشاهی گیخاتو و داستان غازان‌خان از دیگر بخش‌های این منظومه هستند.

زیباترین بخش کتاب در مورد خدمات و اقدامات ارزنده خواجه نصیرالدین طوسی درآن دوره است.

نکته جالب درمورد شاعر این که ظاهرا وی قصیده ای در مدح خواجه بها الدین محمد صاحب دیوان

۲ - ر.ک. مقلدین شاهنامه در دوره مغول و تیموری و تاریخ منظوم شمس الدین کاشانی، منوچهر مرتضوی،ص۳۲۳)

۳ مرتضوی، ۱۳۷۰،ص۸۰

٤ -خواند میر ،۱۳٦۲،ص۳/۱۹۱

جوینی،سروده که نزد ادبای آن روزگار بااستقبال مواجه شده است و موجب شهرت وی گردیده است.[۵]

مهمترین نکته در کتاب شهنامه چنگیزی این که او نیز مانند رشیدالدین فضل الله گزارشی از کشتارها ،ویرانگری ها و غارتهای مغولان را به تفصیل و تاسف بیان کرده است.

در مورد زمان تولد شمس اطلاعاتی در دست نیست.اما با توجه به شعری که وی در سال۷۷۳ه.ق سروده و برای امامی هروی و مجد همگر فرستاده درآن از آنها پیرامون ارجح بودن انوری یا ظهیرالدین فاریابی در شاعری پرسیده است ،[۶]می توان احتمال داد که تولد وی دست کم حدود دو دهه قبل از این تاریخ بوده است.

وفات وی نیز گویا در زمان سلطنت ابوسعید آخرین ایلخان مغول در ایران بوده است.[۷]

معرفی شمس الدین کاشانی در تذکره ها

شایان ذکر است دو شمس الدین کاشانی در برخی تذکرهها از جمله لباب الالباب و تاریخ گزیده و .. آمده است که البته کمی مشوش[۸] به نظر می رسد. به هر روی کتاب شهنامه چنگیزی اثر شمس الدین کاشانی شاعر قرن هفتم و هشتم ه.ق که این اثر تاریخ ماندگاری از عصر مغول است.

تاریخ حبیب السیر

شمس الدین کاشی،ناظم تاریخ غازان خان بود و او را قصیده ای است مصنوع در مدح بهالدین محمد بن خواجه رشید،وفات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید به وقوع انجامید.[۹]

هفت اقلیم

مولانا شمس الدین که صاحب تاریخ غازان خان است و در مدح خواجه بهاالدین صاحب دیوان،قصاید پرداخته.[۱۰]

---

۵ مستوفی،۱۳٦۲،ص۷۳۷
٦ امامی هروی،۱۳٤٤،ص۲۵-۲۸
۷ خواند میر،۳،۱۳٦۲/۱۹۱
۸ مدبری،محمود«تحقیقی در احوال شمس کاشی و شهنامه چنگیزی»،کهن نامه ادب پارسی،پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هفتم، شماره اول بهار۱۳۹۵،ص۸۹-۱۰۹
۹ خواند میر،۳،۱۳٦۲/۱۹۱
۱۰ طاهری،٤٦۰،۱۳۷۸/۲

وی در مرگ بهاالدین جوینی به سال ٦٧٨ ه.ق اززبان پدرش شمس الدین جوینی می گوید:

فرزند محمد ای فلـک هندویت اسـبـاب زمـانـه رابها یک مویت

تو پشت پدر بودی و از آن پشت خم گشت چو ابروی بتان بی رویت

و هم اوست که نظر مجدالدین همگر و امامی هروی را درباره شعر انوری و ظهیرفاریابی خواسته است.[۱۱]

ارزش تاریخی و ادبی شهنامه چنگیزی

چنان که می دانیم از اواخر سده ششم هجری و به ویژه از دوره مغول بعد علارغم تاریخ نگاری ،شاهنامه سرایی تاریخی نیز مورد توجه واقع شد و شاهنامه هایی با مضمون هایی از جمله ثبت وقایع و رویدادهای تاریخی به وجودآمد.

«درسرودن این شاهنامه های تاریخی ، شاهنامه فردوسیهمچون الگویی بی بدیل برای شاهنامه سرایان و مقلدان وی است.به همین دلیل روح حاکم بر آن نیز به طور مستقیم یاغیر مستقیم در این سروده های تاریخی جلوه یافت.

این به رغم جایگزین شدن اسطوره ها و حماسه های مغولی در سروده های این دوران است که به اقتضای موضوع این شاهنامه ،یعنی تاریخ مغول و فرمانروایان برخاسته از ان بود.بررسی محتوای این تاریخ خای منظوم می تواند به روشن شدن ابعاد تازهای از تاریخ ادبی ایران و نیز تحولات تاریخی این عصر مدد رساند.

درمیان این منظومه ها که همچنان به صورت نسخه خطی باقی مانده اند،و از تازگی بیشتری برخوردارند،«شهنامه چنگیزی» و »شهنشه نامه » دو نمونه مهم از این شاهنامه هستند که درباب تاریخ مغول سروده شده اند.[۱۲]

تاریخ سروده ها حماسی زیرسایه شاهنامه فردوسی هستند ، در زمینه تاریخ سروده های تقلید شده در دوره مغول بیشترین کوشش بر این استوار بود که به ویژه محققین عرصه تاریخ و ادبیات از وجود چنین آثاری آگاهی

۱۱ مجله وحیدشماره ٦،شهریور۱۳۵۲،ص٦٨٨-٦٩٠

۱۲ر.ک ، مقاله «عنایت به شاهنامه فردوسی و شاهنامه سرایی در عصر مغولان ایران »، عباس عباسی و جواد راشکی، فصلنامه جستارهای نوین ادبی ،دانشکده فردوسی مشهد

نسبی داشته باشند،تاریخ پژوهان به هنگام شناسایی منابع برای موضوع پژوهشی خودجایگاه این قبل منابع را دریابند،حماسه شناسان و پژوهشگران عرصه شاهنامه سرایی نیز ضمن شناسایی مقلدانو نظیره سرایان شاهنامه در دوره مغول منابع لازم را برای بررسی نقش شاهنامه به عنوان الگوی ادبی - تاریخی دراین دوره بشناسند.[۱۳]

درشاهنامه چنگیزی به دوران پیش از چنگیزخان و افسانه های مغولی پرداخته همچنین از منشا ترکان مغول و جنگ ها و درگیری های اقوام مختلف ترکان مغول در آن یاد شده است.

علاوه بر این کارهای خارق العاده اغزخان پادشاه اسطوره ای قوم مغول و نیزبه افسانه آلان قوا جده بزرگ مغولان

و... پرداخته است.

آلان قوا این زن افسانه ای مغول جده چنگیزخان است و بادارشدن او از نور ،که شمس کاشانی را به یاد فره ایزدی در اندیشه ایرانی انداخته است.

این تفکر و «فره» باخورشید و روشنایی ارتباط داشته است .

به حکم خدا آن چنان دلبری شد آبستن از نور، بی شوهری

به هنگام زادن به امر خدا از آلان قوا سه پسر شد جدا

که فر الهی بود یارشان هم آیین شاهی بود کارشان

شاهنامه چنگیزی از دیدگاه نویسندگان:

نظر ادگارد بلوشه و تاریخ منظوم او: «سلطان محمود غازان که به نام و آثار قوم و خاندان خود دلبستگی داشت عاقلتر از آن بود که متوجه خطری که تاریخ رشیدی را تهدید می کرد ، نباشد.غازان خان که تاریخ عظیم رشیدی به فرمان و الهام او تالیف شده بود آشنایی به وضع روحی و ذوقی عمومی مردم داشت و می دانست

که مرغوب ترین سبک تاریخ نویسی در نظرعامه ایرانیان و سازگارترین شیوه با ذوق آنان سبک شاهنامه است

۱۳ راشکی،۱۳۹۶

و مولفانی که خواسته اند بقای ابدی اثر خود را از پرتو سبک عالم پسند نثرفنی تامین کنند،مثل تاریخ وصاف کم کم آثارشان به طاق نسیان سپرده شده است، در حالی که اشعار حماسی فردوسی تا زمانی که مردم ایران زمین به زبان فارسی سخن م یگویند تازگی و شهرت و مقبولیت خود را حفظ خواهد کرد».[۱۴]

۳- نظر دکتر سیروس شمیسا سبک شناس و شاهنامه پژوه معاصر: این کتاب نیز به سان دیگر کتب خطی تاریخی و منظوم برگ زرینی از تاریخ است و اتفاقات تاریخی و افسانه ای این کتاب عظیم حماسی به لحاظ سبکی و ادبی از جایگاه ویژه ای برخوردار است.[۱۵]

نکات سبکی - ادبی:

در پژوهش حاضر علاوه بر معرفی نسخه خطی شهنامه چنگیزی به نکات سبکی و ادبی آن نیز پرداخته شده است .

البته شایان ذکر است این کتاب جنبه تاریخی دارد و کمتر به آرایه های ادبی توجه شده است.اینک به برخی از ویژگی های سبکی این کتاب می پردازیم:

واژگان کهن

نباشد حقیر و سزد گر کسی به الفختن آن بکوشد بسی

اشباع:

چو بشنید شاه این سخن گشت شاد بسی آفرین کرد بر اوستاد

تخفیف واژه

یکی گفت کز اوستاد و پدر که را داری ای پادشا دوست تر

افعال کهن

۱۴ به نقل از دکتر منوچهر مرتضوی،نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز،شماره ۶۲،ص۳۲۲-۳۲۳

۱۵ - ازافاضات شفاهی ایشان در دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشان

شگفتی همی بینم از کار تو که حیران شدستم ز کردار تو

فعل دعایی

بماناد این شاه خورشید فر که چنگیزخان راست پنجم پسر

آوردن ذال به جای دال

چو این طفل یکتا نذارد پدر من او را پدرباشم و او پسر

که هفتاد و سه سال باعم و خال اغوز بوذ در کین و جنگ و جدال

واژگان ترکی - مغولی

در این شهنامه درصد لغات ترکی و مغولی بسآمد دارد و گویا شاعر این زبا را به عنوان زبان دوم خود فراگرفته است که توانسته به این زیبایی چنین کتاب عظیمی را در شهرکاشان بسراید.از جمله این واژگان:

خفچاق(قُبچاق):

ناحیه ای بود در شمال خزر که طایفهترکان منسوب آن را قبچاقی می گفتند.

کنون قوم خفچاق را سربه سر شمارند از نسل آن یک پسر

یاساق: شریعت مغولان

چنین بود یاساق آن سرفراز که از وی نباشد که مانند باز

ایغور: پیوستن

که معنی ایغور پیوستن است همان عهد با یکدگر بستن است

ایلچی: سفیر، فرستاده

که تیر ایلچی ست و کمان پادشاه بود ایلچی از شاه کمتر به جاه

صنایع بدیعی:

سجع

مرصع به درّ و مغرّق به زر ندیده است کس روضه زآن خوبتر

جناس مرکب:

که با باز گر لاف مردی زنیم پدید آید آخر که هر دو زنیم

تلمیح

در این کتاب منظوم حماسی - تاریخی تلمیحات بسیار زیبا به داستان های پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام دیده می شود:

۱- تلمیح به داستان حضرن محمد(ص) و حضرت علی(ع)

۲-تلمیح به داستان حضرت عیسی(ع) به ویژه در مقایسه بارداری حضرت مریم (ع) با بارداری آلان قوا

۳-ذکر نامن خلفای راشدین

٤-تلمیح به شخصیت های تاریخی از جمله انوشیروان

سبک شخصی شاعر

وی چون کاشانی است بنابراین در کتاب منظومش از اصطلاحات کاشانی نیز آورده است مثل کلمه (عین به معنی مانند) که ضمنا در لهجه کاشانی با فتحه حرف (ع) گفته می شود.

که پیوسته با داد جفت است دین بل این عین آن است مر آن عین این

اثرپذیری شهنامه چنگیزی ازشاهنامه فردوسی

شاهنامه فردوسی برجسته ترین اثر منظوم حماسی است که توانسته بنیادی برای متون پس از خود باشد.شهنامه چنگیزی نیز از چندین جهت متاثر از شاهنامه است، که به شرح زیر می باشد:

۱.توجه به اسطوره و فره ایزدی

۲. مقایسه شخصیت های تاریخی مغول با شخصیت های شاهنامه:

کیومرث: نخستین پادشاه پیشدادی اساطیری:

زعهد کیومرث تا این زمان نبودست شاهی چو چنگیزخان

رستم :

اگر رستم زال زنده شدی کر او را در این جنگ بنده شدی

سام:

ملک بد درآن ملک یک نامدار کجا بد تمور نام آن نامدار

که گر سام بودی درایام او نوشتی بر اندام خود نام او

۳.عبرت آموزی از رخدادهای تاریخی:

چنان که پس از سرودن و روایت مرگ سلطان محمد خوارزمشاه در مذمت دنیا چنین می گوید:

دلا چند نالی ز حال تباه یکی یاد کن حال خوارزمشاه

که از شرق تا غرب بود آن او فلک بود در تحت فرمان او

بگردید کارش به اندک زمان چنان شد که خوشدل نبد یک زمان

بیا تا زچرخ فلک بگذریم به دانش جهانی به دست آوریم

که شاهی آن جاودانه بود نه چون این غم آباد فانی بود

۵.فضا سازی و توجه به پدیده های تاریخی:

شنیدم که درباغ برشاخ سرو به قمری همی گفت روزی تذرو

که با باز گر لاف مردی زنیم پدید آید آخر که دو زنیم

٦.جادویی کردن اقوام مغول و برف و سرما انگیختن و بازگشتن مکر ایشان به ایشان:

الف) یادآور داستان شاهنامه که یکی از پهلوانان ترک نژاد بر سر ایرانیان برف و سرما باراند.

ب) تلمیح به آیه قرآن: « و مکرو و مکرالله فالله خیر الماکرین»

شهنامه چنگیزی و جامع التواریخ

شهنامه خلاصه ای از کتاب تاریخی جامع التواریخ (تاریخ رشیدی)است.تاریخ رشیدی کتابی مشهور در تاریخ مغول به فارسی تالیف خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی است.رشیدالدین این کتاب را به درخواست غازان خان نوشت و چون غازان درگذشت آن را به الجایتو تقدیم کرد.

رشیدالدین فضل الله مورخ و وزیر پزشک ایرانی و سیاستمدار برجسته سلاطین ایلخانی،غازان و الجایتو بودکه در اواخر سده هفتم کتاب جوامع التواریخ را نوشت. او در زمان حکومت خود بناهای تاریخی از جمله ربع رشیدی راساخت.او برجسته ترین نگار ایرانی است.

به فرمان الجایتو این کتاب به نام غازان خان،مبارک غازانی نامیده شد.این کتاب تاریخ قبایل مغول و نیاکان چنگیزخان و از کودکی تا جهانگیری و فرمانروایی وی را در بر دارد که آمیخته ای از تاریخ و اسطوره است.

این کتاب شامل سه مجلد است که جلد دوم و سوم آن تاریخ پیامبران از حضرت آدم (ع) تا حضرت خاتم الانبیا (ص) و تاریخ ایران تا پایان دوره ساسانیان ،تاریخ خاندانهای فرمانروای ایران پس از اسلام تا زمان لشکرکشی مغولان و تاریخ الجایتو ، تاریخ قوم ها و ملت های گوناگون از جمله اُغوزان، چینیان،هندیان و فرنگی ها که دربرگیرنده پاپا و قیصران است.جلد سوم هم شامل صورالاقالیم و مسالک الممالک نیز هست.

شمس کاشی در کتاب خود مرتب به نیکی از خواجه رشید یاد کرده است و او را ستوده است.

در رایت نسخه ای که نگارنده و راقم این سطور دارد ابتدا به مناجات با حضرت حق و سپس به معرفی خود .و پس از آن وارد داستان م ی شود. مقدمه کتاب ابتدا به معرفی خود می پردازد.علت سرودن کتاب را چنین بیان می کند:

روزی غازانخان در جمع بزرگان و موبدان اظهار می کند که برای این که نام جاودان از او بماناد :

همی خواهم اکنون سخن پروری — که سازد به فرمان من دفتری
سراسر پر از حکمت و رمز و پند — که باشد همه خلق را سودمند
درو سرگذشت نیاکان ما — خجسته بزرگان و پاکان ما
که تا داستان شهان سر به سر — نویسد بر دفتری دربه زر
به نظم آورد تا زشعر روان — درآرد به تن های ایشان روان
پس آن گاه نام آوری در سخن — به نظم آورد قصه های کهن[۱۶]
که تاریخ شاهان مرا ار برست — ولی نظم کار کسی دیگرست

(ص ۵۵)

مذهب شاعر:

شمس کاشی گریزهایی به مذهب تشیع می زند و همین، اثر او را از گونه ای دیگر کرده است.

چنان که گفته:

چه گفت آن شاه مردان علی — که بد کان دانایی و پردلی
که من کارزر از پی دین کنم — مبادا که جنگ از سر کین کنم
دو صد تیغ اگر سربرآید مرا — به از مرگ بربسترآید مرا

B/۱۶۷ص

۱۶ مدبری، همان ص ۱۲

نتیجه گیری

همانطور که یک باستان شناس آثار تاریخی کهن و ابزار و اشیا قدیمی و زیراکی را مورد بررسی قرار می دهد تا به اطلاعاتی ناب و بکر دست یابد،افراد نسخه شناس و مصححین عزیز نیزسعی بر این دارند تا با معرفی و چاپ نسخ خطی که سالهای متمادی در بوته فراموشی بوده است و بر طاق نسیان جای مانده است ،با مقابله و تصحیح آنها به سایه روشن هایی اززندگی مولف،شیوه شاعری و بررسی سبک اثر بپردازند و ذهن هر مخاطبی را به طرف خود جذب کنند

ما نیز برای آشنایی خوانندگان ارجمند به معرفی و بررسی مختصری از این شاهنامه در این مقال پرداخته ایم که امید است مورد توجه نسخه شناسان و اهالی وادی علم ، هنر و فرهنگ قرار گیرد.

شایان ذکر است بررسی نگاره های این منظومه مصور که الحق در نوع خود کم نظیر است خود بحث مفصلی می طلبد که انشالله در فرصتهای بعد به آن خواهیم پرداخت.

منابع

*شمس الدین کاشانی(شمس کاشی) ، شهنامه چنگیزی، نسخه نفیس خطی مصور، متعلق به کتابخانه ترکیه.

*شمیسا،سیروس(۱۳۹۵) سبک شناسی شعر،نشر میترا،تهران.

* شمیسا،سیروس(۱۳۸)کلیات سبک شناسی،-----،------.

* ابوالقاسم، فردوسی، شاهنامه،چاپ مسکو.

* همدانی،رشیدالدین فضل الله(۱۳٦۲)جامع التواریخ(تاریخ سلاطین خوارزم)،(جلد ۱و۲)،مصحح احمد آتش،نشر دنیای کتاب.

*تحقیقی در احوال شمس کاشی و شهنامه چنگیزی،خواند میر (۱۳٦۲: ۱۹۱)*مدبری ،محمود، تحقیقی در احوال شمس کاشی و شهنامه چنگیزی،(۱۳۹۵) دو فصلنامه کهن نامه ادب پارسی،دوره: ۷،شماره ۱.

*عباس عباسی و جواد راشکی علی آباد،عنایت به شاهنامه فردوسی و شاهنامه سرایی در عصر مغولان بر

ایران(بررسی موردی :دو شاهنامه خطی در تاریخ مغول)،فصلنامه علمی - پژوهشی ،جستارهای نوین ادبی ،دانشگاه فردوسی مشهد،شماره ۱۶۹،تابستان ۱۳۸۹.

* منوچهرمرتضوی، مقلدین شاهنامه در دوره مغول و تیموری و تاریخ منظوم شمس الدین کاشانی(۱۳۴۱)نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز،شماره ۶۱.

بررسی علل کثرت نسخه‌های خطی در شبه قارۀ هند

(با تأکید بر نسخ خطی تاریخی)

مریم احمدی[۱]

چکیده

کتابخانه‌های شبه قاره هند نسخه‌های خطی فراوانی به زبان فارسی را در خود جای داده‌اند که بخش بزرگی از این آثار در قرون دهم و یازدهم و مقارن با حکومت پادشاهان ادب دوست گورکانی به رشته تحریر درآمده است. علاقۀ شاهان گورکانی به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی یکی از مهمترین دلایل کثرت آثار ادبی در این دوره است. آنان هم در گفتار و هم در حوزۀ عمل همواره از حامیان زبان فارسی بوده‌اند و شاعران و نویسندگان را مورد تشویق و حمایت قرار داده‌اند. از طرفی توجه اهل قلم به تاریخ نویسی در قرون دهم و یازدهم و اقبال شاهان گورکانی هند به ثبت تاریخ دودمانشان به زبان فارسی یکی از دلایل مهم کثرت آثار ادبی و رواج تاریخ‌نگاری در این دوره است. در این مقاله سعی گردیده تا با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، فهرستواره‌ها، مقالات و نسخه‌های خطی، دلایل کثرت نُسَخ خطی بویژه نسخه‌هایی که در حوزۀ تاریخ نویسی عمومی در دوره زمامداری گورکانیان هند نگاشته شده و همچنین علاقه شاهان گورکانی هند بر گسترش زبان فارسی در شبه قاره هند مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

کلمات کلیدی: نسخه‌های خطی، تاریخ نویسی، گورکانیان هند، شبه قاره هند.

۱- مقدمه

نسخه‌های خطی مهمترین میراث مکتوبی است که نمایانگر فرهنگ و زبان هر ملتی می‌باشد؛ آنچنان که بی‌مدد تصحیح و بررسی این آثار شناسایی و معرفی ادبیات هر ملتی با دشواری روبرو خواهد بود. از سویی دیگر علاوه بر آنکه معرفی نسخ خطی احیای زبان و ادبیات آن ملت است بخش بزرگی از پیشینۀ سیاسی،

(۱) . استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. Email: ahmadi@pnu.ac.ir

اجتماعی و ادبی هر ملتی نیز از رهگذر معرفی و بررسی همین نسخ به دست می‌آید. آشکار است که اطلاع از تجارب زندگی پیشینیان و آگاهی از چند و چون و کیفیت زندگی آنان همواره آیینهٔ عبرت آیندگان بوده است. بررسی نسخه‌های خطی و معرفی آنان به اهل آن زبان این امکان را فراهم می‌سازد تا خوانندگان با هویت و تاریخ خود آشنا شوند و از این تجارب در جهت ارتقاء فرهنگ و جامعهٔ خود استفاده نمایند.«بر کسی پوشیده نیست که ترقّی و تعالی یک جامعه آنگاه مقدور می‌شود که از پیشینهٔ تاریخ تمدن خود آگاه باشد و آنچه را که از اسلاف بر جای مانده است با بینش علیم و انتقادی و به دور از هرگونه حب و بغض مذموم در اختیار گیرد، نقاط ضعف و علل ناتوانی‌های گذشتگان را دریابد و نقاط قوت و علل توانایی‌های آنان را بجوید».(مایل هروی، ۱۳۶۹: ۳۷۹) این مسئله ارزش پرداختن به نسخ خطی را چندین برابر می‌کند. «ادبیات کلاسیک فارسی و در مقیاسی وسیع‌تر فرهنگ اسلامی هویت دیرین خود را در متن‌های بازمانده از دوره‌های پیشین بازیافته است. متن‌هایی که هر کدامشان بازگوکنندهٔ خطوط فکری و جهت‌گیری‌های دوره‌ای از دوران‌های تاریخی و باریک‌تر از آن بازتاب‌دهندهٔ ابعاد شخصیتی پدیدآورندگان آنهاست. این متن‌ها از گذشته‌های دور به دست نسخه‌برداران و خواستاران آن رونویس شده و با نقص و کمبودهایی بالاخره به دست ما رسیده است. آنچه امروز برای فرهنگ و بویژه ادبیات ما اولویت دارد بازیابی و نشر این میراث خطی به وجهی پسندیده و نزدیک به اصل آنهاست.»(مجرد، ۱۳۹۹: ۹)

از آنجا که گسترهٔ زبان و ادب فارسی تنها به حوزهٔ جغرافیایی ایران محدود نبود و مناطقی چون آسیای صغیر و شبه قارهٔ هند را نیز در بر می‌گرفت بنابراین می‌توان گفت که این مناطق منابع مهمی از آثار زبان فارسی را در خود جای داده‌اند که با بررسی و شناساندن این متون می‌توان به اطلاعات جدیدی در سیر و تحول نظم و نثر فارسی در مناطقی غیر از ایران دست پیدا کرد. از طرفی نباید نقش حکومت‌ها و تأثیر آنها را بر زبان و ادبیات نادیده گرفت چرا که ادبیات همواره با تاریخ و حکومت‌ها در تعامل بوده و از آنان تاثیر گرفته و خود نیز بر آنان تاثیر گذاشته است.

۱-۱- ضرورت تحقیق

آثار تاریخی به جا مانده که اغلب با نثر ادیبانه و آمیخته به انواع آرایه‌ها به شرح وقایع تاریخی می‌پردازند در زبان فارسی اهمیت ادبی بالایی دارند. بخش بزرگی از این متون به سفارش و توصیه بزرگان و حاکمان آن سرزمین‌ها جهت ابقای نام و تاریخشان نگاشته شده است. ترجمهٔ تاریخ طبری، تاریخ بیهقی، تاریخ جهانگشای

جوینی و آثاری از این دست نمونه‌های موفق تاریخ‌نویسی و اقبال فارسی‌زبانان به مطالعهٔ تاریخ است. از این رو معرفی متون تاریخی که خود معرّف بخشی از تاریخ، فرهنگ و ادبیات است بایسته به نظر می‌رسد؛ بویژه اگر این آثار با تشویق و حمایت شاهان در سرزمینی غیر از محدودهٔ جغرافیایی ایران که مردمان بخشی از آن مناطق به زبان فارسی صحبت می‌کنند پدید آمده باشد؛ چرا که همین بستر جغرافیایی متفاوت می‌تواند ظرایف و دقایق زبان فارسی را که از نظرها دور مانده نمایش دهد.

۲-۱- پیشینهٔ تحقیق

کتاب‌های تاریخی فراوانی در طی دوره‌های مختلف ادبیات فارسی به رشتهٔ تحریر درآمده است آنچنان که گاه شمارش آن حوصلهٔ فراوانی می‌طلبد. بخشی از این آثار تواریخ عمومی هستند که به علت مفصّل بودن آن و شرح داستان‌گونه از تاریخ بشر از ابتدای خلقت تا زمان مؤلفانشان، از اقبال عمومی برخوردار بوده است. از قرن نهم به بعد مقارن با حکومت گورکانیان ایران و توجه حکمرانانشان به ثبت تاریخ تیموریان، این امر اقبال بیشتری یافت و بسیاری از اهل قلم به نگارش کتب تاریخی روی آوردند. بخشی از این آثار که اهمیت و شهرت بیشتری یافته عبارت است از: روضهٔالصفا، حبیب‌السیر، منتخب‌التواریخ بداؤنی، ظفرنامهٔ شامی، اکبرنامه شیخ ابوالفضل مبارک، تاریخ همایونی، نگارستان، احسن التواریخ خاکی، زبدهٔ التواریخ حافظ ابرو، تحفه الاخیار، منتخب‌التواریخ اتکی، خلد برین و آثار فراوانی از این دست که در فهرستواره‌ها بدان پرداخته شده است. گاه تعداد آثار تاریخی با اسامی مشابه به قدری فراوان است که می‌توان در فهرستواره‌ها به بیش از ده مورد اثر با نام مشابه رسید. به طور مثال از نسخه‌هایی با عنوان منتخب التواریخ به بیش از دوازده اثر متفاوت اشاره شده است.

۳-۱- روش تحقیق

در این مقاله سعی گردیده تا با استفاده از منابع کتابخانه‌ای شامل کتاب‌های مرتبط، فهرستواره‌ها، مقالات و ... و به روش فیش برداری اطلاعات مورد نیاز جمع‌آوری و به صورت متنی منسجم ارائه گردد.

۲- زبان و ادبیات فارسی در شبه قارهٔ هند

محور اصلی پژوهش حاضر بر ارتباط بین کثرت کتاب‌ها و نسخه‌های خطی با دورهٔ حکمرانی شاهان گورکانی

و علاقه آنان به زبان و ادبیات فارسی شکل گرفته است بنابراین پرداختن به پیشینهٔ زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در شبه قاره هند ضروری به نظر می‌رسد.

۱-۲- نفوذ و گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در شبه قارهٔ هند تا زمان گورکانیان

در چند و چون ورود زبان فارسی به شبه قارهٔ هند نظرات مختلفی بیان گردیده است. روایت‌ها و مدارک متعدّدی در این مورد وجود دارد که هر کدام از آنها می‌تواند راهگشا باشد. «از سپیده‌دم تاریخ بشری ایرانیان و هندیان با هم می‌زیسته‌اند. بررسی عادات، اخلاق، سنن، زبان و لغت و اندیشهٔ این قوم همه شاهدی بر این مدّعایند که این دو قوم ایرانی و هندی روزگاری یک مردم بیش نبوده‌اند، با هم می‌زیسته‌اند و با هم انس و الفت داشته‌اند» (سبحانی، ۱۳۷۷: ۱) داد وستدهای فرهنگی و سیاسی که در دورهٔ ساسانیان وجود داشته یکی از مدارک مستند در این زمینه است. سفر برزویهٔ طبیب و ترجمهٔ پنجاتنتره یا کلیله و دمنه از زبان سانسکریت به فارسی میانه و ورود شطرنج به ایران نمونه‌ای از مراودات فرهنگی و ادبی دو سرزمین هند و ایران است که تا ورود اسلام به هر دو منطقه همچنان ادامه داشته است. بعد از اسلام نیز این ارتباط به دلایل مشترکات فرهنگی و جغرافیایی همچنان برقرار بود.

روایت دیگری نیز از ورود زبان فارسی به هند وجود دارد که آنگونه که از بعضی منابع تاریخی به دست می‌آید به بعد از حملهٔ اعراب به ایران باز می‌گردد. با گسترش اسلام در ایران گروهی از زرتشتیان که بر دین و جان خود بیمناک بودند تصمیم به مهاجرت به هند گرفتند و در گجرات رحل اقامت افکندند؛ بنابراین این گروه از زرتشتیان را می‌توان نخستین جامعهٔ مهاجر ایرانی به هند دانست. اینکه چرا زرتشتیان از بین همسایگان ایران سرزمین هند را برای مهاجرت انتخاب کردند دقیقاً مشخص نیست. شاید یکی از دلایل آن همجواری مرزهای جغرافیایی ایران در دورهٔ مورد بحث با قسمت‌های مهمی از سرزمین هند و پنجاب باشد. دلیل دیگر به پیشینهٔ فرهنگی و زبانی و مشترکاتی باز می‌گردد که در گذشته‌ای نه چندان دور بین دو سرزمین وجود داشت. همسانی‌های اساطیری، فرهنگی و ریشهٔ مشترک زبان فارسی و سانسکریت که هر دو به زبان‌های هندوایرانی بازمی‌گردد دلیلی بر این ادعاست. به هر روی «زبان زرتشتی‌ها پهلوی یعنی فارسی میانه بود. می‌توان گفت که زرتشتی‌ها اولین مردمی هستند که فارسی را وارد هند کردند» (احمد، ۱۳۷۸: ۱۳) از این رو زرتشتیان هند امروزه به پارسیان هند نیز معروف هستند.

در سال ۹۳ هجری محمد قاسم ثقفی پسر عموی حجاج بن یوسف به عنوان فرمانده راهی فتح بلاد هند و سند(پاکستان) شد و اسلام را در بخش بزرگی از این سرزمین رواج داد. «همراه سپاه اسلام، زبان، ادب و اندیشهٔ ایرانی هم به هند راه یافت زیرا بیشتر سپاهیان قاسم ثقفی ایرانی بودند و قاسم خود مدت شش ماه در شیراز مانده و شصت هزار ایرانی را در سپاه خویش داخل کرده بود.»(سبحانی، ۱۳۷۷: ۳) بعدها حاکمانی ایرانی همچون یعقوب لیث صفاری از طرف خلفای بغداد برای ادارهٔ امور سند راهی این منطقه شدند. یعقوب خود از شیفتگان زبان فارسی بود و دور نیست اگر محتمل بدانیم که در امر گسترش زبان فارسی در قلمرو حکمرانی خود اهتمام ورزیده باشد. در مورد سامانیان نیز روشن است که این سلسله تا چه اندازه در بسط و گسترش زبان فارسی کوشیده است. «در روزگار صفاریان خاصه یعقوب و برادرش عمرولیث که بر سرزمین‌های مسلمان هند نیز سیطره داشتند و هم زمان با آنان در روزگار سامانیان در ماوراءالنهر، زبان فارسی همچنان در حال توسعه بود. طبق شواهدی که در دست است در آن هنگام زبان فارسی زبان محاورهٔ مردم سند شده بود» (نوایی، ۱۳۶۴: ۴۷۹)

اگر چه تاریخچهٔ ورود فرهنگ ایرانی و زبان فارسی به شبه قارهٔ هند قدمتی دیرین داشت و پیش از ورود اسلام به ایران آغاز شده بود اما با تمام این مصادیق و شواهد، آنچنان که از منابع بر می‌آید زبان فارسی دری به طور رسمی‌تر و گسترده‌تری با یورش غزنویان وارد هند شد. محمود غزنوی با آگاهی از منابع و ثروت هند و به بهانهٔ گسترش اسلام و کفرستیزی به این دیار لشکرکشی کرد و منابع مادّی هندیان را چپاول نمود. دیری نپایید که از رهگذر چنین واقعهٔ هولناکی، زبان فارسی دری که زبان ادبی و فرهنگی دربار غزنویان بود با آراستگی و زیبایی هر چه تمامتر راه خود را یافت. هندیان تا قبل از این نیز چنانکه یاد کردیم با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بیگانه نبودند. در دورهٔ غزنویان لاهور رفته رفته به یکی از مراکز مهم ادبیات فارسی بدل شد و بعدها گسترهٔ زبان فارسی به دهلی نیز رسید. ابوالفرج رونی، مسعود سعد سلمان و بسیاری دیگر از ادبا محصول همین دوره هستند. اگرچه حکومت غزنویان برافتاد و زمام حکمرانی به دست غوریان و سلاطین مملوک افتاد اما در آمد و رفت حکومت‌ها و افول و صعودشان، زبان و ادبیات فارسی همچون جویباری زلال و روان جان‌های ادب‌پرور و ادب دوست را سیراب گردانید و تمام توان خود را در خدمت شیفتگان ادب فارسی در آنسوی مرزهای ایران نهاد. «اغلب خاندان‌هایی که در گذشته در نواحی مختلف هندوستان حکمرانی کرده‌اند از نژاد ایرانی و فارسی زبان بوده‌اند، مانند: غزنویان، سلاطین بنگاله، سلاطین کشمیر، بهمنیان و پادشاهان گجرات. بیشتر اسناد تاریخی دوره اسلامی هندوستان به زبان فارسی است. زبان فارسی متجاوز از هشتصد

سال زبان ادبی مسلمانان هند بوده است و در این مدت شاعرانی مانند: فیضی دکنی، امیرخسرو دهلوی، غالب و اقبال افکار بلند و اندیشه‌های عالی خود را به زبان فارسی بیان کرده‌اند» (حاکمی، ۱۳۵۷: ۶۰)

در قرن هفتم و مقارن با حملهٔ ویرانگر مغول بسیاری از دانشمندان، نویسندگان و شاعران برای حفظ جانشان ایران را ترک کرده و به آسیای صغیر، فرارود و شبه قارهٔ هند کوچ کردند. زبان فارسی در قرن هفتم و اندکی قبل از حملهٔ چنگیز در اوج اعتلا و رشد بود و ثبات نسبی داشت. گذشته از فجایع جبران ناپذیری که حملهٔ مغول به بار آورد سرنگونی حکومت خلفای بغداد و مهاجرت اهل فضل و علم که از سر اضطرار و بناچار، سفیران فرهنگ و ادب شده بودند فصل جدیدی از حضور و تثبیت ادبیات فارسی را در مناطق دیگر از جمله شبه قارهٔ هند پدید آورد. «از آنکه آن زمان هندوستان هیچ وقت از شاعر و نویسندهٔ فارسی زبان خالی نبوده است و هر وقت که اندوختهٔ ادبی هند نزدیک به زوال می‌رسیده است روزگار یاوری می‌کرده و واقعهٔ سیاسی در ایران پیش می‌آمده که بعضی از ادبای ایران به هندوستان مهاجرت کنند و دوباره توشهٔ هند را در ادب فارسی مایه‌ای از نو ببخشند» (نفیسی، ۱۳۰۸: ۵۶۷)

اندکی پس از حملهٔ مغول بی‌سر و سامانی در اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران فزونی گرفت و این افول به حوزهٔ فرهنگ و ادبیات هم رسید. دانشمندان و فضلا که سرمایه‌های معنوی بودند یا از ایران گریختند یا کشته شدند یا کم‌کم به فراموشی سپرده شدند. اوضاع آشفته شد و آتش این آشفتگی دامن ادبیات فارسی را هم گرفت و به مناطق فارسی زبانی چون شبه قاره نیز سرایت کرد. واقعیت این است که تقریباً از قرن هشتم به بعد جز نمونه‌های انگشت‌شماری از شاعران و نویسندگان که صاحب سبک بودند به موارد چشمگیری از فارسی سرایان و فارسی نویسان برجسته و مؤثّر برنمی‌خوریم. با این حال ادبیات فارسی به مدد پیشینهٔ قوی و پربارش با تمام افت و خیزها به مسیر خود ادامه داد. در دورهٔ مغول است که فن تاریخ نویسی مورد توجه قرار گرفت که در جای خود بدان خواهیم پرداخت. ملک‌الشعرای بهار در مورد وضعیت ادبیات در این دوره چنین می‌گوید: «بنیاد تمدّن ایران طوری نبود که به یکبار هجوم قبایل وحشی ویران گردد؛ بنابراین دیدیم که درین قرن باز ایرانیان توانستند قد همت علم کنند و بار دیگر در ادبیات و علوم کاری صورت دهند.» (بهار، ۱۳۵۵ج۳: ۱۸۳) حکومت‌هایی که در هند بر سر کار می‌آمدند همچنان حامی زبان فارسی بودند. در دورهٔ حکمرانی لودیان در هند که اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم بر سر کار بودند اقدامات خوبی در راه گسترش و حفظ زبان فارسی برداشته شد. اسکندر لودی خود گاه گاهی شعر می‌سرود و شاعران را می‌نواخت. وی اهل

ادب را که به زبان فارسی مسلّط و به دقائق آن آگاه بودند در دربار خود به خدمت گرفت و همین عمل او بر افکار و اذهان هندوان تأثیر بسزایی گذاشت. «توجه همین سکندرشاه باعث شده بود که دهلی بیش از روزگاران گذشته اهمیت ادبی یابد چنانکه مقارن حملهٔ ظهیرالدین بابر به هندوستان(۹۳۲ه) درین راه با شهرهای ایران رقابت می‌کرد» (صفا، ۱۳۶۹: ۴۴۹) پس از سلسلهٔ لودیان در هند نوبت به حکومت گورکانیان رسید.

۲-۲- عصر گورکانیان و تأثیر این دوره بر رواج زبان و ادبیات فارسی و کثرت نگارش آثار ادبی

عصر گورکانیان هند بی‌شک یکی از درخشان‌ترین و بهترین دوران ادبیات فارسی در هند است. گورکانیان نزدیک به ۳۴۰ سال مقتدرانه بر هند حکومت کردند و حاصل این دوره شاعران و نویسندگان فراوانی است. خاندان‌ها و حکومت‌های بزرگ و کوچک هند که تا زمان استیلای گورکانیان بر سر کار بودند همچنان در تشویق شعرا و ادبا و توسعه و تحکیم مبانی ادب فارسی می‌کوشیدند. دستگاه حکومتی آنان هرگز از فضلا و منشیان خالی نمی‌شد و سایهٔ حمایتشان همواره بر سر فرهنگ ایرانی و ادب فارسی بود. جریان ادب‌دوستی و ادب‌پروری حاکمانی که تا قبل از مسندنشینی گورکانیان در هند فرمانروایی می‌کردند از آثار به جا مانده تا قرن دهم مشهود است.

فروپاشی حکومت‌های کوچک و بزرگ در هند و روی کار آمدن بابریان یا گورکانیان هند مقارن با قدرت سیاسی و مذهبی صفویه در ایران بود. عدم استقبال دولت صفویه از ادبا و شاعران به علت رویکرد دینی و مذهبی آنها و از طرفی اشتغال دولت به جنگ‌ها و سرکوب مخالفان، بار دیگر اهل ادب را به فکر مهاجرت به سرزمینی انداخت که از دیرباز آغوشش را به روی فارسی زبانان گشوده بود. «زیرا پادشاهان خاندان تیموری هند، ایران را وطن خود و ایرانیان را همشهری و همزبان خود می‌دانستند و از هوش و ذوق اینان لذت می‌بردند و ثروت بی‌پایان هند و اقتضای آب و هوا که به استراحت و صحبت می‌کشد نیز درباریان را به پذیرفتن مهمانان بذله‌گوی و خوشزبان و هوشمند وادار می‌ساخت. بنابراین دهلی دربار بزرگتری شد که باید آن را دربار ثانی ایران نامید، بلکه دربار اصلی ایران، چه رواج زبان فارسی و ادبیات و علوم در دربار دهلی زیاده از دربار اصفهان بوده است» (بهار،۱۳۵۵، ج۳: ۲۵۶) هر چقدر که زبان ترکی در دربار اصفهان رونق و کاربرد داشت زبان فارسی در دربار و حرم دهلی حرمت و ارزش داشت تا جاییکه سرزمین هند بر ایران پیشی گرفت و به یکی از کانون‌های قدرتمند و گرم زبان فارسی بدل شد که پذیرای اهل علم و ادب بود.

ظهیرالدین محمد بابر نوادهٔ سلطان ابوسعید گورکانی که خود او نیز نوهٔ تیمور لنگ بود با تصرّفاتش در

منطقهٔ کابل و قندهار و سیالکوت توانست قدرتی به دست آورد و روابطش را با حکومت مقتدر شاه اسماعیل صفوی محکم گرداند. بابر در سال ۹۳۲ ه دهلی را تصرّف و سلسلهٔ گورکانیان هند را تأسیس کرد. وی سی و هشت سال سلطنت کرد و گرچه دورهٔ حکمرانی‌اش همراه با جنگ‌ها و ناآرامی‌های فراوانی بود اما همزمان از توجه به اهالی ادب و فرهنگ غافل نبود. «بابرپادشاه اهل فضل و ادب بود و به تربیت شعرا و دانشمندان همت می‌گماشت، در موسیقی مهارت تمام داشت و به فارسی شعر روان و سلیس می‌گفت، دیوان مختصر ترکی و فارسی او در بنگاله و تاشکند چاپ شده است» (گلچین معانی، ۱۳۶۹: بیست و هشت) ابوالفضل علّامی نگارندهٔ اکبرنامه و از منشیان دربار اکبرپادشاه در مورد قلم بابر چنین می‌نویسد: «آن حضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود، خصوصاً در نظم ترکی و دیوان ترکی آن حضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه در آن مندرج است و همچنین به زبان فارسی نیز اشعاری دلپذیر دارد» (مبارک، ۱۳۸۵، ج۱: ۱۱۸) از میان بسیار فضلا و ادبایی که بابر آنان را می‌نواخت خواندمیر مؤلّف کتاب مشهور حبیب‌السیر که موضوعش در تاریخ عمومی است از همه برجسته‌تر است. بابر شخصاً او را به دهلی دعوت کرد؛ وی نیز بعد از درک دربار سلطان حسین بایقرا در هرات به هند رفت و به دربار بابر و بعدها همایون پیوست.

بابر در سال ۹۳۷ ه و در واپسین روزهای زندگی، نصیرالدین همایون فرزند بزرگش را به جانشینی خود گماشت. آنچنان که از کتب تاریخی این دوره برمی‌آید دورهٔ حکمرانی همایون با بداقبالی‌ها و اتفاقات فراوانی روبرو بود. از قیام برادرانش علیه او گرفته تا شکستش از شیرخان سوری، نمونه‌ای از حوادث سخت زمامداری اوست. وی بعد از شکست‌های پیاپی از هند گریخت و چند سال بعد به یاری شاه طهماسب صفوی دوباره حکومت هند را بازپس گرفت. فرزندان بابر همانند خود او علاقمند به ادبیات و دارای قریحهٔ شاعری بودند؛ پس از همان ابتدا تحت تعلیم دانشمندان و ادبای زمان خود قرار گرفتند. کامران میرزا اهل فرهنگ و هنر بود، شعر می‌سرود و در زمینهٔ جنگجویی و شاعری، رقیب برادرش همایون بود. همایون هم که بعدها قدرت را در دست گرفت از تشویق شعرا و فضلا دست نکشید. «بعلاوه قریحهٔ شعری را نیز از پدر خود به ارث برده بود و هر وقت از مطالعات علمی فرصت به دست می‌آورد به شعر و سخن می‌پرداخت. در شعر مهارت و استادی وی مسلّم است و اغلب تذکره نویسان و مورّخان، حسن ذوق و استعداد شعری او را ستوده و صفحات مؤلّفات خود را به اشعار آبدار وی زینت داده‌اند» (اصغر، ۱۳۶۴: ۷۴) گرچه دوران حکومت همایون نسبت به شاهان قبل و بعد از خود آشفته‌تر و متزلزل‌تر بود با این حال همانند پدرش به حمایت و سرپرستی ارباب ادب و فضل ادامه داد. خواندمیر که دورهٔ حکومت بابر را دریافته بود در زمان همایون نیز به سلک خدمت او درآمد و در باب

تاریخ‌نویسی خدمات شایانی ارائه داد که حاصل آن کتاب حبیب‌السیر و همایون‌نامه است. شاعران نیز در دربار او حرمت و فضیلت داشتند. «همایون شخصاً ادیب و شاعر و هنرشناس و منجّم بود. هنگام بازگشت از ایران عده‌ای از دانشمندان و هنرمندان ایرانی را با خود به هند آورد. ورود این عده دایرهٔ نفوذ تمدّن و هنر ایرانی را که از عهد بابر شکوفا شده بود وسعت بیشتری می‌بخشید» (سبحانی، ۱۳۷۷: ۲۸۲)

بعد از همایون فرزندش جلال‌الدین محمد اکبرشاه به قدرت رسید. حمیده‌بانو مادر اکبرپادشاه، ایرانی تبار و نوادهٔ شیخ احمد جام بود. از اکبر به عنوان مقتدرترین و ادب‌دوست‌ترین پادشاه سلسلهٔ گورکانیان یاد می‌کنند. دورهٔ سلطنتش نیم قرن طول کشید و در این مدت علاوه بر فتوحات زیادی که به دست آورده بود ذخایر و خزاین حکومتش از ثروتی بی‌اندازه نیز سرشار بود. حذف مالیات‌های غیر منصفانه از اقدامات مثبتی بود که در دورهٔ زمامداری او تحقّق یافت. علاوه بر این او دست به اصلاحات دینی هم زد. هندوان و مسلمانان در دورهٔ او بدون هیچگونه تعصّبی در کنار هم می‌زیستند. از نظر ادبی نیز آثار مطرح هندوزبانان در دورهٔ اکبرشاه قدر دید و بر صدر نشست و فارسی زبانان توانستند از گنجینهٔ ادبی و فرهنگی هندوان نیز بهره گیرند. «در عهد پادشاهی جلال‌الدین اکبر که از روشندلان روزگار بود و می‌خواست بین رعایای هند و مسلمان خود تقاربی از راه شناخت فرهنگی به وجود آورد، عده‌ای از آثار مهم هندوان به فارسی که زبان رسمی هند در آن روزگار بود ترجمه گردید» (صفا، ۱۳۶۹،ج۵: ۱۵۴۵) مهابهارات و رامایانا دو اثر سترگ و مهم هندوان در دورهٔ اکبرپادشاه از سانسکریت به فارسی برگردانده شد و همین اقدامات فرهنگی توانست فرهنگ و زبان فارسی و هندی را بیش از پیش به هم نزدیک سازد. جلال‌الدین اکبر حاکمی دادگستر و آزاداندیش بود، ادیان و مذاهب را گرامی می‌داشت و در مراسم عبادی و دینی زرتشتیان شرکت می‌کرد. «سیاست فرهنگی اکبر که بر سه اصل رواداری دینی، تعلیم عمومی و تجلیل از علوم و فنون استوار بود تحصیل را عموماً و آموزش فارسی را خصوصاً گسترش بخشید و خط و زبان فارسی را در میان هندوان رواج داد» (انوشه، ۱۳۸۰، ج۴: ۲۴۰) دورهٔ او به زعم بسیاری از مورّخان و نویسندگان، زرّین‌ترین دورهٔ ادبیات فارسی در هند است. ملک‌الشعرایی به شیوهٔ دربار سامانیان و غزنویان در دورهٔ وی مجدداً احیا شد. آثار ترکی و عربی و سانسکریت به فارسی ترجمه شد و دربارش یادآور شکوه دربار سامانیان بود. موسیقی، خوشنویسی، معماری و هنرهای دیگر رونقی بی‌سابقه داشت. فیضی دکنی، عرفی شیرازی و نظیری نیشابوری دربار او را درک کرده و او را ستوده‌اند. کتابهای تاریخی فراوانی در دورهٔ او به زبان فارسی تألیف شد. ابوالفضل علّامی مؤلّف اکبرنامه و عبدالقادر بداؤنی خالق منتخب-التواریخ از مؤثّرترین منشیان و تاریخ‌نگاران دورهٔ اکبرشاه بودند. طبقات اکبری اثر نظام‌الدین هروی از

میربخشیان اکبرشاه نیز از مهمترین تواریخ این دوره است. مشهور است که اکبرپادشاه چندان سواد خواندن و نوشتن نداشت اما شاعران و نویسندگان را بسیار می‌نواخت. با اینحال ابوالفضل علّامی در باب ذوق شاعری اکبر چنین می‌گوید: «طبع الهام‌پذیر آن حضرت به گفتن نظم هندی و فارسی به غایت موافق افتاده در دقایق تخیّلات شعری نکته‌سنجی و موشکافی می‌فرمایند، از کتب نظم، مثنوی مولوی و دیوان لسان‌الغیب خود به سعادت روان می‌خوانند و از حقایق و لطایف آن التذاذ می‌یابند» (مبارک،۱۳۸۵، ج۱: ۲۸۱) جشن‌های نوروز، سده و مهرگان به فرمان اکبرشاه در سرتاسر هند و پاکستان با شکوه خاصی برگزار می‌شد. ادبیات فارسی در هیچ دوره‌ای از تاریخ ادبی و فرهنگی هند به این اندازه قدر ندید و بر صدر ننشست. «مختصر اینکه دورهٔ اکبری در تاریخ ادبی و فرهنگی شبه قارهٔ هند و پاکستان همان ارزش و اهمیت را داراست که دورهٔ بابری در تاریخ سیاسی دارد و می‌توان گفت که کاخ مجلّل و باشکوه ادبیات فارسی دورهٔ تیموریان هند را اکبرپادشاه بزرگ بنا نهاد و جانشینان لایق و شایستهٔ او مانند جهانگیر، شاهجهان و اورنگ زیب به نوبهٔ خود به بلندی و زیبایی آن افزودند» (اصغر، ۱۳۶۴: ۱۲۰)

پرهیز اکبرشاه از تعصّب در مورد ادیان و مذاهب و آزاداندیشی وی، علاقهٔ هندوان را به پارسی‌گویی و پارسی‌نویسی دو چندان کرد. آنچنان که از منابع مشخّص است علاوه بر مهاجران ایرانی‌الاصلی که از قدیم در هند متوطّن شده بودند و به زبان فارسی می‌نوشتند و می‌سرودند هندیان نیز خود از علاقمندان زبان فارسی بودند و از دیرباز و شاید از زمان استیلای محمود غزنوی بر هند رسماً با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی خو کرده و بدان مشتاق شده بودند. این اشتیاق و نزدیکی در دورهٔ گورکانیان بویژه در زمان حکومت اکبرشاه به اوج رسید. تعداد شاعران و نویسندگان هندی که در این دوره به فارسی قلم می‌زدند کم نبوده و پرداختن به آن مجالی آنچنانی می‌طلبد که در حوصله و مسیر این مقاله نیست. کوتاه آنکه همین مطلب خود مؤیّد اقبال و توجه به زبان فارسی در شبه قاره می‌باشد.

بعد از درگذشت اکبرپادشاه فرزندش نورالدین محمد جهانگیر علیرغم مخالفت‌ها و توطئه‌چینی‌های اطرافیان قدرت را در دست گرفت. جهانگیر نزدیک به بیست و دو سال بر اریکهٔ قدرت نشست و وارث گنجینهٔ فرهنگی و ادبی بزرگی شد که پدرش اکبر بدو سپرده بود. جهانگیر کم و بیش اسلوب زمامداری پدر را در دورهٔ سلطنتش ادامه داد، کما اینکه دورهٔ حکومت او از نظر سیاسی اندکی متلاطم‌تر و آشفته‌تر می‌نمود؛ با اینحال هند در دورهٔ حکمرانی‌اش همراه با امنیت و آرامش بود. وی کارهای نیمه‌کارهٔ اکبرشاه را تمام کرد و همانند پدرش بر عظمت و شکوه دربار گورکانیان افزود. نورجهان‌بیگم همسر ایرانی جهانگیرشاه در سال‌های آخر

حیات جهانگیر زمام امور را به دست گرفت؛ از اینرو ایرانیان در زمان او به بالاترین مناصب قدرت رسیدند و بار دیگر علوم مختلف و زبان و ادبیات فارسی بیش از پیش گسترش یافت. «زبان دربار و همهٔ نوشته‌های پادشاهی فارسی بود. وی در تشویق نویسندگان و سخنوران فارسی‌زبان و دیگر هنرمندان از همهٔ پیشروان و حتی از پدر خود جلال‌الدین اکبر گوی سبقت را ربود و بهترین مناصب و گرانبهاترین نوازش‌های خود را بدانان اختصاص داد» (انوشه، ۱۳۸۰، ج۴: ۹۰۶) جهانگیر خود از نویسندگان قابلی بود که علاوه بر تسلّطش به زبان فارسی از ترکی نیز بهره‌ای داشت. «وی شرح حالات خود را به زبان فارسی، ولی با شیوهٔ نمکین فارسی‌گویان هند به نام توزک جهانگیری یا جهانگیرنامه نوشته و در کتاب خود شعر و نثر را در هم آمیخته؛ طالب آملی ملک‌الشعرای دربار وی بوده و جهانگیر جای به جای در کتاب خود منتخباتی از اشعار طالب به دست داده است. در این انتخاب آنچنان ذوق و لطف طبع نشان داده که به نوشتهٔ شبلی نعمانی در کتاب شعرالعجم، شاید خود طالبی نیز نمی‌توانست در انتخاب اشعار خود بهتر از جهانگیر داوری کند» (نوائی، ۱۳۶۴: ۵۱۷) دربار جهانگیر همانند پیشینیان خود محل آمد و رفت شاعران و نویسندگان بود. اهل ذوق و ارباب ادب از شاعران و نویسندگان و هنرمندان گرفته تا مورّخان و عالمان در دربار فارسی‌دوست و هنرپرور وی جمع آمده بودند. در ادامهٔ سیر و تحوّل زبان فارسی در شبه قارهٔ هند، دورهٔ جهانگیر را می‌توان دورهٔ ثباتی دانست که اکبرشاه پایه‌های آن را چندی پیش محکم گردانیده بود.

بعد از جهانگیر پسرش شهاب‌الدین محمد شاهجهان جانشین وی شد. وی حدود سی سال بر هندوستان فرمانروایی کرد و در این مدت همانند اسلافش قدرت سیاسی و اقتصادی خود را قوّت بخشید و بعد از شکست مخالفان و دشمنان، حکومتش به ثبات و استحکام قابل توجهی رسید. دورهٔ سلطنت او یکی از درخشان‌ترین و قدرتمندترین ادوار امپراتوری گورکانیان به حساب می‌آید. ثروتی که در نتیجهٔ اقدامات سیاسی و فتوحات او نصیب دولت و مردم شده بود باعث شد تا دورهٔ او از نظر رفاه و آسایش به یکی از دوره‌های درخشان اقتصادی بدل گردد. نتیجهٔ چنین امنیت مالی، توجه و اقبال بیشتر به مسائل فرهنگی و ادبی بود که بذر آن در دوره‌های قبل به دست نیاکانش پاشیده شده بود. اگرچه شاهجهان نیز مانند اکبرپادشاه اثری منظوم یا منثور از خود به جای نگذاشته اما در توجه و عنایتش نسبت به شاعران و نواخت آنان بیش از اکبر و جهانگیر تلاش کرده است. نتیجهٔ چنین تلاشی تعداد فراوان شاعران و نویسندگانی است که در دورهٔ شاهجهان در دربار وی خدمت می‌کردند. کلیم کاشانی، میرالهی همدانی و سلیم تهرانی تنها چند نمونه از شاعرانی هستند که آوازهٔ حمایت شاهجهان را شنیده و از ایران به هند مهاجرت کرده بودند. صائب تبریزی نیز در دورهٔ زمامداری وی چندی

در هند اقامت گزید و لقب خان دریافت کرد و سپس به ایران بازگشت. در کنار همهٔ اینها ذکر این نکته ضروری است که بسیاری از هندوان در این دوره نیز همانند گذشته به توجه و علاقهٔ خود به زبان فارسی ادامه می‌دادند و نقشی مهم و چه بسا کلیدی در حفظ و اعتلای زبان فارسی داشتند. «به جرأت می‌توان گفت که در هیچیک از ادوار تاریخ درخشان فرهنگ هند و ایرانی مانند این دوره سرمایه‌گذاری عظیم فرهنگی به عمل نیامده است» (اصغر، ۱۳۶۴: ۲۹۲)

بعد از شاهجهان اختلاف بر سر تصاحب پادشاهی بین پسرانش داراشکوه و اورنگ‌زیب عالمگیر بالا گرفت. گرچه شاهجهان، داراشکوه را ولیعهد معرفی کرده بود اما پس از مرگش اورنگ‌زیب، برادر را به کفر و الحاد متّهم کرد و حکم قتلش را صادر نمود. داراشکوه خود شاعر و نویسنده بود و با اصحاب علم و ادب معاشرت و مصاحبت داشت. او بیش از برادرانش به ادبیات و عرفان علاقمند بود و همین تمایلش به مطالعه و تحقیق در باب مذاهب و تصوّف بهانه به دست برادرانش داد تا به فتوای فقها به قتل رسید. از او آثار متعددی به جا مانده که اغلب محتوی بر مسائل عرفان اسلامی و هندی و مطابقت آنها با هم است. «اکسیر اعظم» نام مجموعهٔ اشعار اوست که بیشتر مشتمل بر غزل و رباعی است. بعد از کشته شدن داراشکوه به دست برادرش، حکمرانی اورنگ زیب آغاز شد. «در زمان سلطنت همین پادشاه بود که امپراتوری مغول در هند به حد کمال خود رسید و از آغاز تاریخ تا حکومت انگلیس شاید این تنها دولتی است که تا به این اندازه توسعه پیدا کرد و آخرین و بزرگترین دورهٔ پیشرفت اسلامی اصولاً همین دوره بود» (اختر،۱۳۵۷ :۱۹) اورنگ زیب پادشاهی مقتدر و شجاع بود اما خلاف اسلاف خود که آزاداندیش بودند چندان از تعصّب دینی برکنار نبود. در برقراری حکومتش از موازین شرعی پیروی می‌کرد و در تقویت مذهب تسنّن کوشش می‌نمود. مدارس هندوان و مسلمانان را از هم جدا کرد. پرهیزکار و با تقوی بود؛ آنچنان که روایت است برای امرار معاش خود کلاه می‌دوخت و از کتابت قرآن کسب درآمد می‌کرد. دورهٔ اورنگ زیب علاوه بر آنکه از نظر سیاسی و مذهبی اهمیت داشت در حوزهٔ فرهنگی و ادبی نیز مورد توجه بود. مدارس فراوانی در دورهٔ وی تأسیس شد. خود او به زبان‌های فارسی و عربی تسلّط داشت و با ترکی و هندی نیز تا حدودی آشنا بود. چاپلوسی شعرای درباری را دوست نداشت بنابراین در اولین فرصت مقام ملک‌الشعرایی را حذف کرد با اینحال خود با شعر و ادب بیگانه نبود. ادبیاتی را که متضمن موعظه و اندرز و مبتنی بر مسائل اخلاقی بود می‌پسندید و بدان بها می‌داد. آنچه اورنگ زیب را از نظر فرهنگی و ادبی تا حدودی از دیگر شاهان گورکانی متمایز می‌کند بی‌رغبتی نسبی او به شعر و شاعری است. البته باید توجه داشت که این بی‌میلی و عدم التفات او تنها در مقایسه با نیاکانش جلوهٔ بیشتری پیدا

می‌کرد. «درست است که امپراتور عالمگیر مانند بابر و همایون در سرتاسر دورهٔ سلطنت خود در جنگ‌های مداوم و مستمر اشتغال داشته و مانند اکبر و جهانگیر و شاهجهان فرصتی به دست نیاورده که به طور جدی به امور ادبی و فرهنگی بپردازد، این هم درست است که وی به علت بعضی از مصالح سلطنتی و نظریات شخصی خود ارباب ادب و فرهنگ را به اندازهٔ پدرش شاهجهان مورد تشویق و حمایت قرار نداده است با اینهمه نمی‌توان شخص عالمگیر را مزاحم و مانع پیشرفت ادب و فرهنگ آن دوره دانست، چون می‌بینیم که در پایان این دورهٔ پنجاه سالهٔ فرهنگ و تمدن درخشان تیموریان هند و پاکستان که در عهد شاهجهان به اوج کمال رسیده بود نه فقط اینکه با تمام قوهٔ خود هنوز پابرجا بود، بلکه تا دور افتاده‌ترین نقاط بزرگ امپراتوری تاریخ هندوستان یعنی قلمرو عالمگیری رواج یافته بود» (اصغر، ۱۳۶۴: ۳۹۷) گرچه اشتغال او به امورات حکومتی و جنگ‌های مداوم، وقت و مجال کمتری برای نواخت و حمایت ادبا و دانشمندان به وی می‌داد با اینحال او از ادب‌دوستی و ادیب‌پروری که از نیاکان خود به ارث برده بود غفلت نکرد. دانشمندان و ادبای فراوانی از الطاف او برخوردار بودند. تعداد این افراد آنقدر زیاد است که معرفی تمامی آنان کار دشواری است. بیدل دهلوی، غنی کشمیری، ناصرعلی سرهندی، شیخ نظام برهانپوری و ... تنها چند نمونه از شاعران و دانشمندان دورهٔ اورنگ زیب هستند. سبک هندی در این دوره به اوج خود رسید و کتب نثر فراوانی نگاشته شد. تاریخ‌نویسی گرچه جایگاهی همچون گذشته نداشت با اینحال به طور غیررسمی ادامه پیدا کرد. «تاریخ‌نگارانی چون محمدکاظم، بختاورخان و مستعدخان برآنند که چون اورنگ زیب مردی متدیّن بود و خودنمایی را دوست نمی‌داشت، اهمیتی برای باقی ماندن نام و نمایش دادن افتخاراتش قائل نبود» (انوشه، ۱۳۸۰،ج ۴: ۳۷۲) او بالکل مخالف شعر یا انواع ادبی دیگر نبود بلکه از میان قوالب شعری قصیدهٔ مدحی را دوست نداشت و در مورد تاریخ‌نویسی نیز تنها از نوشتن تاریخ افتخارات و مکارم حکمرانی خود ممانعت می‌کرد.

اگرچه قرن دهم و یازدهم دورهٔ افول و رکود زبان و ادبیات فارسی بویژه در حوزهٔ نثر نویسی است با اینحال در ناحیهٔ شبه قاره هند، حیات ادبیات فارسی به یاری و اقبال سلاطین گورکانی و حاکمان ایرانی‌شان ادامه داشت. در واقع می‌توان گفت که حکومت سیصد و چهل سالهٔ گورکانیان از بهترین ادوار رواج و گسترش زبان فارسی در این منطقه بود. در جمع‌بندی کلی مهمترین عواملی که باعث رشد و گسترش زبان فارسی در شبه قارهٔ هند شد عبارت است از: «مهاجرت ایرانیان به هند، پویایی فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان فارسی، تقدّس شاعران و نویسندگان بزرگ ایرانی مانند فردوسی، سعدی، مولانا و حافظ نزد فارسی زبانان هند، وجود وزیران و امیران ایرانی، معانی بلند، مضامین دلنشین و تعالیم انسانی ادبیات فارسی، روابط همه جانبهٔ ایران با

گورکانیان و سلسله‌های مسلمان» (عامر، ۱۳۷۸: ۴۳)

شبه قارهٔ هند که در این مقاله پیوسته از آن نام برده می‌شود در برگیرندهٔ بخش‌های بزرگی از هندوستان، پاکستان، بنگلادش، نپال و مالدیو امروزی است که گاه بدان کشورهای جنوب آسیا نیز گفته می‌شود. بیش از یک میلیارد نفر در این مناطق زندگی می‌کنند که از این تعداد حدود دویست و سی میلیون نفر مسلمان هستند. وجود پیشینهٔ مشترک قومی، زبانی، تاریخی و مهمتر از همه ادبی و فرهنگی آن با ایران اهمیت این منطقهٔ وسیع را برای پژوهشگران حوزه‌های مختلف زبان فارسی دو چندان کرده است. آثار فراوانی به فارسی در این مناطق نگاشته شده که با بررسی هر کدام از آنها می‌توان بخش‌هایی از لایه‌های پنهان فرهنگی، ادبی، تاریخی و جغرافیایی مشترک را آشکار کرد. شبه قارهٔ هند که امروزه به عنوان سرزمین‌های جداگانه با مرزهای تفکیک شدهٔ سیاسی شناخته می‌شود روزگاری نه چندان دور به مدت چندین قرن یکی از مراکز قدرت و نفوذ زبان فارسی بوده است. پیشتر از آن نیز زبان هر دو سرزمین از سرچشمهٔ زبان‌های هندوایرانی منشعب شده بود. به همهٔ اینها باید همسانی‌های اساطیری و فرهنگی را نیز اضافه کرد.

«سرزمین هند با ایران یکی است — بین ما، ما و تویی در کار نیست
ما به گلبرگی دو قطره شبنمیم — در صفا و یکدلی مثل همیم
شاعر هندی زبانش پارسی است — وز صفا و عشق، شعر ما غنی است
فیضی و صائب کنار یکدگر — شعر این قند است و آن دیگر شکر
خسرو از هند است و سعدی زین دیار — نیست امّا در میان فرقی به کار
تا زبان پارسی پیوند ماست — بی‌گمان حرف از جدایی‌ها خطاست»

(عامر، ۱۳۷۸: ۱۸۰)

قرون دهم و یازدهم از مهمترین مقاطع تاریخ زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در هند است. در سال ۹۳۲ ه ظهیرالدین بابر فرزند عمرشیخ از نوادگان تیمور گورکانی بر بخش بزرگی از هند مستولی شد و حکومت گورکانیان هند را تأسیس کرد. بابر همانند جدش تیمور در آرزوی فتح سمرقند بود اما با شکست‌های متوالی

از تسخیر سمرقند چشم پوشید و متوجه فتح هندوستان گردید. عاقبت با فتح قسمت اعظم هندوستان حکومت قدرتمند گورکانیان را بار دیگر تجدید کرد. گسترهٔ فتوحات او از بخارا تا سواحل بنگال را شامل می‌شد. حکمرانی بابر و اخلافش در هند حدود سه قرن ونیم طول کشید. گرچه بابر در سراسر عمر پنجاه سالهٔ خود همواره به کشورگشایی و سرکوب مخالفانش مشغول بود اما حاصل این جنگ‌ها و درگیری‌ها، آرامش و ثباتی بود که برای حوزهٔ فرمانروایی خود و فرزندانش به جای گذاشت. دورهٔ حکمرانی همایون فرزند بابر با بداقبالی‌ها و شورش‌هایی همراه شد که نتیجهٔ آن از دست دادن سلطنت و آوارگی چندین ساله‌اش به سرزمین‌های اطراف بود تا آنکه مجدداً با کمک صفویان و امرای ایرانی سلطنت از دست رفته را بازیافت. با اینحال در سرزمین‌های تحت مالکیت همایون هر از گاهی آشوب‌ها و فتنه‌هایی سر برمی‌آورد که آرامش سیاسی را بر هم می‌زد. جلال‌الدین محمد اکبر بعد از پدر وارث بی‌سامانی‌های مملکتی آشوب‌زده شد. «وقتی پدرش مرد او چهارده ساله بود. همایون فرصت تحکیم مبانی سلطنت تیموری را نیافته بود. از اینرو موفقیت اکبر متزلزل و نامحکم بود؛ جز دهلی و آگره و بخشی از پنجاب بقیهٔ کشور در دست دشمنان بود. دشمنان در گوشه و کنار مخالفت آغاز کردند ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند. بازار رشوه‌خواری و اختلاس در میان حکام و زیردستان گرم بود. از اینرو بیشتر وقت اکبر مصروف مقابله با این فساد می‌شد» (سبحانی، ۱۳۷۷: ۳۰۷) اوضاع سیاسی هند در ابتدای حکمرانی اکبر آشفته و بی‌سامان بود و رشتهٔ نظم امور از هم گسسته شده بود. با این حال اکبر هشت سال به فرو نشاندن آتش فتنه و آشوب در قلمرو خود مشغول شد و سرانجام در سال ۹۷۵ ه موفق شد تا امنیت را برقرار سازد و مرزهای جغرافیایی را تا قلمرو کشورگشایی بابر بازگرداند. هند در زمان اکبرشاه درخشان‌ترین و قدرتمندترین دورهٔ تاریخی و سیاسی را به خود دیده است. اکبر از نظر مذهبی مردی آزاداندیش بود و پیروان ادیان و مذاهب مختلف بویژه هندوان در زمانهٔ او در ابراز عقاید و برگزاری مراسم دینی خود آزاد بودند. «وی به واسطهٔ همین خاصیت خود توانست قلوب رعیت هندوی خود را نیز که قسمت اعظم جمعیت هند را تشکیل می‌داد تسخیر نماید و به خود مربوط سازد و نیز همین صفت پسندیده دورهٔ پنجاه سالهٔ سلطنت او را دورهٔ سعادت و میمنت و رفاهیت و امنیت قرار داد که در قرن‌های گذشته شبه قارهٔ هند و پاکستان نظیر آن را ندیده بود.» (اصغر، ۱۳۶۴: ۱۱۲) اکبرشاه بعد از مرگش میراث گرانبهایی از ثبات سیاسی برای جانشینان خود به جای گذاشت که تا سالهای سال از ثمرهٔ آن بهره‌مند شدند. بعد از اکبر وظیفهٔ فرزندان و نوادگانش تنها حفظ قلمرو جغرافیایی و استفاده از گنجینه‌های مادی و معنوی بود که جلال‌الدین اکبر برای آنها به یادگار گذاشته بود. جهانگیر و شاهجهان وارثان میراث عظیم اکبر بودند و توانستند با اقدامات شایستهٔ خود

آن را حفظ کنند. اورنگ زیب عالمگیر(۱۰۶۸- ۱۱۱۸ه) آخرین پادشاه مقتدر گورکانیان، هند را از نظر سیاسی و جغرافیایی به جایی رساند که جز در دورۀ اکبرپادشاه سابقه نداشت. وی مخالفان خود را که برادرانش نیز بین آنان بودند با اقتدار از میان برداشت و غنایم بسیاری در فتوحاتش به دست آورد که پشتوانۀ مالی دولت او را تأمین می‌کرد با اینحال خود زندگی درویش گونه‌ای داشت که با شاهان پیش از خود متفاوت بود. اورنگ‌زیب در قیاس با پیشینیانش که به دور از تعصّبات مذهبی بودند اندکی متفاوت‌تر می‌نمود. «مهمترین کار دورۀ عالمگیر تدوین فتاوی عالمگیری است. این کتاب به منظور احیاء و ترویج احکام سنّت تدوین شد. گروهی از علما برای تألیف آن گرد آمدند» (سبحانی، ۱۳۷۷: ۵۱۶) وی مردی متشرع بود، موازین شرع اسلام را به دقت اجرا می‌کرد، علما و فقها را محترم می‌داشت و در برپایی مجالس رقص و آوازخوانی همانند گورکانیان عمل نمی‌کرد؛ با اینحال آنچنان که از منابع برمی‌آید در سختگیری‌هایش نیز همواره جانب اعتدال را نگاه می‌داشت و از محدودیت‌های بی‌مورد دوری می‌کرد. جشن نوروز و مراسم باستانی سده و مهرگان که دردورۀ اکبرپادشاه رونقی دوباره یافته بود در دورۀ عالمگیر تا حدودی کمرنگ شد.

۲-۳- اوضاع عمومی فرهنگ و ادب در شبه قارۀ هند در قرن یازدهم

همچنان که پیشتر نیز گفته شد دورۀ گورکانیان یکی از مهمترین ادوار زبان و ادبیات فارسی در خارج از مرزهای ایران بود. «هند در زمان تیموریان آبادان شد و به بالاترین سطح فعالیت‌های ادبی و فرهنگی خود رسید. دربار تیموریان محلی برای گرد آمدن نویسندگان و شاعران از سراسر شبه قاره و خارج از هند بود. در دورۀ حکمرانی فرمانروایان شایسته‌ای چون همایون، اکبر، جهانگیر و شاهجهان، هند گسترش یافت و بسیار قدرتمند و باعظمت شد به گونه‌ای که اکثر شهرهای آن محلی امن برای رشد فرهنگ و ادب شد» (توسلی، ۱۳۸۹: ۱۱۷) دربار شاهان تیموری محل اجتماع و رقابت شاعرانی شده بود که اغلب یا از ایران مهاجرت کرده بودند یا هندوان پارسی‌گویی بودند که با ادب فارسی انس و الفتی دیرین داشتند. سلاطین گورکانی خود اهل ذوق بودند، شعر می‌سرودند و شاعران و ادیبان را محترم می‌داشتند. مردم هند نیز از قدیم‌الایام با شعر شیرین فارسی خو کرده بودند و سهم شاعران و دانشمندان هندو کم از مهاجران ایرانی نبود. گرچه ارتباط هندوان با ادبیات فارسی به قبل از این دوره بازمی‌گردد اما در سایۀ حکومت گورکانیان بود که هندوان توانستند در حدود سیصد و چهل سال همراه با مسلمانان در امنیت و آرامش و به دور از خشک‌اندیشی به کسب علم و دانش بپردازند. «از عهد جهانگیر تا زوال مغولان (قرن ۱۱ - ۱۳ ه) که اوج شکوفایی زبان فارسی در هند بود هندوان آثار پرارزش و سودمندی به زبان فارسی، بویژه در زمینه شعر، داستان، تاریخ و انشاء به وجود آوردند. بعد از

مرگ اورنگ زیب، دورهٔ دوم تیموریان که دورهٔ فروپاشی و انحطاط این سلسله است شروع می‌شود . پادشاهان این دوره، توجه کمتری به زمامداری و امور فرهنگی و ادبی نشان دادند و همین امر باعث شد که زبان فارسی کم‌کم جایگاه خود را در بین هندوان از دست بدهد. با این وجود، هندوان شایسته‌ای نیز در این دوران به چشم می‌خورند که آثار چشمگیری از خود، برجای گذاشتند» (عامر، ۱۳۸۳: ۶۷) با این اوصاف دهلی در مقایسه با اصفهان گوی سبقت را ربوده بود. شاهان صفوی شعر را آنچنان که باید قدر نمی‌نهادند بنابراین سیل عظیمی از شاعران و نویسندگان راهی هند شدند. گلچین معانی در کتاب کاروان هند حدود ۸۰۰ نفر از شاعران فارسی‌گوی هند را نام می‌برد. درصد قابل توجهی از این شاعران و نویسندگان در دورهٔ اکبرپادشاه زندگی می‌کردند. «از این تعداد ۹ نفر در زمان بابر، ۳۳ نفر در زمان همایون، ۲۵۹ نفر در زمان اکبر و باقی آنها در دوره‌های بعد به هند مهاجرت کردند» (مبارک، ۱۳۸۵: ۱۳) گرچه اکبرشاه مانند دیگر شاهان گورکانی که یا شاعر یا نویسنده بودند اثری خلق نکرده بود اما در تربیت و حمایت اهل ادب کوشش بسیار کرد. سعید نفیسی در مورد کثرت فارسی‌نویسان هند می‌گوید: «تاکنون نزدیک به سه هزار نفر شاعر فارسی زبان یافته‌ام و ازین عده یک ثلث را ما مدیون پارسی‌زبانان هندیم البته در صورتیکه هزار نفر شاعر با اسم و رسم در هندوستان داشته باشیم تقریباً معادل همین عده هم نویسنده و مؤلّف می‌توان سراغ کرد» (نفیسی، ۱۳۰۸: ۵۷۳) اوضاع عمومی ادبیات از نظر کمّی در حوزهٔ فرمانروایی گورکانیان پررونق و درخشان می‌نماید اما نباید از کیفیت آثار این دوره غفلت کرد. در شعر، سبک هندی رایج شده بود و بخشی از شاعران در آن به افراط گراییده بودند. در زمینهٔ نثر نیز آثار مختلفی در علوم و تاریخ و ادبیات خلق شد که به جز چندین اثر درخشان و تأثیرگذار، اغلب یا تقلیدی از شیوهٔ گذشتگان بود یا نویسندگان سواد و مایهٔ پیشینیان را در خلق و درک آثار برجسته نداشتند؛ از اینرو فاقد آن کیفیت لازم بودند. در حقیقت نثر این دوره ادامهٔ همان نثری است که از قرن هشتم به بعد رو به سستی و فتور نهاده بود. «در مناشیر و مکاتیبی که رجال هند به رجال ایران نوشته‌اند و در سفینه‌ها یافت می‌شود معلوم است که نویسندهٔ مقیم هند بیشتر می‌خواهد اظهار فضل کند و کمتر مطلب بیان کردنی دارد یا اگر دارد به جای اینکه حرف خود را بنویسد از در و دیوار صحبت داشته و کلماتی مناسب فضل فروشی خود به دست آورده است نه مناسب مطلبی که باید بنویسد» (بهار، ۱۳۵۵، ج۳: ۲۵۹) با اینحال آنچه دورهٔ گورکانیان را از نظر ادبی و فرهنگی ممتاز می‌نماید تلاشی است که در هر حال، جهت رواج و توسعهٔ زبان فارسی انجام شده است.

اوضاع ادبی و فرهنگی در دورهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر همانند دورهٔ شاهجهان بود با این تفاوت که اشتغال

اورنگ‌زیب به جنگ‌های مداوم و سرکوب مخالفان فرصت پرداختن جدی وی را به امور فرهنگی و ادبی محدود کرده بود. از طرفی رویکرد و نظر شخصی وی نسبت به ادبیات اندکی با پیشینیانش متفاوت بود؛ به همین دلیل هم نتوانست به اندازهٔ اسلافش حامی جدی ادبیات و هنر باشد. اورنگ‌زیب بیش از پدرانش متدیّن بود و به علوم دینی مانند حدیث و فقه و ...علاقهٔ بیشتری نشان می‌داد. گرچه منصب ملک‌الشعرایی که در دورهٔ اکبرپادشاه مجدداً احیاء شده بود در دورهٔ وی برچیده شد اما دلیل عدم تمایل آنچنانی وی به شعر و شاعری، دینداری وی و دوری‌اش از تملّق و چاپلوسی بود. با این حال برای شاعران و هنرمندان مانع‌تراشی نمی‌کرد. حتی در زمینهٔ موسیقی نیز آثار متعددی در زمان وی تألیف گردید. به نظر او شعر جنبهٔ تفریحی و تجمّلاتی داشت به همین دلیل رغبت چندانی بدان نشان نمی‌داد. در حوزهٔ نثر خود او نویسندهٔ توانایی بود؛ این امر از مکاتیب فارسی که از او به جا مانده مشهود است. «عالمگیر نه فقط انشاءپرداز ماهری بود بلکه مبتکر سبکی بود که در نثر فارسی شبه قارهٔ هند و پاکستان مخصوص به خودش بوده است. غالباً او نخستین کسی بود که در مکتوب نویسی فارسی به جای سبک مصنوع و غیر طبیعی، سبک ساده و طبیعی و در عین حال پخته و استوار را با به کار بردن اشعار و امثال و آیات و احادیث، بدان حسن و زیبایی ادبی و فصاحت و بلاغت زائدالوصفی بخشید» (اصغر، ۱۳۶۴: ۴۰۰) با این حال از تعداد آثار تألیف شده در این دوران کاسته نشد و شاعران و نویسندگان همچنان به کار خود مشغول بودند با این تفاوت که احتمالاً دیگر از آن حمایت‌های شاهانه خبری نبود. همین عدم التفات‌های ملوکانه یکی از دلایلی بود که تاریخ‌نویسان این دوره می‌توانستند به دور از تملّق‌ها و چشم‌داشت‌های آنچنانی به روایت تاریخ بپردازند و این خود می‌تواند یکی از علل بی‌طرفی و صداقت در ثبت وقایع تاریخی این دوره باشد. بسیاری از آثار منظوم و منثور این دوره در چنین شرایطی نگاشته شده است. با توجه به تعداد فراوان کتب این دوره و همچنین نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه‌های شبه قاره هند می‌توان گفت که اوضاع ادبی و فرهنگی در این دوره نه تنها افول نکرد بلکه به همان شدت و قوّت ادامه داشت.

از میان فراوان شاعران و نویسندگانی که در دورهٔ گورکانیان هند فعالیت داشتند اجمالاً به تنی چند که تأثیرگذارتر و صاحب سبک‌تر بوده‌اند اشاره می‌شود: غیاث‌الدین خواندمیر مؤلّف حبیب‌السیر و نوادهٔ میرخواند، بیدل دهلوی مشهورترین شاعر فارسی‌گوی هند، عبدالقادر بداؤنی مؤلّف منتخب‌التواریخ از جامع‌ترین تواریخ عمومی، ابوالفضل علّامی برجسته‌ترین منشی اکبرپادشاه و مؤلّف اکبرنامه، فیضی سرهندی، محمد معصوم بهکری، نظام‌الدین احمد بخشی، ثنایی مشهدی، عرفی شیرازی، خاکی شیرازی، طالب آملی، نظیری نیشابوری

و بسیار شاعران و نویسندگانی که پرداختن بدانان مورد بحث این مقاله نیست.

۳- تاریخ‌نویسی در شبه قارهٔ هند

تاریخ نویسی در زبان فارسی و در قلمرو جغرافیایی ایران به صورت مستند با نمونه‌های درخشانی چون تاریخ بلعمی، ترجمهٔ تاریخ طبری، مجمل‌التواریخ و القصص، تاریخ بیهقی، تاریخ جهانگشا، جامع‌التواریخ رشیدی و ... آغاز و بعدها الگویی برای مورّخان در ایران و مناطق فارسی‌زبان شد.

سرزمین هند علیرغم پیشینهٔ درخشانش در زمینه‌های علمی، ادبی و فرهنگی در حوزهٔ تاریخ‌نویسی سابقهٔ چندانی نداشته و با استقرار مسلمانان و تأسی از آنان در این منطقه به وجود آمده است. «اساس تاریخ‌نویسی فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان هم زمان با تأسیس سلطنت اسلامی در آن سامان(۶۰۲ ه) نهاده شد» (اصغر، ۱۳۶۴: ۷) تاج‌المآثر اثر تاج‌الدین حسن نظامی و طبقات ناصری از منهاج سراج که هر دو در قرن هفتم نوشته شده‌اند به عنوان اولین اسناد تاریخ‌نویسی فارسی در شبه قارهٔ هند شناخته می‌شوند. از طبقات ناصری به عنوان اولین تاریخ عمومی جهان به زبان فارسی در هند یاد می‌کنند. تاریخ فیروزشاهی و تاریخ مبارکشاهی نیز نمونه‌هایی موفق از این دستند که بعدها به عنوان منبع و الگو مورد استفادهٔ مورّخان در دورهٔ تیموریان هند قرار گرفت.

۳-۱- تعریف تاریخ و تاریخ عمومی

تاریخ به طور کلّی به مجموعهٔ وقایع سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ... گفته می‌شود که در گذشتهٔ دور یا نزدیک اتفاق افتاده و شامل مجموعه‌ای از رفتارها و گفتارهای آدمیان است که بر حیات اجتماعی، سیاسی، جغرافیایی، فرهنگی و ... بعد از خود تأثیر گذاشته است. بسیاری از کتب تاریخی، منابع مستند و مهمی برای دستیابی به اطلاعات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ... دوره‌ای خاص به شمار می‌روند و آگاهی‌های ارزشمند و مفیدی از زندگی اجتماعی و فرهنگی ملت‌ها به دست می‌دهند.

موضوعات متنوّعی که از قدیم‌الایام در تاریخ وجود داشت باعث شد تا مورّخان با توجه به علاقه و حوزهٔ اطلاعات خود و تقاضای جامعه به دسته‌بندی انواع آن بپردازند تا انتخاب برای مخاطبان مشتاق تسهیل گردد؛ در نتیجه شاخه‌های متعدّدی در تاریخ‌نویسی به وجود آمد. تاریخ‌های عمومی، دودمانی، قومی و قبیله‌ای و تواریخ دوره‌ای، بخشی از موضوعات کتب تاریخی هستند که در این دوره طبع‌آزمایی شده‌اند. از مهمترین

دسته‌بندی‌های کتب تاریخی می‌توان به تواریخ عمومی اشاره کرد که به دلیل گستردگی و تنوع موضوعاتش اقبال بیشتری یافت. «تواریخ عمومی بیشترین آثار و از کهن‌ترین آنها در میان تاریخ‌های پرشمار سده‌های میانه هستند. این آثار خود در دو دستهٔ تاریخ عمومی جهان و تاریخ عمومی هند در ادبیات تاریخی شبه قاره نمود یافته‌اند» (انوشه، ۱۳۸۰، ج۴: ۶۴۵) موضوع تاریخ عمومی شرح وقایع عالم از ابتدای خلقت بشر تا زمان مؤلّف یا حاکم وقت بوده است. این نوع از تواریخ عموماً به قسمت‌ها و باب‌ها یا بخش‌های متنوّعی تقسیم می‌شد و با وصف وقایع مهم تاریخی تا روزگار مؤلّف ادامه پیدا می‌کرد. نوع روایت و داستان‌گویی آن که به طور متناوب از ابتدا تا زمان مشخصی را شامل می‌شد همواره با اقبال عموم همراه بود. گرچه بسیاری از مطالب این تاریخ‌ها اغلب مشابه و تکراری بود اما راویان تاریخ با شیوه‌های متفاوت داستان‌پردازی و افسانه‌گویی و استفاده از ظرفیت‌های ادبی زبان فارسی سعی می‌کردند آن را در نظر مخاطب خواندنی‌تر کنند. در تاریخ‌های عمومی گاه روایات دینی و ایرانی به موازات هم پیش می‌رفتند و خوانندگان با هر سلیقه‌ای با آن همراه می‌شدند. به طور مثال وقایع پادشاهی فریدون با نبوت حضرت ابراهیم به طور همزمان روایت می‌شد. بسیاری از تاریخ‌های عمومی که در دورهٔ گورکانیان نوشته شد از روضهٔالصفای میرخواند و حبیب‌السیر خواندمیر الگو گرفته بودند. «تقریباً همهٔ مؤلّفان تواریخ عمومی این عهد کار مورّخان عهد تیموری بویژه امیرخواند محمد صاحب روضهٔالصفا و غیاث‌الدین خواندمیر مؤلّف حبیب‌السیر را سرمشق خود قرار می‌دادند و بعضی حتی از این هم فراتر رفته سبک نویسندگی خواندمیر را گاه با موفقیت و غالباً با نقص‌ها و نارسایی‌هایی دنبال می‌نمودند» (صفا، ۱۳۶۹، ج۵: ۱۵۵۱) در بیشتر موارد سبک انشای تاریخ‌های عمومی ساده و روان و به دور از تکلّف و تصنّعی بود که در آثار تاریخی دوره‌های قبل دیده می‌شد. البته در مواردی نیز مؤلّف از توانایی ادبی خود بهره می‌گرفت و نثر خود را مزیّن به انواع آرایه‌ها می‌ساخت. از آنجا که مخاطبان متون تاریخی بیشتر مردمان عادی بودند و نیت حاکمان نیز بر بیشتر دیده شدن و خوانده شدن مفاخرشان بود بنابراین برای فهم بهتر مطالب، بسیاری از آنان از جمله تیمور دستور داده بود که مورّخان ساده بنویسند تا عامّهٔ مردم نیز بتوانند این متون را بخوانند اما در بیشتر موارد این ساده‌نویسی نشانهٔ بلاغت و فصاحت نبود و گاه از سواد ناکافی نویسندگان نیز ناشی می‌شد.

۲-۳- تاریخ نویسی در دورهٔ تیموریان ایران

با تسلّط تیمور بر ایران در اوایل قرن نهم بار دیگر نظم و نثر فارسی وارد مرحلهٔ جدیدی از تغییر و تحوّل شد. توجه فرزندان و اخلاف تیمور به مظاهر فرهنگ و هنر ایرانی سوی جدیدی از تاریخ ادبیات را رقم زد.

جانشینان تیمور مانند شاهرخ، الغ بیگ، سلطان حسین بایقرا و... از بین تمامی شاخه‌های علم و ادب که همواره در صدد گسترش آن بودند به تاریخ‌نویسی علاقهٔ بیشتری نشان دادند و کتب تاریخی متعددی در این دوره نگاشته شد که اسلوب و طرز نگارش آنها بعدها سرمشق و الگویی برای مورّخان و نویسندگان دورهٔ گورکانیان هند گردید. واقعات تیموری از کتبی است که به زبان ترکی جغتایی نوشته شده و منسوب به تیمور است. مهمترین دلیل اقبال و علاقهٔ تیموریان ایران به تاریخ‌نگاری جدا از شیفتگی آنان به زبان و ادبیات فارسی، بقای نام و ثبت فتوحات و اقداماتشان بود. ظفرنامهٔ شامی، روضهٔالصفای میرخواند، زبدهٔالتواریخ حافظ ابرو، مطلع‌السعدین کمال‌الدین عبدالرزاق، مجمل فصیحی خوافی و ... نمونه‌های موفقی از تاریخ‌نویسی در دورهٔ تیموریان به شمار می‌رود.

۳-۳- تاریخ نویسی در دورهٔ تیموریان هند

یکی از پررونق‌ترین دوره‌های تاریخ‌نویسی در تاریخ ادبیات فارسی عصر گورکانیان هند است. بابریان در تاریخ‌نگاری شیوهٔ تیمور و فرزندانش را ادامه دادند. تاریخ‌نگاری در دورهٔ تیمور و نوادگانش چنان رونقی گرفته بود که تا مدتها نگارش تاریخ، معیار و محکی برای سنجش ذوق و قریحهٔ ادبی به شمار می‌رفت. تیموریان هند همانند تیموریان ایران به سنت تاریخ‌نویسی علاقه داشتند و از آنجا که دوران زمامداری آنها با فتوحات و کشورگشایی‌های فراوانی همراه بود درصدد بقای نام و ثبت افتخارات و دستاوردهایشان در قالب نگارش متون تاریخی بودند. علاوه بر حمایت شاهان گورکانی از مورّخان، خود آنها نیز دست به قلم برده و به نگارش تاریخ مبادرت کردند. بابر، واقعات بابری را نوشت و جهانگیر شخصاً وقایع و حوادث دورهٔ زمامداری خود را با عنوان جهانگیرنامه به رشتهٔ تحریر درآورد. اکبرشاه نیز با وجودیکه اثری خلق نکرد اما در حمایت و پشتیبانی مادی و معنوی اهل ادب و مورخان بسیار سخاوتمند بود. در دورهٔ وی بیش از اخلاف و اسلافش تاریخ‌نگاری مرسوم و مقبول شد و به لحاظ کمّی بسیار پرشمارتر از قبل بود.

۴-۳- تواریخ عمومی در دورهٔ گورکانیان هند

سبک نگارش آثار تاریخی این دوره تا قبل از حکمرانی اکبرپادشاه، عمدتاً تحت تأثیر تواریخی بود که در دورهٔ گورکانیان ایران نگاشته شده بود. نثر بعضی از این آثار مصنوع و متکلّف و تعدادی نیز به سبک ساده و مرسل است. در این میان آثاری هم وجود دارند که سبک نوشتاری یک دستی ندارند. این دسته از مورّخان همان مهاجرانی بودند که در دورهٔ صفوی به هند کوچ کردند و آثارشان اغلب تحت تأثیر سبک و سیاق مورّخان

ایرانی بود. طبقات بابری نوشتهٔ زین‌الدین خوافی و قانون همایونی اثر خواندمیر در این دوره، حاصل قلم مورّخانی است که از ایران مهاجرت کرده بودند. دستهٔ دیگر هم نویسندگانی بودند که در دورهٔ اکبرپادشاه شروع به تاریخ‌نگاری کردند. اینان متوطّنانی بودند که تحت حمایت مادی و معنوی جلال‌الدین اکبر آثارشان را پدید آوردند. اکبرنامه اثر معروف شیخ ابوالفضل دکنی عالم‌ترین منشی اکبرشاه، تاریخ الفی ملا احمد تتوی، طبقات اکبری نظام‌الدین احمد و منتخب‌التواریخ عبدالقادر بداؤنی در دورهٔ اکبر نوشته شده‌اند. «در واقع در همین دورهٔ درخشان بود که به واسطهٔ تراجم فارسی آثار نیمه تاریخی هند قدیم، مکتبی تازه به نام«مکتب تیموریان هند» یا «مکتب هند و ایرانی» در تاریخ‌نویسی فارسی به وجود آمد که مرکّب بود از سنن مکتب تیموری، سنن دورهٔ قبل از تیموریان هند و سنن نوظهور دورهٔ اکبری. در این دوره نوعی از تاریخ‌نویسی فارسی نبود که مورد توجه مورّخان این دوره قرار نگرفته باشد» (اصغر، ۱۳۶۴: ۳۰) در دورهٔ جهانگیر تاریخ‌نویسی اصولی‌تر شد و کیفیت علمی تاریخ‌نگاری با دسترسی نویسندگان به منابع معتبرتر و اسناد دقیق‌تر بهبود یافت؛ در نتیجه سبک نگارش پخته‌تر و سالم‌تر شد. نورالدین جهانگیر نیز خود به تألیف تاریخ مبادرت کرد و جهانگیرنامه را نگاشت. سبک انشای جهانگیرنامه بر سبک نویسندگی انشاپردازان این دوره تأثیر فراوانی گذاشت. در دورهٔ شاهجهان نیز بازار تاریخ‌نویسی هم از جنبهٔ مادی آن و هم به لحاظ جوّ غالبی که در میان نویسندگان به وجود آمده بود از دوران پرکارتاریخ‌نویسی به حساب می‌آید. مآثرجهانگیری، صبح صادق، زبدهٔ-التواریخ محمد افضل حسینی و شاهجهان‌نامه‌ها از تواریخ شناخته شدهٔ این دوره هستند. علیرغم آنچه در باب ممانعت اورنگ‌زیب از نگارش تاریخ بیان می‌شود سنت تاریخ‌نویسی در این دوره هم ادامه پیدا کرد و حتی به لحاظ وسعت قلمرو پادشاهی اورنگ‌زیب، تا دورترین نقاط هند و پاکستان نیز کشیده شد. اورنگ‌زیب بعد از جلوس بر تخت سلطنت همانند پدرانش قصد روایت تاریخ پادشاهی خود را داشت؛ بنابراین منشی محمد کاظم را به نوشتن کتاب عالمگیرنامه تشویق کرد اما بعد از نگارش دههٔ اول سلطنتش به دلیل اعتقادات شخصی و مذهبی‌اش از ادامهٔ کار منصرف شد. «امپراتور عالمگیر بنا به علل مذهبی و مقتضیات دینی و به خاطر تقوی و پرهیزکاری خود به تظاهر و خودنمایی علاقه‌ای نداشته و نمی‌خواسته است که داستان مفاخر و مکارم سلطنت او نوشته شود. نکتهٔ قابل توجه دیگر این است که وی همانطور که نوع مخصوصی از شعرگویی یعنی قصیده‌سرایی را دوست نداشته، به طور کلی مخالف تاریخ‌نویسی نبوده بلکه فقط مانع نوشتن مفاخر و مکارم خویش یعنی تاریخ‌نویسی رسمی عهد خود بوده است» (همان: ۴۱۲) آفتاب اصغر از کتب تاریخی این دوره به حدود ۳۷ اثر اشاره کرده که حتی از تعداد آثار دوره‌های پیشین هم بیشتر است بنابراین نمی‌توان

ممانعت اورنگ‌زیب را از تاریخ‌نویسی این دوره چندان مؤثّر دانست. خود اورنگ‌زیب عالمگیر در مکاتیب یا نامه‌های بازمانده‌اش میزان قدرت و تسلّطش را بر نثر فارسی نشان می‌دهد. از او ابیاتی چند نیز به جا مانده است .

مرآت‌العالم نوشتهٔ محمد بختاورخان، مآثرعالمگیری اثر مستعدخان، منتخب‌اللباب از خوافی خان و عالمگیرنامهٔ محمدکاظم‌قزوینی، فتوحات عالمگیری ایشورداس، حملهٔ حیدری باذل مشهدی و... از تواریخ مطرح این دوره به شمار می‌آیند. به سبب کثرت کتب تاریخی در دورهٔ گورکانیان هند بسیاری از این آثار اسامی مشابهی دارند. دکتر آفتاب اصغر در کتاب «تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان» که به طور تخصصی به بررسی کتب تاریخی عهد گورکانیان هند پرداخته از حدود ۱۴۰ کتاب تاریخی که در کتابخانه‌های جهان موجود است یاد کرده است. به این تعداد باید کتبی را که احیاناً در کتابخانه‌های شخصی نگهداری می‌شود و در فهرست‌واره‌ها نیز ثبت نگردیده است اضافه کرد.

زبان و ادبیات فارسی همواره در تعامل با تاریخ، سیاست، اجتماع و ... است. آمد و رفت حکومت‌ها، وقایع تاریخی، جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها، مذاهب و تفکّر حکمرانان و دیگر عوامل سیاسی و تاریخی تأثیر مستقیمی بر اندیشه و زبان شاعران و نویسندگان و در نتیجه آثار آنان گذاشته است. از اینرو در دوره‌های مختلف سیاسی شاهد تغییر و تحوّل در حوزهٔ ادبیات فارسی هستیم و همین تحوّلات نیز موجب دگرگونی‌های سبکی شده است. از طرفی عجین شدن ادبیات با زندگی مردم در همهٔ ادوار باعث شده تا نویسندگان علوم مختلف در متونشان از توجه به زیبایی‌های زبان فارسی غافل نشوند و همواره در نگارش متون خود نیم‌نگاهی نیز به استفاده از ظرفیت‌های زبان فارسی ولو اندک داشته باشند.

تاریخ‌نگاری نیز از این قاعده مستثنا نیست. تاریخ بلعمی، ترجمهٔ تاریخ طبری، تاریخ بیهقی، تاریخ جهانگشا و صدها نمونهٔ درخشان دیگر همگی به زبان ادبی نگاشته شده‌اند. از آنجا که مطالعهٔ تاریخ همواره مورد اقبال اقشار مختلف جامعه بوده است بنابراین مورّخان سعی کرده‌اند در نگارش تواریخ خود از پرداختن به زیبایی‌های لفظی و معنوی زبان فارسی غافل نشوند تا ذوق و سلیقهٔ خوانندگان را از هر طیفی اقناع کنند. گرچه مورّخان هدف اصلی تاریخ‌نگاری را توجه به جنبهٔ عبرت‌آموزی آن برای آیندگان می‌دانند اما در کنار آن گوشهٔ چشمی نیز به نمایش قدرت و ذوق ادبی خود داشته‌اند. در کنار اینها توجه به جنبهٔ مادی تاریخ‌نویسی را هم نباید از نظر دور داشت. با گذر زمان و اهمیت روایت تاریخ به زبان ادبی رفته رفته هستهٔ تاریخ‌نویسی به جای تمرکز

بر روایت تاریخ به محلی برای نمایش قدرت ادبی بدل شد.

با توجه به همین نکته کتب تاریخی فراوانی در زبان فارسی وجود دارد که صرفاً روایت تاریخ نیست بلکه می‌توان آنها را ابتدا از نظر ادبی و سپس از جنبهٔ اطلاعات تاریخی، سیاسی و جامعه‌شناسی بررسی کرد. این آثار در دسته‌بندی متون نیز در ردهٔ آثار ادبی، شناخته‌شده‌تر هستند. به طور مثال «زندگی پرماجرای ظهیرالدین محمد بابر که در یادداشت‌ها و خاطرات وی با نام تزوک بابری ثبت شده نه تنها از هیجان‌انگیزترین و خواندنی‌ترین کتاب‌ها در تاریخ است، که ما را از اوضاع سیاسی آسیای میانه پس از فروپاشی امپراتوری تیموری نیز باخبر می‌سازد. جهانگیرنامهٔ جهانگیر گورکانی که به نثر فارسی ساده و روان و دل‌انگیزی نوشته شده است داده‌های گرانبهایی دربارهٔ اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هند در دورهٔ جهانگیر به دست می‌دهد» (انوشه، ۱۳۸۲، ج۲: ۳۰۶)

اولین نکته در نگارش متون تاریخی توجه به آثار موفق گذشته به عنوان اولین منبع و سرمشق برای مورّخان است. به عنوان نمونه سبک انشای طبقات ناصری و تاریخ مبارکشاهی به پیروی از مجمل‌التواریخ و تاریخ بیهقی، نثری ساده و عاری از تکلّفات و تصنّعات آنچنانی است. یا سبک روضهٔالصفای میرخواند تحت تأثیر مورّخان ایلخانی متکلّف و مشحون از صنایع لفظی است. نثر حبیب‌السیر، اثر خواندمیر(نوادهٔ میرخواند) به تأسی از روضهٔالصفا متکلّف و مصنوع است. ظفرنامهٔ شامی به دستور تیمور نثری ساده و روان دارد و در مقابل آن ظفرنامهٔ تیموری به نثر فنی و به تقلید از جهانگشای جوینی نوشته شده است. در مورد کیفیت کتب تاریخی بعد از قرن هشتم همچنان که سبک‌شناسان معاصر نیز عقیده دارند «مآخذ همهٔ آنها نوشته‌های عطاملک جوینی و وصّاف است که قدری آن عبارات بتوسط خواجه رشید ساده شده و به نظام شامی و عبدالرزاق و میرخواند رسیده است و خواندمیر و دیگران بار دیگر در آن عبارات دست برده و به عقیدهٔ حقیر آن را خراب ساخته‌اند» (بهار، ۱۳۵۵، ج۳: ۱۹۸) در متون تاریخی دورهٔ تیموریان هند نیز همین اصل صدق می‌کند. نثر مطبوع و ساده در کنار نثر مصنوع و مسجع دیده می‌شود. گاه نیز در یک اثر واحد، آمیزه‌ای از هر دو نثر به چشم می‌خورد. منتخب‌التواریخ عبدالقادر بداؤنی انشایی روان و روشن دارد ولی در عین حال از صنایع لفظی و معنوی خالی نیست. «بر روی هم انشای سادهٔ متمایل به صنعت یا نثر مصنوع متمایل به مرسل در آنجا شایع‌تر است و علت آن است که مؤلّفان و منشیان آنجا نیز دنبالهٔ همان شیوهٔ پایان عهد تیموری را دارند» (صفا، ۱۳۷۰، ج۵: ۱۴۴۹)

نتیجه‌گیری

دورۀ گورکانیان هند یکی از دوران درخشان ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی در شبه قارۀ هند به شمار می‌رود. در این دوره کتب فراوانی تألیف شده که امروزه به صورت نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های جهان نگهداری می‌شود. کتابخانه‌های شبه قاره یکی از مهمترین مراکزی است که نسخه‌های خطی به زبان فارسی در آنجا موجود است. از جمله کتابخانه‌های معروف شبه قاره می‌توان به کتابخانه مولانا آزاد (دانشگاه علیگر هند)، کتابخانۀ دانشگاه پنجاب پاکستان، کتابخانۀ دیوان هند(مکتب الهند) و ... اشاره کرد. فراوانی نسخ خطی در قرون دهم و یازدهم که معاصر با دورۀ درخشان حکومت گورکانیان هند است سبب گردیده تا محققان از این دوره به عنوان یکی از ادوار پررونق زبان و ادبیات فارسی در خارج از مرزهای ایران آن زمان یاد کنند. از یک طرف توجه شاهان گورکانی به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی و از طرف دیگر رفاه نسبی حاکم بر جامعۀ آن زمان که محصول حکمرانی گورکانیان هند بود سبب گردید تا آثار فراوانی هم به نظم و هم به نثر پدید آید که هنوز بسیاری از این آثار به صورت نسخه‌های تصحیح نشده در کتابخانه‌های شبه قارۀ هند موجود است. گورکانیان هند همانند دیگر حاکمان و پادشاهان به ثبت تاریخ دودمان و حکمرانی خود علاقۀ بسیار داشتند؛ از این رو تاریخ نگاری به شیوه‌های مختلف در دورۀ حکومتشان برقرار بود و متعاقباً نویسندگان و شاعران بسیاری به این حوزه وارد شدند و حاصل این علاقه، وفور نسخه‌های خطی شد که بسیاری از آنها در حوزۀ تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نویسی است.

مراجع

- اختر، نسرین، **اورنگ زیب و عصر او**، مجلۀ وحید، شمارۀ ۲۴۰ و ۲۴۱، صص ۲۴-۱۹، ۱۳۷۵.
- اصغر، آفتاب، **تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان**، لاهور، خانۀ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴.
- انوشه، حسن، **دانشنامه ادب فارسی**، ج ۴، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.

- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعر)، **سبک شناسی**، ج ۳، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵.
- توسلی، محمدمهدی، **تاریخ‌نگاری فارسی در سند دورهٔ حکومت مسلمانان**، مجلهٔ مطالعات شبه قاره، سال دوم، شمارهٔ ۴، دورهٔ دوم، صص ۱۲۶-۱۱۷، ۱۳۸۹.
- حاکمی، اسماعیل، **زبان و ادبیات فارسی در هندوستان**، مجلهٔ وحید، شمارهٔ ۲۴۵، صص ۷۰-۶۰، ۱۳۵۷.
- سبحانی، توفیق، **نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند**، تهران، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۷۷.
- صفا، ذبیح الله، **تاریخ ادبیات در ایران**، ج ۴ و ۵، تهران، فردوس، ۱۳۷۰.
- عامر، خان محمد، **علل گسترش و رواج زبان و ادب فارسی در هند**. مجلهٔ نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۴، صص ۶۴- ۴۲ ، ۱۳۷۸.
- گلچین معانی، احمد، **کاروان هند«در احوال و آثار شاعران عهد صفوی که به هندوستان رفته-اند»**، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- مایل هروی، نجیب، **تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی**، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.
- مایل هروی، نجیب، **کتاب آرایی در تمدن اسلامی**، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- مبارک، شیخ ابوالفضل، **اکبرنامه (تاریخ گورکانیان هند)**، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵.
- نوائی، عبدالحسین، **ایران و جهان از مغول تا قاجاریه**، تهران، مؤسسهٔ نشر هما، ۱۳۶۴.

ضرورت تعامل پژوهشگران و مصححان نسخ خطی
مطالعه موردی: مصححان ایرانی و چینی با تأکید بر نسخ سفرنامه‌ها

الهام ملک‌زاده*

چکیده:

در دوره قاجار سفرنامه‌نویسی در میان ایرانیان احیا شد. ویژگی اصلی این تحول در سفرنامه‌نویسی تفاوت در صورت و محتوای این سفرنامه‌ها نسبت به دوران قبل بود. رواج آن نیز تا حدود بسیاری در پی افزایش حجم سفرهای خارجی رجالی صورت گرفت که به ثبت و ضبط مشاهدات خود علاقه‌مند بودند. ایران و چین از دیرباز دارای مناسبات و تبادلات گسترده‌ای بودند که در ادوار مختلف، به سفرهای تجار و نمایندگان سیاسی و اقتصادی و مذهبی ایرانی و چینی به دو کشور انجامید. ماحصل این سفرها، تولید حجم کثیری سفرنامه در طی ازمنه مختلف بود. با این حال، عموم این سفرنامه‌ها مربوط به دوران‌های کهن (پیش از اسلام و صدر اسلام) بودند. در دوران جدید از چنین سفرنامه‌هایی نشانی دیده نمی‌شود. اما رویکرد نوینی که در عصر ناصری در خصوص توجه به سایر کشورها مشاهده شد و در قالب ترجمه سفرنامه‌ها نمود یافت، فرصت مغتنمی بود که امتداد آگاهی از اوضاع کشورهای دور و نزدیک را برای ایرانیان فراهم آورد. از جمله این سفرنامه‌ها نسخه خطی ترجمه‌ای منحصربه‌فرد تحت‌عنوان «شرح مسافرت یوسف والتن از چین به ژاپن و کره» است، که در مخزن مخطوطات کتابخانه ملی ایران نگهداری می‌شود و موضوع این وجیزه است.

مقاله حاضر با هدف پرداختن به این خلأ مطالعاتی و شناخت از سرزمین چین از دید مستشرقان اروپایی از یک سوء، شناسایی وجوه ترجمه دوران قاجار در انتقال مفاهیم مربوط به توسعه آگاهی درباره کشورهای دیگر و تدوین مأخذ معتبر از مناطق مختلف جغرافیایی و شهرهای این سرزمین از سوی دیگر، اقدام به تصحیح نسخه مزبور کرده است. تجربه عملی حاصل از این تتبع و تصحیح، نیازمندی این اثر به کار جمعی و استفاده

* دانشیار گروه تاریخ اجتماعی و اقتصادی پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
elhammalekzadeh @ihcs.ac.ir

از دانش گروهی است که علاوه بر تسلط مصحح به فن تصحیح و کارهای مرسوم در تصحیح متون و نسخ خطی، بهره‌گیری از دانش محققی چینی در شناسایی و آوانگاری دقیق اعلام اعم از تاریخی و جغرافیایی موجود در نسخه را می‌طلبد که جز تعامل بین این دو عنصر و استفاده از دانش طرفین ارائه اثری قابل استفاده و دقیق میسر نخواهد بود. تاکید بر این تعامل علمی، با ذکر مصادیق عملی، موضوع اصلی این نوشتار است.

واژگان کلیدی: نسخ خطی، مصححان، سفرنامه‌ها، یوسف والتن، چین.

مقدمه

سفرنامه‌ها، ذیل انواع آثار ادبی محسوب می‌شوند که از دیرباز در زبان فارسی سابقه دارند، هرچند که از قدیمی‌ترین سفرنامه فارسی با عنوان «اخبار الصین و الهند»، از سلیمان تاجر، که در قرن سوم[۱] نوشته شده تا دوره قاجار، یعنی در حدود ۸ قرن، به تعداد انگشت‌شماری سفرنامه[۲] باید اشاره کرد که دورهٔ قاجار را با تحول گسترده در سفرنامه‌نویسی، شاخص کرده است. در واقع از دورهٔ فتحعلی‌شاه قاجار این روند رو به رشد به نگارش بیش از ۳۰ سفرنامه انجامید که البته بیشتر درباره مشاهدات ایرانیانی بود که برای نخستین بار با فرنگ و کشورهای غربی مواجه شده بودند. طبیعتا شرح دیده‌های ایشان از نحوهٔ زندگی و پیشرفت‌های اروپا، به توصیف‌های پرطمطراقی از ساختار اجتماعی، نظام فکری- سیاسی و فرهنگی غرب تبدیل شده بود. متقابلا درباره ایران دوره قاجاری نیز توسط سیاحان و سفرنامه‌نویسان اروپایی، آثار زیادی نگارش یافت که دورهٔ قاجار را عصر طلایی سفرنامه‌نویسی کرده بود. آثاری ارزشمند از تاریخ، فرهنگ، هنر و فرهنگ ایران زمین. بسیاری از آگاهی‌های اکنون در خصوص دوره قاجار، وامدار شرح دقیق و جزئیاتی است که در این سفرنامه‌ها برجای مانده است.

با توجه به پیشینهٔ معدود از سفرنامه‌های ایرانیان در بلندای تاریخ، می‌توان گفت که در دوره قاجار سفرنامه نویسی در میان ایرانیان احیا شد. میرزا صالح شیرازی سبک جدیدی در سفرنامه‌نویسی ابداع کرد. سفرنامه او، هم در صورت و هم در محتوا، با سفرنامه‌های دیگر متفاوت است. برخی سفرنامه‌های این دوره را می‌توان

۱ . کراچی، روح‌انگیز، دیدارهای دور، پژوهشی در ادبیات سفرنامه‌های همراه با کتابشناسی سفرنامه‌های فارسی، تهران، چاپار، ۱۳۸۱، ۱۷.

۲ . معتمد دزفولی، فرامرز، تاریخ اندیشهٔ جدید ایرانی، سفرنامه‌های ایرانیان به فرنگ، دفتر اول: آیینه‌آوران و عصر رویارویی با غرب، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۹۰، ۱۶-۱۷

نوعی وقایع‌نگاری روزانه دانست، مثل سفرنامه‌های ناصرالدین شاه از جمله روزنامه سفر از تهران الی الکربلا، روزنامه سفر همایون به مازندران، روزنامه سفر فرنگستان؛ حیرت‌نامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی که از قدیم ترین سفارت‌نامه‌های دوره قاجار است؛ سفارت نامه خوارزم اثر رضاقلی خان هدایت که گزارش سفارت وی در خیوه است؛ سفرنامه میرزا فتاح خان گرمرودی به اروپا؛ سفرنامه حسین خان آجودان باشی که ره‌آورد سفارت در کشورهای اروپایی است؛ تحفه العالم میرزا عبداللطیف شوشتری مشتمل بر گزارش سفر مؤلف به شهرهای ایران و عراق و هند و اروپا. در این دوره گسترش فن ترجمه نیز در ایران رقم خورد. این مهم به‌شدت متأثر از جنگ‌های ایران و روس و ضرورت بازشناسی جهان آن سوی مرزهای ایران و سپس نهضت بزرگ ترجمه در دوره حکومت ناصرالدین شاه متأثر از گسترش مناسبات خارجی ایران بود.

سفرنامه‌ها عموماً دارای یک ویژگی شگرف هستند که بر مبنای آن شاید بتوان آنها را در زمره بهترین متون جغرافیای تاریخی، تاریخ اقتصادی، مردم شناسی و پژوهش‌های هویت شناختی منظور کرد. از این منظر که آنان در عین ارائه یک شناخت از دیگری، گاه با کاربرد عباراتی مقایسه‌ای میان هویت اجتماعی فرد سفرنامه نویس و جامعه‌ای که به‌عنوان دیگری، خود از آن بازدید کرده همراه‌اند. این ویژگی به‌ویژه در متون سفرنامه های بازمانده از دوران قاجاریه اعم از نوشته یا ترجمه بسیار نمود دارد.

از دیگر سو، نسخ خطی، از عوامل اصلی نقل و انتقالات دانش و تجربیات بشری محسوب می‌شوند. از این رو میراث فرهنگی ملت‌ها که نماد بسیار مهم غنای فرهنگی و بیانگر تلاش مردم یک کشور در گردآوری و حفظ دستاوردهای فکری، علمی و تاریخی آن سرزمین است به‌شمار می‌آیند. به همین دلیل در مطالعات و تحقیقات تاریخی، ادبی، دینی، فرهنگی و قومی نقش مهمی دارند. نسخ خطی از منابع مهم مورد استفاده در پژوهش‌های تاریخی هستند که می‌توانند با توجه به میزان آگاهی‌هایی که از تاریخ، فرهنگ و تمدن اقوام ارائه می‌کنند؛ در تعیین ارزش یک پژوهش نقش به سزایی داشته‌باشند. بدین ترتیب، نسخ خطی علاوه بر اعتبار اطلاعاتشان در حوزه‌های مختلفی چون ادبی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، به‌گونه‌ای خاص در بررسی‌ها و مطالعات مربوط به تاریخ اجتماعی و تاریخ محلی نیز ارزشمند بوده، برای بازآفرینی گذشته اقوام، گروه‌های قومی و وقایع مناطق مختلف می‌توانند مورد استفاده پژوهشگران قرار گیرند. محتوای این نسخ جهت شناسایی تاریخ مردم عادی و طبقات پایین جامعه که به تاریخ توده مردم یا تاریخ فرودستان موسوم است، در مقابل تاریخ رجال و دولتمردان که تاریخ فرادستان خوانده می‌شود، بسیار کاربرد دارد. اطلاعاتی که از لابه‌لای این سطور درباره زندگی روزانه مردم جامعه می‌توان دریافت، نقش مؤثر نسخ خطی را هم طراز با اسناد و منابع آرشیوی بازمانده از ادوار تاریخی نمایان می‌سازد و نگارش تاریخ‌های محلی را میسر می‌کند.

در این بین، مخطوطات سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران یکی از ذخایر گران‌بهای کشور ایران به‌شمار می‌رود که حاوی اطلاعات ارزشمندی در موضوعات مختلف همچون فلسفه، طب، ریاضی، نجوم، ادبیات و تاریخ به زبان فارسی و عربی است. ضمن اینکه در این مخزن مجموعه‌ای از نخستین ترجمه‌های فارسی اروپاییان نیز نگهداری می‌شود.

نسخه خطی ترجمه سفرنامه شرح مسافرت یوسف والتن

ترجمه نسخه خطی سفرنامه «شرح مسافرت یوسف والتن از چین به ژاپن و کره» که در سال ۱۸۹۹ میلادی/۱۲۷۷ هجری قمری، تألیف شده‌است، نسخه‌ای نمونه برای تبیین مدعای این مقاله است که به اختصار بدان اشاره خواهد شد. این نسخه در بطن خود واجد ویژگی‌های با اهمیتی است که بدان اشاره شد که از ضرورت‌ها و آبشخور تحولات علمی و فرهنگی خاص این دوره تاریخی مایه می‌گیرد.

در قدم اول، این اثر یک اثر سفرنامه نویسی است، در قدم دوم در شمار آثاری است که در موج دوم نهضت ترجمه در ایران به رشته تحریر درآمده‌است. اما آنچه منجر به اهمیت بیشتر این نسخه می‌شود آن است که مترجم گام در شناخت نه آن دیگری ساکن در مرزهای غرب ممالک محروسه ایران می‌گذارد، بلکه پس از سال‌ها، نظر خود را به شناخت آن دیگری ساکن در مرزهای شرق می‌دوزد که پیشینه تاریخی گذشته‌اش خبر از پیوندها و مناسبات دیرین با آن می‌دهد. یعنی ترجمه‌ای از سفرنامه یوسف والتن از چین به ژاپن و کره در سال ۱۸۹۹ میلادی.

اصل ترجمه در مخزن مخطوطات کتابخانه ملی ایران نگهداری می‌شود. کتاب‌شناسی آن نیز عبارت است از متن نسخه که بر روی کاغذ فلفل نمکی به خط نستعلیق در ۸ برگ ۱۲ سطری با اندازه سطور ۱۲۰X۱۸۰ که دارای تزئینات جلد گالینگور آبی است. در تزئینات متن سرفصل‌ها با مرکب قرمز، اسماء اعلام و امکنه و اعداد با مرکب قرمز نشانه‌گذاری شده‌اند. نسخه دارای فرسودگی بوده و متن ناقص است. به‌ویژه آخر نسخه افتاده است.

چنان‌که اشاره شد سفرنامه «شرح مسافرت یوسف والتن از چین به ژاپن و کره» ترجمه‌ای است اثر سر ژوزف (یوسف) بارت والتن از مالکان معادن زغال سنگ و سیاست‌مدار حزب لیبرال بریتانیا با عنوان اصلی

«چین و بحران حاضر، با یادداشتی درباره گذری به ژاپن و کره»[۳] که نسخه اصلی آن سفرنامه در سال ۱۹۰۰ میلادی در انگلستان به طبع و نشر رسیده و ظاهراً مترجم بر مبنای همان نسخه به ترجمه پرداخته‌است.

این نسخه خطی به تبعیت از همان اثر اصلی مشتمل است بر شانزده فصل و یک خاتمه و یک ورقه نقشه چین که سال‌های متمادی است در بیوتات باقی مانده‌است (پیوست شماره ۱). عدم توجه نسبت به طبع و نشر آن ممکن است منجر به غفلت از یکی از مهم‌ترین آثار پژوهشی مشترک ایران و چین گردد. اهمیت این نسخه برای پژوهشگر ایرانی و چینی در اینجاست که نسخه حاوی شناخت چین از زبان یکی از نمایندگان سیاسی دیگری، رقیب هویت ایرانی، یعنی بریتانیا است.

سر ژوزف والتن در این اثر به شرح مسافرت خود در چین و عزیمت به نواحی نوره، چفو، چملپو، وی‌ها وی، پرت آرتور، نیو شوانک، تاشی چا او و دیگر نواحی چین پرداخته‌است.

وی در این اثر به تشریح جغرافیای این نواحی، معرفی ژئوپلتیک سیاسی، اقتصاد منطقه‌ای، تولیدات کشاورزی مناطق بازدید شده نظیر منچوریا، وضعیت معیشتی مردم، بازتاب تجارت دریایی شانگهای و هنگ کنگ، تجارت خارجی (با انگلستان و ژاپن) و تجارت داخلی، معادن، حضور نظامی روس‌ها در اراضی نیو شوانک و تحت سیطره گرفتن پرت آرتور و تالین وان و راه آهن منطقه نیو شوانک، ساختار راه آهن منچوریا، توصیف بیماری‌های موجود در منطقه نظیر طاعون و بسیاری امور دیگر پرداخته‌است. این گزارش که حاوی چنین اطلاعات ارزشمندی است می‌تواند به‌عنوان یک متن تاریخی مستند و مهم گامی در جهت پیشبرد مطالعات جغرافیای تاریخی، تاریخ اقتصادی، تاریخ نظامی، مردم شناسی و پژوهش‌های هویت شناختی در چین باشد.

نکته قابل‌توجه در این ترجمه، دقت مترجم ایرانی در تبدیل اوزان و مقادیر به مقیاس متداول آن روز ایران است که به‌نوعی در ثبت تاریخ اقتصادی ایران معاصر نیز گامی مهم خواهد بود. با وجود نقص نسخه مذکور و قلّت صفحات آن (۱۶ صفحه) با توجه به اهمیت مطالب مندرج در نسخه، نقیصه بزرگ‌تر این است که با وجود گذشت بیش از ۱۵۰ سال از اولین احساس ضرورت شناخت از دیگری و اقدام برای رفع این خلأ، که در دوره ناصری به نهضت ترجمه از آن یاد می‌شود، در تمام سال‌های گذشته نسخه‌هایی از این دست و از جمله سفرنامه والتن همچنان در مخازن کتابخانه‌ها از جمله کتابخانه ملی ایران نادیده گرفته‌شده‌اند.

---

۳. China and the present crisis, with notes on a visit to Japan and Korea, by Walton, Joseph, ۱۸۴۹-۱۹۲۳,, Publication date ۱۹۰۰, Topics Eastern question (Far East), Publisher: London, S. Low, Marston & Company (Limited)

بدیهی است با توجه به اینکه سابقه روابط فرهنگی و تجاری ایران و چین به پیش از اسلام و سال‌های ۱۴۰ و ۱۴۱ پیش از میلاد و امپراتوری دودمان هان و امپراتوری اشکانیان در ایران باز می‌گردد[۴] و قدمتی دیرینه دارد، توجه و بازخوانی آثاری از این دست که در کتابخانه‌ها دست نخورده باقی‌مانده‌اند، راهگشای محققان معاصر در شناخت وضعیت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به‌ویژه محققان ایرانی و چینی است. به‌ویژه نسخی نظیر این نسخه که در زمانی نگاشته شده‌است که هم نگارش آن معاصر با دوره ناصری و هم ترجمه آن در همین دوره صورت گرفته است، دوره‌ای که با توجه به اهمیت ناصرالدین شاه مبنی بر شناخت از کشورهای دیگر، همراه با ترجمه سفرنامه‌هایی است که نشان‌دهنده اهمیت شناخت از دیگر ملل است. موضوع قابل‌توجه، در دسترس بودن نسخه انگلیسی این اثر است، که در ۳۱۹ صفحه موجود و قابل استناد است. یوسف والتن که یک سیاست‌مدار لیبرال موفق و تاجر زغال سنگ بود، سفرهایی به مناطق مختلف شامل هند، برمه، آفریقا، آمریکا، کانادا، استرالیا، نیوزلند، چین، ژاپن، ایران، بین‌النهرین، روسیه و بالکان داشت. او علاقه‌ای وافر به شرق دور داشت عضو انجمن جغرافیایی سلطنتی و عضو بنیان‌گذار انجمن سلطنتی آسیای میانه بود.[۵] در اثنای همین سفرها بود که سفرنامه خود را به چین در سال ۱۸۹۹ در جهت دستیابی به اهداف کشور مطبوع خود بریتانیا نگاشت.

با توجه به تعداد کم صفحات باقیمانده از ترجمه این نسخه و تطبیق آن با اصل سفرنامه به زبان انگلیسی تنها بخش کمی از فصل اول این ترجمه به زبان فارسی باقی مانده‌است و باقی این نسخه خطی مفقود شده است. (پیوست شماره ۲، صفحه آخر نسخه خطی)

لزوم مشارکت محققان دو کشور در تصحیح نسخه

نسخه‌های خطی چنان‌که اشاره شد، می‌توانند در شناخت فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی کشورها نقش ایفا کنند. به همین منظور لازم است که به تفحص در کتابخانه‌ها پرداخته و آثاری از این دست که در گوشه کتابخانه‌ها مهجور مانده‌اند شناسایی شوند. در باب تصحیح علمی، انتقادی و تطبیقی و نهایتاً چاپ محتوای شان کوشید: «بر ماست که متون از یاد رفته را زنده کنیم و هر کدام را که از حیث فواید تاریخی و ادبی و معنوی واجد اهمیت و اعتبار است از گوشه کتابخانه‌ها به درآوریم و به بهترین صورت و منقّح‌ترین وضع به

۴. شریعتی نیا، محسن، «روابط ایران و چین»، فصلنامهٔ روابط خارجی، سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۱.
۵ .http://www.rushpoolhallhotel.co.uk/index.php/grounds/history

چاپ برسانیم...»[۶]

دومین قدم در خوانش نسخ خطی، مشارکت محققان و نسخه شناسان کشورهای ذی‌نفع است. در بازخوانی نسخه خطی یوسف والتن، با توجه به اینکه حدود ۱۲۰ سال از زمان نگارش و ترجمه آن به فارسی گذشته است، لغات و اسامی افراد و مکان‌ها و جای‌هایی وجود دارد که در حال حاضر، برخی از این اسامی وجود خارجی ندارند، به همین دلیل نیاز است محققین دو کشور چین و ایران برای نگارش جدید این نسخه دست به کار شده و با مشارکت هم به تصحیح مجدد نسخه بپردازند.

با توجه به اینکه از این نسخه ترجمه تنها یک نسخه در کشور وجود دارد، روش پیشنهادی مورد استفاده در تصحیح این نسخه روش قیاسی است. در این روش مصحح لازم است با استفاده از دانش زبان‌شناسی خود کار تصحیح را به سرانجام برساند. مصحح در اینجا می‌تواند با مراجعه به متن اصلی سفرنامه به زبان انگلیسی، نسبت به ضبط صحیح کلمات و اعلام و اسامی اقدام کند، اما موضوع اصلی که مصحح با آن مواجه است، برخی از کلمات و اعلام و اسامی اماکن در چین است که در نسخه به کارگرفته شده‌است، بنابراین، استفاده از کمک محققان و پژوهشگران نسخه‌شناس کشور چین با توجه به آشنایی به گویش‌های منطقه و آشنایی با این موارد، می‌تواند به تصحیح هرچه بهتر این نسخه کمک کند.[۷]

با بهره‌گیری از دانش زبان‌شناسی و دانش جغرافیایی و تاریخی محققان چینی‌زبان، تصحیح این نسخه به شکل بهتری انجام خواهد شد. همکاری محققان و پژوهشگران چینی (یا دیگر کشورها) در تصحیح این نسخه و نسخه‌هایی از این دست که در کتابخانه‌ها وجود دارد، سبب می‌شود اثری با کمترین خطا در اختیار خواننده و پژوهشگر قرار گیرد. پژوهشگر و محقق ایرانی و چینی که به اشراف علمی به اوضاع تاریخی، فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی اواخر قرن نوزده میلادی و اوایل قرن بیستم کشور چین و ایران، می‌توانند علاوه بر تصحیح این نسخه با کمترین میزان خطا، که در ترجمه اثر به زبان فارسی ممکن است رخ داده باشد، تبیین جامع و کاملی از وضعیت آن روزگار کشور چین و مکان‌هایی که سفرنامه‌نویس از آنها عبور کرده ارائه دهند و همچنین اطلاعات دقیقی از موقعیت‌های مکانی محل‌های عبور یوسف والتن ارائه دهند.

نتیجه‌گیری

۶. افشار، ایرج، نسخه خطی مظهر فکر و هنر ایرانی، هنر و مردم، دوره جدید شماره ۷۳، ۱۳۴۷.

۷. آشنایی با گویش های زبانی منطقه و گویش های رایج در زمان نگارش اثر برای مصحح لازم است. افشار، ایرج، (به کوشش)، پژوهش هاي ايرانشناسي، ج ۱۳، ص ۵۳۸ و ۵۳۹.

اقدام برای تصحیح این سفرنامه، حرکتی سودمند برای طرفین ایرانی و چینی است؛ که از یک سو به فاصله دانشی حاصل از مطالعه و وقوف بر محتوای نسخه به شناخت بیشتر از دیگری می‌انجامد و از سویی دیگر، ضرورت تعامل علمی مشترک پژوهشگران ایرانی و چینی را آشکار می‌سازد.

در تصحیح یک نسخه خطی، عوامل مختلفی می‌تواند وجود داشته‌باشد که به غنای تصحیح انجام شده رونق و اعتبار ویژه‌ای ببخشد. این عوامل، مضاعف بر مهارت و توانایی مصحح در بازخوانی و افزودن تعلیقات، توضیحات و اضافات بر متن دارای اهمیت جدی است. در واقع، هنگامِ افزودن اطلاعات تکمیلی و معرفه ساختن اعلام اشخاص و اماکن نسخه‌هایی که موضوعیت محتوایی‌شان به سرزمین و زبان‌های دیگر مربوط می‌شود، فراتر از تبحر مصحح، باید ارائه تلفظ و آوانگاری دقیق از اعلام مذکور را درنظرداشت. در نسخهٔ کنونی نیز زمانی می‌توان اثربخشی اطلاعات متن را در ارتقای سطح آگاهی و شناخت از دیگری بی‌نقص دانست که مصحح توانایی این را داشته‌باشد که تلفظ صحیح کلمات، عبارات و اعلام مندرج در نسخه را به زبان چینی ارائه و با حفظ وجوه آوانگاری ترجمه، عبارات مذکور را در پاورقی ذکر و توضیحات دقیق اماکن و افراد بومی را با استعانت از منابع متن اصلی تنظیم نماید. با اتخاذ چنین رویه‌ای و بهره‌برداری از همکاری مشترک مصحح و مطلعین دو طرف، یعنی نسخه‌پژوهان ایرانی و چینی است که تصحیح چنین نسخه‌ای، به‌منزله یکی از آثاری که در قامت حاملان فرهنگی، به بازنمود تاریخ مناسبات دو کشور تلقی می‌شود، می‌تواند افق‌های همکاری و تعامل بیش از پیش پژوهشگران ایرانی و چینی را گسترش دهد و به شناسایی متون فرهنگی مشترک ایران و چین بیانجامد.

منابع و کتابشناسی

فارسی

- افشار، ایرج،(۱۳۴۷)، «**نسخهٔ خطی، مظهر فکر و هنر ایرانی**»، هنر و مردم، دوره جدید شماره ۷۳، ۱۳۴۷.
- افشار، ایرج، آشنایی با گویش‌های زبانی منطقه و گویش‌های رایج در زمان نگارش اثر برای مصحح لازم است، *پژوهش های ایرانشناسی*، ج ۱۳. بی تا.
- شریعتی‌نیا، محسن، (۱۳۹۱)، «**روابط ایران و چین**»، فصلنامهٔ روابط خارجی، سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۱.
- کراچی، روحانگیز، (۱۳۸۱)، «دیدارهای دور، پژوهشی در ادبیات سفرنامه‌های همراه با کتابشناسی

سفرنامه‌های فارسی»، تهران: چاپار، ۱۳۸۱.

- معتمددزفولی، فرامرز، (۱۳۹۰)، «**تاریخ اندیشهٔ جدید ایرانی، سفرنامه‌های ایرانیان به فرنگ**»، دفتر اول: آیینه‌آوران و عصر رویارویی با غرب، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۹۰.

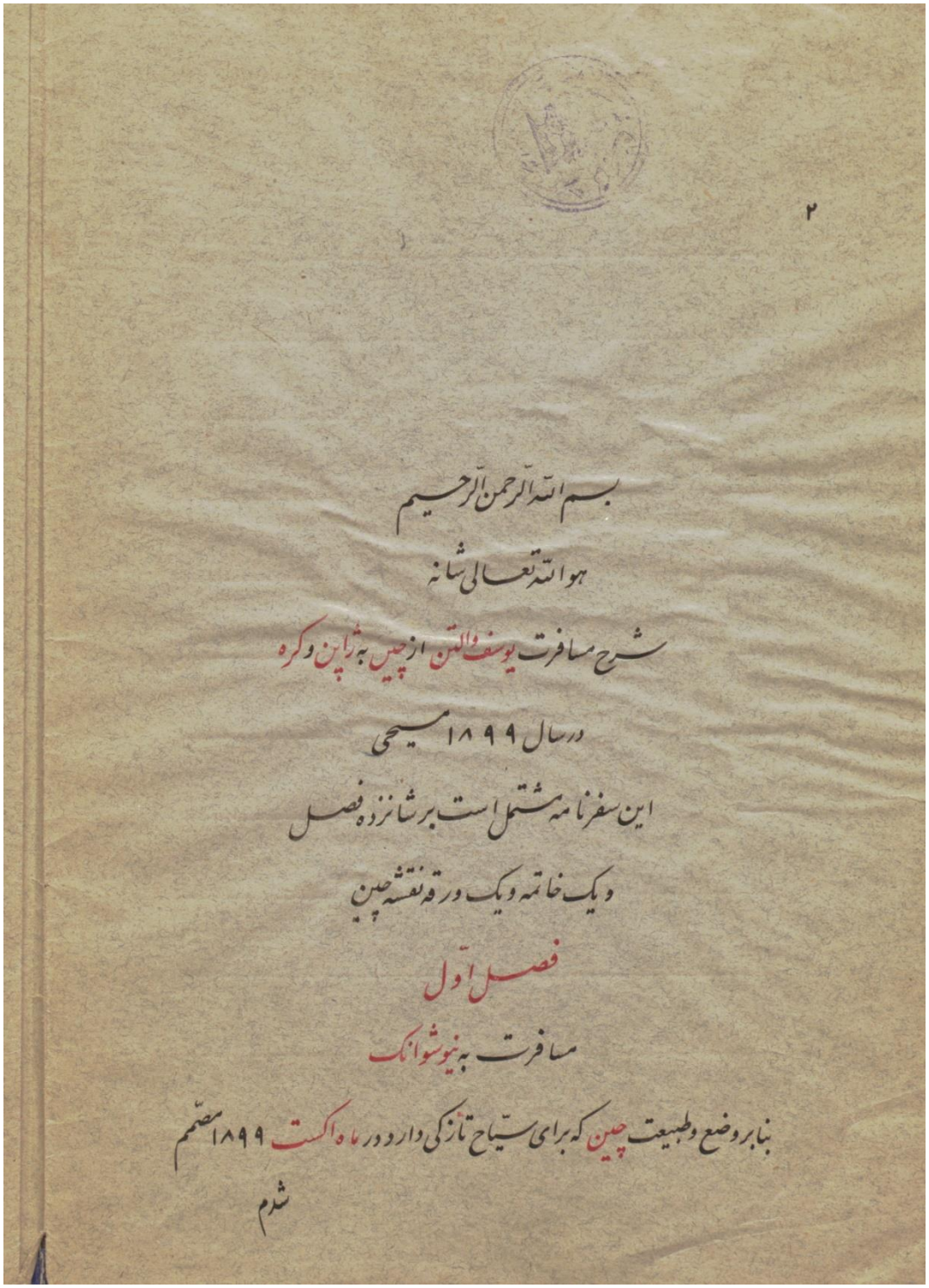
English

- China and the present crisis, with notes on a visit to Japan and Korea, by Walton, Joseph, ۱۸٤۹-۱۹۲۳„ Publication date ۱۹۰۰, Topics Eastern question (Far East), Publisher: London, S. Low, Marston & Company (Limited)
- http://www.rushpoolhallhotel.co.uk/index.php/grounds/history



سر جوزف والتون (سیاست‌مدار و تاجر انگلیسی و نویسنده سفرنامه)

پیوست شماره ۱ (آغاز نسخهٔ خطی)



۲

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الله تعالی شانه

شرح مسافرت یوسف والتن از چین به ژاپن و کره

در سال ۱۸۹۹ مسیحی

این سفرنامه مشتمل است بر شانزده فصل

و یک خاتمه و یک ورقه نقشه چین

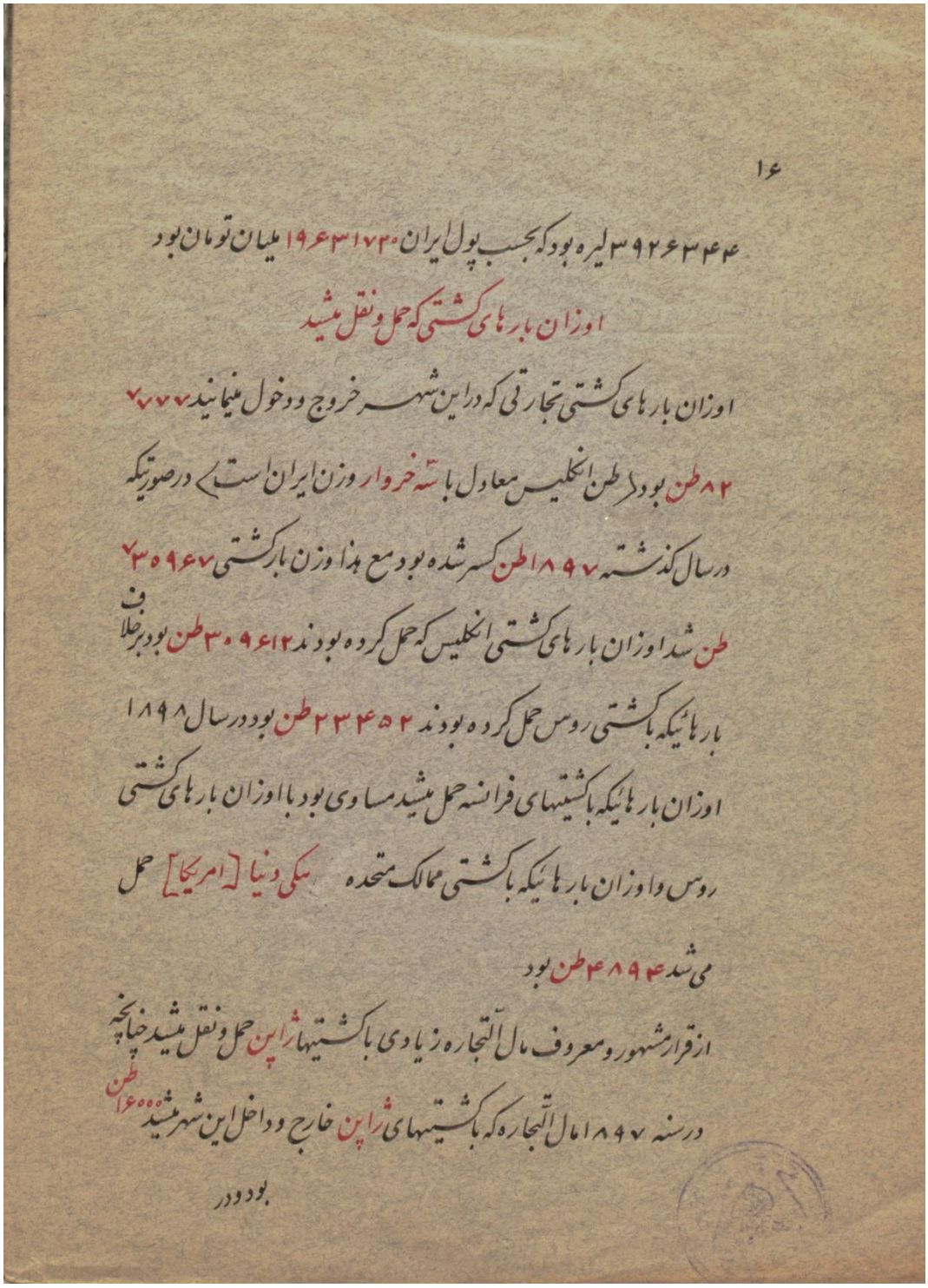
فصل اوّل

مسافرت به نیوشوانگ

بنابر وضع و طبیعت چین که برای سیّاح تازگی دارد در ماه اگست ۱۸۹۹ مصمّم

شدم

پیوست شماره ۲ (صفحه آخر نسخه خطی)



۱۶

۳۹۲۶۳۴۴ لیره بود که بحسب پول ایران ۱۹۶۳۱۷۲۰ ملیان تومان بود

اوزان بارهای کشتی که حمل ونقل میشد

اوزان بارهای کشتی تجارتی که دراین شهر خروج ودخول مینمایند ۷۷۷۷ طن بود (طن انگلیس معادل با سه خروار وزن ایران است) درصورتیکه درسال گذشته ۱۸۹۷ طن کسر شده بود مع هذا وزن بارکشتی ۷۳۰۹۶۷ طن شد اوزان بارهای کشتی انگلیس که حمل کرده بودند ۳۰۹۶۱۲ طن بود برخلاف بارهائیکه باکشتی روس حمل کرده بودند ۲۳۴۵۲ طن بود درسال ۱۸۹۸ اوزان بارهائیکه باکشتیهای فرانسه حمل میشد مساوی بود با اوزان بارهای کشتی روس واوزان بارهائیکه باکشتی ممالک متحده نیکی دنیا [امریکا] حمل میشد ۴۸۹۴ طن بود

ازقرار مشهور ومعروف مال التجاره زیادی باکشتیها ازاین حمل ونقل میشد چنانچه درسنه ۱۸۹۷ مال التجاره که باکشتیهای ازاین خارج وداخل این شهر میشد ۱۶۰۰ طن بود

An Introduction to a Sufi Manuscript
" *Tuḥfa al-Rasūl and Farīd al-Maktūbāt* "

[۱]Yalda Azarmi

Abstract

Tuḥfa al-Rasūl and Farīd al-Maktūbāt [=The Gift of the Prophet and The Unique Writing], written by Mīr Aḥmad Kashshī, one of the major Naqshbandī Sufi masters of Transoxania in the ۱۹th century ACE, is a book regarding the Sufism of *Khājagān* [=the Nobles] in which following the trilogic tradition of *sharī'a* [=Islamic Law], *ṭarīqa* [=Sufi Path] and *ḥaqīqa* [the Truth] the author commences the first chapters through Islamic law and legal antecedents to train and cultivate Naqshbandī novices. Then, he delves more deeply into Sufism ipso facto in the rest of the labour. The dogmatic elements of mystical theology are outstanding in the work, and one can regard the book as an exemplary portrait of Sufism in the time of decadence. In this article, utilizing the transmissive resources specifically references to the text perse, we introduce the audience descriptively and analytically to the manuscript to indicate the significance and necessity of an inquiry into the traditional Sufism of Naqshbandīs in Transoxiana

Keywords: *Tuḥfa al-Rasūl and Farīd al-Maktūbāt*, Naqshbandi Sufism, Transoxiana, Mīr- Aḥmad- Al-kashī.

۱. Introduction

Naqshbandiyya is the first and most important Sufi order in Transoxiana. This order is attributed to Khwāja Bahā'-al-dīn Naqshband (d. ۷۹۱ AH), and it is the continuation of the *Khājagān* sufi path.

[۱]. Assistant Professor of Hafez Shiraz Institute of Higher Education. Email: y.azarmi@hafez.ac.ir

After Bahā al-dīn Naqshband, ‘Alā al-dīn ‘Aṭṭār (d. ۸۰۲), Khwāja Muḥammad Pārsā and Ya‘qūb Charkhī (d. ۸۵۱ AH), and Khwāja ’Ubayd Allāh Aḥrār (d. ۸۹۵ AH) assumed the leadership of this sufi order (Jāmī, ۱۳۸٦, ۳۹۷-٤۰۰-۳۹۷, ۸٤۰).

Bukhara was one of the most important centres of Sufism in Transoxiana. This city, which was once called "Bukhārā Sharīf" and was "the Dome of Islam" in the eastern region, was considered one of the great centres of Islamic sciences (Wambri, ۱۳۷۰: ۲۲٤, ۲٤۸).

During the Timurid period, many shaykhs of the Naqshbandi sect lived in Bukhara and enjoyed great respect and dignity among the general classes of the society. Commitment to Shari‘a and not being bound by the monastic system was the teaching of this Sufi order.

The Naqshbandi school rejected seclusion and seclusion, wandering and penance by this slogan: "solitude in the community and travel in the homeland" (خلوت در انجمن و سفر در وطن)(Taheri Iraqi, ۱۳٥٤: ۱۱).

"During the Timurid period, Naqshbandi had an active political and economic role, but among the sheikhs of this Sufi order, Khwāja ‘Ubayd Allāh Aḥrār should be considered the role model of the Sufi masters, who by establishing an organized economic structure and due to his religious influence was able to mediate between the rulers, farmers and artisans and reduce the amount of taxes" (Monfard, ۲۰۱۲: ۲۹۸-۳۰٥)

After Bahā’ al-dīn Naqshband, in the ۹th century, Naqshbandis became numerous and gained power. They were not Sufis living in monasteries and separated from society. Naqshbandians played a role in most of the events and adventures of Khorasan and Transoxaniar. In most wars, riots, and compromises, the faces of Naqshbandis can be seen. This method was no longer specific to artisans and peasants; many powerful and influential clerics were also among the Naqshbandis" (Tahiri Iraqi, ۱۳٥٤: ۱٤)

The ۱۰th century of Hijra onwards can be called the period of decline in Iranian Sufism. This unfavourable era for Sufism, which started during the Safavid era, continued during the Qajar dynasty without stopping the general course of Iranian mysticism and Sufism. In the ۱۱th century, the religious scholars' opposition to the Sufis

increased to the point where some of the Sufis were killed by the religious scholars' expert opinion (فتوا). (Sajadi, ۱۳۸۰: ۱٦٦)

From the ۱۲th and ۱۳th centuries onwards, with the increase of Sufi orders, the differences increased, and the sects tried to attract beneficial disciples who often agreed with the governments, participated in civil affairs, and remained silent in the face of corruption. did and moved away from the main goal of mysticism and Sufism. (Sajadi, ۱۳۸۰: ۱٦٦)

The ۱۲th and ۱۳th centuries were the flourishing period of the Naqshbandis in the Caucasus and its eastern part and Dagestan (Benigsen and Wimbush, ۱۹۸۵: ۹-۱۵).

"During the Soviet rule, a deep gap between Islam and the history of this religion in Central Asia, of which Sufism is an integral part, was created, and Islamic institutions either disappeared or were suppressed by the government." (Shahrani, ۱۹۹۳: ۱۲٤)

During this period, the Naqshbandi Tariqa declined for a while, but after the collapse of the Soviet Union, interest in Sufism was once again formed among the Uzbek people since the independence of Uzbekistan from the former Soviet Union in ۱۹۹۲. (Ezdalga, ۱۳۸۹: ۱۳۱)

In short, it can be said that Naqshbandiyya has been the most important and broadest Sufi movement in Central Asia. At the end of the ۱٦th century and the beginning of the ۱۷th century, the branches of the Naqshbandi Tariqa spread to the borders of the Islamic world, from Xinjiang, China, in the east to Africa and the Balkan Peninsula in the west. From the Indian peninsula in the south to the Volga River and Siberia in the north. From the ۱۵th to the ۱۹th century, the Naqshbandi sect was the dominant sect in the history of Central Asia. This tariqa alone revived and re-emerged Sufism after periods of stagnation. (Olcott, ۲۰۰۷:۵-٤)

But in Iran during the Safavid era, "Naqshbandiyya," which enjoyed a lot of popularity in Transoxiana and Afghanistan just before the emergence of the Safavid dynasty, declined. The death of Shāh-i-Naqshband, the disputes of his survivors over his succession, and the emergence of the Shiite Safavids ended their influence in Iran. (Zarin Koub, ۱۳۸۳: ۵۳-۵٤)

Also, during the ۱۱th to ۱۳th centuries of Hijra, there was a period of relative decline

in the cultural scene, and Sufi circles were no exception to this rule. Most of what is left of the Sufi culture in this period are educational treatises with a limited number and mostly recounting the teachings of Khwaja Obaidullah Ahrar and, more than that, Persian and Turkish poems with Sufi themes. ٥٣١-٥٣٠)

Despite the weakness of educational circles, these centuries have been fruitful for Naqshbandis in the preaching and social aspects.

Also, Naqshbandiyya decisively prevailed over Kubravyya in the Kharazm region in the ١٣th century. But Naqshbandiyyah has also faced failures in its home during this period. It seems that as a result of some gradual changes in the social and ethnic structures in Transoxiana during recent centuries, the role of Sharia in Transoxiana has been strong. It has become weaker, and the importance of Sufism in general has decreased in this region. (ibid., ٥٣٢-٥٣٣)

The proof of this claim is the copy of the manuscript known as "Tahfa al-Rasul wa Farid al-Maktubat" by Mir Ahmed Kashi, which shows that Sufism in this period in Transoxiana was completely devoid of meaning and went into decline. Although this manuscript claims Sufism and guidance for Naqshbandi seekers, it is mostly a book on Hanafi jurisprudence. The mystical contents of the book are either taken from the Sufi sources of previous centuries or contain superficial and layered contents.

Because the author of the mentioned version, Mīr Aḥmad Kashshī, is an unknown and unknown author, no research has been done about him and his works.

٢. **Biography of** Mīr Aḥmad Kashshī

Mīr Aḥmad Kashshī, whose name is recorded as Kīshī in the lists of manuscripts, is one of the Sufi elders (shaykhs) of Transoxiana. His biography is not recorded in any of the biography or hagiography sources. A biography can be written for him from the references that the author made to his life throughout the book.

It is clear from the author's references that his homeland is the "Kash" region of "Turkistan, which is also called the green city" (*Nāẓim al-aṭibbā'*) Mīr Aḥmad, mentioned Narakan Valley as his place of birth. (f.٣١٣) He was probably born in ١١٤٥

or ۱۱٤٦ AH Because he admitted in the text that when Ākhund Mullā Muḥammad Laṭīf died in ۱۱۵۲, he was seven or eight years old(f.۳۱۳). Also, according to Mulla Ismail Bukhari, the scribe of the manuscript, she died in the year ۱۲۵۰, so Mir Ahmad was about ۱۰۵ years old at the time of his death (f. ۳۱۷)

Regarding the beginning and the quality of Mīr Aḥmad's entry into the Tariqat, it should be said that he was entrusted by his father and grandfather to Ākhund Mullā Muḥammad Laṭīf, a spiritual shaykh of Transoxiana.

After the death of Mullā Muḥammad, Mīr Aḥmad, who was a seven or eight-year-old kid, suffered from severe mental depression and went to Transoxiana in search of a man from saints or friends of God, until finally, frustrated with this task. He was forced to go to Bukhara to seek external knowledge and started studying the science of religion. His studies took ۱۲ or ۱۳ years (f.۳۱۳). Apparently, during his studies, one night, he meets one of the wise fools (‘uaalā’- al- majānīn) known as "Dīwāne" or "Dīwāne Rīsh"[۲]. He promises the arrival of one of the saints (Mardān-i- Ṭarīqat) to Mīr Aḥmad. Mīr was waiting at the gate of Bukhara in search of this man for a while. Mīr Aḥmad's meeting with this old man, like many Sufi meetings in the history of Sufism, is full of exaggeration and legend(f.۳۱۵). This is what she wrote about this meeting: « When I entered the mosque, I saw a black-faced man sitting in the sun in the courtyard of the mosque looking for lice on his clothes, I doubted and became confused, and I returned without visiting the shaykh. At night, I went back to meet the shaykh, and when I approached, the angry shaykh threw a stone at me and said, "O sceptic, don't come to me."

He didn't accept all my apologies and said, don't come to me until you apologize to that black-faced man and clear the doubt from your heart. The next day, I went to the mosque for morning prayer and spoke with that man, and then I went to the shaykh. Sheikh took my hand and advised me to repent. I repented from the bottom of my heart, and the shaykh taught me to invoke the name of god.

According to this Biography, Mawlānā Ḥājī Muḥammad Yūsuf Naqshbandī was the first Murad and mentor of Mīr Aḥmad in the Khwājagān Ṭarīqa, and according to Mīr's

[۲] . reesh(ریش): wounded, injured

statement, the tomb of this shaykh of the Ṭarīqa is in the north of the road to the Khwāja Naqshbandī tomb. This disciple did not last more than a few days, and for the sake of Mīr Aḥmad's spiritual perfection, Ḥājī Yūsuf sent him to a more complete shaykh.

Forty days after Ḥājī Yūsuf's meeting with Mīr Aḥmad, Mīr left Kash for Samarqand and reached Dehbīd village. In ۱۱۷۲, he entered the service of Mawlānā Sayyid Muḥammad Mūsā Khwāja Khān and received special favours from him. (f.۳۱۵)

According to Mīr Aḥmad, he was a disciple of Sayyid Muḥammad Mūsā Khwāja Khān for about eighteen years, and after this period, he received permission from his spiritual director to guide the seekers and followers of the Ṭarīqa, and in ۱۱۹۰, he became shaykh of guidance.

In a part of the book, Mīr Aḥmad described himself as an unlettered man and then talked about his Literacy and awareness of hadith. Īir Aḥmad's statement based on being unlettered is not in harmony with his speech about Education in Bukhara(f.۳۱۸).

No other book was found by Mīr, but he mentioned another book of his compositions called "*Makhzan al-Ta ʻrīf*" in the chapter on Sufism (f.۱٤٤)

۳. Muslim scholastic philosophy and Jurisprudence

In terms of jurisprudence, Mīr Aḥmad Kashshī is a follower of Abū Ḥanīfa's school of thought. He has dedicated the first chapters of the book from the first book to the twenty-ninth book to teach the essentials of Hanafi jurisprudence and rulings. In these chapters, he has acted completely according to the jurisprudential books.

From the theological point of view, he can be considered as one of the followers of Maturīdī's theory. His theological opinions are shown everywhere in the book. Some of them are his belief about oaths, Divine Attributes, and Attributes of the Acts, Mīr Aḥmad Kāshī writes about the relationship between faith and action: "Faith is the confirmation of the heart, and the verbal acknowledgement of what has become necessary and frequent from religion, in summary, and detail, the actions of the jewels are outside of the soul of faith, but in faith, it is perfected. They increase and find goodness. (f.٥-٤)

٤. Genealogical tree

In the ٧٠th chapter of the manuscript, Mīr Aḥmad wrote a chapter about his spiritual genealogy, which contains precious and noteworthy information about a small branch of Naqshbandi Sufism in the Transoxiana region, which was lost in the history of Sufism and was not mentioned in the Naqshbandi references in later periods.

The original and noteworthy point in this genealogy is its branching after Shaykh Aḥmad Fārūqī Sarhandī, which is not mentioned in Naqshbandiyya sources. According to Naqshbandi sources, after Shaykh Aḥmad Fārūqī Sarhandī, Naqshbandi reached Mawlānā Khālid Shahrzūrī through five intermediaries and continued to live in Kurdistan. But the genealogy presented by Mīr Aḥmad Kashshī in "The Gift of the Prophet and Farīd al-Maktūbāt" depicts a branch of Naqshbandi Sufism that existed in Tranoxania and reached Mir Ahmad.

According to Mīr Aḥmad, Shaykh Muḥammad Ma'sūm 'Urwa al-Wuthqā and Shaykh Muḥammad Sa'īd Khāzin-al-Raḥma were the children of Shaykh Aḥmad Fārūqī Sarhandī, who, one after the other, reached the position of spiritual master. First, Shaykh Muḥammad Ma'sūm 'Urwa al-Wuthqā and then Shaykh Muḥammad Sa 'īd Khāzin-al- Raḥma and the position of spiritual leadership reached Mīr Aḥmad Kashshī through Shaykh Abd al-Aḥad, Shaykh Muḥammad 'Ābid, Maulana Sayyed Muhammad Musa Khajeh Khan, and there is not much information about this branch of Naqshbandi Sufism. Therefore, the manuscript of " *Tuḥfa al-Rasūl wa Farīd al-Maktūbāt* " can be a platform for further studies in the field of Naqshbandi Sufism and Central Asian Sufism.

٥. Manuscript bibliography of "Tuhfah al-Rasul wa Farid al-Maktubat"

The manuscript of " *Tuḥfa al-Rasūl wa Farīd al-Maktūbāt* " is not the original version; Rather, it was copied from the original version

According to the author, the date of writing of the treatise is ١٢٢١ ؤآ, and the year of the edition is ١٢٥٠ by Mullā Ismā'īl Bukhārī, and Mīr Aḥmad Kashshī died in the same year. Written at the end of the book (p.٣٣٨)

«تمت النسخه الشریفه المسما به تحفه الرسول صلی الله علیه و سلم، فی سنه ١٢٥٠ و هم در این تاریخ بود حضرتنا و مولانا الاعظم قطب الارشاد العالم، سیدنا و مرشدنا، مولف این رساله شریفه از دار فانی به دار باقی رحلت نموده به جوار حق پیوستند، رضی الله لخادمه.»

The validity of the copies that are copied from the original copy depends on the scribe's trustworthiness, accuracy, and preservation, and since Mulla Ismail, the author of " *Tuḥfa al-Rasūl*" was one of the devotees of Shaykh Mīr Aḥmad, the book is trustworthy and reliable. It seems that it is free of significant flaws and mistakes.

The handwriting of the manuscript is "Nestaliq." However, even though the book was written in the middle of the ۱۳th century, the handwriting of the book is not very beautiful and devoid of artistic details, Although its readability is one of the advantages of the version.

٦. Contents of the book

"*Tuḥfa al-Rasūl wa Farīd al-Maktūbāt*" is written in eighty-four parts. Each of these parts is called *maktūb*. It seems that Mīr Aḥmad, following Shaykh Aḥmad Fārūqī Sarhandī and his book known as "*Imām Rabbani's Letters*," has classified the book in this way.

Mīr Aḥmad's thinking process in the book is based on the theory of Islam's legislative system (Shari'a), the path of Sufism (*ṭarīqa*), truth (*ḥaqīqa*), and the order of these levels; So that in the opening chapters of the treatise, he explained the jurisprudence, essentials, and rulings of religion, and the next chapters were devoted to explaining the manners of conduct and the principles of mysticism, and the final chapters of the book are about telling the truth from the point of view of Naqshbandi Sufi masters and mentioning perfect saints, their miraculous deeds, and their spiritual states.

From the first to the twenty-ninth chapter, the manuscript is about the Sharī'a from the perspective of Hanafi jurisprudence. Mīr Aḥmad's method in writing this part of the book is that he first raises the jurisprudential issue, states the exceptions, and then refers the matter to the reliable jurisprudential sources of Sunni orthodoxy (ahl al-sunna wa 'l-jamā'a).In this section, he has used many sources, some of which are: *Da'awāt-i Bayhaqī* (دعوات بیهقی), *al-muḥīt* (المحیط), *Sharh al-sunna* (شرح السّنّه), *Jāmi'-i tirmidhī* (جامع ترمذی), *Mishkāhh* (مشکاه), *Mukhatṣar-i Qadūrī* (مختصر قدوری), *Kanz al-'ibād* (کنز العباد), *Maṭāalib al-mu'minīn* (مطالب المؤمنین),*Fiqhi Kīdānī* (فقه کیدانی), *Khulāṣa-i taftāzānī* (خلاصه تفتازانی), Sharḥ-i fiqh-i *kīdānī* (شرح فقه کیدانی), *Jami'-al-Rumūz* (جامع الرموز), *'Ādāb al-muta'llimīn* (آداب المتعلمین) and *Safar al-Sa'āda* (سفر السعاده).

He has also used several Shia sources in compiling these chapters, which include *Ḥilya al-abrār* (حلیه الابرار), *Kāfī* (کافی), and *Tafsīr Husaynī* (تفسیر حسینی).

In these twenty-nine chapters, topics such as purification, ablution with dust or sand, wiping[۳], menstruation, the announcement of prayer, religious obligations, alms tax[٤], charity, the canonical prayer of Fitr, Ramadan fasting, religious seclusion, etc.

The twenty-ninth to the seventy-sixth letters are devoted to the expression of the ethics of conduct and mysticism. In these chapters, Mīr Aḥmad describes the manners of eating food, drinking water, turban, and clothes, describing dreams and events, greeting and answering, shaking hands, sneezing and yawning, explaining the names of God, repentance, devotion and piety, glorification and magnifying God by name (*takbīr*) and asking for forgiveness, Sufi and Sufism. Hidden invocation (*dhikr-i-khafī*) and reluctance to manifest invocation (*dhikr-i-jalī*) Saying the circle of sitting for remembrance of God, soul, evil-promoting self, and heart. Sufism, wishing for death and remembering it, visiting graves, avoiding heresy, etc.

One of the remarkable chapters of this part of the book is the examination of mystic audition (samā‘) from the Naqshbandiyya Sufi order's point of view. In this chapter, Mir Ahmad, with a petrifying and highly critical view, has presented Sema' as an unfortunate heresy. He writes: "And some people who called themselves Sufis at this time are abandoning the Sunnah of the Prophet, peace be upon him, and They don't avoid innovation, they dance and do *samā’*, they are great sinners while reciting Qawalan and singing them. He then narrated a hadith from the Prophet:

« قال رسول الله، صلی الله علیه و سلم، الرقص اثم کبیر لا یقاس به اثم کما فی الهدایة الاعمی»

It means that dancing is a great sin, and no other sin can be compared to it. (f.١٤٧)

He has exaggerated greatly in considering samā' to be illegal and imagining dance as evil, as stated in the hadith

: «لایجوز رقص الصوفی، اذا رقص رقص معه شیطان بیمینه و یساره جعل اصبعه فی دبره»

The meaning of the hadith is that a Sufi is not allowed to dance, and if he dances,

[۳]. ritual massage of head or feet in ablution.
[٤]. amount payable by a Muslim as a part of his religious obligation (Khodaparasti, ۱۳۹۲: ۳۷۸)

Satan dances on his right and left side and points his finger on his butt(f.۱٤۷)[٥].

In the mentioned chapters, the author has explained the customs of Sufism based on the Prophetic tradition and has tried to bring as much evidence as possible for each of the customs from the Qur'an, Sunan, and Prophetic hadiths. Also, in the aforementioned chapters, he narrated many anecdotes from spiritual masters and Sufi pioneers, especially Sufis from the second to the fourth century, such as Ibrīhim ’Adham, Abū Sulayman Darani, Wasil bin Atta, Bayazid Bastami, Junaid Baghdadi, and Rabi'a. Verses by Hafez, Molana, Khaqani, Attar, Ibn Yamin, Sana'i, Nizami, and Ohadi Maragheh have given as examples that most of the verses in the manuscript are accompanied by many errors and mistakes and are somewhat confusing.

In the forty-first chapter, he discussed the topic of the names of Allah. In this chapter, which is one of the beautiful letters of the treatise, he specifically commented on the "letters of Imām Rabbānī" and also the thirty-sixth chapter of the book, describing some unseen events and the difference between sleep and the visionary (*wāqi‘a*) experience is taken completely and without mentioning the source from the third chapter of *"Mirṣād al-‘ibad*", chapter ١٦. The fifty-second chapter in the expression of soul and heart is also taken from the seventh chapter of the third chapter of "*Mirsad al-ibad*" by Najm-i Rāzī in the statement of purification of Heart according to Sharia law.[٦]

Also, he wrote the "Forty-sixth" treatise about the chapters of science and the wearing of a cloak from the "*kashf-al-maḥjūb*" by Abul Hasan Ali bin Othman Hojwiri[٧].

Mir Aḥmad has quoted many of the sayings of the spiritual masters and mystical sayings and the fundamentals of Sufism in this section, specifically from the book of Hujwīrī.

The prose of these chapters, i.e., the mystical parts of the book, is fluent and in the style of Sufi prose books such as *Mirṣād al-‘ibād* and *Tadhkira al-’awliyā’*. And it is significantly different from the jurisprudential parts of the book.

[٥]. He quoted this hadith from the book Hidayah al-Aama

[٦]. Vide Najm Razi, ١٣٨٣: ١٩٥-١٩٧
[٧]. Vide Hojwiri, ١٣٨٤: ١٧-٢٨; ٦١-٧٨

Chapters ٤٩ and ٥٠ of the book on the rights of fraternity, the rules of friendship, and the obligation of what is good and what is forbidden are taken from the book of *Zakhira al-Mulūk*[٨], which is one of the works of Amīr Sayyid ‘Alī Hamdānī, and unlike the previous chapters, the author has named his source. Also, according to his statement, he has used the sayings of Imām Najm al-Dīn ‘Umar Nasafī in his fifty-third written statement on Sufism and Sufi. (vide f.١٨٢)

The fifty-sixth letter in the statement of "disgrace of women"(تشنیع عورتان مستوران) is a chapter that is rarely seen in the works of Sufis and contains the author's orientations towards women. In this chapter, Mīr Aḥmad has dealt with issues that require a lot of criticism and reflection with a petrifying and anti-feminist view. He started this chapter with the hadith "هن ناقصات العقل و الدین" [٩] and women are imperfect in intellect and religion, and continued to the point where he considered the creation of a woman to be subordinate to a man and valued her dignity and status only as a servant of a man. According to him, he wrote about insulting and humiliating the status of a woman: "Even if the husband's nose bleeds, the wife licks it with her tongue" (f.١٩٣).

In the final chapters of the book, from the seventy to the eighty-fourth chapter, some of the mystical beliefs of the Naqshbandiyya spiritual leaders, such as conduct, the five rules of the Naqshbandiyya sufi order (لطائف خمسه), the quality of entering the Naqshbandiyya sufi order, the mention of the authorities of the Naqshbandiyya sufi masters, and after that The sayings and circumstances of some perfect spiritual directors have been mentioned.

The seventy-ninth chapter is the will of Khwāja ‘Abd al-Khāliq Ghajdwānī. The ٨٠th chapter expresses the holy words of Shaykh Abd al-’Aḥad, and Chapter eighty-one is the expression of the rank and honour of divine knowledge and the expression of the disciple and the errors of the way. The next chapter is about preceptorship. The eighty-

[٨] . "Zakhirat al-Maluk" is a book by Mir Seyyed Ali Hamedani on the subject of ethics and politics, and it can undoubtedly be considered one of the greatest and most important works. The mentioned message has been translated into different languages because of its value and importance Dr. Mohammad Riaz has written about the importance of this book: It may be the second most important Persian book written on civil politics. After Akhlaq Naseri written by Khwaja Nasir al-Din Tusi, (d: ٦٨٢ AH), but in terms of its encouraging and fearless tone, among the famous Persian books written in the science of ethics, this one is unique and cannot be compared with any other. And in terms of the subject, it should be considered among the most important Persian books in the philosophy of ethics and civil politics .(Mir Seyyed Ali Hamedani's works and poems (٢nd edition), authored by Dr. Mohammad Riyaz, Persian Research Center of Iran and Pakistan, Islamabad, ١٤١١ AH/١٩٩١ AD, p. ٩٩

[٩] . Sahih Bukhari, number ٣٠٤

fourth chapter is dedicated to the events of the author's life, and the last chapter is devoted to the miraculous gifts and speeches of Khwaja Khan.

In the last chapter of the book, Mīr Aḥmad attributed to his Shaykh many amazing and strange miracles, such as capturing jinn and communicating with them.

۷. Conclusion

" *Tuhfah al-Rasul wa Farid al-Maktubat* " by Mīr Aḥmad Kashshī, a Naqshbandi Sufi in Transoxiana, is the name of a book in Naqshbandi Sufism, with a special approach to Hanafi jurisprudence. The author has arranged the book according to the tradition of Shari'a law, ṭarīqa, and truth. In this text, there is no mention of Sufi views, and the author's view of Sufism is exclusive and fanatical. The prose of the book is ugly and devoid of art, and in some chapters, it is somewhat variable and confusing. This book is a mirror of the decadent Sufism of the beginning of the ۱۳th century in the Transoxiana region, and it is an important source worthy of attention because it includes the opinions of some unknown Naqshbandi spiritual leaders and the search for a small and lost branch in the history of Naqshbandi Sufism.

References

Persian

- بنیگسن، الکساندر؛ ویمبوش، اندرسن (۱۹۸۵م)، «**صوفیان و کمیسرها(تصوف در اتحاد شوروی)**»، ترجمه: افسانه منفرد، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی تهران
- پارسا، محمد (۱۳٥٤)، «**قدسیه (کلمات بهاءالدین نقشبند)**»، تصحیح: احمد طاهری عراقی، تهران: کتابخانه طهوری.
- پاکتچی، احمد (۱۳۹۲)، «**جریان‌های تصوف در آسیای مرکزی**»، چاپ اول، تهران: موسسهٔ فرهنگی، هنری و انتشارات بین المللی الهدی.
- پترسون، مایکل(۱۳۸۳)، «**عقل و اعتقاد دینی**»، ترجمه: احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران: طرح نو.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۸۲)، «**نفحات الانس**»، تصحیح: محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات اطلاعات.

- دانش پژوه، محمدتقی (۱۳۵٦)، «**فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران**»، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- منفرد، افسانه (۱۳۹۲)، «**دانشنامهٔ جهان اسلام**»، تهران: انتشارات دانشنامهٔ جهان اسلام.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳)، «**تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن**»، ترجمه: مجدالدین کیوانی، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
- قاضی، عبدالرحیم. (۱۳۸۸)، «**نورالدین عبدالرحمن جامی و طریقت نقشبندیه**»، تاریخ پژوهی، شماره ٤٠ و ٤١، پاییز و زمستان ۱۳۸۸
- منزوی، احمد (۱۳۸۲)، «**فهرستواره کتاب های فارسی**»، تهران : مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.
- وامبری، آرمینیوس (۱۳۷۰)، «**سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه**»، ترجمه: فتحعلی خواجه نوریان، چاپ چهارم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

English

- Martha Brill Olcott,(۲۰۰۷) "Susism in Central Asia: A Force for Moderation or a Cause of PoliticizationWashington, DC:CARNEGIE ENDOWMENT for International Peace
- NazfShahrani, """""""""""""""""Central Asia and the Challenge of the Soviet Legacy""""""""""""""""". Central Asia survey,۱۲/۲ (۱۹۹۳), ۱۲۳-۱۳۵.

الارشفة الرقمية في العتبة العباسية المقدسة ودورها في حفظ وخدمة التراث والمهتمين به

منتظر أُموري حميد الإبراهيمي[1]

الملخص:

ملخص البحث بحث يسلط الضوء على الارشفه الرقميه وطرق الرقمنه وتسخيرها خدمه للباحثين في العتبه العباسيه المقدسه وقد اشتمل البحث على مقدمه عن المخطوطات واهميتها وتاريخها ودخول الارشفه الرقميه في مجال المخطوطات وقد اشتمل البحث على اربعه محاور: المحور الاول: دور الارشفه الرقميه في حفظ مصورات المخطوطات وطرق رقمنتها. المحور الثاني: مراحل تطور حفظ مصورات المخطوطات ورقمنتها. محور الثالث: تبويب مصورات المخطوطات في المركز استنادا على مكان تواجدها في كل دوله المحور الرابع: طرق حصول الباحث على مصورات المخطوطات من المركز

المقدمة: الحمدلله الذي لا يبلغ مدحته القائلون ولا يحصى نعمائه العادون ولا يؤدي حقه المجتهدون والذي لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن الذي ليس لصفته حد محدود ولا نعت موجود ولا وقت معدود ولا اجل ممدود فطر الخلائق بقدرته والصلاة والسلام على سيدنا محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين.

ان التراث هو هوية الأمم المتحضرة من خلال حضاراتها وثقافاتها التي كانت شاهدة على التاريخ منذ العصور الأولى لفجر السلالات البشرية وما تركه اجدادنا الاولون هو وثيقة إنسانية حري بنا ان نحافظ على الإرث الموروث كي تكون اجيالنا عارفة به وتكون هوية ارضنا موثوقتا بالتاريخ وحضارة الأمم.

وان من باب المسؤولية الملقاة علينا نحن المختصون والمهتمون في هذا لمجال ان نواكب التطورات الحاصلة في عصرنا ونربطها بالماضي حيث ان التقنيات الحديثة ساهمت كثيرا بتوثيق وارشفة تراث الأمم.

(۱) بخش آرشیو مرکز تصویربرداری و فهرستنگاری نسخ خطی آستان حضرت عباس (ع) - baqr۱۹۹۰@gmail.com

ومن هنا ساهمت ادارة العتبة العباسية المقدسة في حفظ التراث المخطوط المكتنز منذ سنين طويلة وبادرت بأحيائه من خلال سعيهم الحثيث ودعمهم لرقمنة وفهرسة تراثنا الثري و الغني بالعلوم الدينية والمعرفية حيث كان لزاما علينا ان نأخذ على عاتقنا هذه المسؤولية وهي الحفاظ على التراث المخطوط بصورة عامة سيما الإسلامي منه كونه يمثل الموروث الذي خلفه علمائنا السابقين (أعلى الله مقامهم أجمعين) - إذ يوقفنا هذا التراث على حقائق العلماء - وما يتحلون به من فضائل وملكات وسجايا، وما ينطوون عليه من علم وفكر وثقافة، و آثارهم العلمية، وما دبجته براعاتهم من آراء وأفكار.

المقدمة التاريخية للأرشفة:

كلمة الأرشيف هي يونانية المصدر (ARCHION)ارشيون شاع استعمالها في اللغات الأخرى مع تغير بسيط في الحروف والنطق حيث وجدت في الحضارة اليونانية قوانين مكتوبة وعرفت الوثائق الارشيفية بأشكالها المختلفة من معاهدات وسجلات تضم محاضر الجمعيات الشعبية واوراق الدولة وسجلات المواليد وعقود الملكية وغيرها[٢]ولا نجد مصطلحا عربيا لهذه الكلمة الا ان حفظ السجلات والارشفة القديمة كانت في بلاد ما وراء النهرين كتلك التي وجدت في مكتبة الملك (اشور بانيبال) في العهد الاشوري، اما في مصر القديمة فقد وجدت في المعابد ومقابر الفراعنة والبرديات والرقوق آثار جُمعت من هنا وهناك وقد مثلت القيمة التأريخية لهذه الحضارة[٣]الا ان اصل نشأت الارشفة في اوربا يعود الى القرن (٤ و٥) قبل الميلاد ، فقد عرف اهل(اثينا)بحفظ المستندات الثمينة و تقتصر الارشفة في العصور الوسطى في اوربا على حفظ المستندات، وشهد القرن التاسع عشر الميلادي نهضة كبيرة في تأسيس دور الأرشيف بعد الثورة الفرنسية وذلك بأنشاء اول الدار للأرشيف القومي (الوطني) في العصر الحديث[٤]،

(٢) عبد الكريم بجاجة، دليل الأرشيف لدولة الامارات العربية المتحدة، (٢٠٠٥م)، العدد (٢٥)، ص٢٢٥

(٣) ظاهر محمد صكر الحسناوي، الوثيقة مفهومها وأهميتها في الدراسات التاريخية، مجلة آفاق الثقافة والتراث مج ١٤، العدد ٥٣(نيسان ٢٠٠٦م) ، ص١٤-١٦

(٤) محمد القبيسي، علم التوثيق والتقنية الحديثة، منشورات دار الافاق الجديدة، الطبعة الثانية، بيروت، سنة (١٩٩١ م)، ص٣١-٣٣

واتسع مفهوم الأرشيف بعد الحرب العالمية الثانية كأهمية لخزين التراث الفكري ومصدر من مصادر التأريخ وأخذت الكثير من الدول في القرن العشرين الميلادي تهتم بدور الأرشيف الوطنية كعنصر للثقافة الوطنية ومستودع التأريخ الوطني والعلوم الإنسانية[٥].

اما (جمال الخولي) فيرى ان الأرشيف هو ذلك الجزء من المحفوظات التي وضحت تماماً قيمته للأبحاث التاريخية والاقتصادية والاجتماعية والقانونية وأودع احدى المؤسسات الارشيفية ونظم بشكل علمي الذي يجعله صالحا للاستخدام من جانب الباحثين[٦].

منذ تسعينيات القرن الماضي، حين خضع العراق لحصار دولي، وحتى احتلاله من امريكا عام ٢٠٠٣، تعرّضت آلاف المخطوطات للتدمير والنهب، ولم تكن هناك محاولات جدّية لاسترجاع ما سُرق منها، فمعظم ما استُعيد كان بعهدة أفرادٍ آمنوا بضرورة الاحتفاظ بها خلال مرحلة الانفلات الأمني التي عاشتها البلاد، كما توضّح أفلام وثّقت السنوات الماضية.، لقد سعى المهتمون في مجال الفهرسة الى التطورات التقنية حيث كان هناك تناغم بين الإمكانات الجديدة والسعي الى تسخيرها لخدمة الارشفة التي تطورة عبر الزمن، وتطور التكنلوجيا شيئا فشيئا وادخالها مجالات الارشفة الرقمية بدخول الآله مجال العمل الإداري واصبح الاعتماد عليها في مجالات ووظائف متنوعة حتى أصبحت التقنية الرقمية ووسائل الاتصالات دور فعال في ذلك .

كان ملازم على مراكز الارشفة ان تأخذ بزمام المبادرة بالسعي نحو تطبيق الطرق الحديثة التي تعتمد على الطريقة الرقمية وثورة الاتصالات والمتمثلة بالأرشفة الالكترونية.

فعصرنا الحالي والمستقبلي هو عصر المعلومات الالكترونية في خدمة المجتمع، مرتكزاً على تعظيم شأن الفكر والعقل الإنساني بالحاسبات الآلية وشبكات ووسائل الاتصال الحديثة والذكاء الاصطناعي[٧]،

أحد أبرز الدروس المستفادة عبّرت عنه الدعوات المتكرّرة إلى ضرورة رقمنة هذا الإرث الذي يعود جزء منه إلى آلاف السنين، خاصّة في ظلّ عدم وجود أنظمة فهرسة مشتركة لدى المكتبات ومراكز التوثيق، حيث لم تُطبّق تقنيات حديثة في هذا المجال، ويتهدّد الكثير من المخطوطات إمكانية ضياعها دون وجود بيانات تثبت أساس

(٥) مجبل لازم المالكي، علم الوثائق وتجارب في الارشفة، الطبعة الاولى، مؤسسة الوراق للنشر والتوزيع(٢٠٠٩م)، عمان، ص٣١-٣٢

(٦) جمال الخولي، الوثائق الإدارية بين النظرية والتطبيق، الطبعة الأولى، الدار المصرية اللبنانية، سنة (١٩٩٢م)، مصر، ص٥٧

(٧) احمد نافع المدادحة، الارشفة الالكترونية، الطبعة الأولى، مكتبة المجتمع العربي(٢٠١٣م)، عمان، ص١٥-١٦

وجودها ، في هذا السياق اخذت العتبة العباسية المقدسة(من منطلق عمق الماضي بتقنية الحاضر) على عاتقها تصوير وفهرسة وخزن مصورات لتلك المخطوطات بهدف الحفاظ عليها من الضياع او التلف .

الدراسات الأجنبية [٨] والمؤتمرات والندوات التي عقدت حول الارشفة الإلكترونية [٩] منها:

كانت هناك بعض الدراسات على الارشفة الالكترونية كـ

١. كومان ريتشارد (٢٠٠٥).
٢. ميشيل (٢٠٠٦).
٣. جوها هاكولا (٢٠٠٥).
٤. بروستر كال (١٩٩٨).
٥. ليكال (٢٠٠٢).
٦. انيكاكافيتش (٢٠٠٢).

والمؤتمرات: -

١. مؤتمر التجمع الدولي لحفظ الانترنيت (iipc)، ينظم هذا المؤتمر تجمع دولي في يوليو ٢٠٠٣ قره في فرنسا.
٢. ومؤتمر الارشفة الالكتروني وإدارة المعرفة الذي عقد في دبي قاعدة الشيخ راشد في مركز المعارف.

والندوات التي عقدت منها [١٠]:

- (ندوة الارشيفات العربية بين الواقع والطموح).

١ المحور الأول: - دور الارشفة الرقمية في حفظ مصورات المخطوطات وطرق رقمنتها: -

- العوامل التي أدت الى تحويل آلية الارشفة من الورقية الى الرقمية: -

١. التزايد الهائل في كمية وعدد المخطوطات والوثائق وصعوبة اتاحة النسخ الخطية الى الباحثين او المستفيدين.

(٨) احمد نافع المدادحة، المصدر السابق، ص٣٠-٣١
(٩) احمد نافع المدادحة، المصدر نفسه، ص٣٣-٣٥
(١٠) احمد نافع المدادحة، المصدر نفسه، ص٣٤

۲. تعدد مصادر النسخ الخطية في العالم من مكتبات ومؤسسات ومراكز تراثية وصعوبة الوصول اليها من قبل المختصين في التراث المخطوط.

۳. حفظ التراث من الضياع والتلف، وذلك بحفظ صور المخطوطات في أماكن أخرى فيها ظروف ملائمة لسلامتها، حتى إذا ما حدث شيء للمخطوطات يتم الرجع إلى هذه المصورات[۱۱].

- خصائص ومميزات الارشفة الالكترونية في حفظ مصورات المخطوطات: -

۱. ان من خصائص الارشفة الإلكترونية في عالم المخطوطات انها تجعل في حد الإمكان زيادة النسخ الخطية المصورة وإمكانية اتاحته وتداوله بسهولة ونقلها بين مصادر الخزن المختلفة وبالتالي يمكن الحصول على بنك لمصورات النسخ الخطية باعتباره ارشيفاً خاصا لدولة معينة او دول مختلفة.

۲. ويمكن الحفاظ على هذا الأرشيف الرقمي للنسخ على المدى الطويل، وتنقسم ميزات الخاصة بالأرشفة الرقمية والالكترونية الى ما يلي: -

أ- توفير الحيز المكاني والاستغناء عن الأرشيف التقليدي .

ب- سهولة وسرعة نقل المخطوطات والوثائق الرقمية وتداولها بين المهتمين.

ت- سرعة الوصول الى النسخ الخطية من قبل المختصين في مجال الارشفة وتقديم الخدمات الى المستفيدين منها (كالباحثين والمحققين وطلبة الدراسات وطلبة الحوزة الدينية و. الخ).

ث- التقليل من الأخطاء الشائعة في الارشفة التقليدية.

ج- المركزية في التعامل مع الأرشيف الرقمي للمخطوطات والوثائق وعدم التضارب والتكرار في التخزين.

ح- تعتبر الارشفة الرقمية هي البوابة ونقطة البداية للتحول من الارشفة التقليدية(الورقية)الى الالكترونية وذلك لرفع من أداء المراكز والمؤسسات التراثية[۱۲].

- الطرق المتبعة في زيادة مصورات المخطوطات في المركز: -

(۱۱) احمد نافع المدادحة، المصدر السابق، ص۹۷

(۱۲) احمد نافع المدادحة، المصدر السابق، ص۹۸-۹۹

أولا: - عن طريق التصوير [۱۳]: -

إنّ عملية تصوير المخطوطات تمثّل إعادةً لتاريخ الحضارة الإسلاميّة، وقد تبنّى قسم التصوير والأرشفة الرقميّة تصوير العديد من المكتبات التراثيّة العامة والخاصّة في مختلف أنحاء العراق وخارجه؛ عن طريق التعاون المثمر مع إدارات هذه المكتبات ومتولّيها، وقد أثمر هذا التعاون تصويرَ آلاف المخطوطات بغية حفظها في الأرشيف الخاصّ بالمركز؛ لتكون في متناول أيدي الباحثين والمحقّقين في حال طلبها خَدَمةُ التراث وأهلُه، ونذكر هنا نبذةً صغيرة عن بعض المكتبات التي تمّ تصوير مخطوطاتها ومكان تصوير هذه المخطوطات: - (مكتبة السيّد محمّد صادق بحر العلوم(قدس سره) في النجف الأشرف، مكتبة الإمام الصادق(عليه السلام) العامّة في النجف الأشرف، مكتبة مدرسة السيّد حسين البروجرديّ(قدس سره) في النجف الأشرف، مكتبة الشيخ صاحب الجواهر(قدس سره) في النجف الأشرف، مكتبة السيّد مجيد الحكيم(رحمه الله) في النجف الأشرف، مكتبة الإمام الحكيم العامّة في النجف الأشرف،...).

الأجهزة المستخدمة في رقمنة المخطوطات في العتبة العباسية المقدسة هي: -

تم استخدام مجموعة من الأجهزة المتطورة من مناشئ عالمية في تصوير المخطوطات والوثائق والمصورات الحجرية القديمة كـ- (الماسح الضوئي- المايكرو فيلم (جهاز Minolta MS ۲۰۰۰)- (مايكرو فيش- Microfiche)- (جهاز delta HD Zeutschel) - جهاز سيزر (czur scanner)- أجهزة أخرى من تصنيع وحدتنا)



جهاز الماسح الضوئي

١. الماسح الضوئي: وهو جهاز ألماني المنشأ نوع زيوتشل موديل (os١٢٠٠٠) قياس (A٢): - جهازاً يمتاز بمواصفات عالمية في تصوير المخطوط إضافةً للمواصفات أعلاه، فضلاً عن وجود كفتين قابلتين للحركة للمحافظة على عطف المخطوط، ونافذةٍ زجاجية شفافة تعمل على عدم تقوس أوراق المخطوط أثناء التصوير فتجعلها بصورة مستوية وغيرها، هذا من حيث

(١٣) مركز تصوير المخطوطات وفهرستها، أحد عشر عاما من العطاء، دار الكفيل للنشر والطباعة، الطبعة الأولى، كربلاء سنة (٢٠٢٢م).، ص٤٩

الجانب الميكانيكي أما من حيث الجانب التقني فهو مزود ببرنامج يعتبر من أحدث البرامج في معالجة الصور وإظهارها بنفس ألوان الصورة الأصلية.

٢. المايكرو فيلم (جهاز Minolta ms ٢٠٠٠) : - هذا الجهاز ذو كفاءة عالية مع أداء جيد، يعمل على مختلف الأفلام، ويدعم الصيغ المختلفة، ويمتاز بسهولة ومرونة الاستخدام، وقابلية تدوير الصورة بزاوية (٣٦٠) درجة مع دقة عالية للصورة، فضلاً عن إنارةٍ جيدة، مع قابلية تعديل التوازن لحافات الشاشة، و إمكانية تحويل الأفلام ذات أحجام مختلفة منها (١٦و٣٥ملم) ، و سهولة حفظ الملف حسب الصيغة المختارة للصورة وهناك ايضاً أجهزة أخرى مثل (مايكروفيش، مايكروكارد) .



بعض نماذج أفلام المايكرو فيلم

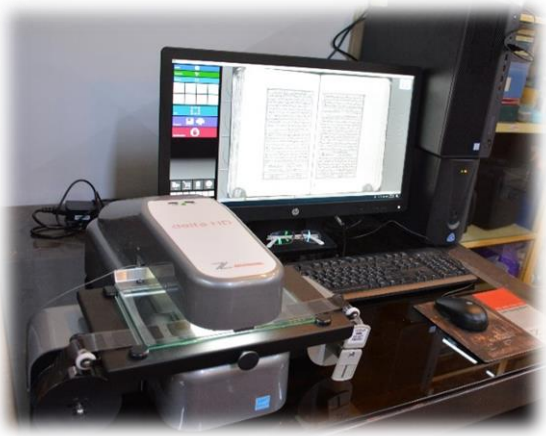
٣. (مايكرو فيش- Microfiche) وهو ألماني الصنع ومن نفس شركة زيوتشل، ويدعم التصوير الملون والأسود والأبيض والرمادي، ويدعم أكثر من صيغةٍ للحفظ، وهي (pdf، jpg،tif، gif، bng، bnp)، نظام تشغيل البرنامج هو الويندوز (W٧- W١٠) وي بلغ وزنه (٧٫٢) كغ.



المايكرو فيش- Microfiche

٤. (جهاز delta HD Zeutschel): -

جهاز ذات دقة عالية يدعم التصوير التلقائي واليدوي، يمتاز بسرعة التقاط الصورة (١٫٥) ثانية، دقة عدسة الكاميرا (١٨) ميغا بكسل، يدعم الجهاز فئات عدة من الأفلام ذات أحجامٍ مختلفة منها (١٦و٣٥) ملم.



جهاز delta HD Zeutschel

٥. جهاز سيزر (czur scanner): -

الجهاز مكون من كاميرا عالية الدقة تعمل على التقاط فوري للصور والكتب والوثائق الورقية حتى حجم (A٣)، ويعمل على تحويلها إلى الصيغة الرقمية ومعالجتها في آنٍ واحد ومن مواصفاته:

الكاميرا ذات دقة (١٨ميغا بكسل)، يدعم عدة صيغ هي (jpeg،pdf، tif، word، excel).



جهاز delta HD Zeutschel

- هناك أجهزة أخرى من تصنيع وحدتنا مكونة من قاعدةٍ وأجزاء ميكانيكية وكاميرا ذات مواصفات خاصة كنا نعمل عليها في السابق ولحد الان عندما تكون المكتبة كبيرة من حيث نسخ المخطوطات لاستثمار الوقت حيث ان هناك بعض اصحاب المكتبات لهم مزاج خاص خصوصا عند سماعهم ان مخطوطات مكتبتهم سيتم تصويرها، فيشترطون تصوير النسخ داخل مكتبتهم.



(أحد الأجهزة المستخدمة في التصوير (تصنيع محلي))

ثانیا: - عن طريق الشراء: -

يتم زيادة عدد النسخ الخطية في المركز عن طريق شراء المخطوطات ممن يمتلكون نسخ خطية ثمينة ومهمة من المكتبات والمهتمين في داخل العراق وخارجه حيث يتم عرض قائمة بالأسعار المقترحة من قبل البائع ويتم تقييم هذه الأسعار من قبل المختصين في العتبة المقدسة، ومن بعدها تصدر الموافقة من عدمها على شراء تلك النسخ او عن طريق شراء مصورات المخطوطات المكتبات التي يمكن شراء مصوراتها لخدمة الباحثين.

ثالثا: - عن طريق الإهداء: -

يتم اهداء النسخ الخطية من قبل العوائل الكريمة من محافظات العراق وبالأخص كربلاء المقدسة من خلال مشروع (تراثك امانة) الذي أطلقته العتبة العباسية المقدسة منذ سنتين حيث تم استقطاب الكثير من العوائل الكريمة بأهداء مخطوطاتهم الثمينة ووثائقهم التي ورثوها من اجدادهم وتم جمع ما يقارب (أكثر من ٧٥٠ مخطوطة) و(٣٨٠٠ وثيقة حية) ومن قبل أصحاب المكتبات مثل: -



عائلة الدكتور عدنان آل طعمة

١. أسرة الدكتور حسين علي محفوظ
٢. د. احمد البياتي
٣. أسرة حيدر حمودي زموني
٤. أسرة مصطفى مهدي عباس الحائري
٥. د. عدنان آل طعمة

كذلك بعض المؤسسات العراقية وغيرها التي اهدت بعض مصورات وثائقها الخاصة بالعراق والعتبات المقدسة الى العتبة العباسية المقدسة، منهم:

١. دار الكتب والوثائق العراقية في بغداد.
٢. مركز وثائق العتبة الرضوية المقدسة في مشهد.
٣. متحف كاخ كلستان في طهران.

وسوف يتم نشر فهرس كامل عن المخطوطات والوثائق المهداة في اصدار خاص بالمخطوطات، وإصدار خاص بالوثائق.

رابعاً: - عن طريق التحميل من الانترنيت: -

الانترنت هو أقرب ما يكون الى مكتبه ضخمه يسهل الوصول اليها، لذلك يتم تحميل عدة مكتبات عن طريق الأنترنيت بواسطة قنوات في التليجرام او عن طريق مواقع (خاصة بالمخطوطات)، متوفرة ومتاحة للتنزيل يتم تحميل المخطوطات واضافتها الى بنك مصورات المركز لفهرسته واتاحته للباحثين.

خامساً: - عن طريق التبادل

تتم عملية تبادل المصورات الخطية والوثائق التاريخية بين المراكز التراثية المختلفة عن طريق عرض قائمة بالمكتبات المتوفرة لديها من مصورات المخطوطات بالمقابل يتم عرض قائمة من العتبة المقدسة بأسماء المكتبات والمؤسسات التراثية المتوفرة لديها ويتم الاتفاق بين الطرفين بما يخدم الطرفين من هذا التبادل.

٢ المحور الثاني: - مراحل تطور حفظ مصورات المخطوطات ورقمنتها: -

١. بدء حفظ مصورات المخطوطات في المركز على أقراص ليزرية ((CD.R) - (dvd.R))ذات سعات خزنية بسيطة تقاس بـ(الميكا بايت) و(الكيكا بايت) حسب ترتيب وترقيم وتبويب معين يسهل الرجوع اليه



اقفاص الأقراص الليزرية

۲. ثم تطور الحفظ الى الاقراص الصلبة (الهادرات (HDD)) بحجم او كمية تخزين (٤-٣-٢-١) تيرا بايت (عمر: - يبلغ العمر الافتراضي لهاردات (HDD) وسطياً ٥سنوات او أكثر من ذلك عند استخدامها كهارد خارجي ولكنها تعيش عمرا وسطياً ٥ سنوات بالاستخدام العادي، وربما تعيش أقل من ذلك عند تعرّضها للصدمات والسقوط او الحركة الكثيرة، وتستخدم الهاردات لتخزين البيانات والمصورات مع أرشفتها حسب ترقيم وقوائم للهاردات ولمحتويات الهاردات بقاعدة بيانات في برنامج الاكسل لسهولة الرجوع اليه عند الحاجة، من أنواع هاردات التخزين:



مجموعة من هاردات الخزن (HHD)

(HDD وssd) لشركات مختلفة مثل (Seagate، Western Digital، A DATA، Hitachi).

۳. السيرفر (Server):

هو عبارة عن جهاز يستخدم في حفظ وارشفة البيانات و المخطوطات المصورة ومجالات عدة حيث يعتبر هذا الجهاز من احدث الأجهزة التقنية في حفظ المعلومات والبيانات وتم استخدامه عالمياً من قبل المكتبات والمراكز المتخصصة في حفظ وارشفة البيانات والصور والكتب الرقمية والمخطوطات ، لذلك تم استخدامه في مركزنا كجهاز امن يحافظ على مصورات المخطوطات والفهرسة التي تم العمل عليها، حيث فيه سعات خزنية مختلفة تقاس بـ (گيگابايت(gigabyte) و التيرا بايت (Terabyte) وتصل الى البيتا بايت (Petabytes)، ويحتوي سيرفر الخزن الان على(٢٠٠ تيرا بايت) تقريباً من المصورات ويتم زيادة السعة في السيرفر حسب الحاجة بإضافة هاردات إضافية حسب مختصين في العتبة المقدسة.

یتم حفظ مصورات المخطوطات في مركز تصوير المخطوطات وفهرستها التابع للعتبة العباسية المقدسة بأستخدام سيرفرات خزن ذات سعة عالية تقاس بالتيرا بايت (Terabyte) قُسم السيرفر حسب ترتيب قسم الأرشيف الرقمي في المركز وذلك بترتيبها وتقسيمها وتبويبها الى مخطوطات ووثائق ومصورات (حجرية ومطبوعات مهمة) ويتم تصنيفها استنادا الى مكتبات بحسب الدول والمحافظات والمكتبة الموجودة (داخل كل محافظة)



سيرفر خزن مصورات المخطوطات

النسخ الاحتياطي للمصورات (Back up): -

يتم الاحتفاظ بالنسخ الاحتياطية لمصورات المخطوطات في أقراص ليزرية (كنسخة خام)، وهاردات خارجية وتيب ممغنط للحفظ وذلك لاستعادتها حين فقدانها في السيرفر اوحين عطل او خلل او انقطاع في شبكة الانترنيت، ان ما موجود في داخل السيرفر من مصورات (مخطوطات ووثائق) رقمية هو نفسه موجود في هاردات مرقمة ومرتبة ومبوبة بصيغة معينة يمكن الرجوع اليها عند الحاجة اليها حسب الية قسم الارشفة الرقمية في المركز: -

١. الأقراص كخام يحتفظ بالنسخ كما صورت من المكتبة حسب ارقام وقوائم للرجوع اليها.
٢. الهاردات يتم الحفظ فيها حسب ترتيب السيرفر والترتيب الذي تترقم عليه النسخة في الفهرس الذي تفهرس عليه في كل مكتبة، وأيضا حسب قوائم توضع مع كل هارد لما يحتويه من مكتبات
٣. التيب الممغنط (LTO) [١٤]: -

هو عبارة عن تقنية مفتوحة لتخزين البيانات او الملفات في الأشرطة الممغنطة تم تطويرها في أواخر التسعينيات، ففي عام ٢٠٠٢، كان (LTO) هو أعلى تنسيق شريط بيعاً يستخدم على نطاق واسع من قبل الشركات من جميع الأحجام، في المقام الأول للنسخ الاحتياطي، الشريط الممغنط موجودة منذ عقود

١٤ مركز تصوير المخطوطات وفهرستها، أحد عشر عاما من العطاء، دار الكفيل للنشر والطباعة، الطبعة الأولى، كربلاء سنة (٢٠٢٢م).، ص٢٥

ويستخدم كأنظمة نسخ احتياطي كبيرة لتخزين البيانات سريعة الوصول، تستخدم تقنية (LTO) تنسيق سلسلة البيانات المستخدم بشكل جيد مع شريط (٢/١) بوصة يخزن حتى (١/٥) تيرابايت. يمكن استرداد البيانات وتخزينها باستخدام آليات روبوتية تعمل على إنشاء أنظمة مكتبة أشرطة ضخمة سريعة الوصول مثل مركز البحوث الذرية في لوسيرن (سويسرا). تحتوي هذه المكتبات على آلاف الأشرطة المتوفرة جميعها للذراع الآلية والتي يمكنها إيصالها إلى رأس قراءة خلال ثوانٍ. بحيث يمكن أن يستمر عمرالشريط المغناطيسي (LTO)مدة تتراوح بين (١٥ و٣٠) عامًا، ويصمد أمام (٥٠٠٠) (تحميل / تفريغ) لكل شريط ممغنط، ويتسع لما يصل إلى (٢٦٠) ملفًا كاملاً، يتم الحفظ في التيب الممغنط للمكتبات التي يتم تصوير مكتباتها او الحصول على نسخها تقريبا كاملاً تحول الى تيب ويتم الاحتفاظ به في مكان امن للرجوع اليه في حالة المسح او أي طرف اخر حيث ان الشريط الممغنط مرقم ومرتب حسب قوائم فيها ارقام الاشرطة وأسماء المكتبات للرجوع اليها.



نماذج من الشريط الممغنط (LTO)

٣ المحور الثالث: - تبويب مصورات المخطوطات في المركز استنادا على مكان تواجدها في كل دولة

هي عملية ترتيب مصورات المخطوطات والوثائق والمستندات والمراسلات وتخزينها بنظام معين يسهل عملية الرجوع إليها عند الحاجة وهذه العملية تسمى بالفهرسة ولا يمكن حفظ الملفات وارشفتها دون فهرسة وتصنيف، لذلك يجب دمج معلومات الفهرسة مع معلومات تقنيات الحاسوب الحديثة من البرامج وغيرها في

المكتبات لذلك تعد عملية الفهرسة من العمليات المهمة والمعقدة وتحتاج الى اختصاصي معلومات ومكتبي مؤهل يتولى مهام القيام بعملياتها، كل المهن باختلاف وظائفها تصبوا الى تطوير اداءها وتحسين مستواه، ومهنة اختصاصي المعلومات والمكتبات اخذت بعين الاعتبار الحرص على تطوير هذه المهنة من خلال تحسين مستوى الاداء وتطوير مقتنياتها المادية والفنية وذلك من اجل الوصول الى تحقيق الاهداف التي وضعت من اجلها، ومن هنا تعد الفهرسة من اهم موضوعات دراسة علم المعلومات والمكتبات وهي صميم العمل الفني للمكتبات ومراكز المعلومات، وبدونها تصبح هذه المؤسسات مجرد خزانات مليئة بمصادر المعلومات ولا يسهل على روادها الاستفادة منها[١٥]ويتم تصنيف وترقيم وترتيب مصورات المخطوطات بأنظمة معينة يضمن الرجوع اليها.

- الفهرسة: -

الفهرس لغةً: هو الكتاب الذي تجمع فيه الكتب، وهذا المعنى ورد في المعاجم العربيّة [١٦]، وجاء في (سير أعلام النبلاء) بمعنى الجمع والترتيب؛ وجمعٌ من الكتب [١٧]، وفي (طبقات أعلام الشيعة) قائمة الكتب، وورد للفهرس تعريف أوسع في (قطر المُحيط): فهرس الكِتاب أي عُمِل له فِهرس[١٨].

تحرص المكتبات على اقتناء المخطوطات سواء في شكلها الأصلي أو مصوّرة على الرغم من ارتفاع تكاليف اقتنائها وذلك لكونها تُعد من المصادر الأولية للأبحاث والدراسات وخاصة لطلبة الدراسات العليا، إلّا أنَّ فهرسة هذه المخطوطات تعدُّ من العمليات الشاقة، كون كل مخطوط ينفرد بخصائص فرديّة تعتمد على إنتاج المخطوط، وحتى نستطيع وصف المخطوط وصفاً علمياً، يتطلب إيراد مميزاته من الناحيتين الخارجية والداخلية، ويقصد بالمميزات الخارجية: كل ما يرتبط بالمخطوط من حيث الإنتاج المادي وتشمل المادة المستخدمة في الكتابة مثل الخط ونوعه، والمداد ولونه، والتذهيب

(١٥) رونق محمد كاظم، دور الخرائط المفاهيمية في تكوين المفاهيم الرئيسية لعمليات الفهرسة في المكتبات، ص٦٢٠.
(١٦) ابن منظور جمال الدين أبو الفضل(ت٧١١هـ)، لسان العرب، دار أحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، بيروت لبنان، ١٩٨٨م، ج٦، ص١٦٧
(١٧) محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز الذهبي، سير إعلام النبلاء، دار الفكر، الطبعة الأولى، بيروت لبنان، ١٩٩٧م، ج١٧، ص٢٤٩.
(١٨) المعلم بطرس البستاني، قطر المحيط، مكتبة لبنان، ١٨٦٩م، بيروت، لبنان، ج٢، ص١٦٣٢.

والزخرفة، والتجليد، أمّا المميزات الداخلية: فيقصد بها كل ما يرتبط بالمخطوط من حيث الإنتاج الفكري، وتشمل اسم المؤلّف، والأبواب، والفصول، والموضوعات، والتعريف بالنسخة [١٩].

- فهرسة المخطوطات [٢٠]: -

وهي أصعب الأعمال العلمية، فهي تختلف كثيرا عن فهرسة الكتب المطبوعة، ويحتاج هذا العمل إلى صبر وأناة، وإلى خبرة طويلة مهارة تساعد على فهرسة المخطوطات ووصف سماتها المحيطة بها، فهي عملية بيان معلومات عن المخطوطة، كبيان اسمها، ومؤلفها وسنة وفاته، وأولها وآخرها، وعدد أجزائها وأوراقها وسطور صفحاتها وقياسها، واسم ناسخها، وتاريخ نسخها، ونوع الخط، وذكر التملكات والسماعات والإجازات المثبتة عليها، وبيان موضوعها، وذكر المصادر التي توثق اسم المخطوطة وتنسبها لصاحبها.

- البرامج الموظفة في فهرسة المخطوطات [٢١]: -

برنامج الوورد(word):

برنامج الأكسل (excel):

(١٨) ريا احمد الدباس، الفهرسة الوصفية والموضوعية في المكتبات ومراكز المعلومات التقليدية والمحوسبة، دار صفاء للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، عمان، ٢٠١١م.

(٢٠) عصام محمد الشنطي، المخطوطات العربية: أماكنها، الاشتغال بها، فهرستها، تصنيفها ومشكلاتها ". المخطوطات العربية في الغرب الإسلامي، وضعية المجموعات وآفاق البحث، مؤسسة الملك عبد العزيز للدراسات الإسلامية والعلوم الإنسانية، الدار البيضاء (١٩٩٠م)، ص٢٠١-٢٠٨.

(٢١) مصطفى محمد علي الخزعلي، المؤسسات التراثية وأثرها في توظيف النظم والآليات الحديثة في فهرسة المخطوطات، مركز تصوير المخطوطات وفهرستها في العتبة العباسية المقدسة (انموذجاً)، دار الكتب والوثائق القومية(مصر)، الطبعة الأولى، ٢٠١٨م.ص١٦٨٨.

۱. برنامج الوورد(word): والذي يفهرس فيه نسخ العتبة المقدسة البالغ عددها لغاية الان (٥٦٩٦) نسخة أصل، وبعض المكتبات القديمة المهمة (الشبرية، مكتبات كربلائية خاصة،.)

(رقم الحفظ)

العنوان

(الموضوع- اللغة)

المؤلف

أوّل المخطوط

آخر المخطوط

الملاحظات: نوع الخط، الناسخ، تاريخ النسخ، مكان النسخ، الصفحات، الأسطر، القياس، لون الورق، نوع الغلاف، الوقفيات، التملكات، المصادر.

عدد الأوراق، الاسطر، (العرض× الطول) سم.

(١٥٦١)

الكشكول فيما جرى لآل الرسول (كلام وعقائد - عربيّ)

تأليف: الآمليّ، حيدر بن عليّ (ت٧٨٢هـ).

اجوبة على مسائل سأل بها المؤلّف حول مسألة الإمامة، وبعض الحوادث التاريخية والمنازعات والمشاجرات التي ظهرت منذ بدء الإسلام، إذ استند على ما نقل من جمهور الطرفين، وفيه أيضاً إشارات إلى بعض الحوادث التي حدثت في عصر الأنبياء (ع)، وسيرة بعض الخلفاء، وفي آخره أربعون حديثاً في بيان مناقب أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب (ع)، فرغ منه سنة ٧٣٥هـ.

[الذريعة: ١٨ / ٨٢ الرقم ٧٧٧، التراث العربي للمخطوط: ١٠/ ٣٢٨، فنخا: ٢٦/ ٤٣٨]

أوّل النسخة: «الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفا خصوصا على سيد اهل الصفا محمد المصطفى صلى الله عليه وعلى اله ال الصدق الصفاء..».

آخر النسخة: «صدقه وعزته ومعناه وامر..وتقديمه وصيته ونفسه وتعينه وامامته فاوصاف لا تحد وفضائل لا تحصى ومحاسن لا تستقصى».

نسخ، عبد الغفار بن هلال الجزائريّ، الثلاثاء ٤ شهر رجب المرجّب سنة ٩٩٦هـ، عليها كلمات نسخ البدل، مصححة، العناوين ورؤوس المطالب كُتِبَت بالمداد الأحمر، عليها تملّك محمّد تقيّ بن حسنعليّ المشتهر بالموصليّ القاريّ بتاريخ اواسط سنة ١٠١٢هـ في بلده كلكنده وختمه البيضويّ رسمهُ غير واضح، وتملّك محمّد حسين بن محمّد صالح الحسينيّ، طالع النسخة محمّد بن حسن داوّد النجفيّ بتاريخ شهر رمضان المبارك سنة ٩٩٦هـ في بلدة كلكنده، عليها ختم بيضويّ رسمهُ «عبدهُ محمّد عليّ بن عليّ نقيّ الحسينيّ ١١١٥٩».

الغلاف: جلد، بنيّ.

١٧٩ ق، ١٥ س، (١٣×٢١) سم.

نموذج من قالب فهرسة النسخ الخطية (الوصفي)

٢. برنامج الأكسل (excel):

هو البرنامج المعتمد فيخزن المعلومات المفهرسة المدخلة عليه، وهذا البرنامج يفيد في عملية البحث يعتبر من البرامج القديمة المعتمدة، تخزن المعلومات عليه كالأتي: -

الرقم الخاص بالفهرس	رقم الفلم	رقم المخطوط	عنوان المخطوط المصور	المؤلف	الناسخ	تاريخ النسخ	عدد الاوراق	الموضوع	اللغة	مصدر المصورة	الملاحظات

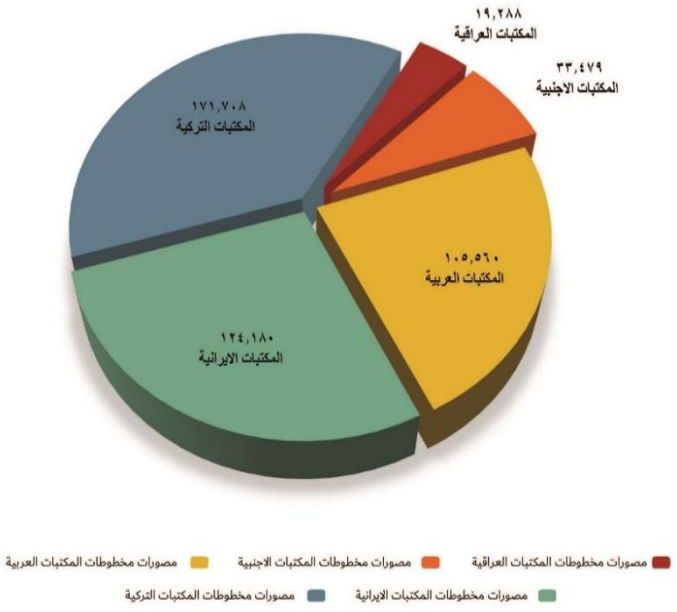
نموذج من قالب فهرسة المصورات المخطوطات

وصلت اعداد المكتبات الموجودة في بنك مصورات المركز منذ افتتاحه الى سنة (٢٠٢٢)، أكثر من

(٤٥٤/٢١٥) نسخة خطية رقمية لـ (٧٨٧) مكتبة مختلفة من مكتبات العالم، و(٣٩٣/٠٠٠) وثيقة رقمية لـ (١١٠) مكتبة مختلفة من مكتبات العالم، وادناه اعداد بإحصائية لهذه المكتبات: -

- المكتبات العراقية (٧٠ مكتبة) (١٩/٢٨٨) مصوّرةَ مخطـوطٍ.
- المكتبات الإيرانية (٦٥ مكتبة) (١٢٤/١٨٠) مصوّرةَ مخطوطٍ.
- المكتبات العربية (٤٣مكتبة) (١٠٥/٥٦٠) مصوّرةَ مخطوطٍ.
- المكتبات الأجنبية (٤٥ مكتبة) بواقع (٣٣/٤٧٩) مصوّرةَ مخطوطٍ.
- المكتبات التركية ١٥٧(مكتبة) (١٧١/٧٠٨) مصوّرةَ مخطوطٍ.

وقد بلغت اعداد مصورات المخطوطات لهذه المكتبات (٤٥٤/٢١٥) مجلدا مخطوطا، حيث تم فهرست أكثر من (٩٣/١٩٤) عنوان مخطوط وتم رفع بيانات فهرستها الى الموقع الخاص بالمركز (المرجع الرقمي للتراث المخطوط) والذي سوف يتم وصفه في (المحور الرابع)



٤ المحور الرابع: - طرق حصول الباحث على مصورات المخطوطات من المركز: -

ان من اهم اهداف مركزنا هو تشجيع الباحثين والمحققين على بذل الجهود الإضافية للارتقاء بالواقع التراثي من خلال رفد كل متخصص بما يحتاجه من النسخ الخطية والسعي إلى خدمة الباحثين والمحققين من خلال تهيئة مصورات النسخ الخطية لهم عبر نشاط منظم ومتواصل، وللنهوض بالواقع التراثي للباحثين والمحققين وطلبة الكليات

والجامعات التي تعنى بتحقيق المخطوطات، حيث تم دعم عدد من الجامعات العراقية والمؤسسات والمراكز التراثية خارج البلد وداخله من خلال تزويدهم بنسخ من مصورات المخطوطات كمصادر للباحثين والمستفيدين منها وتقدر أعداد النسخ الرقمية المزودة منذ عام (٢٠١٠م) ولغاية (٢٠٢١ م) والمثبتة لدينا في احصائيات سنوية ضمن قاعدة بيانات(لتثبيت اسماء النسخ الخطية ورسائل الماجستير واطاريح الدكتوراه) وسنذكرها هنا وبشكل اجمالي وكما مبين في هذا الجدول:

الجهة المستفيدة	عددهم	عدد المصورات التي زودناهم بها
الباحثين والمحققين والطلبة	٧٣٣	٢٫٧١٤
الجامعات والمراكز التابعة لها	٩	٨٨٫٢٠٤
المؤسسات	٣٠	١١٩٫٧٢٦

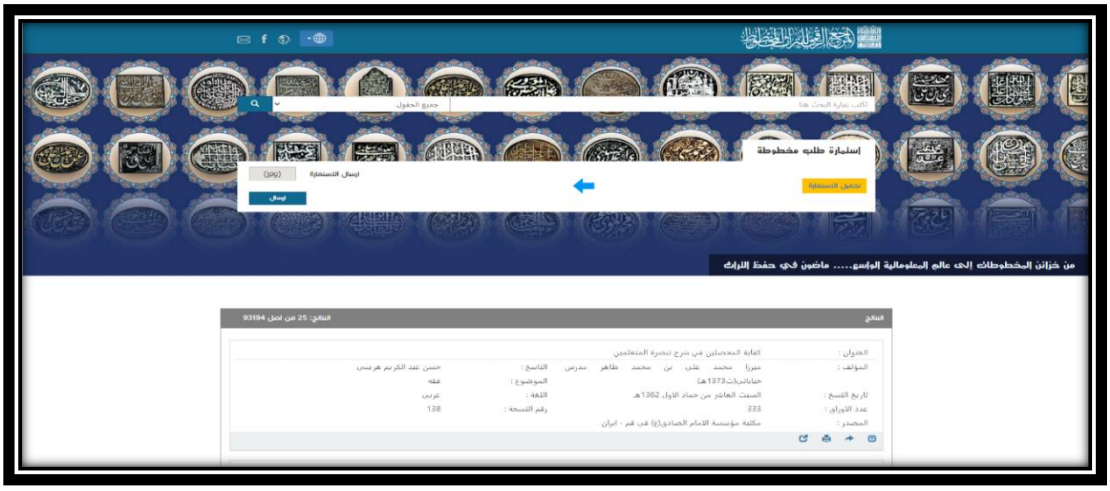
صورة لمخطط بياني يبين أعداد مصورات المخطوطات بحسب مكتبات الدول لغاية (٢٠٢١)

ثمّ تأتي ثمرة ذلك الجهد الذي بُذل في فهرسة النُّسخ الخطّية عن طريق إصدار الفهارس والأدلّة الخاصّة بالمخطوطات والمصوّرات، وإعداد مقالاتٍ تهتمّ بالمخطوطات وفهرستها، وكل مّا يفيد الباحث والمحقِّق في هذا المجال، كما سيأتي لاحقًا، كما يقدّم هذا القسم في إطار مشروع النشر الخارجيّ خدمةَ النشر المشترك، وطباعة كلّ ما يتعلّق بمخطوطات المكتبات، والمراكز، والمؤسّسات من فهارس مخطوطات.

- المرجع الرقمي للتراث المخطوط: -

هو بنك للمعلومات الخاصة بالمخطوطات المصورة لمكتبات العالم العامة والخاصة وهو عبارة عن قاعدة بيانات لتلك المخطوطات المفهرسة حيث يتم رفع بيانات الفهرسة على الموقع كي يستفيد منها الباحثون ويسهل التعامل معها والاطلاع على عناوينها وطلب المخطوط المراد البحث عنهُ او تحقيقه

عن طريق استمارة خاصة بالمركز وضعت بالموقع تتيح للباحث الحصول على مصورة المخطوطة التي طلبها



واجهة موقع (المرجع الرقمي للتراث المخطوط)

وتتلخص آلية طلب المخطوط:

١- توجية خطاب رسميّ من الجهة الراعية للمشروع (جامعة أو مكتبة عامّة) معنون إلى العتبة العباسيّة المقدّسة يُبيِّن فيه عنوان النسخة المطلوبة والغرض من طلبه لها.

٢- ملء الاستمارة الخاصّة بطلب صورة المخطوط.

٣- إذا كان طلب المخطوط لغرض التحقيق فعلى الإخوة المحقّقين إعلام إدارة المركز بتحقيق المخطوط خلال أربعة أشهر من تاريخ استلامه، وإلّا فإنّ المركز غير ملزم بحجب المخطوط عن الآخرين، وللمحقِّق طلب تمديد المدّة في حال عدم الإنجاز.

٤- على الجهة المستفيدة عدم إعطاء النسخة المصوّرة لشخصٍ آخر إلّا بموافقة خطّية من إدارة المركز، وإلّا سيُحرم من الاستفادة مرةً أخرى.

٥- تزويدنا بنسخةٍ مطبوعة من عمله.

- طلب التزويد:

يتم تزويد الباحثين بمصورات المخطوطات والوثائق في المركز بطريقتين بشكل حضوري او عن بعد ويتم المتابعة الدورية معه لحين اكماله من دراسته للمخطوطة وتزويدنا بنسخة من رسالته الجامعة او بحثه او تحقيقه

للمخطوطة التي زود بها.

- وحدة التزويد[٢٢]: -

من الوحدات المهمة في عمل المكتبات والمخطوطات التي تهدف الى خدمة الباحثين والطلبة والمهتمين بالتراث المخطوط وتزويدهم بالنسخ المصورة للمخطوطات والوثائق ويتلخص عمل وحدة التزويد بما يلي: -

- بيانات المتزودين: -

يتم فتح ملف للباحث او المؤسسة يحتوي على بيانات كل من (العنوان، وارقام النسخ واسم المكتبة والايميل الخاص بالباحث ورقم الهاتف ..... الخ)، وأيضا يتم تزويد المؤسسات التراثية التي تختص بالتحقيق بالنسخ التي يتم العمل عليها كمؤلفات لمؤلف مثل (مؤلفات السيد المجاهد(طبع)، ومؤلفات الشيخ الطوسي، والبصريين(طبع)...)



قاعدة بيانات الباحثين

(٢٢)احمد نافع المدادحة، الارشفة الالكترونية، الطبعة الأولى، مكتبة المجتمع العربي(٢٠١٣م)، عمان، ص١٢٨

- طلبات الباحثين: -



(قاعة المكتبة التخصصية لفهارس المخطوطات)

يقدم الباحث او المهتم طلب لتزويده بالنسخ الخطية المصورة اما عن طريق حضوره الى المركز إذا كان حضوره سهلا حيث اطلاعه على مجموعة كبيرة من فهارس مخطوطات العالم المتوفرة في المكتبة التخصصية لفهارس المخطوطات في قاعة المطالعة ويتم اخذ المعلومات الكاملة من الباحث المزود بالمخطوطة وتسجيلها في قاعدة بيانات فيها تفاصيل عن الباحث (تم ذكرها سابقاً) ، ويتم بعد ذلك ملئ استمارة خاصة ويتم تزويده بالنسخة بقرص ليزري او عن طريق زيارته لموقع المركز والاطلاع على العنوان الذي يود الحصول عليه عبر (المرجع الرقمي للتراث المخطوط) (المذكور مسبقاً)او عن طريق مراسلة صفحة الفيسبوك الخاصة بالمركز، إذا كان من خارج القطر او المحافظة ، حيث يقوم المركز ببحثها في برنامج خاص بالباحثين لكيلا تزود النسخة الى أكثر من باحث عبر قاعدة بيانات خاصة، و يتم ارسال النسخ الخطية للباحثين عبر البريد الالكتروني الخاص بالمركز (mpu@alkafeel.net) او عن طريق معرف التلكرام (@SMAalsaraj).

ويتم متابعة النسخ المصورة مع الباحثين او المؤسسات بعد اكمالهم العمل مع إدارة المركز

- اسهامات المركز في مجال البحث وتحقيق المخطوطات


مركز تصوير المخطوطات وفهرستها
Manuscripts Scanning and cataloging center
العراق _ كربلاء المقدسة
www.alkafeel.net/library/photos/ www.facebook.com/mpualkafeel2019/ E-mail:mpu@alkafeel.net
(استمارة طلب مصورات المخطوطات والوثائق) التاريخ: / / ٢٠
الاسم الثلاثي واللقب: ..... التحصيل العلمي: .....
العمل: محقق باحث أستاذ جامعي مؤسسة
لدي مؤلفات .....
أتقدم بطلبي للحصول على: مخطوط وثائق حجرية
العنوان: ..... المؤلف: ..... الرقم: .....
الغرض: الترجمة التحقيق مشروع رسالة ماجستير مشروع أطروحة دكتوراه
مقالة أو دراسة نشر في إحدى مجلات العتبة العباسيّة المقدّسة
(تعهد)
حسب لوائح المركز، أتعهد بالالتزام ورعاية الشروط والمقررات المتعلقة بذلك.
وفي حالة تحقيق وطباعة المخطوط أو الرسالة أو الأطروحة الجامعية، أتعهد بتزويد عدد ..... نسخة لمكتبة ودار مخطوطات العتبة العباسيّة
أتعهد أن مصورة المخطوط / الوثيقة: .....
المرقمة: ..... تقدمت بطلبها لغرض الاستفادة العلمية وأتعهد بعدم إيصالها لأي شخص، إلّا بعد أخذ الموافقة من إدارة المركز واعلامنا في مدة أقصاها أربعة أشهر في حال لم يتم العمل على النسخة.
البريد الإلكتروني: ..... عنوان السكن: .....
رقم الموبايل: ..... عنوان العمل: .....
تنويه: في حالة مخالفة ماذكر أعلاه سنضطر بعدم التعامل مع المستفيد مستقبلاً.
توقيع مقدم الطلب
بيان رأي لجنة دراسة طلبات المتقدمين لصورات المخطوطات والوثائق .....

(نموذج استمارة طلب مصورة)

ممّا يستحقّ الشكر لله سبحانه وتعالى، هو أن ترى ثمار جهودك وعملك تتحقّق أمام عينيك، فبحمد الله سبحانه وتعالى أصبح ما قدّمناه من الفهارس المطبوعة والفهارس الرقميّة مرجعًا للمحقِّقين والباحثين الأكاديميين ينتقون منه ما يصلح لرسائلهم وأطاريحهم الجامعيّة، مختصرين لهم الجهد والعناء والوقت الذي يتطلّبه البحث عن النسخة، فضلًا عن تزويدهم بالنُّسخ الخطّية بأيسر الطرق وأسرعها ومن دون مقابل، ونذكر بعضًا من المشاريع التي كان لنا اليد في تحقيقها، وهي كالآتي:

أ- الكتب والرسائل والاطاريح

١. جواب مسألة في شأن آية التبليغ: تأليف أسد الله بن محمّد عليّ الخالصيّ الكاظميّ (ت ١٣٢٨هـ)، تحقيق: ميثم السيّد مهدي الخطيب، مراجعة وحدة التحقيق، الناشر مكتبة ودار مخطوطات العتبة العباسيّة المقدّسة سنة (١٤٣٤هـ / ٢٠١٣م).

٢. خلاصة البيان في حلّ مشكلات القرآن: للشيخ محمّد تقيّ بن حسين عليّ الهرويّ (ت ١٢٩٩هـ)

٣. الآراء الاقتصاديّة في كتاب المسند للإمام زيد بن عليّ (ت١٢٢هـ)

٤. حاشية الشيخ بهاء الدين العامليّ (ت ١٠٣٠هـ) على تفسير البيضاويّ (ت ٦٩١هـ): دراسة وتحقيق

٥. الإسماعيليّون والفاطميّون في مؤلّفات برنارد لويس (دراسة تحليليّة)

٦. حدائق الحقائق في شرح كلمات كلام الله الناطق: للسيّد علاء الدين محمّد بن أبي تراب كلستانه الأصفهاني (ت١١١٠هـ) (دراسة وتحقيق)

....الخ بواقع (٤٥) كتاب محقق .

ب- المجلات والمقالات والبحوث والاطاريح

١. سلسلة من المقالات التي تخصّ الآثار الكربلائيّة المخطوطة من (تأليف، أو نسخ أو تملّكات أو وقفيّات أو بيع، أو شراء، وغيرها)، نُشرت في مجلّة (الغاضريّة) التي يصدرها مركز تراث كربلاء من العدد الثاني لسنة (٢٠١٥م) وهي مستمرة بالصدور للباحث صلاح مهدي السراج.
٢. رسالة في فنّ البيان للشيخ طاهر بن صالح الجزائريّ (ت ١٣٣٨هـ)، تحقيق ودراسة: الدكتور بسّام عليّ حسين العميريّ، نُشرت في مجلّة كلّية التربية للعلوم الإنسانيّة المحكّمة في جامعة ذي قار/ المجلد (٩) العدد (١) لسنة (٢٠١٩م).
٣. (فهرس إجازات العلّامة الميرزا محمّد بن عبد الوهّاب الهمدانيّ (رحمه الله) الملقّب بإمام الحرمين)، للباحث الشيخ محمّد لطف زادة، الحوزة العلميّة في النجف الأشرف في مجلّة تراث كربلاء السنة السابعة المجلّد السابع العددان الأول والثاني (٢٣-٢٤) سنة (٢٠٢٠م).
٤. حوليّة كربلاء: حوليّة متخصّصة بتحقيق التراث الكربلائيّ المخطوط ونشرةٌ تصدر عن قسم شؤون المعارف الإسلاميّة والإنسانيّة/مركز تراث كربلاء العدد الأول السنة الأولى (١٤٤١هـ/٢٠٢٠م) عدد خاصّ بتراث السيّد عليّ الطباطبائيّ وأسرته.
٥. وثائق المجوهرات والنفائس الموقوفة في خزانة مرقد أمير المؤمنين(ع): الباحث محمّد الباقر موفّق الزبيديّ، نُشرت في مجلة (الخزانة) التي تصدر عن مركز إحياء التراث التابع لدار مخطوطات العتبة العباسيّة المقدّسة العدد السابع سنة (٢٠٢٠م).
٦. رسالة موجزة موسومة بـ(خمسة محيرّة) للسيّد عليّ حسين بن خيرات عليّ الزنجفوريّ (ت١٣١٠هـ)، للباحث الدكتور عبد الإله العرداويّ، منشور في مجلّة المصباح العدد (٤٢) لسنة (٢٠٢١م) والتي تصدر عن العتبة الحسينيّة المقدّسة.

٧. فائدة في خصوص حضور أمير المؤمنين (عليه السلام) على جسد سيّد الشهداء (عليه السلام) في كربلاء، للسيّد عليّ حسين بن خيرات عليّ الزنجفوريّ (ت١٣١٠هـ)، للباحث الدكتور عبد الإله العرداويّ والبحث مقدّم إلى مجلّة (مخطوطاتنا) التي تصدر عن العتبة العلويّة المقدّسة سنة (٢٠٢١م).

٨. السادن (الكليدار) في العتبات المقدّسة: للباحث حيدر جاسم مهدي، نُشرت في مجلّة (الغاضريّة) التي تصدر عن مركز تراث كربلاء التابع للعتبة العباسيّة المقدّسة، العدد ٢١ لسنة (٢٠٢١م).

٩. الوثيقة الوقفيّة لخدمة زائري العتبات المقدّسة (١٣٠٠هـ) المحفوظة في خزانة العتبة العباسيّة المقدسة: الباحث محمّد الباقر موفّق الزبيديّ، نُشرت في مجلّة (الخزانة) والتي تصدر عن مركز إحياء التراث التابع لدار مخطوطات العتبة العباسيّة المقدّسة العدد العاشر لسنة (٢٠٢١م).

١٠. المخطوطات القرآنية في العتبة العباسية المقدسة: للباحث صلاح السراج نشرت في مجلة المصباح التي تصدر من العتبة الحسينية المقدسة، العدد (٤٢) لسنة (٢٠٢١م).

٥ المصادر

١. احمد نافع المدادحة، الارشفة الالكترونية، الطبعة الأولى، مكتبة المجتمع العربي(٢٠١٣م)، عمان.
٢. المعلم بطرس البستاني، قطر المحيط، مكتبة لبنان، ١٨٦٩م، بيروت، لبنان.
٣. ابن منظور جمال الدين أبو الفضل(ت٧١١هـ)، لسان العرب، دار أحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، بيروت لبنان، ١٩٨٨م.
٤. جمال الخولي، الوثائق الإدارية بين النظرية والتطبيق، الطبعة الأولى، الدار المصرية اللبنانية، سنة (١٩٩٢م)، مصر.
٥. رونق محمد كاظم، دور الخرائط المفاهيمية في تكوين المفاهيم الرئيسية لعمليات الفهرسة في المكتبات، ص٦٢٠، (انترنيت)
٦. ريا احمد الدباس، الفهرسة الوصفية والموضوعية في المكتبات ومراكز المعلومات التقليدية والمحوسبة، دار صفاء للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، عمان، ٢٠١١م.
٧. ظاهر محمد صكر الحسناوي، الوثيقة مفهومها وأهميتها في الدراسات التاريخية، مجلة آفاق الثقافة والتراث مج ١٤، العدد ٥٣(نيسان ٢٠٠٦م).
٨. عبد الكريم بجاجة، دليل الأرشيف لدولة الامارات العربية المتحدة، (٢٠٠٥م)، العدد (٢٥).
٩. عصام محمد الشنطي، المخطوطات العربية: أماكنها، الاشتغال بها، فهرستها، تصنيفها ومشكلاتها ." المخطوطات العربية في الغرب الإسلامي، وضعية المجموعات وآفاق البحث، مؤسسة الملك عبد العزيز للدراسات الإسلامية والعلوم الإنسانية، الدار البيضاء (١٩٩٠م).
١٠. مجبل لازم المالكي، علم الوثائق وتجارب في الارشفة، الطبعة الاولى، مؤسسة الوراق للنشر والتوزيع(٢٠٠٩م)، عمان.
١١. مركز تصوير المخطوطات وفهرستها، أحد عشر عاما من العطاء، دار الكفيل للنشر والطباعة، الطبعة الأولى، كربلاء (٢٠٢٢م).
١٢. محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز الذهبي، سير إعلام النبلاء، دار الفكر، الطبعة الأولى، بيروت لبنان، (١٩٩٧م).
١٣. محمد القبيسي، علم التوثيق والتقنية الحديثة، منشورات دار الافاق الجديدة، الطبعة الثانية، بيروت، سنة (١٩٩١ م).
١٤. مصطفى محمد علي الخزعلي، المؤسسات التراثية وأثرها في توظيف النظم والآليات الحديثة في فهرسة المخطوطات، مركز تصوير المخطوطات وفهرستها في العتبة العباسية المقدسة (انموذجاً)، دار الكتب والوثائق القومية(مصر)، الطبعة الأولى، ٢٠١٨م.